خافی خان (محمد ہاشم خان)

MUNTAKHAB-AL-LUBĀB

BY

KHĀFI KHĀN

A GENERAL HISTORY OF INDIA FROM THE MOHAMMEDAN CONQUEST TO THE REIGN OF MOHAMMED SHAH, EMPEROR OF DELHI, 1719-48 A.D.

VOLUME III.

EDITED BY

SIR WOLSELEY HAIG, K.C.I.E., C.S.I., C.M.G., C.B.E., M.A. (Dubl.),

Lieutenant-Colonel, Indian Army (Retired).

Professor of Arabic, Persian, and Hindustani in the University of Dublin, and Member of the Royal Irish Academy.

١٧١٠٣

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

CALCUTTA.

1925.

حصهٔ سوم

منتخب اللباب

تصنیف

محمد هاشم خان المخاطب به خافي خان نظام الملکي

در

احوال سلاطین ممالک دکن و گجرات و خاندیش

به اهتمام

انجمن آسیائي بنگاله

به تصحیح

سر ولزلي هیگ

معلّم السنهٔ عربي و فارسي و آردو در دار الفنون دبلن

در مطبع مرسلین باپتست

به طبع رسید

١٢١٠٣

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حد و ثنای لا تعد پادشاهی را سزاوار است که فرمان فرمایان هفت اقلیم در اوقات طلب حاجت سر عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز او سائیده به مقال ما عبدناك حق عبادتك معترف بدین ترانه گویا می گرداند • شعر •

خدایا جهان پادشاهي تراست • زما خدمت آید خدائي تراست

شکر و سپاس زیاده از اندازهٔ قیاس مالك الملکی را سزد که پادشاهان ربع مسکون رقبهٔ عبودیت اورا سرمایهٔ فخر و مباهات خویش دانسته به هزاران سپاه و سر به زمین فرود آورده به سر افکندگي تمام به زمزمهٔ ما عرفناك حق معرفتك حق سرائي مي نمایند • شعر •

سر پادشاهـــان گردن فراز • بدرگاه او بر زمین نیـــاز

و درود و صلوات زیاده از حد و حصر بر سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات حضرت خیر البشر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اولاد امجاد و اصحاب کبار او که هر یکی از ارکان چهار بالش دین متین و سرمایهٔ فخر آفرینش اند باد •

اما بعد بر جویای اخبار ماضي لیل و نهار بلاد قلمرو پر وسعت سواد اعظم هندوستان بهشت نشان پوشیده نماند که تاریخ منتخب لباب تالیف خادم آثم محمد هاشم خافي که آخر مخاطب به خافی خان نظام الملکي گردید جلد ثالث مشتمل بر ذکر پادشاهان صوبهٔ هندوستان سوای صوبهٔ دهلي و اکبر آباد و پای تخت که ذکر پادشاهان سلف آن هر دو صوبه نیز در جلد اول به تذکار در آمده از روی نگاشتهٔ مولانا محمد قاسم فرشته که درین ضمن بعضی اختلاف قول شیخ نورالحق دهلوي و دیگر مؤلفان صداقت بیان نیز درج گشته در کمال اختصار انتخاب نموده به رشتهٔ بیان کشیده شروع از شش صوبهٔ دکن نموده و به دستور مؤلفان عهد که مامور به تحریر سوانح دیرکهن گردیده رویهٔ مزاج گوئي امیر و وزیر را از دست نمي دهند پیروي ننموده تا مقدور و امکان طریقهٔ صدق کلام را مرعي داشته به احاطهٔ بیان در آورده مطالعه کنندگان منصف پیشه که بر تواریخ نظر عبور شان افتاده باشد انصاف مي دهند که چه قدر در اختصار قلّ و دلّ صرف اوقات نموده آب سبو را در کوزه گنجانیده اما اختلاف روایت که در اکثر کتب معتبر سیر نیز اقوال مختلف به تذکار در آمده علاج نتوانست نمود لهذا در خدمت مطالعه کنندگان خرده گیر سخن سنج گنج معاني التماس دارد که اگر اختلاف قول به نظر آید عیب پوشي و خطا بخشي را کار فرموده معاف فرمایند * * شعر *

گذارندهٔ صورت داستان * بدین سان کند ثبت این داستان

یعنی سخن سنجان دیرکهن این فن در باب ابتدای * ملک دکن که مراد از نواح سراندیپ تا کنار آب نربدا باشد چنین روایت نمایند که قبل ازینکه در بلاد اطراف پنجاب و دهلي تا سومنات از سعي

[illegible]طان محمود غازي غزنوي چنانچه در ابتدای ذکر سلاطین لاهور و دهلي
[illegible]ست انهدام بنای کفر و بت پرستي راه یابد و در بنادر دکن پرتو ظهور
[illegible] خفیه و علانیه از ذکر کلمهٔ توحید و فروغ شعلهٔ نور محمدي روشن
[illegible] بود کلمهٔ چند ازان به طریق اجمال [1] و اختصار بر صفحهٔ تذکار
[illegible]آرد گویند در ایام سلطنت ملک عبد الملک مرواني سنــه نود که
[illegible] صاحب حکومت و ریاست قلمرو عرب و عجم گردید شرفا و نجبا
[illegible]ات بني هاشم را هرجا که مي یافت بهر حجت گناه صغیر و کبیر
[illegible] پیر آن دیار را مي‌کشت و خانه‌های ایشان را مي‌سوخت دود
[illegible] ظلم او عالمی را فرو گرفت جمع کثیر از اولاد امجاد و اصحاب جناب
[illegible]وي و مرتضوي از ظلم و بیداد او تنگ و بجان آمده با دلهای
[illegible] و سینه‌های سوزان و دیده‌های خونچکان دست از جاذبهٔ حب
[illegible] خویش و تبار و کار و بار و [2] یار برداشته با اطفال و عیال و مال
[illegible] هشت جهاز کنار جزائر عرب راکب گشتند و قاصد بنادر دکن
[illegible] زمان بندر دابل و چیول و بندر کنبایت و بهروچ و اطراف
[illegible]بندر جاري بود گردیدند و به همعناني باد موافق و مخالف
[illegible] به بندری افتاد و وقت فرود آمدن چون راجه و زمیندار هر مکان
[illegible]وای آنجا بودند و اسم اسلام در گوش آن جماعه حکم خلیدن هزار
[illegible]وقت فرود آمدن آنها مضائقه مي‌نمودند آن تخته بندان
[illegible]گرداني و دریا نوردان بحر حیراني به تملق والحاح پیش آمده
[illegible]پیمان عدم اظهار ایمان و دین خود که در گوشه و کنار خانهٔ خویش
عبادت معبود برحق به رسم و آئین خود پردازد و در ظاهر

۱ ن ـ اجمال بکمال اختصار   ۲ ن ـ وطن خویش

و آشکارا موافق رویهٔ آن ملک در لباس و دیگر اطوار به عمل آرد به میان
آورده فرود آمدند و به کمال حزم و احتیاط که صدای اذان وقراءت قرآن
و عبادات دیگر به گوش آن قوم نرسد زیست می‌نمودند و هرکدام به کسبی
و پیشهٔ به لباس آن ملک مشغول شدند چنانچه در اکثر بلادر لغایت
حال زنان شرفای آنجا که به قوم عرب و نوائط مشهور اند و جمعی که از
اولاد عباس و زبیر و طلحه و دیگر اصحاب خود را می گیرند رخت و لباس
عورات هنود می‌پوشند به همین دستور به طریق اخفا زندگانی می نمودند
و به عبادت صانع بی‌چون می‌پرداختند در شادی و کدخدائی
به طور و پیروی آن جماعه به عمل می‌آوردند اگرچه بعد از فوت شوهر
زنان جوان در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره و تمام روم و ایران و توران و همه
قلمرو اسلام از زمان قدیم لغایت حال شوهر دیگر می‌نمایند بل وارثان
آنها بزور به عقد کفو می‌آرند اما در هندوستان که میان شرفای اسلام که
مراد ازا اصل مشایخ عرب است این عمل را فعل تبیح و عیب دانسته ترک
رویهٔ آبا و اجداد را که موافق حکم خدا و مطابق شرع محمدی است
نموده اند سبب همین است که بعد امتداد ایام که دربن غربت میان کفره
تناسل و توالد واقع شد و ملاحظه نمودند که از جملهٔ اقسام هنود که تعداد
آنها انتها ندارد پنج قوم که برهمن و کهتری و راجپوت و بقال و کائت
باشند از نجبای کفره‌اند اگر دختر شیرخواره را به عقد اخدی در آرند
و شوهر او همان شب اول به میرد باز به نکاح دیگری در نمی‌آرند و چون
شرفای هرقوم را به اشراف هر دیارهم چشمی به میان می‌آید به تقاضای
غیرت که ما از چه راه کمتر ازین جماعه باشیم تبعیت این رسم را سرمایهٔ آبرو

۱ ن - اهل مشایخ

و غیرت و نشان شرافت و نجابت دانسته ترک رویهٔ بزرگان سلف نموده اند
اگرچه این طریقه عقلاً و شرعاً محمود نیست و درین ضمن مفسدهٔ
بسیار حاصل مي‌گردد که به توضیح آن نه پرداختن اولی اما درین ضمن
در صورت احتیاط بعضی امور که از شرفای دیار عرب در غربت به کار رفته
خلاف طریقهٔ عجم که به حکم ضیعوا انسابهم سر رشتهٔ کفو را از دست نداده اند
و در گرفتن و دادن دختر غیر هم قوم سوای سیدي که صاحب شجره
و ذي شهره باشد با هیچ سلسله باوجود کمال پریشاني و درماندگي
نسبت نمي‌نمایند و از جاریهٔ این ملک که به هیچ مذهب سوای دار
حربي ملکیت آن ثابت نمي‌گردد و از قوم اراذل و فاحشه که به عاشقي
در خانه آرند فرزند حاصل نمي‌کنند و اگر احدی از سلسلهٔ آنها مرتکب
آن افعال گردد اورا از قومیت خود اخراج نموده در شادي و غمي
ازو نفرت و قطع سلهٔ [1] رحم مي نمایند و به او نسبت نمودن باعث خرابي
نسل و خلل اصل مي‌دانند و از قبائح دیگر در خانه کنیزان مغنیه و رقاص
تیار نمودن و خواجه سرا را در خانه راه دادن در روزهای شادي اندرون خانه
به حضور مستورات از راه کمال بی غیرتي که در اکثر مردم با نام و نشان
رقاصي به انواع فحش گوئي و رسوائي خلاف عقل و شرع رواج یافته
و قبح آن از نظرها به تبعیت همدیگر بر خاسته بلکه از غرور نشاء دولت
جزو لا ینفک اعتبار و سرمایه لذات حیات گردیده دران قوم نمي باشد
اگرچه درین باب شرفای تمام بلاد هندوستان مدعي اند که این رویه
از ما به عمل نمي‌آید - اما آنچه بر محرر اوراق بعد تفحص ورق بعد ورق
روزگار و تماشای گردش لیل و نهار که با همه قوم در عالم یک رنگي مدتها
زیست نموده احتیاط این رشته کفو که باوجود نشاء مستي دولت

---

[1] ن - سلسلهٔ رحم

و گرفتاري كمال نكبت كه درين هر دو صورت سر رشتهٔ اختيار از دست مي‌رود دست از لذات جسماني و پاس رعايت لوازم مكنت و ثروت بر ندارد فقط در طائفهٔ شرفاى شيخان احمدآباد و خانديس كه بزرگان هر دو ولايت از سلسلهٔ واحد اند و در بعضى مشائخ و شرفاى ملك شرقي يافته شده و الحال از تقاضاى فساد زمان دران قوم هم خلل عدم ملاحظهٔ كفو بسيار راه يافته ٭

حاصل كلام بعد مرور ايام كه خفيه بناى اسلام در كنار ساحل و بنادر دكن و احمدآباد استحكام يافت اگرچه سلطان محمود غزنوي در اطراف قلمرو هندوستان تا ملك جونه‌گر[۱] و سورتهه نيز خوانند عبور و بت شكني نموده صداى اذان دين حضرت سيد البشرين خاتم النبيين بلند آوازه ساخت - و بعد از سلسلهٔ غزنوي سلطان معزالدين كه به سلطان شهاب‌الدين غوري غازي ملقب گشته بعضى بلاد هندوستان اطراف دهلي را به تسخير و تصرف در آورده در انهدام كفر و رواج اسلام كوشيده روز به روز در تقويت مسلمانان مي‌افزود - اما در اصل بلاد دكن ظهور دين محمدي صلى الله عليه و سلم علانيه پرتو افروز نه گشته بود تا در سنه ۶۹۱ ششصد و نود و يك سلطان علاءالدين برادر زادهٔ سلطان جلال‌الدين پادشاه دهلي بدون اذن عموي خود در ايام شاهزادگي با لشكر گران تا دولت‌آباد كه دران ايام به قلعهٔ ديوگير موسوم بود آمده بعد محاصرهٔ چند ماه باج و خراج وافر از راجهٔ ديوگير گرفته بناى مسجد گذاشته صداى اذان به گوش خفتگان باديهٔ ضلالت رسانده مراجعت نموده بعد جلوس سلطنت باز مكرر فوج فرستاده و خود با لشكر فراوان آمده به گوشمال

[illegible]

[illegible]

رفته به کمال راستي و تدين خدمت مامورة را به تقديم مي رساند و براے خود به دست خويش قلبه راني مي‌کرد روزے از روزهاے سعادت اثر قلبهٔ او در حلقهٔ آهن ديگ مدفون بند گرديدة بعدة که به غور ملاحظه نمود ديگ کلان مع سرپوش مملو از زر سرخ مسکوک که دران ايام کم رواج داشت به نظر آمد آن را برآوردة بے آنکه بر کميت آن مطلع گردد و ديگرے را محرم سازد برداشته نزد کانگوي برهمن برد کانگو بر حسن تدين او آفرين گفته نظر بر رويهٔ جباري پادشاه در اخفاے آن نه کوشيدة به خدمت سلطان فيروز شاه رفته به وساطت پادشاهزادة سلطان محمد تغلق را بر حقيقت برآمدن ديگ آگاهي داد و ديگ مذکور را به جنسه از نظر گذراندة سلطان محمد تغلق از استماع و مشاهدهٔ حسن نيت حسن را نزد خود طلبيدة مورد عنايات ساخته در سلک نوکران رو شناس پيش قرار منسلک گردانيدة روز به روز متوجه احوال او بود •

روزے کانگو از روے علم اختر شناسي نظر بر مستقبل احوال او انداخته زائچه سوال وقت کشيدة از روے احکام چنان حکم نمود که حسن پادشاه با نام و نشان خواهد گرديد و حسن را بدين نويد و مژدة مبشر ساخته گفت که اگر به حکم خالق ارض و سما طالع تو با احکام تنجيم موافقت نمايد - با من عهد نما که اولا اسم مرا جزو اسم خود گرداني - ديگر بعد طلوع اختر مراد مرا و فرزندان مرا دخيل دولت خود سازي - حسن همه را به دل و جان منت داشته قبول نمود - و در همان ايام شروع نشو و نماے دولت اسم کانگو را جزو نقش نگين خود گردانده به حسن کانگوي بهمني زبان زد و مشهور گرديد •

تا آنکه سلطان محمد تغلق به دکن رفته بعد تسخیر بلاد آن ولایت
۷۴۵
مدت در دولت‌آباد بسر برده وقت مراجعت در سال هفت صد و چهل و پنج قتلق خان را که استاد او گفته می‌شد در دولت‌آباد صوبه‌دار مستقل ساخته جمعی از امراے حضور را با حسن کانگو در زمرهٔ کومکیان گذاشته عازم احمدآباد گردید و چند ده از پرگنهٔ رای باغ توابع دولت‌آباد در اقطاع حسن مقرر شد بعد از چندگاه قتلغ خان[۱] به موجب حکم عالم الملک برادر خود را در دولت‌آباد گذاشته عازم حضور گردید - درین ضمن بعضی امیران مغضوب اخراجي احمدآباد مشهور به امیران صده که در پناه بعضی امراے کومکي جا گرفته بودند - و این معني را غمازان حضور به اظهار مادهٔ نمک حرامي آنها به خدمت سلطان ظاهر ساختند از نزد سلطان محمد تغلق دو سزاول به اسم احمد لاچین و برلاس بیگ براے طلب امیران مذکور روانه گشتند - و بعد رسیدن دولت‌آباد چندگاه در روانه شدن امرا تاخیر رو داد - بعده که روانه شده به سرحد سلطان پور نندربار رسیدند از آنکه سزاولان را طمع زیاده مي باشد و هرگاه به عمل نیامد حرف هاے درشت مي گویند - به درشتي تهدید آمیز پیش آمده گفتند که اولا مغضوبان پادشاه را حامي شدن و باز در اطاعت امر براے روانه شدن تاخیر زیاده نمودن جز آنکه زیر تیغ سیاست آمدن بر خود لازم کردن فائده نه خواهد بخشید - امیران که برین مضمون اطلاع یافتند دانستند که راست مي گویند نزد چنان پادشاه جابر خونریز ستمناک که بدون وقوع تقصیر هزاران را به سیاست مي رساند به اختیار خود رفتن به پاے خود به گور رفتن است - باهم اتفاق عهد و پیمان نموده

---

۱ - ن - قتلق خان

توکل به ذات پاک حق کرده هر دو سزاول را به قتل رساندند - و طرف دولت‌آباد مراجعت نموده هر جا امیر و زمیندار معتبر بود به او نوشتند که ما این کار به ارادهٔ آنکه خود طریقهٔ بغي اختیار نمائیم نه نموده ایم بلکه نیت ما محض قصد دفع ظلم آن پادشاه بد عاقبت از سر خلق الله است هرکه درین امر ثواب پیش قدم و رفیق گردد سایان در اطاعت او خواهیم کوشید - و از شهرت این هنگامه هر جا خبر رسید بے اختیار آفرین گفته آرزوے رفاقت و موافقت آنها نمودند و به دستور قصهٔ کاوهٔ آهنگر و ضحاک خونخوار از هر گوشه و کنار چندین هزار آدم فراهم آمده به رفاقت آنها مي پیوستند - و غلغلهٔ عظیم در دکن بهم رسید - و امیران کومکي که همه از سیاست سلطان به جان آمده امید حیات از دل برداشته بودند غائبانه درین کار باهم رفاقت نموده به آن جماعه گرویدند * بیت *

چو بیداد پیشه بود شهریار * نماند برو مملکت پایدار

چون خبر رسیدن آن خروج کنندگان که نزدیک به دولت‌آباد رسیدند - و عالم الملک نیز رفاقت را سرمایهٔ نجات دارین دانست - به عمادالملک ترک که داماد سلطان گفته مي شد و به سبب تعلقهٔ حکومت برار و خاندیس در ایرچپور[1] مي بود رسید - دست و پا باخته تهیهٔ فرار نموده به بهانهٔ شکار با بعضی همدمان محرم‌کار از ایلچپور برآمده راه نندربار اختیار نموده - چون به سرحد راجپوتان سلطانپور و نندربار رسید - راجپوتیهٔ آن سر زمین اطلاع یافته باهم اتفاق نموده سر راه او گرفته اسپ و فیل و خزانه هرچه همراه داشت به تاراج برده او را دستگیر و مقید ساخته به خدمت آن امیران روانه نمودند - و از هر طرف ازدهام

---

[1] - ایلچپور

قائم ماند - آخر هزیمت بر فوج دکن افتاد - چون روشنی روز به تاریکی شب مبدل گردید فوج سلطان محمد تعاقب نه نموده در دامن کوه نزول نمود و سلطان ناصرالدین با ظفرخان و جمعی از امرا یک جا فراهم آمده باهم مصلحت نمودند که ما را صرفه در جنگ صف نیست بهتر آنست که سلطان به قلعه در آمده متحصن گردد و ظفرخان را با دو سه هزار سوار مقرر گردند که اطراف لشکر دهلی به طریق قزاقی تاخت نماید و به طریق ! کومکیان گوش بر آواز بوده هر طرف که ضرور گردد خود را به مدد به رساند - و هر امیرے به اقطاع خود رفته نه گذارد که ذخیره به لشکر برسد - بدین مصلحت همداستان گشته صبح نا شده همه لشکر سلطان ناصرالدین ناپدید گردید - سلطان محمد از مشاهدهٔ آن حال مسرور گشته - به محاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد پرداخت - عمادالملک که دران جنگ از چنگ آنها خلاصی یافته به سلطان محمد پیوسته بود به مقابل ظفرخان تعین گردید چند روز که بر محاصره گذشت از نا مساعدت طالع سلطان محمد از دهلی خبر موحش رسید که طغی نام یکی از غلامان نمک حرام خروج نموده لشکر فراهم آورده بعضی قصبه‌ها را تاخته - رو به احمدآباد آورده از شنیدن این خبر ملال اثر سلطان محمد صرفه در ماندن دکن نه دیده جمعی را براے محاصره در دولت‌آباد گذاشته خود متوجه احمدآباد گردید - لشکر سلطان ناصرالدین اتفاق نموده به تعاقب لشکر تاخته تا کنار آب نربدا همه جا جنگ بگریز که دستور قدیم مبارزان آن سرزمین است نموده نزدیک به آب رسیده اسباب وافر

سع قطار قطار شتران خزانه و جواهر به دست آورده خرابي بسيار به حال لشكر رسانده اكثر لشكريان را بے سر و سامان ساخته مراجعت نمودند

* بيت *

ز تاراج سپهر دون بد انديش * كه صد شه را كند درلحظه درويش

و ظفرخان نيز بر سر عمادالملك كه تا بيدر رسيده در تهيه اسباب جنگ بود بے خبر تاخته به مقابله پرداخت - و عمادالملك پناهے به دست آورده خندق كنده تا بيست روز تردد مردانه نموده در دفع شر ظفرخان مي‌كوشيد[1] - روز بيست و يكم از نزد سلطان ناصرالدين و راجهٔ تلنگانه كه سوختهٔ آتش بيداد سلطان محمد بود قريب بيست هزار سوار و پياده رسيده به استظهار آن و مدد طالع بر عمادالملك غالب آمده مقتول ساخت و اسباب و فيلان و خزانه هرچه داشت به تصرف آورده بلا تفرقهٔ خيانت با خود گرفته متوجه دولت‌آباد گرديد - به مجرد شهرت رسيدن ظفرخان به هم ركابي ظفر و نصرت فوج سلطان محمد كه قلعه را محاصره داشت ثبات قدم از دست داده و دست از محاصره برداشته راه دهلي اختيار نمود و بعضى امرا از ان لشكر جدا گشته به خدمت سلطان ناصرالدين پيوستند و لشكر گريخته تا رسيدن كنار آب نربدا تمام مال و عيال و اسباب به تاراج در دادند و زمينداران همه جا تعاقب كنان غارت مي‌نمودند تا از سرحد دكن بر آوردند *

و بعد خاطر جمعي از فرار فوج خصم سلطان ناصرالدين به استقبال ظفرخان نقارهٔ شادي زنان آمده به اعزاز تمام به قلعه در آورده بعد تقديم

---

١ - ن مي نمود *

میبافت آنچه مال غنیمت آورده بود همه را به ظفرخان تواضع نموده از سر نو همه امرا را جمع ساخته گفت یاران سلطنت امری است خطیر که در هر دو جهان آبرو و جان و ایمان و عدم رستگاری از عذاب معاد - و روز جزا خطرها دارد - و من در ابتدا نظر به رضا جوئي مسلمانان قبول نموده کمر همت بر دفع ظلم از سر مظلومان بسته بودم الحمد لله که حق سبحانه شرم همهٔ مایان نگاهداشت - الحال التماس آن دارم که خود را قابل ریاست مسلمانان نمي‌دانم امیدوارم که این قرعه بنام دیگرے افتد تا من هم اطاعت نمایم - باید که مرا درین باب معذور داشته انچه مي‌گویم قلبي دانسته از قبول این التماس مرا ممنون احسان سازند - همه بر گذشت آن نیک سرشت آفرین گفته ملتمس گردیدند که هر کرا مناسب و لائق این منصب داند مقرر سازد - ما همه مطیع خواهیم بود - سلطان ناصرالدین گفت - اگر از من صلاح مي‌پرسید چون آثار رشد و شجاعت و امانت و حسن تردد و رعیت پروري که لازمهٔ ریاست است از جبههٔ ظفرخان تابان است اگر او قبول نماید ما و شما را باید که همه ممنون او گشته اطاعت نمائیم - این رائے پسند همه افتاد - و باتفاق حسن حسن گفتند و حسن را شایستهٔ تاج و تخت دانسته منجمان فرس و هند را جمع ساختند و در باب ساعت اختلاف تجویز هر دو گروه به میان آمد *

آخر موافق اختر شناسان هند روز جمعه بیست و چهارم ربیع الثاني سنه ۷۴۷ هفت صد و چهل و هفت بر تخت جلوس نمود - و به سنت عباسیان چتر سیاه تیمناً بر سر گرفت و مخاطب به سلطان علاءالدین کانگوی[۱] بهمني

۱ لقب واقعي این سلطان علاءالدین بهمن شاه بود وکنیه او ابوالمظفر *

نموده خطبه و سکه بنام او جاري ساختند - و شهر گلبرگه که به فال
سرمایهٔ اقبال دولت خود دانسته بود مسمی به حسن‌آباد گرداند
و پایه تخت خود قرار داده براے تعمیر عمارت حکم و داروغهٔ با وقوف
روانه ساخت - و بعد جلوس اول این حکم نمود که پنج من طلا و ده
من نقره به وزن آن وقت کسرے کم و زیاد که سیزده آثار شاهجهاني
باشد - بخدمت برگزیدهٔ اصحاب دین حضرت شیخ برهان‌الدین که در
دولت‌آباد انزوا اختیار نموده بودند، به فرستند که به روح پر فتوح حضرت
شیخ نظام‌الدین به فقرا و مستحقان رسانند و اسمعیل مغ را به خطاب
امیرالامرا سپه سالار مسمی ساخته وزارت را به ملک سیف الدین مازندراني
که از رفیقان و همدمان دیرینه و صاحب السیف و القلم و سخن سنج
حق شناس بود مقرر نموده دختر او را مسماة به شاه بیگم به جهت
محمد پسر خود تجویز فرمود و همه رفقاے قدیم و جدید و دور و نزدیک
و جمعی که از خاندان با نام و نشان بودند از عطاے منصب و خطاب
و اقطاع کامیاب ساخت و بهرام خان برادر ملک سیف‌الدین را قلعه‌دار
دولت‌آباد گرداند - اول کسی که در ابتداے سلطنت بهمنیه از مردم
ایران که به اصطلاح دکنیها غریب گویند به دولت و حکومت رسیدند -
سیف‌الدین و بهرام‌خان بودند بعده که به مرور ایام زمام اختیار کار و بار
سلطنت به دست مردم عرب و عجم آمد مادهٔ نزاع دکنیها گردید -
چنانچه به ذکر خواهد در آمد - و همه جا قلعه‌داران و حکام تعین نمود -
و در ساعت سعد از دولت‌آباد متوجه حسن‌آباد گلبرگه گردید - چون
کانگوي برهمن نیز خود را از نزد سلطان محمد رساند او را مستوفی قلمرو

خود گردانید - و در نگین خود کند - کمترین بندهٔ حضرت سلطانی

علاءالدین کانگوی بهمنی *

گویند در ازمنهٔ سابق براهمه نوکری نمودن سوای آنکه از علم طب و نجوم و درس شاستر که مراد از فقه هندوان باشد و گدائی قوت لا یموت خود بهم رسانند به صیغهٔ دیگر وجه کفاف بهم رسانیدن عیب تمام می‌دانستند خصوص به کسب قلم حکومت و رفاقت مسلمانان تن دادن خلاف عقیده و ملت و آئین خود دانسته اجتناب تمام می‌نمودند - و کانگو از ملاحظهٔ همین بدنامی جلای وطن از دکن اختیار نموده به غربت دهلی رفته ملازم فیروزشاه برادر زادهٔ سلطان محمد گردیده بود - اول کسی که در وطن خود نوکری دفتر اختیار نمود و این عیب را به نظر قوم خود مبدل ساخت کانگو است بعد از آن رفته رفته به مرور ایام کار بجائی رسید که تمام زمام اختیار و اعتبار دکن به دست براهمه رفت - بعده سلطان علاءالدین به حسن تدبیر و ضرب شمشیر همه امیران سلطان محمد تغلق را که در قلاع و بلاد بودند به اندک زمانی منقاد و مطیع گردانید - و هر که سرکشی نمود به جزا و سزای اعمال خود رسید - و بنای مسجد گلبرگه وغیره که از گل و خشت خام سلاطین سابق ساخته بودند مندرس گشته بود - و بعضی ناتمام مانده بودند به تعمیر آن از مصالح پخته[1] امر نمودند و بعد انقضای چهار سال و چند ماه از جلوس خبر وفات سلطان محمد تغلق که چنانچه تمام هندوستان را به تصرف خود در آورده بود آخر به سبب اثر نحوست ظلم و بیداد از دست داد و به هزاران حسرت جهان را پدرود نمود *

---

[1] ن - پرداخت *

[illegible]

* [illegible] *

چون در ایام قبل از عروسي امیرالامرا سپه سالار یعني اسمعیل مع
هرگاه در مجلس مي‌آمد امراے سلطان استقبال نموده بالا دست ملک
سیف‌الدین جا مي‌دادند - بعد از منعقد شدن بزم شادي روزے امیرالامرا
وارد گردید سلطان علاءالدین به تجویز جمعی از قاعده دانان و اعیان
مهم کار نظر بر پایهٔ وزارت که ضمیمهٔ آن نسبت به میان آمد فرمود که
دست امیرالامرا را گرفته پائین دست ملک سیف‌الدین جا دادند
ازین معني بر خاطر امیرالامرا بسیار گراني نمود و به تحریک رگ
نفسانیت که عالمی خراب آن است اشک ریزان و شکوه کنان از مجلس
برآمد - هرچند سلطان آن روز در اصلاح و همواري آن بالمشافهه و به پیام
کوشید فائده نه بخشید - اگرچه به سبب معذرت سلطان در ظاهر به جز
اطاعت چارهٔ دیگر نداشت اما در باطن تخم کینهٔ آن در دل کاشت
و چند روز به فکر فاسد که آخر اثر جهالت قومیت کار خود مي‌سازد
پرداخته به اتفاق بعضی افغانان بدخواه که در ظاهر خود را هواخواه
مي‌دانستند به ارادهٔ بر انداختن سلطان عزم جزم نموده - سلطان ازین
معني آگاهي یافته اول از خارج به تحقیق آن پرداخته همرازان[1] او را
طلبیده مجلس همهٔ امرا و ارباب شرع منعقد ساخته سبب آن فکر فاسد
دور از صواب را استفسار نموده - اسمعیل بجز انکار چارهٔ کار ندانست
و قسم‌هاے شدید بر زبان آورد سلطان با جمعی که با او عهد و پیمان
به میان آورده بودند به زبان شیرین وعده و وعید تهدید آمیز هم زبان
و تسلي بخش گشته افغانان را به اقرار اسرار کار معترف ساخته لا جواب
و منفعل گردانیده از مفتیان فتوی حاصل کرده در همان مجلس

---

۱ - ن - همهٔ از آن *

به سیاست سلطاني رساند - درین کار اگرچه از هر دو طرف خطا و آنچه
نه بایست به عمل آمد - اما بیشتر خلاف راے سلیم از سلطان به ظهور
آمد چرا که حق سابق اسمعیل تقاضاے آن مي‌نمود که رعایت بزرگي
او را بر همهٔ اعتبارات مقدم داشته براے پاس خاطر وزیر هر دو را در
مجلس واحد نمي طلبید تا فتنه به ظهور نیاید - و روز دیگر فرزند کلان
اسمعیل به اسم بهادرخان را طلبیده تسلي و خلعت داده منصب و پایهٔ
پدر را به او مقرر نمود و باقي فرزندان و عمدهٔ افغانان نوکر را مشمول
انواع عنایات ساخت * * مصرع *

* الحذر از قرب سلطان الحذر *

از انتشار و اشتهار این خبر تسلط و هیبت وحشت آمیز در دل امیران
و زمینداران دور و نزدیک راه یافت و راے تلنگانه که در ارسال پیشکش
به دستور عهد سلطان محمد تغافل ورزیده بود - به وسیلهٔ مبارک باد طوي
از نقد و فیل و جواهر وافر ارسال داشت *

بعده که سلطان علاءالدین را از هر طرف جمعیت خاطر رو داد
با ملک سیف الدین مصلحت ارادهٔ تسخیر بیجانگر تا سراندیپ
و مالوه و گجرات درمیان آورد - ملک سیف الدین که به دانائي ممتاز
بود - بعد از تقدیم دعا و ثنا عرض نمود طرف بیجانگر که هواے آن
سرزمین از رطوبت و بارش مدام به مزاج سلطان و توابعان موافقت
نه خواهد نمود - رفتن آن سمت خلاف راے صواب است - بلکه
چهار پاے سواري و باربردار نیز زیاده از احاطهٔ شمار تلف خواهد شد -
چنانچه در عهد سلطان علاءالدین خلجي و سلطان محمد تغلق که

لشکرکشي بدان دیار نمودند عُشرِ عشیرِ لشکر و چهار پا[۱] جان بر نه گشت و براے تسخیر گجرات[۲] نیز تا مزاج گرفتن سلطنت و فراهم آوردن خزانه اضطراب نه باید نمود - صلاح دولت درین است که اول امراے کار طلب رزم دیده طرف زمینداران عمده نواح کرناتک و تلنگانه روانه باید ساخت و زر و جواهر وافر بدست باید آورد بعده به فکر تسخیر بلاد شمال رو کمر عزیمت باید بست سلطان این مصلحت را پسند نموده عمادالملک تاشکلدي و مبارک خان لودي را با مصالح جنگ طرف بیجانگر و کرناتک و تلنگانه رخصت نمود - آنها تا کنار بنادر تاخت و تاراج نموده بعد ترددهاے نمایان و جنگ هاے صعب که به تحریر تفصیل آن پرداختن از طریقهٔ اختصار دور افتادن است - دو لک هون و جواهر و مروارید بے شمار و فیلان بسیار بعد صرف اخراجات ضروري سپاه به حضور آوردند و براے آئنده نیز پیشکش هر سال با عهد و پیمان مقرر نموده ایلچیان آنجا را با خود آورده ملازمت فرمودند - و در سنه

۷۵۸

هفت صد و پنجاه و هشت به سامان سفر دیگر بلاد شمال پرداخته از گلبرگه برآمده به دولت‌آباد رسیده عرض لشکر را ملاحظه نمود پنجاه هزار سوار نیزه‌دار و تیرانداز به شمار در آمدند - مقرر شد که از راه سلطان پور نندربار آب نربدا عبور نمایند و متوجه مالوا گردند - چون از ظلم حاکم گجرات سکنهٔ آنجا بجان رسیده بودند - عرضه داشت زمینداران گجرات و بگلانه رسید مشتمل بر التماس اینکه اول متوجه این سمت گردیده این ملک را به تصرف اولیاے دولت در آرند و ما را از ظلم بیداد حاکم جابر اینجا نجات بخشند ٭

---

۱ - ن - چهار پایان ٭ ۲ - ن - گجرات و مالوا ٭

[illegible]

ذکر سلطنت سلطان محمد شاه بن سلطان علاءالدین بهمنی

سلطان محمد شاه که به وفور عقل و سخاوت و شجاعت موصوف بود بعد جلوس بر تخت بهمنیه در اسباب تجمل و آلات شوکت سلطان به مرتبهٔ اتم کوشیده قبه چتر و تخت را به جواهر تعبیه نموده و آراسته یاقوت بیش بهاے رمانی آبدار را بر صورت هماے نصب نموده بر سر اسپ و فیل سواری زدن فرمود و قریب سه چهار هزار سوار خوش اسپه که مقطع و به حسن صورت و زینت آراسته باشند در جلو و خدمت خاص مقرر نموده آنها را به خاصه خیل موسوم نمود و جمعی از آنها که بر چوکی بودند به سر نوبت مسمی ساخته بر مراتب آنها افزوده بر دیگران امتیاز بخشید و گروهی را که شمشیر و سپر و اسلحهٔ خاص حواله نمود به اسلحه‌دار شهرت داد ازان ایام زدن هماے بر سر اسپان که تا حال جوانان خود نماے دکن بر اسپ زدن فخر و نمود مے بود می‌دانند و اصطلاح خاصهٔ خیل و سر نوبت و اسلحه‌دار رواج یافته و دیگر تزیین لباس و فرش بارگاه از زربفت ولایت و مخمل کاشان و قال خوش قماش خراسان و پرده هاے کلابتون بافت به غایت تقید به کار می‌برد - هرگاه نزدیک تختی که پدر او بران می‌نشست می‌رسید اول به ادب استاده تسلیمات بجا می‌آورد - بعده بر آن تخت جلوس می‌نمود - بعد از چندگاه راجهٔ تلنگانه تخت نقرهٔ مرصع از جواهر ساخته با تحفه‌هاے دیگر فرستاد - و تخت پدر را به غلاف پوشیده رو بروے تخت خود به اعزاز نگاه داشت *

چون در ملک دکن لغایت سلطنت سلطان محمد شاه سکهٔ اسلام بر نقره و طلا اصلا رواج نه یافته بود و مدار داد و ستد بر هون و پرتاب وغیره که از قدیم الایام در بیجانگر و کرناتک آن ولایت بران صورت بت و آفتاب و دیگر علامات کفر مسکوک می‌ساختند[1] - رائج بود سلطان محمد شاه خواست که سکهٔ[2] اسلام در مقابل زر منقش صورت اصنام زود رواج دهد - هر چند جد و جهد درین کار به کار برد فائده نمی‌بخشید - و چندانکه حکام بلاد آن ولایت در بر انداختن زر قدیم و اجراے سکهٔ جدید از روے تهدید تاکید شدید می‌نمودند و زجر و توبیخ زیاد به عمل می‌آوردند اثر نمی‌کرد بلکه صرافان و دیگر کافران و ساکنان آن دیار زر خوش عیار سکهٔ حال را هر جا می‌یافتند شکسته به قصد ثواب و عدم اجراے آن بجاے دیگر صرف می‌نمودند - و در اجراے هون و پرتاب باوجود طلاے غش‌دار از راه اعتقاد فاسد که رویت آن زر بجاے پرستش معبود مصنوع[3] خود می‌دانستند کوشیده آبرو و مال در جریمه به باد می‌دادند - و بعده که مجبور می‌گردیدند طلاے بےغش سکهٔ اسلام را نسبت به طلاے مغشوش و مسکوک سابق به کم بیع و شرا می‌نمودند - سلطان ازین معنی تنگ آمده براے قتل صرافان همهٔ بلاد تاریخ و روز مقرر نموده خفیه به حکام قلمرو خود احکام نوشته فرستاد که غرهٔ ماه رجب روز جمعه سنة ۷۶۱ هفت صد و شصت و یک که تاریخ و ماه و روز به قصد ثواب نیک اختیار نموده ایم - ما در حضور همهٔ صرافان را به قتل خواهیم رساند - باید همه جا آن روز صرافان را زیر تیغ آورند - بعضی را از گداختن هون و در گلو ریختن به سیاست رسانند - و در آن روز و تاریخ خود پادشاه

---

۱ - ن - از کم عیار رائج بود * ۲ - ن - سکهٔ اسلام بےغش * ۳ - ن - موضوع *

قبول آن التماس نمود - ملکهٔ جهان در جواب گفت - مرا به قدر ضرور
آنچه مطلوب است بر می دارم و آن فرزند را با زر و خزانه سروکار است -
و ارکان دولت نیز به عرض رسانیدند که اگرچه در راه کعبة الله خصوص
در خدمت والده که کعبهٔ دوم است هرچه صرف شود نجات است
و مایان را حرف منع آن به میان آوردن نه سزا است اما سلاطین را
موجود داشتن خزانه از همهٔ عبادات واجب تر است - سلطان رو به ملک
سیف الدین وزیر که خسر سلطان نیز می شد آورده گفت تو چه می گوئی -
آن دستور دستوردان در جواب عرض نمود که اگرچه آنچه هواخواهان سلطان
التماس می نمایند واقعی و بجا است - اما پادشاهان را در راه خانهٔ
خدا و کار خیر و بجا آوردن خدمت مادر زر از خزانه برآوردن و باز
به خزانه فرستادن و فسخ ارادهٔ ثواب نمودن از عزم عاقبت به خیر سلاطین
بعید است - سلطان محمد شاه گفت آری باذل بے طینت و بخشندهٔ
بے منت که پدر مرا از آن مرتبهٔ گدائی به پادشاهی رساند مرا نیز در
سلطنت محتاج زر نخواهد ساخت - و هرچه در راه خانهٔ خدا صرف
خدمت کعبهٔ مجازی نمایم مضاعف و سه چند عوض خواهد رساند -
بعده فرمود که چهار صد من طلا و هفت صد من نقره به وزن رائج الوقت
مع آنچه زر نقد دیگر با جواهر موجود داشت حوالهٔ صدر الشریفه که در
خدمت ملکه صاحب اختیار نموده رفیق ساخته بود کرده وقت روانه
شدن یک در منزل سعادت اندوز مشایعت گردیده مراجعت نمود -
ملکهٔ جهان به صدر الشریفه حکم فرمود که هشت صد زن و مرد که اکثر
از خاندان با نام و نشان پایمال[۱] حوادث لیل و نهار گردیده بودند با خود

---

۱ - ن - پامال ملال حوادث

به رسید - و بعد رسیدن به حسن‌آباد بر سر قبر شوهر رفته فاتحه خوانده متصل آن مکان مختصر برای خود ساخته تا باقي عمر به عبادت معبود بر حق بسر برد *

چون بعد از روانه شدن ملکه به کعبه بعضی امیران که التماس آنها در منع همراه دادن همهٔ خزائن به معرض قبول نیامده سلطان را به خفت عقل منسوب ساخته سوی مزاج بهم رسانده بودند - سلطان نظر بر عدم خزانه در جمع نمودن سپاه اغماض مي نمود - این خبر در بلاد کفار انتشار یافت - رایان اطراف خصوص رای بیجانگر و رای تلنگانه در فرستادن پیشکش مقرري هر ساله و اطاعت اغماض نمودند - بلکه ایلچي برای درخواست و به تصرف آوردن قلعه رایچور و مدگل که بابت تعلقهٔ بیجانگر و کولاس تعلقهٔ رای تلنگانه سلطان علاءالدین به تسخیر در آورده بود نظر بر ضعف سلطنت سلطان و نفاق امیران نزد سلطان محمد شاه فرستادند و پیغام و تکلیف‌های دور از صواب به میان آوردند - سلطان محمد شاه تقاضای وقت را کار فرموده ایلچیان را به اعزاز نگهداشته جواب محبت آمیز نوشته مضمون دار و مدار دران درج نموده مصحوب ایلچیان زبان دان فهمیده کار خفیه روانه ساخت و یک سال به اهمال گذرانده درین مابین فرصت به گردآوري خزانه و لشکر پرداخته بعضی امرای نمک به حرام را به قتل و سزا رسانده عوض آنها دیگر فدویان عقیدت نشان را مستقل ساخته بعد از رسیدن فرمان و خلعت خلفای عباسي که خبر مزید[۱] استقلال سلطنت انتشار یافت روزی به کمال شان دیوان نموده حکم به احضار ایلچیان فرموده به دبدبه و زهر چشم تمام از روی تهدید

۱ - ن - مزید اقتدار و استقلال

به دفع اعدا پرداخته از پیش رو برداشته ملک و قصبه‌جات تلنگانه را آتش زده و غارت نموده خود را به پای تخت رساندند - رای تلنگانه استغاثهٔ تعدي سلطان محمدشاه به سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي نوشته التماس مدد و تسخیر ملک دکن نمود موثر نه گردید - سلطان محمد شاه اطلاع یافته سال دیگر با لشکر آراسته متوجه ملک تلنگانه گشته خرابي بسیار رساند - رای تلنگانه رجوع به راجهٔ بیجا نگر آورده برای مدد نوشت - قبل از رسیدن جواب خبر مرگ رای بیجا نگر انتشار یافت ناچار به سلطان صلح نموده دوازده لک هون مع قلعهٔ گولکنده پیشکش سلطان قبول نموده مرخص ساخت - و سلطان محمد شاه در سنه ۷۷۴ هفت صد و هفتاد و چهار قلعهٔ گلکنده را که از گل خام بود به تصرف در آورده بنای مسجد گذاشته اذان دین محمدي را بلند آوازه ساخته - اعظم همایون را با فوج لائق برای ضبط گلکنده و وصول پیشکش نگاه داشته مراجعت فرمود *

دیگر از کارهای دست بستهٔ سلطان محمد که عقل در قبول آن متردد است به روایت محمد قاسم فرشته نوشته مي شود که بعد از مراجعت سلطان راجهٔ تلنگانه سوای پیشکش مقرر تخت مرصع که قیمت آن به زبان قلم نتوان داد برای سلطان فرستاد و سلطان استقلال تمام بهم رسانده بهادر خان را به خطاب امیرالامرا معزز ساخت و دختر او را برای مجاهد شاه پسر خود به عقد در آورده - شبی در عالم سر خوشي بادهٔ ناب که بزم مهتاب آراسته شده بود - بعده که قوالان و مغنیان نو رسیدهٔ هندوستان به نغمهای دلکش سلطان را خوش وقت ساختند - حکم نمود که برات انعام آنها بر راجهٔ بیجا نگر بنویسند - وزیر و ارکان دولت این

معني را حمل بر عالم بے خودي نموده مغنیان را اشارۀ نمودند که تسلیمات بجا آوردند سلطان این معني در عالم هوشیاري اطلاع یافته با مجدداً از روی تاکید وزیر را مخاطب ساخته استفسار نمود که برات های مغنیان را بران کافر نوشتي ملک سیف‌الدین نه دانست در جواب چه عرض نماید - سلطان بر آشفت و گفت تو مي داني که آن حرف در عالم نشاء شراب از جمله کلمات لغو از من سر زده نه چنان است و امر نمود که حضور من دو برات بنام رای بیجا نگر نوشته به قوالان و کلاونتان حواله نمایند و دو سزاول همراه داده روانه ساخت - و آنها مجبور گردیده ترسان و لرزان برات ها را نزدیک رای بیجا نگر بردند - راجه بعد از اطلاع یافتن بر جرأت سلطان محمد - امر نمود که آورندۀ های برات را تشهیر داده اخراج نمایند - سلطان محمد شاه از شنیدن آن عدم اطاعت و سرکشي آن کافر را دست آویز مادۀ نزاع و فوج کشي ساخته به تهیۀ لشکر پرداخته با سپاه حضور و آنچه در اطراف قلمرو خود داشت و نو نگاه داشت مع مصالح توپ و تفنگ تازه به احداث آمده برآمد - گویند رواج آتش بازي که با گوله توپ و بندوق و بان به دفع اعدا پردازند تا عهد سلطان محمد شاه نه بود - دران سال که مراد از سنه ۷۷۲ هفت صد و هفتاد و دو باشد در ملک دکن ابتدا از کارخانۀ سلطان محمد شاه به سرکاریٔ محمد خان واد صفدرخان رومي به اتفاق دیگر رومیان و فرنگیان که باني این کارخانه ابتدا در دیار فرنگ بعده در بلاد روم گشته بودند وقت ارادۀ آن جهاد به استعداد تمام اختراع نموده ترتیب دادند و بعد بر آمدن سلطان محمد شاه راجۀ بیجانگر نیز با لشکر بے کران و دو لک پیاده بر آمد بعد از آنکه افواج هر دو طرف مقابل شدند حق و باطل

بهم پیوستند - ایام جنگ بامتداد انجامید بعد محاربات صعب که زیاده از اندازهٔ شمار کفار علف تیغ گردیدند و چندین هزار مسلمان به درجهٔ شهادت رسیدند از غلبهٔ اسلام هر بار کفار هزیمت یافته باز مقابل گشته مسلمانان را مغلوب می ساختند * * بیت *

ز نعــل سمنــدان فولاد میخ * زمین را ز جنبش بر افتاد بیخ

کار بجای رسید که خبر شهید شدن سلطان مکرر انتشار یافت آخر کار چندین هزار مسلمان کشته و شهید شدند و جنگ های رستمانه که اندازهٔ قبول عقل خارج است به میان آمد که به تفصیل آن پرداختن از سر رشتهٔ سخن دور افتادن است آخر از غلبهٔ اسلام راجه هزیمت یافت - و سلطان با غنیمت فراوان و چندین هزار بندی مراجعت نموده راجه ایلچیان سخن دان را به میان آورده بنای عهد و پیمان صلح قائم نمود که آب کشنا درمیان ملک حد باشد و بعضی محال این طرف آب مشترک باشند - و نیز مقرر ساختند که چون درین جنگ چندین دفعه بر یک دیگر غالب و مغلوب گردیده هندو و مسلمان بسیار از صغیر و کبیر اسیر نموده اند - ازان جمله برهمنان بے شمار که با اطفال و عیال به قید مسلمانان معذب بودند - آنچه ناموس همدیگر باشد همه را خلاص نمایند - و من بعد نیز هرگاه پای جنگ و کارزار به میان آید به اسیري و بے ناموسي اطفال و عیال نه پردازند و شمشیر بر آنها نه کشند - چنانچه در شرفای دکن تاحال رعایت ناموس و جان عورات و اطفال مي نمایند - بعده که سلطان به حسن آباد به فتح و فیروزي رسید - خبر یافت که بعد رفتن سلطان بدان مهم صعب که مدت به طول انجامید و مکرر خبر شهید شدن سلطان و غارت گردیدن لشکر انتشار یافت - زمینداران نواح دولت آباد و بعضی

امرا پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده طریقهٔ نافرمانی اختیار نموده بودند بعد رسیدن به هم رکابی فتح و نصرت همه را به سزا و گوشمال کردار رساند *

گویند چون سلطان را به شرب خمر به افراط و رواج خرابات خانه میل زیاد بود - و برگزیدهٔ زمان و زمین حضرت شیخ زین الدین که در دولت آباد ساکن بودند - ازین معنی نسبت به سلطان کم توجه گردیده اکثر نذر و تحفی که می فرستاد رد می نمودند و می فرمودند که تا سلطان ترک منهیات الهی نه نماید ما را با او صلح نیست - و در آخر عهد بے دماغی‌ها از طرفین زیاد گردید و سلطان حکم اخراج شیخ نمود - شیخ از دولت آباد بر آمده نزدیک روضهٔ شیخ برهان الدین رسیده عصای از دوش انداخته عصا را بر زمین فرو برده گفتند - الحال کیست که ما را ازین جا حرکت دهد - از شنیدن آن تزلزل در اعضاے سلطان افتاد و به معذرت پیش آمده پیغام عفو تقصیر نمود - شیخ در جواب گفت ما را با سلطان محمد شاه غازی منازعت مالی و ملکی نیست اگر سلطان ترک نافرمانی الهی نماید و از شرب علانیه باز آید مثل او دوست دیگر نزد زین الدین نخواهد بود - سلطان از شنیدن آنکه لفظ غازی بر زبان شیخ جاری گشته بر خود بالیده شکر این عطیهٔ الهی بجای آورد - و همان روز از اثر نفس و توجه باطنیٔ آن واصل بالله توبه از همه کبائر نموده حکم نمود که از قلمرو او مسکرات و خرابات خانه‌ها را بر طرف سازند - و در فکر دفع دزدان و راهزنان افتاده از وجود ناپاک آن جماعه دکن را پاک ساخت - و در همان ایام نیک فرجام که موافق پرداخت ملک و دین خود گردید - و در سنه ۷۷۷ هفت صد و هفتاد و هفت ازین جهان رحلت نمود - هفده

سال و نه ماه به کامراني سلطنت نموده به برکت جهاد با توشهٔ نیکنامي مرحله پیماے سفر آخرت گشت * * شعر *

جهان اے برادر نه ماند به کس * دل اندر جهان آفرین بند وبس

گویند به شمار لکها کفار زیر تیغ سلطان محمد شاه آمدند و جواهر اندوختهٔ هفت صد سال زیاده از اندازهٔ قیاس از (۱) کفار به تصرف سلطان و غازیان در آمده بود *

ذکــــر سلطنت سلطـــان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه بهمني

سلطان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه در نوزده سالگي تخت آراے ملک دکن گردید - جوانے بود تنومند شجاع و سخاوت پیشه به اکثر کمالات آراسته زبان ترکي و فارسي نسبت به پدر و جد به فصاحت گفتے - گویند در دوازده سالگي روزے در یکے از حجره‌هاے خزانهٔ پدر آمده براے بعضی از اطفال هم سال که همراه داشت - چند خریطهٔ زر از خزانچي خواست - او عذر آورد - دست به قفل صندوق زده شکسته - دوازده خریطه بر آورده به اطفال همراه تقسیم نمود - مبارک نام خزانچي که از چیله‌هاے سرکار بود هرچند که به زبان خوش و ناخوش مانع آمد فائده نه داد - خزانچي نزد سلطان محمد شاه رفته زبان به شکوه کشود سلطان محمد مجاهد شاه را طلبیده دو سه سیلي زد - تخم کینهٔ او در دل کاشته گردید روزے به مبارک که در قوت و پهلواني شهرت داشت - گفت بیا تا باهم کشتي بگیریم - هرچند که مبارک عذر

---

(۱) ن - الا راجهٔ بیجا نگر *

پاس ادب خواست نه شنید - و به زور با او کشتي گرفته از زمین برداشته چنان بر زمین زد که مرغ روح او از قفس پرید - بعده که بر تخت جلوس نمود به راجه بیجا نگر نوشت که اگرچه پدر من با شما سلوک نموده دریاے کشنا را حد ملک قرار داده - بعضی محال این طرف آب را مشترک مقرر ساخته بود - اما شین شراکت را از میان برداشته آن محال را به منصوبان ما وا گذارند که في ما بین نزاع ملکي نه ماند - کشن راو راے بیجانگر از رسیدن پیغام و نوشتهٔ شورش افزا بهم بر آمده نوشت - که قلاع رایچور و مدگل به طریق مدارا به تقاضاے وقت به پدر شما وا گذاشته بودیم و بعضی فیلان از زبوني امراے ما به تصرف پدر شما رفته اند باید که دست ازان بر داشته به تصرف ملازمان ما وا گذارند - و الا لشکر دریا موج ما را رسیده دانند *

از شنیدن این جواب مجاهد شاه شعله وار بر افروخته همان روز فرمود که خیمه بیرون زنند و به سرعت تمام طرف بیجانگر مرحله پیما گردید - ازآن طرف راے بیجانگر کوس آهنگ جنگ بلند آوازه ساخته با لشکر بیش از اندازهٔ قیاس بر آمد *

چون مجاهد شاه نزدیک سرحد بیجا نگر رسید شنید که شیرے دران راه بیشه را گرفته و راه تردد بر مسافران بسته گشته - و مکرر چندے از امراے هر دو سرحد به قصد دفع او کمر بستند و تدبیرها نمودند - حریف او نه گشتند - سلطان از شنیدن این خبر با خاصان چند جریده به عزم شکار آن شیر بیشه بر آمد - و اسباب و مصالح شکار شیر با خود نه برده - خود را به بیشهٔ او یکه و تنها رسانید - هرچند امرا التماس منع آن جرأت نمودند فائده نه بخشید - با شیر هم نبرد گشته به ضرب شمشیر کار او ساخته به لشکر

خود معاودت نمود - این خبر به راجهٔ بیجانگر که گوشمال یافتهٔ پدر او بود رسید - از سر نو تزلزل شجاعت موروثي در دل او از طرف سلطان مجاهد شاه راه یافت - و فسخ اراده نموده پیغام صلح به میان آورده به بهانهٔ شکار بر آمده ترک پیکار نموده راه جنگل و کوه‌هاے قلب اختیار نمود *

مجاهد شاه که آرزوے سیر بیجانگر و کارزار با کفار آن دیار نمودن در دل او راه یافته بود به صلح راغب نه شده تعاقب راے نموده - مدتے درآن سرزمین دشت پیما گردیده گاه گاه پاشنه کوب خود را به فوج او رسانده به کفار کشي مي پرداخت - و اکثر قتال هاے صعب به میان مي آمد و کفار ده ازان سر زمین واقف بودند در جاهاے تنگ و غارهاے سنگ پناه برده هر گاه (١) لشکر اسلام را قراولان او به قابوے شکار پیکار خود مي یافتند در تلافي تقصیر نمي نمودند و در این مابین هرگاه که جنگ هاے صف ربا به میان مي آمد چندین هزار سوار به دار البوار مي پیوستند - و گروه گروه مسلمانان به درجهٔ شهادت مي رسیدند - و از جلادت و تهوري‌ها که از آن شیر بیشهٔ شجاعت به ظهور مي آمد دو دو هفته پاے او از رکاب خالي نمي شد *

* شعر *

سم بادپایان ز خون چون عقیق * شده تا نمد زین به خون در غریق

گردے که از آن صفدر معرکهٔ کارزار در آن محاربه رو داده در تاریخ فرشته به تفصیل درج است *

حاصل کلام سلطان مجاهد شاه خود را به قلعه ادوني رسانده به محاصره پرداخت - چون قلعه گردون اساس پر از ذخیره و مصالح جنگ بود و موسم برسات رسید - مردم لشکر اسلام به انواع مرض از اختلاف آب و هوا

(١) ن - هرگاه و هرجا

نموده خود استعفاے وزارت به میان آورد - سلطان داؤد شاه قبول نه نموده به منت و الحاح وزارت او را بحال داشت و همه خاتونان حرم نیز اطاعت نمودند - الا روح پرور آغا ملقب به شاه خانم که خواهر کلان اعیانی سلطان مجاهد شاه بود براے مبارک باد رو برو نیامده سر از اطاعت پیچیده در فکر انتقام خون برادر افتاد - چه اگر داؤد شاه عدم و وجود روح پرور آغا را مساوی دانسته نه دانست که

* مصرع *

دشمن نه توان حقیر و بے چاره شمرد

اما چون روح پرور آغا از ابتدا نسبت به همه خدمه نزد سلطان زادهها معزز بود به او دار و مدار می نمود - تا آخر روح پرور آغا با یکے از غلامان پدر ساخته امیدوار رعایتها نموده در وقت نماز داؤد شاه را در عوض قصاص برادر مقتول ساخت - یک ماه و پنج روز سلطنت نمود *

* شعر *

درین فیروزه ایوان پرآفات * بدی را هم بدی باشد مکافات

ذکر سلطنت سلطان محمود شاه بن سلطان علاءالدین کانگوی بهمنی

بعد از کشته شدن داؤد شاه بعضی امراے هواخواه خواستند که سنجر نام پسر داؤد شاه را برتخت نشانند - روح پرور آغا راضی نشده سنجر را که اندرون محل در اختیار او بود مکحول ساخته محبوس نمود - محمود ابن سلطان علاؤ الدین را سلطان محمود شاه خوانده به اتفاق

(۱) هم از سکهٔ این سلطان و هم از قول مورخین معتبر واضح است که اسمش محمد بود و احتمال کلی میدارد که پسر محمود بن علاءالدین بهمن شاه بود

[illegible]
[illegible] (4)
[illegible] (1)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اختیار نموده مزید بران این شیوه پیش نمود که غلامان که دخیل امور
سلطنت گردیده بودند زمام اختیار غلامان ترکی و حبشی را از رجوع
مردم کوتاه ساخت از ایام شاهزادگی مکرر می فرمود و در خلا و ملا بر زبان
می آورد که سلاطین چون امانت دار جناب کبریائی اند باید که سادات
و مشایخ و فضلا را محکوم و محتاج (۱) نه سازند - ازین ممر تغلجیین که
عمدهٔ غلامان ترک بود و چشم داشت اختیار وکالت و وزارت داشت
تخم این عداوت دیرینه در دل پر کینهٔ خود می کاشت - روز بروز
خار خار این حسد در خاطر و جگر آن شقی می خلید - از اتفاقات
ناهنجاری روزگار دختری داشت چون پنجهٔ نگار به اقسام حلیهٔ صفات
دلبری و شوخی و حسن سیرت و صورت آراسته و در فن موسقی مشهورهٔ
عالم گشته روزی نظر سلطان بر آن غارتگر دل و جان افتاد و تیر عشق
او چنان در دل سلطان خلید که زندگانی برو تلخ و نا گوار گردید - و هر
چند می خواست آن دل‌ربا را به دام عقد در آورده با خود رام سازد -
پدر برگشته ایام او راضی نمی شد - بعده که دانست که سلطان دل باخته
عشق دختر بد اختر او گشته و به هزاران آرزو طالب وصال بل مشتاق نظارهٔ
جمال اوست روزی آمده التماس نمود که اگر سلطان با محرمی چند در کلبهٔ
غلام موروثی خود قدم رنجه فرموده مرا او را درمیان هم چشمان سربلندی
بخشند و آرزوی دیرینهٔ غلام پیر را بر آرند از بنده پروری‌ها عجب نه
خواهد بود و نیز شهرت داد که می خواهد بعد شرف نزول آن مهر سپهر
سلطنت بدر زهره خصال برج عصمت را با قدری جواهر بیش بها از روی
نیاز پیشکش نماید - سلطان از شنیدن این مژدهٔ راحت افزا که خلاصهٔ

---

(۱) ن - غلامان و اراذل *

بیگانه را از پایه و نظر اعتبار بر انداخت و جمعی را محبوس و چندی را از حیات مایوس گرداند و برخی از ملاحظهٔ جان و مال که پامال زوال آن بدخصال نه گردند خود را ازو وا نموده از شر او محفوظ ماندند - و والدهٔ سلطان شمس‌الدین که ام ولد بود به جانبهٔ حب ریاست نسبت به پسر و ملاحظهٔ شر آن بد اختر در خاطر جوئي آن واجب الرحم تقصیر نمي نمود - و پسر را نیز همیشه ترغیب و نصیحت نمودی که او را وزیر مستقل دانسته در همه باب رفیق شفیق و هوا خواه خویش شناخته در هیچ مقدمه خلاف صلاح و رضای او کار نه نماید - و سخن بد خواهان او را به گوش راه نه دهد - و آن نابکار غدار نیز در مراعات خاطر والدهٔ سلطان زیاده از حد کوشیده مخاطب به ملکهٔ جهان[1] ساخته همیشه تحفه ها مي فرستاد - و چون از داؤد شاه مقتول سه پسر مانده بودند یکی مسمی به سنجر که روح پرور آغا او را مخطوط ساخت دویم فیروز خان[2] سیوم احمد خان که دران زمان هفت هشت سال داشتند - و عم ایشان سلطان محمود در تربیت آنها مي کوشید - و آداب شکار و پیکار مي آموخت - و میر فیض الله انجو که به حکم سلطان معلم ایشان بود در تعلیم اکثر علوم تقید زیاد مي نمود - قبل از آنکه حق سبحانه فرزند به سلطان محمود عطا فرماید هردو برادر[3] را فرزند خوانده به هر دو وصلت دختر خود نموده بود - و گاه‌گاه به لفظ ولي عهد مخاطب مي ساخت و بعد تولد شدن فرزندان غیاث الدین را ولي عهد گردانده در حالت فوت در باب رعایت و حمایت فرزندان از آفات مالي و جاني فیروز خان را و احمد خان را

---

۱ - ن - مخدومهٔ جهان *
۲ - اغلب این است که فیروز خان و احمد خان پسران احمد خان بن علاءالدین بهمن شاه بودند *
۳ - ن - برادر زادهٔ را *

از سلطان و مخدومهٔ جهان جواب ناصواب شنید - با جمعیت سه چهار هزار سوار یک جان و دل که همه به دل و جان درین کار رفیق بودند بر آمدند - و با بعضی امرا که به اکراه با تغلچین بے دین رفیق گشته بودند - خفیه به نامه و پیغام عهد رفاقت بر وقت کار به میان آوردند - و متوجه گلبرگه شده چارهٔ کار درآن دیدند که چتر بر سر فیروز خان گرفته و به سلطان فیروز شاه موسوم ساخته احمد خان را خطاب امیر الامرا داده - میر فیض الله انجوی شیرازي استاد خود را وزارت مقرر کرده به قصد استیصال آن بد سگال روانه شدند - تغلچین نیز طبل جنگ نواخته به استقبال هر دو برادر بر آمد - بعد مقابله و مقاتله هزیمت بر فیروز خان افتاد - باز خود را به سکر رساندند *

بعده بعضی از امرای هواخواه پنهاني پیغام فرستاده که شما را صرفه در جنگ نیست و مایان هم خود را به شما نمي توانیم رساند - اگر شما جرأت را کار فرموده پیام عهد و پیمان امان جان به میان آورده به اظهار اطاعت و استعداد خبرداري - خود را به گلبرگه رسانید - شاید و اغلب که به تائیدات مدد الهي ما هم به وقت قابو یافتن کاری توانیم ساخت - هر چهار یار موافق برین مصلحت هم داستان شده - میر فیض الله انجو را که در دانش و زبان آوري از مشاهیر روزگار گفته مي شد - نزد مخدومهٔ جهان به اظهار جهان جهان اخلاص‌مندي و عذر تقصیرات گذشته روانه ساختند - مخدومهٔ جهان و آن غلام بد رگ هرچند بر اطاعت آنها اعتقاد نه داشتند - اما رجوع دشمن را غنیمت دانسته چون همان فکری که هر دو برادر و سدهو باهم تمهید مقدمه نموده بودند آنها نیز به خاطر داشتند - پای عهد و امان به میان آورده نوشته دادند - بعده که فیروز خان از سکر بر آمد به کمال وسوسهٔ مآل کار مرحله پیما گردید - بدیوانهٔ سراپا

برهمه از رو برو پیدا شده در عالم بی خبری زبان به مژدهٔ فتح و بشارت سلطنت کشود - ازین تفول و فال غیب تقویت تمام حاصل نموده با زاد و راحلهٔ توکل خود را به گلبرگه رسانیدند - و سلطان شمس‌الدین و مخدومهٔ جهان[1] هردو برادر را خلعت داده به چرب زبانی و لطف پیش آمدند[2] و هردو طرف به خیال بر انداختن همدیگر منتظر قابو بودند - تا آنکه فیروز خان از تائید ایزد منان به رفاقت امیران همراز قابوی کار یافته - چنانچه به تحریر تفصیل آن زبان قلم را آشنا نمودن باطناب سخن منجر می گردد - سلطان شمس الدین را با آن قاتل باطل به دست آورده - اول غلام بد مآل تبه کار را با طوق و زنجیر نزد سلطان غیاث‌الدین حاضر ساخته حربه به دست او دادند - که به مدد باصرهٔ باطن بند بند آن کور باطن را جدا نماید - آری که کرد که نیافت و که جو کشت که گندم برداشت *

* شعر *

بکار آنچه داری چه گندم چه جو * که امروز کشت است و فردا درو

بعده سلطان شمس‌الدین را مکحول ساخته به قلعهٔ سگر روانه و محبوس گردانیدند سلطنت سلطان شمس‌الدین پنج ماه و هفت روز بود *

* شعر *

چنین است آئین گردنده دور * گهی مهربانی ازو گاه جور

مخدومهٔ جهان با پسر مکحول رخصت کعبه خواسته با زاد و توشه روانهٔ بیت الله گردید *

---

۱ - ن - ملکهٔ جهان *

۲ - ن - و هر روز برای مجری با همراهان هواخواه و فدویان جان نثار در خدمت سلطان شمس‌الدین می آمدند *

[illegible]

متعه در عهد حضرت رسالت و عهد خلافت خلیفهٔ اول رواج داشت حضرت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود به تقاضای مصلحت نهی منع ساختند - از آنکه امامیه نیز از اهل قبله اند اگر در یک مسئله تابع آن جماعه شده آنچه مکنون خاطر است به عمل آرد - شاید نظر بر فضل الهی که آخر توبه نیز سرمایهٔ رستگاری است ماخوذ نه باشد - سلطان گفت اگر جائز بودن متعه در عهد ابوبکر صدیق تصدیق یابد بدان پناه برده جرأت توان نمود - اگرچه علمای حنفی در رد آن روایتی که داشتند به عرصهٔ گفتگو آوردند - اما چون میر فیض الله انجو از روی مشکوة و صحیح بخاری جواز آن را در وقت حضرت رسالت و خلافت خلیفهٔ اول به اثبات رساند - و سلطان به تبعیت مذهب امامیه و امام مالک و دیگر از جملهٔ حوران خوش لقاے هر قوم و بلاد مختلف بعضی را نکاح موقت و اکثرے متعه خوانده در چند روز سه صد زن فراهم آورده قصبهٔ علیحده موسوم به فیروزآباد در کنار آب بهوره آباد ساخته و بناے نه محل درانجا گذاشته عمارت هاے با فضا و صفا و آب هاے جاری و باغ هاے فرحت افزا درآن عشرت خانه احداث نموده - در هر محل نه زن خاصه که با هریک سه کنیزک هر کدام از ملک و قوم مختلف باشند نگاه داشت - و هر مکانے که براے زن‌هاے یکی از بلاد هفت اقلیم ساخت - همراه آن کنیز هاے همان ملک مقرر نموده و کمال احتیاط به کار برد که همان زبان ملک خود باهم و با سلطان گفتگو نمایند و زن دیگر به آنها هم خانه و زبان نه گردد تا در لهجهٔ زبان هیچ یک تفاوت راه نیابد - و خود با همهٔ زنان رومی و عرب و عجم و ایران و توران و حبش و دکن و هندوستان همه زنان به فصاحت تمام حرف می زد و مکالمه می نمود - و با همه قسمی حکم شرع محمدی رعایت مساوات و سلوک داد و دهش به کمال

بشاشت و وسعت خلق به کار مي برد که هر یکی تصور مي نمود که نسبت به او دیگررا زیاد ازو نمي خواهد - اما با همه استعداد همراه هر محل خاص که زیاده از سه جاریه مقرر نه نمود - سبب آن معلوم نه گردید مگر چون نزد تجربه کاران این کار در عشرت خانه ازدهام زیاده برهم زدن لذت نشاط و هوا پرستي است - نه خواست که کنیزان زیاد محل خلوت او گردند *

اول کسی که از پادشاهان سلف دکن با سادات ایران باوجود اطلاع اختلاف مذهب نسبت نمود - فیروز شاه بود - که وصلت دو طرفه با فرزندان میر فیض الله انجو نموده - هم دختر به پسر او داد - و هم دختر او را براے فرزند خود خواستگاري نمود - درین صورت ابتدا کسی که از سادات ایران با سلاطین بهمنیه باوجود اطلاع که تحقیق حنفي مذهب اند و دختر داد - میر فیض الله انجو بود - و جمعی از صلحا و شعرا و ظرائف طبعان بذله گو و مصاحبان نیک خو که در خلوت ندیم و همدم سلطان بودند - به آنها قدغن تمام نموده بود - که در مجلس خلوت از دو مقوله کلام اجتناب نمایند - اولا زبان به بدگوئي و غیبت احدے آشنا که سازند - دوم حرف ملکي و سلطنت سواے وقت دیوان به میان نه آرند *

آنچه ملا محمد قاسم فرشته و دیگر مورخین نظم و نثر از ذکر بزم و رزم او به زبان خامهٔ صداقت بیان داده عقل در احاطهٔ غور آن عاجز است بیست و چهار غزا با کفار نموده اکثر غالب آمده در هر کار زار چندین هزار کافر دار الحربي به دار البوار فرستاده اگر به تفصیل همه محاربات او پردازد جلد علاحده مطلوب گردد - از آن جمله یک جنگ

با خود مي برم از فضل الهي اميد تمام دارم که به تدبير و جان بازي که منظور خاطر است کار آن کافر بسازم و جان بدر بردن و نثار شدن من به عطاے حافظ حقيقي وا بسته است - شبي که اشاره و پيغام من برسد - اين قدر جوانان مبارز پيشه و بهادران جان نثار که توانند برآن سبدها سوار نموده چشم به راه باشند همين که اثر شور و آشوب از خرگاه پسر ديو راے که هراول و سپاه سالار لشکر است ظاهر گردد - سبدها را از آب گذرانده با هرچه سواران دريا نورد که اسپان را به آب زده عبور خواهند نمود خود را به آن طرف دريا برسانند - و چشم به راه عطيۀ الهي بوده ثمر نخل جان بازي مرا تماشا نمايند که از فضل ايزدي اميد آن دارم که پسر راے را با وزير او به جهنم واصل سازم - اما اگر حق سبحانه تعالى مرا از شر کافران محفوظ داشت - خود را به مبارزان جلادت نشان جان باز رسانده باز دو باره شريک ترود هزيمت دادن کفار خواهم گرديد - و الا در بند خبر بقاے حيات من نه بوده خود را يک بار برآن هوش باختگان بے سردار رسانده حمله آرند - و قدرت حافظ و ناصر حقيقي ملاحظه نمايند - هرچند که سلطان در منع آن جرأت مبالغه نمود فائده نه داد - و با معدود چند از سلطان فاتحۀ رخصت التماس نموده با ساز دف و نی و تال و مردنگ و رباب و سارنگ و طنبور و چغانه و چنگ و موسيقار و ديگر مصالحي که لازمۀ ارباب نشاط است از آب گذشت - و داخل خرابات خانۀ لشکر کفار گشته - خانۀ پاتري که محبوبۀ راے زاده بود - سراغ جسته پيدا نمود و نزد او رفته به آئيني که اهل کسب هر پيشه باهم ملاقات مي نمايند - به اظهار کمال اخلاص هم قومي در خورد و راه آوردے که با خود برده بود نذر نمود - بعد استفسار احوال قاضي در جواب گفت که اگر به زبان خود به تعداد صنائع خويش پردازم معرکۀ خود فروشي گرم نموده باشم - سخن

یکی است شنیده کی بود مانند دیده - اگر امر شود شمهٔ از ذخیرهٔ زمزمهٔ موسقي و ترانهٔ قوال و راگ کلاونتي به زبان گوالیار و تلنگي و دکني و اقسام رقص سنگت و دیگر اصول گوناگون و مقلدي که تصویر در و دیوار را به خنده در آرد - و قابل مجلس سلاطین نامدار و راجه هاے عالي تبار باشد - چندان در فضاے سینه از خانه زادان طبع دارم که اگر به روے کار آرم زیر این طاق نه رواق لعبت باز دیگرے را حریف خود نمي دانم پاتري که مشتاق دیدن چنان کامل عیار این فن بود - آن روز به بحر حیرت فرو رفته از شنیدن این صفات به اعزاز تمام و مهمان پرستي پیش آمده امتحان آنرا به روز دیگر موقوف داشت - روز دوم که بعضی از نغمه سرایان همدم و خادمان محرم راے زاده حاضر شدند - مهمان به تکلیف میزبان به اتفاق شاگردان رشید - اول نی و دائره برداشته به زمزمهٔ موسقي پرداخته - از حسن صورت اکثر سامعان را بے هوش و نقش دیوار ساخت - بعده به آهنگ سرائي ترانه اهل مجلس را مدهوش گردانید - چون نوبت راگ هندي به زبان هندي رسید هرکه هرچه داشت نزدیک بود با نقد جان نثار قدم او نماید - او از قبول ابا نموده مي گفت که من سواے انعامی که سلاطین و راجه هاے نامدار عطا نمایند دست از طمع دراز نمي نمایم - بعد ازآن شروع به رقاصي نموده از رقص سنگت و اقسام لعبت بازي و شیشه بازي و شمشیر بازي شمهٔ چند نمود که تماشائیان محو نگاه گشته بصد زبان آفرین گفتند و قال قال ذکر تعریف او نزد راے زاده به میان آمد - و پاتري که محبوبهٔ راے زاده بود چندان زبان به اوصاف او کشود که پسر دیو راے را مشتاق تماشاے او گردانید *

* بیت *

به شمشیرے یکی تا ده توان کشت * به راے لشکرے را بشکفد پشت

شبی از شب‌ها بزم شراب و رقاصي را زينت داده راے زاده با پردهان یعنی وزیر سرمست بادهٔ ناب گردیده قاضي را در خلوت خاص با چهار پنج نفر طلبیده - قاضي جاسوس خبر رسان را نزد سلطان فیروز شاه روانه ساخته همراهان دیگر را که به سبب بار نیافتن بر درگاه راے زاده گذاشتن ضرور گردید - به زبان عربي ارشاد نمود که مایان در وقت رقص شمشیر بازي کار راے زاده و پردهان و مشعلچي هاے یمین و یسار را به چابک دستي تمام خواهیم ساخت - اگر حافظ حقیقي ما را از چنگ دیگر کفار نجات دهد خود را بچالاکي تمام بیرون به مدد شمایان خواهیم رساند - اما شما را لازم است که بمجرد بلند شدن صدا و ندا مشعلچي هاے بیرون را با دربانها و هرکه به قابوے شما آید به چستي و چالاکي تمام آنها را تمام سازید *

گویند قاضي قریب بیست و چهار نفر که همه را زیر جامه زره پوشانده مع ساز و دف و چنگ با خود برده بود بر در بارگاه پسر دیو راے گذاشته یک دیگر را به خدا سپرده خود به مجلس خاص در آمده به زبان ستایش و طریق نغمه سرایان آداب سلام دعا و ثنا بجا آورده به دستور مسخره پیشگان رنگین مقال اداهاے فرحت افزا نموده بے آنکه هنرهاے دیگر به روے کار آرد راے زاده را محو نظارهٔ اطوار خود نمود و بعد از آن انواع هنر پروري به رقاصي و لعبت بازي و دیگر شمهٔ چند که داشت چنان به جلوهٔ ظهور آورد که تماشائیان سراپا چشم گشته مدهوش نظارهٔ هنرهاے او گردیدند و نشاء سرشار عالم آب علاوهٔ بےخودي ها گردید - قاضي به دستور هنرمندان این فن بعد از فراغ رقاصي دو شمشیر آبدار خاصه از سرکار راجه

ا - ن - ادا نمود *

طابیده از غلاف برآورده یکی خود گرفته و یکی به شاگرد خود داده دو کنار به دست شاگرد سیوم حواله نمود - به رقص شمشیر بازي و صنائع آن چنان پرداخت که فلک با هزاران دیده در نظارهٔ آن از گردش استاد و نظارگیان مجلس دل و چشم و گوش هوش همه در پی آن تماشا به باد دادند - قاضي ابتدا در انداز شمشیر بازي به نوک و سرا شمشیر بر سر و گردن او رساند - و شاگردان او کار پردهان و مشعلچي هاے هردو طرف و هر کرا جانب یمین و یسار یافتند ساخته - امان نه داده در چشم برهم زدن جوے خون از انداختن سر سران روان ساختند - انر روشنائي نه گذاشته خود را چون برق بران درآن تاریکي به رفقا که آنها نیز به موجب اشاره به همان امر به کمال چستي و چالاکي شرط جلادت بروے کار آورده تا خبردار شدن تیره بختان چندین کافر را علف تیغ بے دریغ ساخته بودند رسانده - به اتفاق همدیگر صحیح و سالم از آن تهلکه که چهار پنج نفر را زخم کم نما رسیده بود بر آمدند - و شور و غوغاے عظیم برخاست و از بلند شدن آن صداے لشکر آشوب سلطان فیروز شاه که خود کنار آب با چند هزار سوار مرد دریا نورد با مصالح سبد ها چشم بر راه و گوش بر آواز آن هنگامه بود همه را امر نمود که بلا تاخیر جمعی با اسپان و برخی بر سبدها خود را به آب زدند - هنوز از سبب ولوله لشکر راے زاده احدی اطلاع نیافته بود که چه بلای ناگهان بر سر راے زاده و همراهان او گذاشته که یکبارگي صداے شب خون زدن غنیم علاوهٔ آن تهلکهٔ هوش‌ربا گردید - و قیامتے در لشکر پدید آمد - که چندین هزار کافر از زخم تیغ یکدیگر به دار البوار پیوستند و خیمه‌ها را آتش زده سراسیمه و دل باخته گشته سواے فرار چارهٔ کار نه دانستند - و دم به دم که

---

۱ - ن - و سر شمشیر از سر چند نفر نظارگیان ربوده راي زاده را چنان گرش رقت ساخت غافل بهر دو دست شمشیر بر سر و گردن او رساند *

بعد کشته شدن سرداران انتشار مي يافت زياده مادهٔ دست و پا گم کردن سپاه بحال تباه مي گرديد - و مبارزان اسلام سوار و پياده بگيرگريان تعاقب هزيمت يافتگان نموده پاشنه کوب رسيده خود را مانند اجل موعود بر آن لشکر مردود زده هر طرف که مي تاختند از کشته پشته مي ساختند *

* شعر *

به ماندند اسپان ز جولان همه * چو اسپان شطرنج بے جان همه

و باقي لشکر اسلام بلا مزاحمت مقابل به خاطرجمعي به انواع تدبير از آب گذشته بےهم به مدد همديگر رسيدند - و لشکر مخالفان از آن بعد ناگهان هر ساعت زياده متوهم گرديده فيل و خزانه و اسباب را گذاشته راه بيجانگر اختيار نمودند و همه به دست غازيان افتاد همه جا تعاقب کفار داخل ملک بيجانگر گرديده قصبه‌جات و ديهات را تاراج نمودند - و آتش زده زن و فرزند کفار را اسير و قتيل مي ساختند تا آنکه رعايا که پايمال جان و مال مي گرديدند تنگ آمده از اطراف نزد ديوارے فراهم آمده براے پيغام صلح التماس نمودند - و ديوراے وکلا فرستاده شش لک هون عوض اسيران که به قيد مسلمانان در آمده بودند و رعايا اداے آن به عهدهٔ خود قبول نمودند - و پنج لک هون پيشکش ارسال داشته از سر نو عهد عدم ضرر جاني و مالي و ملکي ميان همديگر استوار ساخته ده هزار آدم کفار را خلاص نمودند و سلطان فيروز شاه به ارادهٔ تنبيه راجهٔ کهيرله متوجه سمت برار گرديد به ماهور که رسيدند عرضه داشت حکام برار مشتمل برين رسيد - که همين که شعاع آفتاب جهان تاب توجه پادشاه آفاق ستان بر سر ما فدويان تافت کافي است - پيشتر تشريف آوردن موافق شان سلطان نيست - لهذا امراے ديگر به مدد حکام برار تعين گرديدند و بعد کارزار و مقابله و مقاتلهٔ بسيار که قلعهٔ کهيرله به تسخير در آمد -

و کفار زیاد علف و تلف تیغ و سنان گشتند - راجهٔ آنجا فرار نموده عرضداشت مشتمل بر عجز و اطاعت و قبول پیشکش چهل فیل و پنج من طلا و پنجاه من نقره مع دختر فرستاد سلطان قبول نموده عنان توجه طرف گلبرگه معطوف داشت و در سال هشت صد و چهار خبر پرتو رایت ظفر ایت امیر تیمور صاحبقران سمت دهلي انتشار یافت و سلطان از راه دور اندیشي میر محمد تقي و میر فیض الله انجو را مع عرضه داشت و تحف و هدایا و التماس انکه دکن بنام هر پادشاهزادهٔ والا نژاد مقرر شود بنده به جان اطاعت نموده کلید قلاع را نزد او فرستاده خود در جرگهٔ بندهاے حلقه بگوش در آید - یا عازم رکاب ظفر انتساب گردد - این معني در خدمت امیر تیمور با وجود بعد مسافت به اظهار ارادت و اطاعت مادهٔ حسن ظن مشمول عنایات گردیده و در جواب حکم رسید که ملک دکن و برار و مالوا و گجرات به شما ارزاني داشتیم - از طرف ما فرمان فرمائي نمایند - و همراه فرمان اسپان و شمشیر مرصع با بعضے تحف ایران و توران براے سلطان فیروز شاه فرستاده به لقب فرزندي سربلندي بخشید *

گویند در ولایت مدگل در خانهٔ زرگرے دختر ماه پاره تولد شد که در زیر فلک نیلگون چنان صنمی کم تر به عرصهٔ وجود آمده در ایام رضاع هر کرا نظر بر شعاع چهرهٔ آفتاب طلعت او مي افتاد دل از دست مي‌داد - بعد رسیدن ایام نسبت مادر و پدر او خواستند آن گوهر گران‌بها را به رشتهٔ عقد یکی از هم قومان در آرند دختر اطلاع یافته باوجود عدم تقاضاے سن و حال به زبان حال به مقال در آمد که مرا ملهم ساخته اند که تو از پرستاران یکی از سلاطین[1] خواهي شد - مرا درین باب معذور دارید - و آن

۱ - ن سلاطین اسلام *

خجسته اختر نیک عاقبت را میل خواندن هندوی و تعلیم گرفتن
علم موسیقی و سرود هندی به شوق تمام بهم رسید - و روز به روز شهرهٔ
آفاق می گردید - تا آنکه خبر حسن صورت[۱] و سیرت او به راجهٔ
بیجا نگر رسید و غائبانه تیر عشق دختر در دل او خلید و مبلغی با
دیگر لازمهٔ وصلت نزد مادر و پدر دختر فرستاده درخواست مواصلت
آن ماه رو به امیدهاے رعایتِ دیگر نسبت به همه خویش و تبار
دختر به میان آورد - اگرچه پدر و مادر او نظر بر حطام دنیوی این
معنی را مراد دل دختر و خود دانسته در قبول آن به جان منت داشتند
اما آن پری مثال حور لقا بار دیگر بر ارادهٔ والدین مطلع گشته همان نغمهٔ
سابق را بر زبان آورده از راضی شدن بدان نسبت انکار شدید نموده گفت
که اگر مرا با هندو پیوند نمایند خود را ضائع خواهم ساخت - و فرستادهٔ
راجه را مایوس بر گردانیدند - چون خبر به راے بیجا نگر رسید - از شنیدن
جواب دختر شعلهٔ آتش عشق دختر با حدت قهر ریاست و تعصب ملت
دلاوهٔ هم گردید - لشکر برآن دیار تعین نموده از رسیدن خبر فوج راجه
پدر و مادر دختر آن سرمایهٔ نزاع را برداشته خود را به مکان مأمون دیگر
رسانیدند - و لشکر راجه به مدگل رسیده با حاکم منصوب کردهٔ سلطان
فیروز شاه قتال و جدال نموده سکنهٔ شهر را پامال و تاراج ساخته بعد کشته ۱
شدن جمع کثیر از هردو طرف مراجعت نمود - چون خبر به سلطان
فیروز شاه رسید - غیرت اسلام را کار فرموده بدنامی برهم خوردن عهد را طرف
رای بیجا نگر ثابت نموده با فوج آراسته عازم رزم آن کافر گردید - و بعد رسیدن
به سرحد بیجا نگر دیوارے نیز مع لشکر به مقابل رسید - و محاربهٔ عظیم رو
داد و کافر کشی بے شمار درآن کارزار به میان آمد و فتح و نصرت نصیب

۱ - ن صورت و صوت *

اشکر اسلام گردید - و چندین هزار زناردار با زن و فرزند اسیر گردیدند * و ملک و مال بسیار پایمال سم اسپان غازیان گشت - راجه بار دیگر به عجز در آمده ایلچیان را فرستاده پاے مصالحه به میان آورده قرار صلح این بار به دادن دختر مع چند لک هون و فیلان و جواهر وافر با دیگر اسباب به طریق جهاز دختر یافت جابجا طرح جشن[1] ملوکانه انداخته بعد از فراغ آن کار مراجعت نمود - چون وقت کوچ سلطان از دیو راے در مشایعت قصور به ظهور آمد این معني باز مادهٔ کینهٔ تازه که تخم آن در دل سلطان کاشته شد گردید - و بعد رسیدن حسن‌آباد حکم به احضار دختر زرگر نمود - چون آن سرمایهٔ حسن و ناز را به اعزاز آوردند آنچه شنیده بود زیاده ازآن در نظر دشوار پسند سلطان جلوه‌گر گردید و بعد تلقین کلمه به عقد حسن خان پسر خود در آورد - و درآن جشن مبلغ هاے خطیر به صرف آرایش شادي و ارباب استحقاق در آمد *

در همان ایام سعادت انجام که سنه ۸۱۸ هشت صد و هجده باشد خبر مقدم شریف حضرت سید محمد گیسو دراز رسید که از سمت دهلي سیر کنان به حسن آباد تشریف آوردند - و سلطان جمعي از ارکان دولت را به استقبال فرستاده به اعزاز و اکرام آورده اندرون قلعه جا داده خود نیز رفته شرف اندوز صحبت سید والا نسب گردید - اما چون از آنکه سلطان را نسبت به فقرا و علما و فضلا زیاده موانست بود و حضرت سید محمد گیسو دراز ازآن قدر مایهٔ تحصیل علم ظاهري نه داشتند - چنانکه باید متوجه احوال آن سید عالي نسب نه گردیده این معني برآن پیرو حق از پرتو نور باطني ظاهر گشت و خان خانان برادر سلطان به دل و جان

---

[1] - ن جشن و طوي *

از معتقدان سید محمد قدس سره گشته کمر خدمت‌گاری بر میان جان بسته همیشه در جرگهٔ مریدان عقیدت نشان خدمت‌گاری می نمود - تا آنکه در همان سال سلطان فیروز شاه حسن خان[1] را که شاهزادهٔ عیش پرست خفیف[2] العقل بود ولی عهد ساخته به خدمت آن زبدهٔ دودمان ولی و نبی فرستاده پیغام داد که برای بقای عمر و سلطنت او فاتحهٔ خیر به خوانند - سید محمد در جواب فرمودند شما که پادشاهی به او دادید به فاتحهٔ ما چه رجوع دارید باز مکرر که ملتمس گردید - آن برگزیدهٔ دودمان رسالت بر زبان معجز بیان آوردند که هرگاه از عالم بالا تخت و سلطنت به نام خانخانان برادر شما مقرر شده باشد سعی شما و فاتحهٔ ما برای او چه فائده می دهد - سلطان ازین معنی رنجیده به خدمت سید محمد پیغام داد که به سبب بودن شما در قلعه هجوم خلق الله مادهٔ فساد است بیرون قلعه تکیه اختیار نمایند آن بزرگوار از شنیدن آن همان روز از قلعه برآمده درآن مکان متبرک که فی الحال مرقد ایشان است آمده سکونت اختیار نمود *

درین آوان خبر حرکت رای بیجا نگر با لشکر بی کران طرف بلاد اسلام رسید - سلطان فیرز شاه مقابل او لشکر کشیده خود را مع فوج و مصالح محاربه به آن سمت رسانید - بعد چندین جنگ که کار و عرصه بر کفار تنگ گردید رای خود را به یکی از قلاع رساند و سلطان به محاصرهٔ قلعه پرداخت و محصوران که آذوقه و مصالح جنگ بسیار داشتند به دفع شر لشکر اسلام پرداخته تردد نمایان بجا آوردند و ایام محاصره به امتداد کشید - و از رسیدن ایام ناموافق و موسم برشکال و منجر شدن به اختلاف

---

۱ - ن حسن خان پسر خود را *
۲ - ن خفیف العقل و از شرب مدام لا یعقل بود *

فصلین از ناموافقت آب و هوا که نه رسیدن رسد و گرانيِ غله علاوهٔ آن گردید - که مرض و مرگ چهار پا و آدم به مرتبه به افراط کشید که هر روز هزارها مرحله پیماے منزل نیستي مي گردیدند و در سه چهار ماه ده یک لشکر نه ماند - راجه برین معني اطلاع یافته از قلعه بر آمده بر لشکر اسلام به شوخي اقدام نمود و چندین هزار کس به درجهٔ شهادت رسیدند از آن جمله میر فیض الله انجو با چند امیر نامي و جمعي از سادات همراه در جرگهٔ شهدا داخل گردیدند و بر لشکر اسلام هزیمت افتاد و هیچ نه مانده که سلطان نیز اسیر پنجهٔ اجل گردد • • بیت •

بسا سپاه قوي دل که گاه سستي بخت
ز جور نامه میاهي شکست خورده بجنگ

[1] به تردد خان خانان و اعانت برادر از آن تهلکه برآمده عازم پاے تخت سلطنت و تختهٔ آخرت گردید و کفار ناهنجار از عقب تاخته هر جا مي رسیدند هزارها زیر تیغ بے دریغ آورده از اجساد مسلمانان چبوتره مي ساختند و در مسمار نمودن مساجد و سوختن عمارات و قصبه جات تعلقهٔ اسلام کوتاهي نمي نمودند - و در تلافيِ کینهٔ دیرینه که از سلاطین بهمنیه داشتند تقصیر نه کرده چندین هزار زن و فرزند مسلمان را اسیر ساختند هرچند که سلطان فیروز شاه به اطراف براے امداد نوشت فائده نه بخشید و احدے به فریاد نه رسید و سلطان فیروز شاه ازین غصه مریض گشته روز بروز زیاده رنجور مي گردید بعد رسیدن به حسن آباد در خود اثر سفر دار القرار مشاهده نمود و بعضي بدخواهان خان خانان صلاح دادند که تا به دفع خان خانان نه پردازند بر پسر سلطان سلطنت قرار نه خواهد گرفت -

1 - ن - آخر الامر از سعي و تردد خانخانان •

سلطان خواست که برادر را مکحول و محبوس سازد - خان خانان
ازین ارادهٔ اطلاع یافته - وقت نیم شب به اتفاق حسین خان پسر خود
از قلعه برآمده به خدمت آن خلاصهٔ دودمان نبوت رفته - عرض
احوال نمود - سید همان وقت طعام به طریق شگون حاضر ساخته
به رفاقت نوش جان نموده چیرهٔ خود از سر برداشته دو حصه نموده
بر سر پدر و پسر بسته فاتحه خوانده مرخص ساختند - و خان خانان
همان شب با چهار صد سواریکه چنین جلادت پیشه برآمده پارهٔ راه طرف
دشت و صحرا پیموده بعد طی مسافت بعیده یک شب و روز هیچ جا
قرار نه گرفته به مکانی رسید که خواب برو غلبه نمود از اسپ فرود آمده
زیر درختی به خواب رفت - در عالم رؤیا مشاهده نمود که مرد نورانی
تاج دوازده ترکه در دست داشت بر سر او نهاده به مژدهٔ پادشاهی
مبشر ساخت - خان خانان ازین شعف از خواب بیدار شده حسین خان
پسر خود را از واقعهٔ رؤیا مطلع گردانده ترغیب سرانجام کار زار نمود -
حسین خان از حسن کرد جمعی دیگر بامصالح محاربه بهم رسانده - درین
ضمن لشکر سلطان فیروز شاه که به تعاقب خان خانان برآمده بود به او
رسید - با وجود مردم خان خانان نسبت به لشکر مقابل بسیار کم بودند
لشکر فیروز شاه را هزیمت دادند و اسپ و فیل و سرانجام دیگر به دست
آوردند و جمعی از لشکر خصم جدا شده به خان خانان پیوستند * بیت *

چو لشکر بود اندک و یار بخت * به از بی کران لشکر و کار سخت
که در جنگ فیروزی از اختر است * نه از گنج بسیار وز لشکر است

فیروز شاه به صلاح هوشیار و بیدار نام دو غلام صاحب مدار سلطنت که میان
هردو برادر برهم کار بودند چتر بر سر حسن خان پسر خود گرفت و امرا را
به بیعت و رفاقت او مامور ساخته با لشکر آراسته خود هم رفاقت نموده

به مقابل خان خانان بر آمد و سه کروهي حسن آباد هردو فوج بهم رسیده صف کارزار آراستند - هر چند که فوج خان خانان نسبت به لشکر و فیلان کوه پیکر و توپ خانهٔ قهر آشوب عشر عشیر فیروز شاه نه بود - اما چون در تقدیر فتح و سلطنت نصیب او بود و توجه باطن سید برحق ممد گردید همین که صداے داروگیر جنگ بلند گشت - چنان ضعف بر سلطان فیروز شاه غالب گردید که آوازهٔ فوت سلطان در هردو لشکر پیچیده فوج خانخانان را تقویت بهم رسید و لشکر سلطان فیروز شاه برهم خورده رو به هزیمت آورد و بسیارے از امرا و سپاه از فوج جدا شده به خان خانان پیوستند - فیروز شاه بعده که کار از دست رفته بود هشیار گشته از شعبده بازیٔ فلک واژگون تعجب نموده با جمعے که در رکاب مانده بودند و حسن خان پسر خود به قلعه پناه برد و خان خانان پاس ادب برادر منظور داشته تعاقب نه نموده از دور دور قلعه را فرو گرفته فرود آمد سلطان فیروز شاه از راه عاقبت اندیشي و ملاحظهٔ امداد الهي نسبت به هردو برادر پسر خود را طلبیده گفت چون سلطنت نصیب عموے تو نوشته اند هرسعي که از راه شفقت پدري نسبت به تو مبذول مي گردد نتیجه بر عکس مي بخشد و اثر یضحک التقدیر علی التدبیر به ظهور مي آید - الحال ترا سواے اطاعت چاره نیست - پس دروازهٔ قلعه را مفتوح ساخته برادر را نزد خود خواند - خان خانان بخدمت برادر حاضر شده سر بر پاے فیروز شاه نهاده گفت هر چه در مشیت است همان به عمل مي آید - ما و تو درمیان بهانه ایم - فیروز شاه نیز عذر خواسته گفت من هم مي دانم سلطنت به همهٔ وجوه حق تست و تا تو باشي پسرم لیاقت این امر خطیر نه دارد - و هرچه برادر گفت شنیده همدیگر را در بغل گرفته رقت نمودند - سلطان فیروز شاه در باب پسر که به هر صورت رعایت طرف او را دست

به دادہ نظر شفقت پدري ازو بر نه دارد - وصيت و نصيحت نمودہ در سنه ۸۱۵ هشت صد و پانزدہ تاج بهمني بر سر برادر نهادہ مسمی به سلطان احمد شاہ ساخته اول خود مبارک باد و تهنيت گفت - بعدہ امرا را به اطاعت او امر نمود - و بعد دہ روز ديگر ازين جهان فاني به روضهٔ جاوداني شتافت *

* بيت *

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب * کين سيه کاسه آخر به کشد مهمان را

بيست و پنج سال و هفت ماہ فرمان فرمائي به نيک نامي نمود *

ذکر سلطنت سلطان احمد شاہ بن[1] داؤدشاہ بن علاءالدين کانکوي بهمني

سلطان احمد شاہ که به صفات حميدہ و اخلاق پسنديدہ آراسته و آداب فرمان روائي از عهد سلطان غياث الدين به آئين محمود به چشم و گوش عبرت پذير مشاهدہ نمودہ ورزيدہ بود به همان دستور محمود به عمل آوردہ با صلحا و علما و کافهٔ انام به وسعت خلق و لطف و عدل و داد رمي و رعيت پروري سلوک مي نمود و هوشيار و بيدار غلامان صاحب اختيار عهد فيروز شاہ باوجود که دربارهٔ سلطان احمد شاہ برهم کار بودند رعايت بسيار در حق هردو برادر به کار بردہ به همه انواع اعانت و رعايت نمودہ بر مراتب دولت و حجابت آنها افزود - چون سلطنت را از اثر توجه باطني حضرت سيد محمد گيسو دراز مي دانست در اعزاز و اکرام آن سيد والا مقام به غايت مي کوشيد - چند قريهٔ سيرحاصل به نام آن سيد ذو الاحترام و اولاد امجاد ايشان آل طمغا مقرر نمود که تا حال جاري

---

[1] - همچنين ثبت شدہ است در هردو نسخه اما احتمال کلي ميرود که احمد شاہ پسر احمد خان بن بهمن شاہ بود *

است - و مکان مرغوب براے سید ساخت - و حسین خان پسر خود را وکیل مطلق و ولي عهد نمود - هر چند اهل غرض براے مقتول و مکحول ساختن پسر فیروز شاه اورا ترغیب نمودند خلاف آن به عمل آورده اقطاع هشت صدي براے او مقرر کرده محال سیر حاصل جدا نموده در فیروزآباد جاے داده براے شکار و سواري تا سه کروهی مرخص ساخت - چون حسن خان نیز عشرت دوست و زن پرست بود هرگز ارادهٔ فساد در دل خود راه نه داده باقي عمر بلا درد سر آلودگیِ قبائح سلطنت زندگاني مي‌نمود - اما بعد از ودیعت حیات احمد شاه چنانچه بباید مکحول گردید *

در تاریخ فرشته مذکور است که تا زمان احمد شاه انتهاے دولت و منصب امراے دکن دو هزاري بود و به هزاري طوغ و علم مي دادند - سلطان احمد شاه یک دو امیر را از دو هزاري زیاد نمود - چنانچه به ذکر خواهد در آمد و به ارادهٔ تلافي هزیمت یافتن فیروز شاه کمر انتقام بر تسخیر ملک بیجا نگر و تنبیه دیو راے بر بسته به گرد آوري لشکر و دلیري سپاه از عطاے اضافه و افزون پایه و به ترتیب توپخانه که بر عرابه ها همراه رکاب پادشاهان مي رود و ساختن انواع آلات آتش نشان از آهن و بان وغیره که وضع کردهٔ اوست پرداخته در ساعت سعید متوجه بیجا نگر گردید - بعد از رسیدن در آن دیار کارزار هاے که از آن شیر بیشهٔ شجاعت به روے کار آمده اگر به تفصیل آن پردازد سررشتهٔ اختصار از دست مي رود - مجمل از آن تفصیل آنکه چند سال در آن ولایت به استیصال کفار و قتال آن جماعهٔ بدسگال پرداخته جنگ هاے نمایان نموده دیو راے را چند نوبت هزیمت داده از کشته‌ها پشته ها ساخته ملک را به تاخت و تاراج مي آورد - بعده که راے هزیمت یافته به قلعهٔ پاے تخت خود در آمده محصور گردید - سلطان دست از محاصره

برداشته به بلاد و پرگنات آباد آنها در آمده حکم به کافرکشي و اسیر نمودن صغیر و کبیر آن طائفهٔ بدنهاد نموده قسم یاد نمود که تا بر من یقین نه گردد که عوض هر مسلمانے که کفار بد کردار در عهد فیروز شاه زیر تیغ آورده اند ده نفر کشته گشتند دست از آن قوم بد عاقبت بر نه دارم - و مقرر کرده بود که هرگاه بیست هزار نفر از صغیر و کبیر قوم آن دیار به قتل مي رسیدند به عرض مي رساندند - و چند روز در سر انجام جشن آن پرداخته باعث آرام سپاه اسلام گشته باز دیگر به کافرکشي شروع مي نمودند *

گویند دیو راے که باز از قلعه بر آمده در مقابل لشکر اسلام دست و پاے مي زد - روزے در معرکهٔ جنگ ننگ فرار بر خود قرار داده در وقت هزیمت که مبارزان یکه تاز اسلام تعاقب او داشتند - خود را از اسپ انداخته رخت بدن بر آورده میان نیشکر زار گریخته از چشم ناپدید گردید - یک روز و شب با هزاران هراس و یاس از امید حیات دران قطعهٔ نیشکر بسر برد - بعده که خواب برو غلبه نمود و فوج اسلام هم از گرد نیشکر زار بر خاستند لمحهٔ به خواب رفت - اتفاقاً سواری از لشکر سلطان براے گرفتن نیشکر در آن قطعه رفته پارهٔ نیشکر برهم بسته بود که ناگاه نظر او بر دیوراے که خود را به صورت مزارعان برهنه ساخته بود افتاد - نه شناخته پشتارهٔ نیشکر را بر سر او گذاشته پیش اسپ انداخته مي دواند که به لشکر خود آرد - و راجه از عدم استعمال طاقت دویدن نه داشت - و هر لمحه قمچي برو مي زد تا به خیمهٔ خود برده سر داد - دیو راے بعد خلاص شدن با سر و بدن مجروح زنده ماندن را عشق دانسته جان معنت بذر بردهٔ خود را به لشکر خویش رساند *

همچنان سلطان احمد شاه روزے بقصد مسمار ساختن بت خانه ها و قتل کافران که در بت خانه هاے جنگل و صحرا پناه برده پنهان مي‌شدند

قرار گرفت - و سلطان بعد گذراندن این خطر خود را به سواد بیجا نگر
رسانده چندان کار زار نمود و آن قدر کافر کشي را کار فرمود که عرصهٔ قرار
و فرار بر دیو راے تنگ گردید - و به وساطت ایلچیان چرب زبان به اظهار
التماس امان به هزاران عجز و فروتني به میان آورده التجاے صلح نمود -
آخر بناے صلح برین قرار یافت که زر پیشکش سابق و حال را بر فیلان بار
نموده نقاره زنان با نفیر و کرنا به حضور به فرستد و سي لک هون و جواهر
وافر به دستورے که به تحریر آمد گرفته متوجه حسن آباد گردید - بعد ازآن
کمر همت براے دفع شر زمینداران تلنگانه و برار و اطراف دیگر که مدد
دیو راے نموده بودند بسته بعد رسیدن بدان دیار کوشش و کشش بسیار در
عرصهٔ کار زار که تفصیل آن درین اوراق نه گنجد مي نمود تا آنکه زمینداران
به زینهار در آمده مامون گردیدند و در سنه ۸۳۰ هشت صد و سي قلعهٔ
کاویل و نرناله از یادگار خود براے دفع فساد فوج مالوا و دیگر اعدا در تعلقهٔ
برار بنا نهاده احداث نموده مراجعت نمود *

چون به سرحد پرینده رسید درین اثنا سگی که عقب روباه سر داده
بردند مشاهده نمود که بعد تگ و دو بسیار همین که سگ به روباه رسید
روباه بر گشته بر سگ حمله آورده غالب آمده گریزاند - سلطان شیر صولت
که از آن روباه آن[1] سر زمین ملاحظه نمود از اثر آن سر زمین دانسته
تجویز بناے قلعه و شهر و عمارات عالي درانجا نموده قلعهٔ سنگین که از
چرخ برین مستحکم تر باشد احداث کرده موسوم به احمدآباد بیدر گردانده
پاے تخت خود ساخت - و در همان سال که سنه ۸۳۱ هشت صد
و سي و یک باشد واقعهٔ غفران پناه حضرت سید محمد گیسو دراز که ازین

[1] - ن - آن سر زمین شیر سیرتي را *

[illegible]

که سلطان در روز ارادهٔ جنگ با فیروز شاه در عالم رؤیا مشاهده نموده بود برای سلطان احمد شاه فرستاده و پیغام داد که این تاج از مدت دوازده سال امانت شما نزد ما بود - الحال فرستاده شد - همین که نظر سلطان بر آن افتاد شناخت و بادب تمام تسلیمات بجا آورده بر سر گذاشت *

ذکر سلطنت سلطان علاء الدین بن سلطان احمد شاه بهمنی

چون سلطان علاء الدین تخت آرای عرصهٔ دکن گردید - به موجب وصیت پدر بزرگوار در رعایت همهٔ برادران خصوص محمد خان آنچه بایست به عمل آورد - و دلاور خان نام را وکیل مطلق ساخت - و خواجه جهان استرآبادی را که از جملهٔ فضلا و مستعدان و دانشمندان صاحب کمال و اعیان تجارت پیشه شهرستان ۱ ایران بود و در نظم و نثر و همه علوم عقلی و نقلی و صلاح سرآمد روزگار گفته می شد - و بعد تکلیف تمام منصب قبول نموده و وزیر گردانید - و عماد الملک غوری را که از امرای قدیم بود - امیر الامرا خطاب داده همراه خواجه جهان با محمد خان برادر خود رفیق ساخته برای تنبیه دیورای بیجانگر و وصول پیشکش که بدون گوشمال باقی در ارسال وجه مقرری سالها تغافل می ورزید تعین و نامزد فرمود *

چون محمد خان بر سر دیورای رفت بعد لشکر کشی و آدم کشی بسیار ۲ به اطاعت در آمدند و هشت لک هون مع جواهر و فیلان انتخابی به درگاه سلطان روانه نمود - محمد خان چون به سرحد مدگل رسید به اغوای بعضی وافعه طلبان به ادعای طلب نصف مملکت سلطنت

---

۱ - ن - مشهور ایران *

۲ - حاکم بیجانگر *

مطابق وصیت پدر بغی اختیار نمود چون عماد الملک و خواجه جهان
درین کار رفاقت اختیار نه نمودند مقتول ساخته به اتفاق دیگر امراء
قلعهٔ شولا پور و بیجا پور و رایچور را از منصوبان برادر گرفته عازم احمد آباد
بیدر گردید - سلطان علاء الدین از مادهٔ فساد اطلاع یافته بر قتل آن هر دو
امیر نمک به حلال افسوس خورده از [1] برادر از راه بر آمد بعد محاربات
صعب محمد خان هزیمت یافت و بعضی امرا اسیر گردیدند - و چند
امیر را با محمد خان عهد و پیمان امان جان و مال و آبرو داده نزد خود
طلبید و آن قدر نسبت به برادر لطف و شفقت بزرگانه به کار برد که بیشتر
از پیشتر مرهون احسان ساخت و بر اقطاع و پلهٔ مراتب او افزود - درین
ضمن خبر واقعهٔ داؤد شاه برادر سلطان که در تلنگانه بود رسید - محمد خان
را بجاے داؤد خان مقرر نموده آن ملک را به طریق اقطاع به او ارزاني *
داشت - و محمد خان نیز شرمندهٔ لطف و مهرباني خلاف آنچه بایست
گردیده - بعد آن سواے اطاعت طریقهٔ دیگر اختیار نه نمود - دلاور خان
که وکیل مطلق بود براے تنبیه راے سنکه زمیندار کونکن تعین گردید -
و او به کونکن رفته در استیصال و گوشمال زمیندار آنجا تردد نمایان به ظهور
آورده دختر راے سنکه را با پیشکش هاى دیگر براے سلطان آورد -
چون دختر در حسن صورت و سیرت و صوت خوش نظیر نه داشت بمجرد
افتادن چشم بر آن حور لقای صاحب جمال تعلق زیاد بهم رسانده
مسلمان ساخته به عقد خود در آورده زیبا چهره نام نهاد و آنچه دولت
و مراتب آغا زینب دختر نصیر خان حاکم آسیر بود زیاده بر آن برای
زیبا چهره مقرر و عطا نمود - و این معنی باعث کمال بے دماغي زوجهٔ

١ - ن - بمقابل برادر بر آمد *

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر روی سادات و علما و شرفای عرب و عجم بسته چنان مستغرق بحر عشق مه رویان خانه بر انداز گشت که در خلا و ملا سوای دکنیان دیگری را بار و راه آمد و رفت نه ماند و مجری میسر نمي آمد و دکنيها نمي خواستند که از مقربان غریب نزد سلطان راه داشته باشند بل در حضور بودن آنها نیز راضي نه بودند *

درین ضمن تجویز مهم سرکار زمیندار سواحل دریای اطراف قلعهٔ چاکنه به میان آمد و این قرعه به نام ملک‌التجار افتاد و اورا با ده هزار سوار دکني و غریب عرب و عجم بر آن زمیندار تعین نمودند - ملک التجار به آنجا رسیده بعد از کار زار و محاصرهٔ شدید و تردد نمایان قلعه را به تسخیر در آورد و سرکای بد انجام زمیندار مقید و اسیر گردید ملک التجار او را قبول تکلیف اسلام فرمود - سرکای محیل در جواب التماس نمود که رای سنگر مفسد پیشه مقرریست و با من و طبقهٔ اسلام عداوت شدید دارد اگر برو لشکر کشي نمایند من راهبري نموده باوجود قلبیت راه از چنان راهی لشکر اسلام را بران گم نام برم که خاری در پای احدی نه خلد و از تراکم اشجار و کوتل‌های ناهموار تصدیع به لشکر نه رسد و بعد آن فتح اگر مرا به شرف اسلام در آورده آن مکان را با تعلقهٔ سرحد خودم به من مرحمت فرمایند هر سال پیشکش معقول به درگاه والا خواهم رساند و میان اقران و هم چشمان سربلندي خواهم یافت و الا در جرگهٔ بندهای حضور جان فشاني خواهم نمود - ملک التجار که در محاربهٔ زمینداران نابکار ناتجربه کار و غافل از نیرنگي روزگار غدار بود به رهنموئي آن کافر روانه گردید - و آن ملعون بے دین با دل پرکین لشکر را از راه پر تعب پر از اشجار خاردار و کوه‌های سر به فلک کشیده سراپا نشیب و فراز برده

نموده به مذبوحان دیگر پیوست - و مردم بسیار از سادات و شرفای نجف
و کربلا و دیگر غربای عرب و عجم در آن دشت پر بلا به درجهٔ شهادت رسیدند
و مردم دیگر و سرداران دکن که ازین مصلحت خبر داشتند بلکه شریک
مصلحت گشته بودند و میان همدیگر اتفاق نموده از مردم غریب دور
به کمال هوشیاری فرود می آمدند نسبت به غریبان کمتر درین بلیه
گرفتار گشته در حق غریبان حرف های فتنه انگیز شماتت آمیز را ورد
زبان ساختند و از آنکه دکني ها جاگیر در آن نواح داشتند بعد یکجا شدن
اکثر به عذر علاج زخم‌ها و تدارک سر انجام غارت رفته - از لشکر بقیة السیف
جدا گشته روانهٔ جاگیر و خانه های خود گشتند و غریبان که مکان معین
و جاگیر نه داشتند به کمال بے سرو سامانی و بدن های زخمي طرف چاکنه
خود را رسانیدند که به قرض و گدائی به قدر ضرور به مرهم زخم جانی
توانند پرداخت و از آنکه جمعے از دکني‌ها نیز همراه بودند و غریبان
را سوخته از راه بے وقوفی بر زبان مي آوردند که هرچه بر سر لشکر و مایان
آمد از ساخت و نفاق دکني ها بود به حضور رفته خواهیم فهمید [۱] - ازین
کلمات عداوت افزا که به گوش سرداران دکني مي رسید زیاده در فکر
انتقام افتادند - و بدان مثل که دست پیشی زوال ندارد به میامن الدوله
و سلطان علاء الدین عرضه داشت نمودند که غریبان بد باطن از راه بد خواهي
پادشاه و خلق الله با سرکای مفسد ساخته از شدت عداوت به قصد هلاک مایان
از هلاک خود هم نه اندیشیده لشکررا به جای بردند که هرچه بر ملک التجار
و دیگر سرداران نا تجربه کار و تمام لشکر گذشت گذشت و هرچند در آن وقت
به طریق نصیحت مانع آمدیم فائده نه داد و الحال از لشکر پادشاهي

---

[۱] چنین مینماید که فهمانید صحیح است *

به واقعی مطلع گردیدند و از هیچ طرف فریادرس نه دیدند چار ناچار قرار
بر آن دادند که اطفال را در قلعه گذاشته خود به هیئت مجموعی برآمده
مقابل لشکر دست و پا زده اگر توانند خود را به احمدآباد بیدر یعنی به حضور
رسانند - و الا رضا به قضا دهند - امرای دکنی برین معنی اطلاع یافته
از راه غدر باهم مصلحت نمودند، که اگر غریبان خود را بر فوج ما زده توانند
بدر رفت بحضور رسیده تا مقدور به فکر تلافی خواهند افتاد و اگر قادر
بر جان بدر بردن نه گشتند باز جمع کثیر از مابان کشته خواهند گردید -
پس پیغام مصالحه داده گفتند که چون میان شما جمعی از سادات اند
و ما هم امت جد شما ایم - بر عجز و احوال شما رحم آورده حقیقت
بے تقصیری شمایان را به حضور نوشته حکم معافی تقصیر کرده و ناورده
شما طلبیده ایم - و فرمان لباسی تیار کرده نزد آنها فرستاده ظاهر ساختند
که حکم شده نقصان مالی و جانی به شمایان نه رسانیم - هرجا خواهید بروید
مزاحم جان و مال شما نه گردیم - و قسم کلام الله و عهد و پیمان به انواع
یمین مغالطه دیگر به میان آورده یقین خاطر آنها ساختند - و دست
از محاصره برداشته دور فرود آمدند - و غریبان که مجموع هزار و پانصد کس
مانده بودند - و بیشتر از آنها سید صحیح الاصل و اولاد اصحاب کبار بودند
با زن و فرزند از قلعه برآمده به سبب عدم بار بردار و سواری به کمال
پریشانی از ملاحظهٔ ناموس دورتر از لشکر دکن فرود آمدند - بعد از انقضای
سه روز امرای دکن غریبان ستم رسیده را موعود ساخته به کلمات معذرت
آمیز فریب داده مهمان طلبیدند - و قریب شش صد نفر اندرون قلعه
داخل شدند - چند جا برای آنها سفره انداخته طعام مسموم خورانده
به این اکتفا نه نموده هنوز دست نه شسته بودند بلکه بعضی از سر سفره

داروغهٔ عرائض را فرمود به قتل آورده سر او را تشهیر داده بر سر دروازهٔ قلعهٔ آویختند - و جسد اورا نزد سگان انداختند - و محمد قاسم بیگ را مع همراهان به حضور خود طلبیده بالمشافه بر حقیقت مطلع شده عذر خواسته به عطای خلعت و اضافهٔ منصب مفتخر ساخته - امر نمود که خانهٔ امرای برهم کار دکنی‌ها را در سرکار ضبط فرمایند - و من بعد به آنها خدمت نه فرمایند - و بعد چند روز قاسم بیگ را مراتب ملک التجار و حکومت دولت آباد عنایت نموده سر لشکر ساخت و همهٔ همراهان او را موافق پایه رعایت فرمود بار دیگر در تیمارداری و پیش آوردن غریبان کوشیده بعضی دکنی‌ها را به طوق و زنجیر در آورده نزد قاسم بیگ فرستاد که در قلعهٔ دولت آباد حبس ابدی باشند - از آن جماعه که در آزار و خفت سادات و غریبان ساعی بودند - همه در اندک فرصت به غضب سلطانی حقیقی در آمده به انواع بلا مبتلا گردیدند - و زنان و دختران آنها در خرابات خانه‌ها افتادند - و به بی ناموسی تمام در به در محتاج گشتند *

و [1] رای بیجانگر از شنیدن فساد دکنی‌ها قابو یافته با سپاه قدیم و نو نگاه داشت خود را که این طرف آب کشنا که سرحد ملک اسلام قرار یافته بود رساند - قلعهٔ مدگل را از تصرف بهمنیه بر آوردن و برای محاصرهٔ دیگر قلاع پسر خود را تعین نمودن - و کنار آب کشنا عمارت‌های حاکم نشین برای خود ساختن - و تزلزل تمام در دیار اسلام انداختن - و مقابل رسیدن سلطان علاء الدین بعد محاربه‌های صعب پسر دیورای را منقول - لشکر کفار را مغلوب گردیدن - و با خود دیورای مقاتلهٔ عظیم نمودن -

---

(۱) ن - و بعد آن شوخي که از رای بیجانگر از شنیدن فساد دکنی‌ها بعمل آمده با سپاه قدیم *

• فخر الملک و برادر او دو امیر نامي به چنگ مردم دیوراي گرفتار آمدن - و دیورای بارجود کشته شدن پسر نظر بر انجام فتح و نصرت اسلام که آخرکار ظفر نصیب بهمنیه است هر دو امیر مقید را خلعت داده خلاص ساختن - و این سلوک را سرمایهٔ صلح به دستور سال‌های دیگر که با بزرگان سلطان به ظهور مي آمد نمودن - و چهل فیل پر از بار اقسام تحفه فرستادن - و سلطان علاء الدین را به همعناني فتح و نصرت برگردانیدن - اگر خواهند مفصل اطلاع یابند؛ در تاریخ فرشته به مطالعه در آرند •

حاصل کلام آنکه چون انجام کار و مدار هر صاحب تخت بر تختهٔ تابوت مبدل مي گردد - بعد انقضای فرمان روائي بیست و چهار سال به علت عارضهٔ زخم پا که علاج پذیر نه گردید - در سنه ۸۵۷ هشت صد و پنجاه و هفت ازین جهان فاني رحلت نمود • • بیت •

ز دوران امید وفا داشتن • بود چشم نور از سهی خواستن

ذکر سلطنـــت همـــایون شاه بن سلطـــان علاء الدین بهمني

چون خوابگاه سلطان علاء الدین از روی تخت به لحد منجر گشت - پسر بزرگ خود همایون شاه را که از صغر سن آثار شر و مردم آزاري از ناصیهٔ وضع ناهمایون او چون ستارهٔ زحل رجعت نموده هویدا و آشکارا بود - ولي عهد نموده او خواست بر تخت جلوس نماید - امراء سلطنت از تن نه داده - اتفاق نموده حسن خان برادر خورد او را خواستند به سلطنت بر دارند - یوسف خان و ملو خان و شاه حبیب الله ابن شاه خلیل الله که هر سه از امرای صاحب مدار بودند - قبل از کفن و دفن

از رفاقت او بر برادر دست یافت به سبب وقوع نیامدن رعایت موافق
چشم داشت او رنجیده گشته نزد جلال خان پدر خود که در تلنگانه
حکومت به استقلال داشت رفت - و مادهٔ فساد عظیم شد سلطان همایون
اول برو مهم و لشکرکشي نموده و بعد کشته شدن چندین هزار مسلمان
از هر دو طرف که مکرر سکندرخان غالب مي گردید - باز فوجها
برو حمله مي نمودند تا آنکه از آسیب خرطوم فیل مست کشته گردید -
و پدر او را که آورده ملازمت نمود - محبوس ساخته - اموال هر دو را
به ضبط آورد - بعد از آن بر ملک و زمینداران تلنگانه خواجه جهان را
به رفاقت نظام الملک تعین نمود - و محاربه‌ها به میان آمد - چون فوج
به غارت کفار رفت - خواجه جهان نظر برغضب سلطان ظالم تهمت
خود را بر نظام الملک بسته بدم کاز قهر سلطان داده مقتول گرداند -
درین ضمن خبر رسید که یوسف ترک کچل حسن خان را با همهٔ بندي
از حبس خانه بر آورد - و جمعی از نگاهبانان کشته شدند - و جلال خان
که تازه با آن جماعت محبوس گشته بود در آن هنگام که کوتوال خبر یافته
خود را رسانده به مدافعه پرداخت به قتل رسید - و قریب هشت هزار سوار
و پیاده که بیشتر از آن محبوسان بودند با حسن خان رفاقت نموده
به سلطنت برداشته یوسف ترک را سرفوج ساخته طرف پرگنهٔ بیر
روانه شدند - و بیر را با توابع آن به تصرف آورده شاه حبیب الله
را وزارت دادند - همایون شاه از شنیدن آن سراپا شعلهٔ آتش قهر گشته خود را
به احمد آباد بیدر رساند و کوتوال را با سه هزار نفر که نگاهبان قلعه
و بندي خانه و همراه کوتوال بودند - بدست آورده اول کوتوال را در قفس
آهن مقید ساخته هر روز یک عضو او را بریده بخور او مي داد - و رفقای

دیگررا هر روز برابر قفس کوتوال آورده به انواع سیاست بقتل مي رساند تا همه را زیر تیغ بے دریغ آورد و فوج برای حسن خان تعین نمود بعد مقابله که شکست خورده آمدند - و بار دیگر از اطراف لشکر فراهم آورده فوج سنگین مع توپ خانهٔ زیاد روانه ساخت - زن و فرزندان لشکریان را از وسوسهٔ آنکه مبادا با حسن خان همداستان شوند در قلعه طلبیده محبوس نگاهداشت - و بعد محاربه حسن خان هزیمت یافته طرف بیجاپور شتافت - خواجه معظم خان حاکم بیجاپور از راه غدر به مهمان داري پیش آمده حسن خان را با همهٔ رفقا به قلعه طلبیده مقید ساخت - و در آن دار وگیر جمعی به جنگ پیش آمده باشاه حبیب الله که تیر و کمان بدست گرفته چند نفر را زخمي ساخته بود کشته گردیدند - باقي همه را که قریب هزار نفر باشند مع شاگرد پیشه طوق زنجیر نموده نزد آن ظالم روانه گردانید - بعد رسیدن آنها به احمدآباد همایون شاه فرمود که دارها سر راه‌هاے بازار استاده نموده زیر هر سه چهار دار دیگ‌هاے پر از روغن و آب جوشان بار کرده و فیل‌هاے مست و شیر و سگ آدم خوار حاضر ساخته حسن خان را با همراهان در پاے دارها مثل به مثل جا داده اول امر نمود که زنان و ناموس رفقاے برادر را موکشان با سروپاے برهنه آورده با اطفال خورد سال حاضر آورند - و در مقابل چشم محبوسان انواع بی ناموسي و فضیحت که زبان قلم را به تصریح آن آشنا ساختن نه اولیٰ بر سر آنها آورده از طفل شیر خواره تا زن صد ساله به اقسام عذاب کشت - بعد از آن اول حسن خان را نزد شیر انداخته فارغ ساخت - بعده یوسف ترک را با هفت یار که درین کار مددگار بودند هر یکی را به انواع عذاب به هلاک رساند - اسیران باقي را که از ده صد نفر زیاد

مي شدند حتی باورچي و فراش و دیگر خدمه به عذاب‌هاے گونا گون که بسیارے را بر دار کشیدند و برخي را در دیگ روغن و آب گرم انداختند - و جمعی را بند از بند جدا ساختند همه را فارغ گردانیدند - از مشاهده و شنیدن این ظلم هر یکی از اولاد و احفاد بهمینه وقت یافته فرار اختیار نموده راه غربت پیش گرفتند - و خود را به گوشه و اطراف کنار کشیدند آن ظالم بی رحم خبر یافته همه را به تجسس تمام بهم رسانده به همان عذاب زیر پاے فیل و نزد شیر انداخته بنیاد بهمینه را بر انداخت - رفته رفته آن ظالم بے آزرم دست تعدي به مال و ناموس رعایا دراز نموده به رهنموني نفس کافر نژاد و تحریک محرران بد نهاد مقرر نمود که هرجا عروسي به خانهٔ شوهر مي بردند از سر راه گرفته آورده بعد ازالهٔ بکارت به خانهٔ او مي فرستاد و بعضی را که خوش مي نمود نگاه مي داشت - مردم ترک کدخدائي نمودن نموده به هر وسیله از احمد آباد بر آمده راه احمد آباد گجرات و مالوا اختیار مي نمودند - و شهر و قصبه جات رو به ویراني گذاشته *

آرے هرگاه از بنده‌های عاصي انواع نافرماني سر مي زند گاه به بلاے قحط و بلاے وبا مبتلا مي سازد و گاه به پنجهٔ قهر مثل همایون ظالمی گرفتار مي گرداند همه از شامت نفس انسان است * بیت *

چو خواهد که ویران کند عالمی * دهد ملک در پنجهٔ ظالمی

الحاصل از آتش بیداد ار چه خانه‌ها که سوخته نه گردیده و از خنجر ستم آن نابکار چه خون‌ها که ریخته نه شد - بر هندو و مسلمان که به اندک تقصیر غضب مي نمود مي فرمود پارچه به روغن زده بر بدن او سراپا پیچیده وقت شب به جاے مشعل به حضور او به سوزند - و فرزندان

بعضی مجرم متهم را بند از بند جدا ساخته بخورد آن مظلومان می داد - از امرا و رعایا هر کرا نزد آن شقی رفتن اتفاق وضرور می شد - بعد از بجا آوردن استغفار و توبه به درگاه الهی و رخصت حاصل نمودن از زن و فرزند نزد او می رفت - و هرگاه بلا آفت به خانه و کاشانهٔ خود مراجعت می نمود عمر دوبارهٔ دانسته منسوبان او شادی می نمودند - چون آخرکار منتقم حقیقی به فریاد مظلومان رسید - به اقسام مرض بد مبتلا گردید - و پسر هشت سالهٔ خود را به اسم نظام شاه ولی عهد ساخت به قولی به همان مرض در گذشت و به روایت دیگر باز مریض گردید چون ستم او بر اهل حرم نیز زیاد بود و هیچ روز و شبی نه بود که یکی از خدمهٔ محل به خنجر بیداد او کشته نمی گردید یکی از خواجه سرایان با کنیز گرجی یا حبشی ساخته در ایام آه و نالهٔ مرض ثانی غافل چنان چوبے بر سر او نواخت که مغز سرش از راه بینی بر آمد و این هلاک او باعث دفع ملال چندین هزار دل پر ملال گردید - و عالمی از وجود نا پاک او نجات یافت سه سال و شش ماه از آه دود مستمندان توشهٔ بد نامی و سرمایهٔ آتش جهنم اندوخته به مکان اصلی خود شتافت *

* بیت *

پنداشت ستمگر، که ستم بر ما کرد
بر گردن او به ماند و برما بگذشت

تاریخ مرگ او ذوق جهان [١] یافته اند * * بیت *

همایون شاه مرد و رست عالم
تعالی الله زهے مرگ همایون

---

١ - سنة ٨٦٥ هجري

جهان پر ذوق شد تاریخ فوتش
هم از ذوق جهان آرید بیرون
آه مظلومان چراغ کشته روشن مي کند
اشک خوني رخنه در دیوار آهن مي کند

ذکر سلطنت نظام شاه بن همایون شاه بهمني

چون همایون شاه عالمی را از عذاب خود رهائي داده به مکافات خانهٔ عالم جزا رو آورده نظام شاه که هشت سال داشت بر تخت نشاندند - و به سلطان نظام الدین شاه مخاطب ساخته زمام اختیار سلطنت به موجب وصیت آن نیک مآل بدست مادر او که عورت عاقلهٔ با هوش بود قرار گرفت - و خواجه جهان را وکالت و ملک التجار را وزارت مقرر نمود - چندگاه از راه تقاضای سن سلطان را از حرم سرا بر نیاورده مقدمات جواب طلب ملکي را بر کاغذ نوشته عرضي نموده کامیاب جواب مي گردیدند - بعد از آن قرار یافت که سلطان را روز دیوان از محل بر آورده بر تخت نشانده وکیل و وزیر طرف یمین و یسار ایستاده مقدمات ملکي را که اول از مادر سلطان جواب آن را حاصل مي نمودند به عرض رسانده سر انجام مي دادند - و هر چند سعي مي نمودند که در تلافي ظلم پدر او کشیده در آبادي ملک و پرداخت حال رعایای ستم رسیده پردازند - از آنکه عالمی سوختهٔ ظلم و بیداد همایون شاه بودند و سلطان به حد تمیز نه رسیده بود تعمیر دل‌های خراب صورت نمي گرفت و زمینداران واقعه طلب اطاعت نه نموده مادهٔ شورش گردیدند - اول رای اوریسه به اتفاق زمیندار تلنگانه بر ولایت

اسلام با جمیعت تمام روانه شده اکثر بلاد را تاخت و تاراج نمود - نظام شاه را هر دو امیر صاحب اختیار با لشکر جرار همراه گرفته به قصد گوشمال کافران بد سگال بر آمدند - و زمینداران بد مآل از شنیدن حرکت سلطان به قدم جراءت تا ده کروهي احمد آباد بیدر استقامت نمودند و بعد مقابله و مقاتله محاربهٔ صعب به میان آمد و تردد نمایان شاه حبیب الله بن شاه خلیل الله و خواجه جهان که کافر بسیار را به جهنم واصل گردانیدند کار به هزیمت کفار انجامید و دست از تعاقب آنها برنداشتند تا آنکه [1] پنج تنکه نقره پیشکش قبول نموده مامون گردیدند *

درین آوان خبر رسید که سلطان محمود خلجي فرمان روای مالوا با لشکر گران به قصد تسخیر دکن از آب نربدا گذشته کوچ کوچ مي آید - سلطان نظام شاه همراه هر دو امیر نامدار و دیگر امرای با وقار که ازان میان سکندر خان نام غلام ترک که کاکای سلطان مي شد بر فوج مقابل سلطان محمود روانه گردید - به قندهار نا رسیده لشکرها بهم دیگر مقابل شدند و صف کارزار آراسته شد - و سلطان با صغر سن ترکش و دیگر اسلحه بسته به دست یاري همراهان بر اسپ هموار جلد سوار شده شریک تردد کهن سالان گردید - و صدای دار و گیر به چرخ برین رسید - و سلطان در جولان دادن اسپ مقابل حریف و حمله آوردن بر اعدا نسبت به دیگر هم نبردان به مدد شجاعت ذاتي هیچ کمي نمي نمود آری * بیت *

بچهٔ بط اگر شبینه بود * آب دریاش تا به سینه بود

و از هر دو سو غلغلهٔ کوس و کرنای رزم بلند آوازه گردید - از یک طرف آن نو نهال سلطنت و طرف دیگر شاه دیرینه سال به طمع تسخیر مملکت

---

[1] - پنج لک

[illegible]

* [illegible] *

[illegible]

مقید ساخت - همهٔ غلامان به اتفاق بعضی دکنی‌ها نزد ملکهٔ جهان فراهم آمده نالش نمودند که از سکندر خان بجز خدمت نیک به ظهور نیامده سوای آنکه پسر شمارا بعد از ملاحظهٔ اثر هزیمت از میان چنان معرکه خطر جان به سلامت بر آورده نزد شما رساند تقصیر دیگر ازو سرنه زده که سزاوار حبس باشد - اگر در مکافات حسن خدمت مقید ساختن او واجب گردیده ملکهٔ جهان نزد خود طلبیده به سزا رساند از آنکه خاندان بهمینه را بغلامان موروثي الفت زیاد بود خصوصا عورات را که به کوکه و کاکای اطفال دل بستگي خاص مي باشد - والدهٔ سلطان را از شنیدن آن سخنان ابله فریب رقت آمد و چشم پر آب نموده به تسلي غلامان پرداخته گفت که تقاضای وقت را به خاطر آورده صبر نمائید من به تلافي آن خواهم پرداخت - خواجه جهان بربن مذکور اطلاع یافته از آنکه غنیم قوي پاشنه کوب تعاقب داشت به توضیح پرخاش آن متوجه نه گردیده سکندر خان را نزد ملکهٔ جهان فرستاد - چون خبر نزدیک رسیدن سلطان محمود انتشار پذیرفت ازین غلغلهٔ وحشت افزا تزلزل در دلها راه یافت عقل و هوش مردان کار آزما بحال نماند - از آنکه ملکهٔ جهان از طرف خان جهان گراني خاطر بهم رسانده بود ازو مصلحت نه پرسیده قلعهٔ احمد آباد را به استصواب ملک‌التجار به ملوخان دکني سپرده نظام الدین شاه را مع خزانه و جواهري که توانست با خدمهٔ محل همراه گرفته روانه فیروز آباد گردید - خواجه جهان هر چند مانع آمدهٔ گفت که چنان قلعهٔ قائم و پای تخت موروثي را گذاشتن و دوباره عار فرار بر خود قرار دادن خلاف داب سلاطین است تا فراهم آوردن لشکر درینجا محصور گردیده در تدارک دفع خصم باید کوشید فائده نداد - بعده که سلطان محمود رسیده در محاصرهٔ دو هفته

قلعه را به تصرف خود در آورد - و تا برار و تنگانه و دولت آباد به تسخیر
او در آمد چندین هزار خانه و عمارت و زراعت و باغات به تاخت و تاراج
و سوختن رفت - و ملکه بعد رسیدن فیروز آباد به تهیهٔ فراهم آوردن فوج
هزیمت خورده و طلبیدن لشکر اطراف و تعین نمودن خواجه جهان مقابل
خصم پر داخت - درین ضمن مژدهٔ رسیدن لشکر گجرات در السنهٔ خاص
و عام انتشار یافت و سبب آن چنان بود که سلاطین گجرات با پادشاهان
مالوا عداوت و با سلاطین دکن و برهانپور سلسلهٔ قرابت و اتحاد داشتند -
و خواجه جهان و ملک التجار از شنیدن خبر حرکت بادشاه مالوا قاصدان
باد پیما روانهٔ احمد آباد گجرات ساخته طلب کومک نموده بودند -
سلطان محمود، که قبل از آن هشتاد هزار سوار جرار برای مهم طرف سورت
یا مصالح دیگر موجود نموده بود و وسواس متوجه شدن لشکر مالوا به
احمدآباد نیز در خاطر داشت - لهذا با فوج مستعد کارزار از شهر احمد آباد
بر امده انتظار خبر تحقیق می کشید - بعد رسیدن قاصدان طرف دکن
بلا توقف متوجه احمد آباد بیدر گردید - بعد خبر تحقیق فرحت افزای
مذکور چندان بر تقویت دل های پژمردهٔ دکنی‌ها افزود که خانه به خانه
غمها به شادی مبدل گردید - و خواجه جهان و ملک التجار از هر دو طرف
فوجها آراسته با فیلان کوه پیکر جنگی متوجه عدوی ملک و مال گردید -
و از طرف گجرات نیز فوج دریا موج جلو ریز رسید - سلطان محمود فرصت
و مصلحت توقف در خود ندیده چارهٔ کار در اختیار نمودن راه مالوا دانسته
به طریق هزیمت یافتگان روانه گردید - و لشکر دکن و گجرات تعاقب کنان
می رفتند و هر منزل که لشکر مالوا می رسید خیمه و اسباب بل اسلحه
و زرهٔ بدن انداخته اسپ تاخته جان عزیز خود را بدر بردن غنیمت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(١٠١)

ملکي باشد سلطنت تو استقلال نه خواهد یافت - صلاح کار درین است
که هرگاه اول دیوان خواجه جهان به مجرا بیاید و من تقاضاے وقت
در یافته اشارهٔ سرانجام مطلب ضروری نموده به فرستم باید که بلا توقف
حکم قتل او فرمائي - روز دیگر که سلطان اختران سریر آراے چرخ چارم
گردید - سلطان محمد شاه بر تخت برآمده نشست و خواجه جهان از
دور نمایان گردید - پیغام موعودهٔ ملکه رسید سلطان به نظام الملک دکني
که عداوت ارثي به خواجه جهان داشت امر نمود که کار او را بساخت
خطاب و خدمت خواجه جهان را به خواجه علاء الدین محمود گیلاني
که ملقب به ملک التجار و به انواع خوبي و صفات محموده آراسته بود
و چندگاه به جبر و تکلیف همایون شاه وکالت اختیار کرده استعفا
نموده بود باز که مکرر تکلیف نمودند از قبول آن امر خطیر که وبال جان
و ایمان گفته اند ابا نموده بود مقرر فرموده در پانزده سالگي سلطان را
کدخدا ساخته اختیار سلطنت برو وا گذاشته والدهٔ او به عبادت صوم و صلوة
مشغول گردید - اما سلطان در همه باب رعایت و پاس خاطر مادر را از
دست نه داده مقدمات عمدهٔ ملکي بدون مشورت والدهٔ ماجده سرانجام
نمي داد - چون قلعهٔ کهیرله تعلقهٔ برار از عهد احمد شاه در تصرف
سلطان محمود خلجي مالوا به طریق مصالحه رفته بود - سلطان محمد شاه
به قصد انتقام عهد برادر نظام الملک را براے تسخیر قلعهٔ مذکور روانه
ساخت - سلطان محمود برین معني اطلاع یافته او نیز دوازده هزار سوار
راجپوت و دیگر قوم به مدد قلعه دار کهیرله تعین نمود و بعد رسیدن
نظام الملک جنگ‌هاے رستمانه و ترددهاے مردانه نموده باوجود غلبهٔ

کومکیان اعدا روزی قابو یافته سپاه خود را به صورت راجپوتان مالوا ساخته در عین وقت دار و گیر داخل دروازهٔ قلعه گردانده دروازه‌بانان را به قتل رسانده خود هم داخل قلعه گردید - مردم قلعه و راجپوتان بعده که جمعے کشته گردیدند امان خواستند که به فرصت مع ناموس بر آیند و دور از قلعه فرود آیند - بعد داخل شدن نظام الملک دکنی‌هاے کم حوصله زبان به طعن و لعن راجپوتان کشادند - قضارا دو راجپوت صاحب غیرت که در تهوری نظیر نه داشتند به قصد جان دشمن از جان خود گذشته بے یراق نزد نظام الملک آمده بر جوهر شجاعت و جلادت او ستایش کنان و آفرین گویان التماس مامور شدن قدمبوس که بعد وصول این سعادت از قلعه بر آیند نمودند - نظام الملک ماذون ساخت هردو زبان به مداحی کشاده نزدیک نظام الملک رسیده از روے کمال جرأت و جلادت یراق هرکه در یمین و یسار به نظر آمد ازو کشیده گرفته در فرصت چشم برهم زدن چون بلاے ناگهان بر سر نظام الملک رسیده چند زخم کاری به او رساندند اگرچه به حسب ظاهر کار او ساخته شده بود اما چون اجل کوتاهی نمود آخر جان‌بر گردید و چند نفر دیگر را هم کشته خود نیز هم کشته گردیدند - برادران و همراهان نظام الملک این کار را به اشارهٔ سرداران راجپوتیه دانسته به هیئت مجموعی بر آمده با مصالح جنگ غافل بر سر راجپوتیه ریخته همه را با زن و فرزند صغیر و کبیر به قتل رساندند و جمعے از دکنی‌ها نیز کشته گردیدند سلطان محمود خلجی بعد اطلاع یافتن ایلچی زبان دان مع نامهٔ محبت افزاے گله آمیز مشتمل بر آنکه قلعهٔ کهیرله که به طریق مصالح دادهٔ احمد شاه بزرگان شما بود - بدین جبر و حیله گرفتن و باعث قتل جمع کثیر از هندو و مسلمان گردیدن و عهدشکنی نمودن از رسم و آئین

[illegible]

ساخته و پیاده‌هاے لشکر خود را و بنجاره‌ها را سوار گاوان نموده چنان سیاهي لشکر نمود که از مشاهدهٔ آن تزلزل تمام در دل کفار افتاد و شکست عظیم یافته چندین هزار کافر[1] زیر تیغ آمدند و غنیمت بسیار به دست لشکر اسلام آمد - و ازان روز مشهور و ملقب به خواجه جهان گاوان گردید - و بعده که قلعه‌هاے آن حدود را به تسخیر در آورده به فتح و نصرت مراجعت نمود - و صیت نیک نامي و خوبي‌هاے نیک سرشتي او زبان‌زد برنا و پیر گردید - مادر سلطان او را برادر خوانده پردهٔ حجاب از میان برداشت - بعد از آن روزے بادشاه به خانهٔ او رفت بعد از تقدیم گذراندن پیشکش و آداب ضیافت و رخصت سلطان در خلوت خانهٔ خود رفته بعد از گریه و زاري بسیار و بے قراري و اضطرار زیاد محرران کارخانه‌جات را طلبیده آنچه در خانه داشت سواے جامهٔ بدن و کتاب‌خانه و دواب و زیور عورات از نقد و جواهر و اقمشه و دیگر اثاث البیت حتی رخت پوشیدن نوشته - بر آورده به مستحقان و صلحا و سادات و درماندگان به راه خدا صرف نمود - بعضی مصاحبان که سبب گریه و صرف نمودن ما یحتاج دولت سواے کتاب و دواب پرسیدند - در جواب ظاهر ساخت که بعد آمدن سلطان نفس کافر کیش چنان بر خود بالید و مادهٔ غرور و عجب در خاطر راه یافت که تنبیه و علاج آن را محض درین دانستیم که اسباب آلودگي غیر ضروري را به طریق کفاره به راه خدا صرف نمایم و نگاهداشتن کتاب به سبب مال وقف مسلمانان است و چارپا که از جمله اسباب تجمل ضروري است آن را از روز اول امانت سلطان که چندین روز تا بقاے عمر بے بقا نزد من رعایتي خواهد بود قرار داده ام و صرف نمودن

(١) ن - گاو

[illegible]

و یوسف عادل خان را که به حکومت بیجاپور مامور فرمود بدین شرط که
نائب فرستادهٔ خود چند گاه در حضور باشد - روزے سلطان محمد شاه رو
به قبله آورده دو رکعت نماز شکرانه بجا آورد و گفت از فضل الهي مثل
خواجه جهان وزیر بے نظیر دارم و جامهٔ که خود پوشیده بود بر آورده به
خواجه جهان پوشاند و جامهٔ که خواجه جهان در بر داشت برآورده خود
پوشیده تا مدت در بغل گرفته اعزاز و اکرام تمام بجا آورد - از مشاهدهٔ این
عنایات که از هیچ پادشاهان سلف نسبت به وزرا به ظهور نیامده تخم کینهٔ
دیرینه در دل دکنيها از سر نو سبز گشته به نشو و نما در آمد - خصوص
نظام الملک بحري و مفتاح حبشي و ظریف الملک به مرتبه ریشهٔ شجر
عداوت در دلها دوانیدند که با غلامان خاص و مقربان همدم سلطان به
وعدههاے دل فریب و افسونهاے ایمان ربا ساخته به تمهیدات غیر مکرر
حرفهاے موحش از طرف خواجه جهان به گوش پادشاه مي کشیدند
و چون یوسف عادل خان را هوا خواه خواجه جهان و عمدهٔ شجاعان
مي دانستند حیلهها انگیخته به خدمت مهم دور دست تعین نمودند -
هرچند عادل خان از دریافتن اثر مادهٔ نفاق و تمهیدات به رفتن دور از حضور
راضي نمي شد - خواجه جهان نظر بر کار سلطان به خوشي و نا خوشي
به تکلیف بد خواهان همداستان گشته مرخص نمود *

چون مدعیان عرصه را خالي یافتند ظریف الملک و نظام الملک بحري
و مفتاح حبشي باهم اتفاق نموده عهد و پیمان با قسمهاے شدید به میان
آوردند که تا جان در تن و بدن باقي باشد در قلع شجر حیات و برکندن
ریشهٔ خاندان خواجه جهان به مراعات همدیگر کوشند - و با غلام حبشي
خواجه جهان که مهر وزارت حوالهٔ او بود به وساطت غلامان حبشي

و هندي خود طرح دوستي و برادر خواندگي به ميان آورده به ضيافت و هدايا او را با خود رام ساخته بهر حيله و تدبير كه دانستند در عالم بے خودي نشاء شراب خانه خراب مُهر بر كاغذ سفيد يا نوشته كه به خط خواجه جهان به نام زميندار تلنگانه و اوسه [1] درست نموده بودند - كرده گرفتند - و در آن خط درج نمودند خطی كه نوشته بود مضمون به وضوح پيوست اگرچه نمک پرورده فضل موروثي پادشاه ام اما شما اگر به ملت و آئين خود قسم و عهد و پيمان به ميان آريد كه بعد استيصال سلطان ملک را بالمناصفه قسمت نمائيد و نقض عهد به ميان نياريد - چون تمام اختيار مالي و ملكي به زمام اختيار و اقتدار من است در خلوت وقت مصلحت يا در معركهٔ كارزار هرگاه و هر قسمی كه قابو يابم او را گرفتار و اسير پنجهٔ تقدير خواهم ساخت - و همهٔ امرا از اطاعت و رضای من بيرون نيستند - بعد از ترتيب دادن خط سراپا تزوير وقتيكه سلطان سرمست بادهٔ ناب و عقل و هوش باختهٔ نغمهٔ چنگ و رباب بود و با نظام الملک تمهيد مقدمه نموده برای شعله افروزي آتش عناد پيشتر به خدمت پادشاه فرستاده بودند هرمه مفسد تبه كار خط در دست گرفته اشک ريزان دست افسوس برهم زنان نزد سلطان آمدند - و خط را به مطالعهٔ سلطان در آوردند و نظام الملک به آب و تاب كلمهٔ چند در امداد مادهٔ افترا به اظهار درد ظاهر ساخت - و آورندهٔ نامه را كه مبلغی خون بها باو داده به او قسم و عهد ميان آورده قرار داده بودند كه حامي جان تو ما خواهيم بود و چند روز ترا از روی مصلحت در قيد به فراغت نگاه خواهيم داشت از طرف رای تلنگانه و اوسه [2] به نمود آورد به خدمت سلطان حاضر ساختنده و گفتند كه

(١) ن - اوريسه (٢) ن - اوريسه

عظیم و هرچند خواجه قسم‌های شدید با دلائل عقلا پسند به میان آورد فائده نداد - و سلطان از مجلس برخاسته جوهر نام غلام حبشي را مامور نمود که در همان صحن دولت خانه سر آن بےگناه را از تن او جدا سازد - خواجه را همان قدر مجال حرف زدن دادند که گفت اگر مرا برای خوشنودي دشمنان من که فی الحقیقت دشمن خانه برانداز سلطنت خاندان تو گشته اند کشتن فرمودي مضایقه نیست اما افسوس دارم این نشان زوال سلطنت سلسلۂ بهمنیه است - و آن حبشي بے جوهر دست خواجه را گرفته از قصر بر آورده قصد تیغ برآوردن نمود - خواجه رو به قبله دو زانو نشسته کلمۂ توحید بر زبان آورده شهید گردید - درین زمان سعید خان گیلاني که از اقوام خواجه بود خود را رساند که شاید به اصلاح کار تواند پرداخت - غلامان بد عاقبت به اشارۂ دشمنان او را نیز شریک سفر آخرت خواجه ساختند *

* بیت *

خطرهاست در قرب سلطان بسی * که با شاه خویشي نه دارد کسی

آنچه از صفات ذاتي و کسبي خواجه - محمد قاسم فرشته نوشته مجمل از آن بر صفحۂ بیان مي آرد خواجه از سلطان زادهای گیلان بود - از تفرقۂ حادثات لیل و نهار به طریق تجارت در دکن وارد گردید - و در عهد سلطان علاءالدین ثاني به تکلیف و خواهش تمام در سلک ملازمان سلطان در آمد - و همایون پادشاه او را در قبول وکالت مجبور گرداند - و به اعتقاد مسود اوراق آنچه باو رسید از شامت ایام وکالت همایون شاه بود هرچند قتل هیچ احدی به رضامندي و تجویز خواجه به عمل نیامده باشد - اما ممکن نیست با آنکه وزرا و ارکان سلطنت بادشاهان جابر خدا ترس باشند قلم آنها در احکام ظلم و قتل نفس

به اطاعت زبان سلاطین جاري نه گردد - بهر حال سي و یک سال خدمت چهار پادشاه بهمنیه نموده در سن هفتاد سالگي به درجهٔ شهادت رسید - در همه علم عقلي و نقلي و ریاضي بهرهٔ تام داشت - و اکثر خط ها را خوب مي نوشت و در نظم ثاني عصر خود نه داشت این مطلع قصیدهٔ اوست که از راه خرق عادت برای پادشاه حق شناس گفته بود

* بیت *

ای شکل ضرب تیغت بر دوش جان حمائل
هیکل ز حرز سیفي آنکه هراس ای دل

مدرسهٔ مشهور قلعهٔ بیدر که در سنهٔ چهل جلوس خلد مکان از افتادن برق منهدم گردید و جمع کثیر زیر آن سوختند بنا کردهٔ خواجه بود - دیگر از فضائل او آنکه بعد قتل او خزانچي او را که نظام الدین نام داشت حاضر آوردند و استفسار تحقیق خزانه نمودند در جواب گفت اگر امان جان یابم به راستي عرض نمایم فرمودند بگو - گفت خواجه دو خزانه مقرر کرده بود که از آن دام و درمی براے نفس خود صرف نمي نمود - یک خزانه مخصوص سپاه بود که از جملهٔ زر اقطاع بعد انقضاے سال هرچه مي ماند به قصد ثواب به اسم بزرگان سلطان به فقرا و محتاجان مي رساند - دوم خزانه خرچ دواب داشت که او نیز به اندازهٔ جمع خرچ نموده اگر باقي مي ماند به راه خدا به نام سلطان صرف مي نمود سواے آن مایهٔ قدیم تجارت که چهل پنجاه هزار محمودي با خود داشت و به اکثر بنادر روانه ساخته از منافع آن صرف ما یحتاج خود مقرر کرده بود في الحال جمله سه هزار هون و هزار و سه صد لاري موجود است - سلطان بر آشفت چه معني دارد - خزانچي گفت بعد تحقیق اگر خلاف برآید اعضاے

مرا به مقراض ریزه ریزه نمایند - از فراش خانه و توشک خانه و دیگر کارخانه جات که خبر گرفتند همین جواب شنیدند که خواجه در خلوت بر بوریا مي نشست و در ظرف گلي مي خورد - چند قال براے فرش بیرون که وقت دیوان مي انداختند داشت - و سواے سه چهار دست رخت پوشاکی نگاه نمي داشت - آرے کتاب وقف هزار جلد موجود داشت - بعده که پاے استفسار به میان آمد به اتفاق داروغه‌هاے کارخانه جات به فریاد و گریه آمده گفتند که هرگاه جان مثل خواجه فداے سلطان شد - چندین هزار سر و جان و مال مایان نثار قدم سلطان باد - خواجه چنان بندهٔ جان نثار نبود که به عرض سلطان رساندند - امیدواریم که نامه آورے که از طرف راے تلنگانه و اوسه [1] به خدمت سلطان حاضر ساخته به زبان او نمک حرامي خواجه به عرض رسانده اند و در قید است او را در خلوت طلبیده به هم زباني حمیده سلطان خواهر سلطان که او را پدر خوانده بود به تسلي و امید رجا و بیم تحقیق نمایند اگر اظهار دشمنان راست برآید همهٔ مایان را به انواع سیاست رسانده طعمهٔ سگ و شغال سازند - سلطان از شنیدن این کلمات هوش افزا از خواب غفلت بیدار گشته فرمود که آورندهٔ نامه را اندرون محل نزد حمیده سلطان حاضر آوردند هر چند مدعیان در دفعیهٔ آن کوشیدند سعي آنها بجاے نه رسید - بعد استفسار و تحقیقات واقعي دانست که همه پرداخته و ساختهٔ دشمنان است و بسیار مغموم و متاثر از خطاے خود گردیده گفت * بیت *

به تندي سبک دست بردن به تیغ * به دندان گزد پشت دست دریغ

و خواست که تلافي آن با معاندان خواجه پردازد و منسوبان خواجه را

---

(١) ن - اوریسه

ذکر سلطنـــت سلطان محمـــود شاه
بن محمد شاه بهمني

سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه در دوازده سالگي بر تخت دکن جلوس نمود - اگرچه نظام الملک و قوام الملک دخیل سلطنت بودند - اما به تجویز مخدومهٔ جهان چنان مقرر گردید که طرف راست شاه حبیب الله و جانب چپ سید خلیفه که هر دو از بزرگان شاه نعمت‌الله ولي بودند نشسته به امور ملکي پردازند - و مخدومهٔ جهان هر دو نام برده را به سبب آن دخیل نمود که نمي خواست مردم دکن استقلال یابند - از جملهٔ غریبان نیز آن دو سید والا نژاد را بر گیرند که مخالف و موافق از معتقدان و مریدان آن خاندان بودند - معهذا روز اول میان امراے هوا خواه غریب و دکني حرف هاے ناخوش به میان آمد - از آنکه نظام الملک غلامان صاحب تجمل بسیار داشت و کاکاے سلطان محمود بود - و عادل خان دکني را که با یوسف عادل خان سواے مخالفت متوسلان خواجه نزاع هم اسمي خطاب نیز بود - در حضور خدمت نمي نمود - و همه باهم اتفاق نموده براے فکر بر انداختن یوسف عادل خان - عادل خان دکني را با فتح الله عماد الملک که در قلعهٔ ورنگل تلنگانه قیام داشتند حکم سلطان فرستاده به ایلغار طلب نمودند - یوسف عادل خان از شنیدن این اخبار با همه اخیار که با او رفیق شفیق بودند به دبدبه و شان تمام رو به احمدآباد بیدر آورد بعد نزدیک رسیدن بیرون شهر فرود آمد - و روز دیگر با هزار یکه چین بهادران سوار شده به اتفاق دریا خان که او نیز از متوسلان خواجه و مبارزان نامي

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

* [illegible] *

[illegible]

بناے دولت خود و انهدام استقلال مخالفان مي کوشيد و جا
هواخواهان خود را منصوب [۱] مي ساخت - و ملک احمد پسر خو
از دولت‌آباد و نواح احمدآباد گرفته تا کنار سواحل دريا که اله
به کونکن نظام الملکي زبان زد است صاحب اختيار مستقل گردانيد
سلطان برين معني اطلاع يافته از سر نو در فکر بر انداختن نظام الم
گرديد و نظام الملک نيز برين اراده اطلاع يافته صريح طبل مخالف
نواخته پسر خود را با لشکر او نزد خود براے معاونت طلبيد و تا رسيد
پسر او سلطان به راهنمائي بعضي هواخواهان و تدبيرات فراوان که
تقدير موافق افتاد نظام الملک را به دست ياري پسند خان دکني
و محمد قاسم بريد از ميان برداشت - اما به تقاضاے ايام شباب
و به تبعيت نفس هوا پرست به اعتقاد خود از طرف دفع خصم خاطر جم
نموده به شرب مدام و مصاحبت محبوبان گل اندام و فراهم آوردن ارباب
نشاط مشغول شده - جواهر تخت موروثي را بر آورده صرف مصالح
صراحي و ديگر لازمهٔ زينت بزم شراب نموده دکني‌ها را از حضور دو
ساخته به رعايت غريبان پرداخته متوجه دفع و بستن رخنهٔ فساد
و متمردان ارذل پيشهٔ دکن که نسبت به عمده زياده تخم عداوت
سلطان و غريبان در دل خود کاشته بودند نه گرديد - تا آنکه آخر
شهر ذي قعده سنه ۸۹۲ هشت صد و نود و دو شبي از شبهاے
تاريک که سلطان با پري رويان دلارام در پيمودن بادهٔ جام بود - و عزيز خان
وغيره چهار ترک رومي و حسن علي و سيد مرزاي خراساني در آن شب
با چند غلام ترک حاضر بودند - جمعي از دکني‌هاے شاگرد پيشه و خدمهٔ

---

(۱) ن - منسوب

دور و نزدیک حتی فیلبانان و محل داران سائس اسپان قریب هزار نفر حرام خوار که سرکردهٔ آن جماعه پسند خان نام که به سبب کشته شدن نظام الملک از دست او همدم و همراز کشته گردیده - باز درین کار هم داستان و پیش قدم حرام نمکان شده به اتفاق هم دیگر بعد انقضاے دو پاس شب خود را اندرون قلعه رسانده دربانان را کشته دروازهٔ قلعه را از ملاحظهٔ خبر یافتن و رسیدن غریبان از اندرون بسته چند نفر را بر آن گذاشته با حربهاے جان ستان مانند بلاے ناگهان رو به عشرت خانهٔ سلطان محمود آورده به هیئت مجموعي نعره زنان شمشیر کشان ریختند - سلطان سراسیمه گشته از جا برخاست و شش نفر رومي و خراساني نام بردها که هیچ کدام با خود سواے کتار و خنجر یراق دیگر نه داشتند حائل و سپر جان سلطان گشته بعد از دست و پا زدن جان خود را نثار سلامتي سلطان نمودند و درین ضمن فرصت برخاستن غلغله که در محل نیز صداے آن رستخیز عظیم رسید - غلامان ترکي که آنها نیز زخم برداشتند سلطان را کشان به شاه برج متصل محل رساندند - و دروازه بر روے حرام خواران بسته از بالا به زدن سنگ و کلوخ و هرچه به دست مي آمد - پرداختند - و تمام قلعهٔ ارک به دست و تصرف مفسدان تیره روزگار در آمد - و چهار طرف شاه برج را فرو گرفتند یکی از غلامان ترک از طرف پشت دیوار محل سرا به مدد خدمهٔ محل و بستن کمند از دستارها و کمربند خود را بیرون قلعه با سر و بدن مجروح گشته رسانده به غریبانی که کشک مي دادند خبر رساند - چون نوبت فرهاد خان ترک و شیر خان اردستاني و محمود گیلاني و کشور خان ملازم خواجه جهان و محمد قاسم برید کوتوال بود با قریب چهل پنجاه اسلحه دار خود را بر در قلعه رسانده ازآنکه دروازه را مسدود

یافتند - کشور خان با ده [۱] دوازده هزار نفر مع نفیری نواز به امداد کمند بالا بر آمده از راه شیر حاجي خود را به کنگرهٔ شاه برج رسانده از صداے نفیري تزلزل در دل دکنيها انداختند - آن جماعهٔ بدمآل که اکثر پواج بودند - دانستند که جمع کثیر داخل قلعه شدند همه دل باخته راه فرا اختیار نمودند - از آن جمله جمعی که در گوشه و کنار کارخانه جات پناه بردند و بعضی خود را به دروازه رساندند که در را وا نموده بدر روند جوانان که سر [۲] راه مفتوح گشتن دروازه بودند به مقابل آن تیره بختان به حربهاے جان ربا در آمده به شمشیر و نیزه و کنار اکثرے را کشته به دار العمارت در آمدند - کشور خان با همراهان و جمعی که با سلطان بودند از بالا و میان برج بر آمده در پی جست و جو و قتل دکنيهاے دل باخته پرداختند - و مشعلها روشن نموده شمشیرها را از خون آن ناپاکان به امتحان آورده رنگین مي ساختند - و دکنيها از ترس جان جنگ بگریز نموده بر قابو چند کس را ضائع و زخمي ساخته خود هم کشته مي گردیدند - و هرجا مي یافتند پنهان مي شدند - و بعضی خود را در آن هنگامه شریک ترکان و غریبان ساخته بر قتل هم دیگر پیش قدمي مي نمودند - دریں ضمن مهتاب بر آمد و اکثر گریختگان گوشه و کنار گرفتار تیغ و کنار گشتند - و سائسان و فیل بانان بازار قتال را گرم دیده نظر بر مآل کار خود نموده چهپرهاے خود را آتش زده در روشنائي آن رفیق جست وجوے دیگر خون گرفتگان گشته باعث حفظ جان خود گردیدند - چون دکنيها اندرون و بیرون قلعه گریخته جا بجا رو پوش شده بودند جمعی به حکم سلطان بر اسپان سرکار براے پیدا نمودن آن گروه سوار شده تا دمیدن صبح و بلند

---

(۱) ن - با ده دوازده نفر *   (۲) ن - چشم براه *

حاصل سخن به سبب افراط شراب و آلودگي انواع فسق و مادهٔ عذاب که از ملک و حال رعایا و امرا غافل گردانید - و خلل عظیم در مملکت افتاد و در هر گوشه و کنار طبل سرکشي و مخالفت علانیه نواخته شد - و قاسم برید به دعواے ثبوت حق تردد دوبارہ خلعت وزارت پوشیدہ عرصهٔ ممانعت خالي یافته به اظهار احسان و حق ترددے که دفعهٔ ثاني در دفع فتنهٔ دکنيها ازو به وقوع آمد - آن قدر در امور سلطنت دخیل گردید که سلطان را سواے نام دخل در نظم و نسق مهمات ملکي نه ماند *

* بیت *

چو شه باز ماند ز پرواے ملک * بود هرسرے را تمناے ملک

و احمد بن نظام الملک بحري که خزانهٔ وافر از اطراف کونکن و ضلع دولت‌آباد فراهم آوردہ بود - با فوج شایسته به دعواے خون پدر کمر بسته تا کنار گنگا به تصرف خود آورد - و بناے قلعهٔ احمدنگر به نام خود انداخته حصارے به کمال استحکام ساخته - به اتفاق همراهان به دستور سلاطین با امراے دیگر سلوک نمودہ به عطاے منصب و اضافه و خطاب در جذب قلوب کوشیدہ به دلاساے رعایاے نواح پرداخته خطبه به نام خود خواندہ - خویش را به سلطان احمد نظام شاہ بحري نامیدہ در سنه ۸۹۵ هشت صد و نود و پنج علم سلطنت بر افراشت و به یوسف عادل خان حاکم بیجاپور و عماد الملک برار و قطب الملک گلکندہ که منصوب کردهٔ سلطان محمود و پیش آوردهاے خواجه جهان شهید بودند - خطوط نوشته و حاجبان چرب زبان فرستادہ به هر یکی ترغیب و راهنموني بر افراختن علم سلطنت در تعلقهٔ خود پیغام نمود - و هر یک به تقلید و اغواے هم دیگر اسم سلطان محمود را از خطبه بر آوردہ چهار پادشاہ در

خود آورد همهٔ همراهان رم خوردند و دلاور خان پا قائم نموده در دهن آن بلاے سیاه در آمد اما نه توانست بر آمد تا کار او به اتمام رسید - قاسم برید خبر یافته بر گشته بر لشکر بے سردار تاخته تمام نیلان و اسپان و زر و خیمه و اسباب به دست آورده سر انجام تجمل و اسباب تسلط زیاده از حوصلهٔ خود فراهم آورد - سلطان را اگرچه براے مصلحت فساد و اطراف از سلطنت معزول نه ساخت و سکه و خطبهٔ او بحال داشت - اما مثل مغضوبان نظربند نگاه داشته فی الحقیقت خود فرمان فرمائي مي نمود

* بیت *

نه شاید پادشه را مست بودن * نه در عشق و هوس پیوسته بودن
بود شه پاسبان خلق پیوست * خطا باشد که باشد پاسبان مست

تا آنکه در سنه ۹۱۰ نه صد و ده قاسم برید به مرض موت گرفتار گردید و رشتهٔ حیات او را تیغ اجل برید

* بیت *

از این رواق دو در چون ضرورت است رحیل
رواق طاق معیشت چه سر بلند و چه پست

و پسر او به اسم امیر برید زیاده از پدر به کار خود مستقل گردید - و درین آوان خبر رسید که یوسف عادل خان بیجاپور که خود را یوسف عادل شاه نامیده بود قلعهٔ گلبرگه را که حسن آباد پاے تخت اصل بهمنیه گفته مي شد محاصره نموده به تسخیر در آورد و دستور دینار نام حارث گلبرگه را که از امراے عمدهٔ بهمنیه بود گرفته به قتل رساند - و ملک توابع گلبرگه را به تصرف آورده در سنه ۹۱۱ نه صد و یازده خطبه به دستور مذهب تشیع که در ذکر سلطنت یوسف عادل شاه مفصل به احاطهٔ تحریر خواهد در آمد خوانده - بجاے اسم خلفاے راشدین رض اسم ائمهٔ طاهرین

اسمعیل عادل شاه امیر برید مکرر لشکر بر بیجاپور تعین نمود فائده حاصل نه گردید - بعده به اتفاق احمد نظام الملک بحري و قطب الملک بر گلبرگه تاخت آورده از تصرف اسمعیل عادل شاه بر آورد - و قطب الملک چند هزار هون و تحف دیگر براے سلطان محمود فرستاده بقاے موافقت را بر ارسال پیشکش هر سال استحکام داد^۱ و فتح گلبرگه که بار دیگر سلطان محمود به قصد تسخیر بیجاپور لشکر کشي نموده بود و اسمعیل عادل شاه به اعانت امرا بر آمده مقابله نمود و بعد محاربات صعب هزیمت تمام بر لشکر احمدآباد افتاد و سر و سامان سلطان محمود به غارت رفت - و خود او زخمي شده دستگیر گردید سلطان اسمعیل به اعزاز تمام زخم‌هاے سلطان محمود را دوخته خواست که به شهر خود برده ضیافت و خدمت نماید - سلطان محمود از خجالت و غیرت فرمان روائي موروثي راضي نه شد و آخر کار قرار بر آن یافت که بیرون شهر خیمه و دیگر لازمهٔ فرش و تجمل سلطنت فرستاده طرح جشن فرستاده^۲ و بي‌بي ستي همشیرهٔ سلطان اسمعیل عادل شاه را که از ایام رضاع نامزد سلطان محمود^۳ پسر سلطان احمد بود عقد بسته حواله نمودند - و سلطان محمود با عروس و جهاز او و بدرقهٔ مدد پنج هزار سوار متوجه احمدآباد گردید - چون امیر برید روز هزیمت خود را با همراهان به احمدآباد رسانده از طرف سلوکي که با سلطان مي نمود متوهم بود بے استقلال گردیده شهر را خالي ساخته راه اوسه اختیار نمود - سلطان

۱ - ن - و بعد از فتح گلبرگه - ۲ - ن - انداختند -

۳ - سلطان احمد پسر سلطان محمود -

بلا تشویش داخل احمدآباد گردیده لشکر بیجاپور را مرخص ساخته خود بے آنکه از خصم و بندوبست سلطنت خاطر جمع سازد به دستور سابق به عیش و عشرت مشغول گشت - امیر برید که خبر گیران وضع سلطان می بود خود را به طریق ایلغار غافل رسانده قبل از آنکه خبر رسد داخل دار العمارت [1] شده سلطان را موافق دستوری که سابق سلوک می نمود نظر بند نموده به انتظام ملک و سلطنت پرداخت - بعده که باز حوصله بر سلطان محمود تنگی نمود قابو یافته از احمدآباد برآمده خود را با معدودی چند به کاویل برار نزد عماد الملک رساند - و بعد از تقدیم ضیافت و لازمهٔ مهمانداری علاءالدین با لشکر خود به مدد و رفاقت سلطان محمود سوار شده بر سر امیر برید لشکر کشی نمود - امیر برید متحصن گردیده بعد از رسیدن کومک افواج اطراف از قلعه بر آمده به مقابله پرداخت - چون فوجها آراسته و طبل جنگ از هر دو طرف نواخته گردید - و عماد الملک با فیلان جنگی فیل سواره به میدان کارزار متوجه گردیده سلطان محمود را طلب نمود خبر دادند به غسل جنابت که شب به عیش بسر برده مشغول است - بعده [2] امیر معتمد خود را برای طلب و آوردن سلطان محمود تعین نمود - بعد از رسیدن آن امیر چون سلطان محمود در غسل وسواس زیاده داشت وقت غسل او به امتداد کشید - آن امیر از مشاهدهٔ آن که در چنان وقت و چنین مکان بدین غسل مشغول بودن از طریقهٔ نامحمودهٔ عقلا است بے دماغانه از روے تندی گفت - زہے ارادهٔ ملک داری که درین وقت هنگامهٔ کارزار

---

۱ - دار الامارت . ۲ - ن - بعده علاءالدین امیر معتبر خود را -

به چنین غسل پردازند - سلطان را از شنیدن آن مزاج بهم برآمد و به غایت ناملائم طبع نازک افتاد - و بعد از فراغ غسل رخت پوشیده بر اسپ سوار شده چون به میدان رسید جلو اسپ طرف لشکر امیر برید گردانده اسپ را تاخته خود را نزد خصم خوبذیرفتهٔ خویش به اظهار خوش وقتي و ندامت رساند - امیر برید این معني را از عطیهٔ غیبي الهي دانسته سلطان را در بغل گرفته حوالهٔ یکی از همراهان نموده به دار العمارت [1] روانه ساخت * بیت *

در آئینی که رسم ملک داري است * ثبات کارها در هوشیـــاري است

و خود بر لشکر عماد الملک تاخته هزیمت داده به شهر احمدآباد در آمده بیشتر از پیشتر در محافظت خفت آمیز سلطان کوشیدن گرفت هرگاه مي خواست به باغچه متصل عشرت خانه که به حبس خانهٔ بےغیرتان منجر گشته بود بیاید بدون حکم امیر برید میسر نمي آمد - و از طرف خرچ لازمهٔ عشرت که ملک و مال و آبرو پذیرفتهٔ آن بود نهایت عسرت کشیده به امیر برید التجا آورده شکوه مي نمود - در جواب گفت از رشادت سلطان تمام ملک و مال به تصرف مخالفان سلطنت و امیران بدخواه قدیم رفته - توابع چهار پنج منزلی احمدآباد که از حسن تردد این خیرخواه مانده به خرچ حشم و خدم و دواب و دیگر ما یحتاج ضروري سلطنت اکتفا نمي نماید تا آنکه سي و هفت سال با چنان دل پر ملال سلطنت نموده در سال نه صد و بیست و چهار ازین عشرت خانهٔ فاني که به حبس خانهٔ زندگاني منجر گشته بود به دار البقا رخت اقامت کشید * * بیت *

جهان ای پسر ملک جاوید نیست * ز دنیـــا وفاداري امیـــد نیست

[1] - دار الامارت -

[illegible]

یافت نغمه سرایان مصاحب را گرفته هرچند که به زجر و توبیخ کوشید .
حتی چندے از آنها را به قتل رساند - یک دانهٔ جواهر به دست نیامد -
ز آنها که به ثلث و ربع خریده بودند برخاسته اطراف بیجاپور و احمدنگر
رفتند - و بعد از چندگاه که باز عرصهٔ عسرت حال بر سلطان احمد تنگ شد -
خفیه نوشته - و آدم نزد اسمعیل شاه فرستاده[۱] و اسمعیل عادل شاه پارهٔ زر
و تحف فرستاده در فکر تهیهٔ لشکر کشي بود - امیر برید اطلاع یافته چند
روز به نصیحت پرداخت - آخر دید که سودمند نیست - سلطان را مسموم
ساخت - دو سال نام سلطنت به کمال ذلت و خواري برو اطلاق
نموده شد *

* بیت *

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب * کین سیه کاسه آخر بکشد مهمان را

ذکر سلطنت سلطان علاءالدین بن سلطان احمد شاه بهمني .

چون احمد شاه ازین جهان رخت حیات بربست - هرچند
هوا خواهان امیر برید را تکلیف جلوس نمودند - به عذر ملاحظه که به ذکر
در آمده جرأت و اقدام نه نموده - دو هفته در تعزیت احمد شاه و مصلحت
گذرانده آخر سلطان علاء الدین را بر تخت نشاند - چون علاء الدین جوان
با هوش و عاقل بود - دانست - که از افراط شرب و لهو بر پدر و جد او چه
گذشت - و مآل کار به کجا منجر گردید - خود اصلا رغبت به جرعهٔ پیاله
نه نموده گرد ارتکاب شراب و دیگر اسباب خانه خراب کن نشاط نه گردید -
و به امیر برید صلاح منع رواج بیع و شراے شراب و بر انداختن خرابات

---

۱ - ن فرستاده طلب مدد خرچ و استفسار تدبیر مآل کار و بار خود نمود -

ذکر سلطنت سلطان ولي الله بن سلطان محمود شاه بهمني

بعد واقعه سلطان علاء الدين ولي الله بن سلطان محمود بني عم [۱] سلطان علاء الدين بر تخت نشانده خطبه بنام او خوانده به همان دستور بزرگان او جهاندار بے اختيار قرار داده فرمان روائي مي نمود - و سلطان ولي الله نيز به سذت سلطان علاء الدين تدبيرهاے فراوان به کار مي برد - که بدفع وزير پر تزويز پردازد - پيش نتوانست برد - و امير بريد بعد اطلاع ما في الضمير او محبوس ساخته اندرون محل نگاه داشت - و بي‌بي ستي دختر عادل شاه که در عقد سلطان احمد بود به نکاح خود در آورد - بعد آن چون در محل آمد و رفت داشت و زن سلطان ولي الله و همه خدمهٔ محل بهمنيه طوعاً و کرهاً روبروے امير بريد مي شدند - تعلق و دل بستگي سرشار به زوجهٔ سلطان محبوس بهم رسانده بعده که عداوت رياست علاوه به غايت الفت گرديد - او را نيز مسموم ساخته محبوبهٔ مجبوره را به عقد خود در آورد - سه سال اسم سلطنت برو گذاشته شد *

* بيت *

مکن تکيه بر ملک دنيا و پشت * که او چون تو بسيار پرورد و کشت

ذکر سلطنت سلطان کليم الله بن سلطان احمد شاه بهمني

بعد حادثهٔ ولي الله سلطان کليم الله بن سلطان احمد دختر زادهٔ عادل خان را که امير بريد مادر او را در عقد خود داشت به همان دستور

---

۱ - همين است در هر دو نسخه -

مسطور بر تخت عاريتي جا دادة خود به انتظام سلطنت پرداخت -
باوجود رشتهٔ الفت كه با مادر او داشت - به همان دستور نگاه مي داشت -
تا آنكه خبر آمدن محمد بابر بادشاه از كابل به دهلي در سنه ۹۳۲ نه صد
و سي و دو - در دكن انتشار يافت - و بعد تحقيق اين خبر كه سلطان
ابراهيم لودي را به قتل رسانيد - و دهلي به تسخير او در آمد - و همهٔ
سلاطين دكن از بيجاپور و احمدنگر و برار و برهانپور عرائض به اظهار نياز
با تحف روانهٔ دهلي ساختند - و امير بريد نيز از طرف سلطان كليم الله
عرضه داشت تهنيت ارسال داشت - سلطان كليم الله نيز خفيه مصحوب
يكى از همراهان عريضه مشتمل بر احوال خود و سرگذشت جد و آبا
به طريق اختصار نوشته درآن درج نمود - كه اگر يكى از امراے حضور
براے تسخير اين ضلع مامور گردد بعد به تصرف آوردن اين ولايت كه
همهٔ امراے امير بريد به غصب متصرف شده اند و مرا كه وارث ملكم
بدين خواري و بے اختياري محبوس نگاه مي دارند - اميدوارم كه در
جرگهٔ بندهاے جان نثار درگاه گردون اساس سرافرازي يابم - بعد رسيدن
عريضه و اطلاع يافتن بر مظلومي حال سلطان كليم الله بابر پادشاه غازي
توجه خاطر به مهم دكن و خلاصي سلطان كليم الله از دست آن ظالم مبذول
داشت - اما چون در ابتداے سلطنت دفع فساد اطراف دهلي و ملك
شرقي واجب تر از مهم دكن مي دانست - و تسخير مالوا و گجرات اهم تر
از بلاد پر فتنهٔ دكن بود - از زود رسيدن اجل موعود فرصت وفا نه نمود -
و سلطان كليم الله جان را از چنان سلطنت بدانجام عزيز دانسته فرصت
و قابو يافته به مصلحت والدهٔ خود از احمدآباد گريخته نزد خالوے خويش
به بيجاپور آمد - و اسمعيل عادل شاه به سبب بعضي روداد ناملائم طبع

آنچه بایست به او سلوک نه نمود - ناچار به تقاضاے گردش ایام از آنجا
نیز برآمد - و خود را نزد برهان نظام شاه رساند - و والي احمدنگر به اظهار
کمال اتحاد استقبال نموده به اعزاز و اکرام به شهر درآورده به مهمانداري
و خدمت گذاري ظاهري کمر بست - و به فکر و تدبیر آنکه او را
رونق ساخته به تسخیر احمدآباد بیدر پردازد - کلیم الله را بر مسند
نشانده صاحبزاده مخاطب ساخته استاده مطلب ظاهر مي نمود - بلکه
به اظهار آنکه وارث ملک اوست من خانه زاد آن جنابم به حضور وی
نمي نشست - و گاه گاه تکلیف صاحب اختیار ساختن تمام سلطنت
و اعانت و کمر بستن خود به میان مي آورد - چون زبان او با دل موافق
نه بود شاه طاهر دکني که از سادات و فضلاے مشهور و در همهٔ کمالات
صوري و معنوي یگانهٔ عصر بود - و بر باطن سلطان اطلاع داشت - و در
قرب و اعتبار زیاده از وزرا گفته مي شد - در خلوت ازین رویه مانع آمده
گفت : که في الحقیقت دل از حب ریاست نه کندن بل درین منصوبه
تسخیر دیگر ولایت شب و روز بسر بردن و مهمان فلک زدهٔ واجب
الرعایت را به کلمات ابله فریب مخاطب ساختن و نزد او استادن خود
و او را رسوا نمودن است - و بسا باشد که این معني باعث خلل عظیم
در سلطنت تو گردد - این پند و اندرز خاطر نشین برهان نظام الملک
گردید - و از آن رویه پشیمان و نادم گشته یکبارگي چنان ورق را گرداند
که دیگر صورت مهمان نه دید - و چیرهٔ خوراک و مکان علحده براے او مقرر
کرد - و به همان دستور نه نزد دستور خود در احمدآباد بسر مي برده اینجا
نیز به تقاضاے زمانهٔ غدار مي ساخت - بعد دو سال به قول بعضی
مورخان مسموم گردید - و به روایتی به اجل طبیعي پر هوس ازین منزل

سواے فاني به گلشن جاودانی شتافت *   * بیت *

بسا ماهیان کو شود خورد مور * چو در خاک شور وفتد زآب شور

بعد آن نام و نشان نسل و سلطنت بهمنیه از ملک دکن بر افتاد - یک پسر کلیم الله به اسم الهام الله نام مانده بود - والدهٔ او از ملاحظهٔ حادثات سلطاني که به سبب حب ریاست در هر ملک و دیار چندین هزار نامدار زیر تیغ آبدار آمده اند فرصت یافته پسر خود را به صورت فقیر ساخته وقت شب همراه برداشته داخل قافله که به کعبة الله مي رفت شده جان سالم بدر برده از بندر دابل راکب جهاز گردیده به بیت الله رسید - و باز ازو نام و نشان معلوم نه گردید *   * مصرع *

* آنکه پاینده و باقي است خدا خواهد بود *

و در سنه ۹۳۵ امیر برید سکه و خطبه بنام خود نمود - و از آن سال سلطنت لکهٔ دکن سواے برهانپور که از سابق در تصرف فاروقي بود منتقل گردید به پنج خاندان که به استقلال علم سلطنت بر افراشته هر یکی سکه و خطبه بنام خود نمودند - مگر[1] محمد قلي تلنگانه که دو سه سال جرأت سکه و خطبه نه نموده - به مرور ایام دست از اطاعت کشیده گاه گاه به ارسال تحف و هدایا و اطاعت احکام سلطان محمود را و محمد قاسم برید را از خود راضي مي داشت - بعده که سلطنت احمد نظام شاه و یوسف عادل شاه پایهٔ استقلال پذیرفت - محمد قلي[2] نیز خطبهٔ صوبهٔ تلنگانه به نام خود خواند - اما میان هر چهار پنج فرمان فرماي دکن مدام جنگ و فساد و فوج کشي بود که باوجود براے قرار صلح و دفع شر عناد دختر به هم دیگر داده وصلت به میان مي آوردند - باز همان نسبت مزید مادهٔ شورش

---

۱ - یعني سلطان قلي قطب الملک -   ۲ یعني سلطان قلي -

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به مرتبه در انحراف مزاج پادشاه کوشید - که باعث قتل خواجه جهان گردید - هرچند که پادشاه زود بر منصوبهٔ افتراے او و مبادرت نمودن به خون ریزیِ آن وزیر بے نظیر اطلاع یافته در فکر انتقام و عوض قصاص او افتاد - و تدبیرها در بر انداختن بقاے حیات او به کار برد - اما از آنکه استقلال و اعتبار نظام الملک از آن گذشته بود که زود تلافي به ظهور آید - تا ایام بقاے حیات سلطان محمد سعي پادشاه به جاے نه رسید و کار [1] اقتدار در دخل سلطنت به جاے رسید - به اختیار بندوبست تمام ضلع توابع دولت‌آباد از کنار دریاے شور و کونکن و گلشن آباد و سرکار بیر و سیوگانو وغیره پرگنات سیر حاصل و قلعه‌جات آسمان شکوه آن طرف به احمد پسر خود مقرر نمود - و همهٔ اطراف کونکن و سرکار جنیر و دیگر محالات سیر حاصل جیّد را در اقطاع او گذاشت - بعده که سلطان محمد ودیعت حیات نمود و سلطان محمود بجاے او بر تخت سلطنت جلوس فرمود - به موجب وصیت پدر به راهنماني محمد قاسم برید که کوتوال احمدآباد بیدر بود - و در تدبیر و منصوبه بازي نظیر نه داشت - و او را به عهد و پیمان وزارت امیدوار ساخت - و یوسف عادل خان حاکم بیجاپور را با دیگر امرا فراهم آورده به امداد همدیگر معاونت نمود - چنانچه به احاطهٔ تحریر درآمده نظام الملک را به قصاص خواجه جهان با چندے از رفقاے او از پا درآورد - و عیال و اطفال و منصوبان او را مقید ساخت - و اسباب و اموال او را به محمد قاسم برید [2] وزارت باستقلال وا گذاشت - بعده این خبر که به احمد پسر نظام الملک رسید - علم بغي بر افراشته بقاے قلعهٔ احمدنگر به نام

۱ - ن - و کار او در دخل سلطنت بجاے رسید *
۲ - ن - که مع وزارت باستقلال وا گذاشت *

خود به تفاوت سي چهل کروهي دولت‌آباد گذاشته به یوسف عادل خان
در بیجاپور و عماد الملک که در برار و قطب الملک که در تلنگانه
حکومت داشتند - و هرسه از دست گرفته‌ها و پیش آورده‌های خواجه
جهان بودند - مصحوب فرستاده‌های سخن‌دان چرب زبان پیغام نمود
که اگرچه در زبان‌های مردم باني قتل خواجه جهان که مربي شماها
بود پدر مرا قرار داده اند و در عوض قصاص او پدر مرا کشته اند - اما در
همه صورت به حسب ظاهر قاتل پدر و مربي من و شما پادشاه است
و من در انتقام خون پدر خود کمر بسته سر از اطاعت پادشاه تافته آنچه
از دستم برآید خود را معاف نه خواهم داشت شما هم اگر پیروي
و موافقت مرا کار فرمودید از من هم امداد و معاونت به ظهور خواهد
پیوست - و الا ابتدا میان من و شما شمشیر از نیام بر خواهد آمد
و خود را به احمد نظام الملک بحري به اسم پدر ملقب ساخته به فکر
گرد آوري سپاه و جذب قلوب رعایا و زمینداران آن ضلع و دیگر همرزهان
افتاده چهار پنج هزار سوار فراهم آورده در تسخیر قلعه‌جات و بندوبست
ملک اطراف کونکن تا کنار آب شور کوشید - سلطان محمود شاه برین
معني اطلاع یافته افواج براے تنبیه او تعین فرمود - اما از آنکه در ایام
از سلطان محمود به اثر نفرین خواجه جهان که وقت شهید نمودن بر زبان
او درباب عدم بقاے سلطنت و برهم خوردن بندوبست و حکم راني بهمنیه
جاري گشته بود - و افعال و اطوار نامحمود بسیار ازو سر مي زد - تمام
اختیار سلطنت به قبضهٔ اقتدار محمد قاسم برید رفته بود - و خود پادشاه
شب و روز مست و لا یعقل در صحبت مغنیان ماه طلعت و مطربان
حور لقا بسر مي برد - کمتر از امرا اطاعت حکم او مي نمودند - و به حارث

ساخته بخشید - و خود از دارائي و سقرلات سرخ آفتاب گیر بر سر
مي گرفت - از آن روز میان جماعه داران جزو عمدهٔ دکن آفتاب گیر
نگاه داشتن رواج یافته و جزو بزرگي این جماعه گردیده - بعده به مرور ایام
به استمالت امرا کوشیده به رضامندي آنها اسم سلطان محمود را از خطبه
برآورده خود را ملقب به احمد نظام الملک بحري ساخته - ابتدا در احمد نگر
که قلعهٔ سنگین آنجا ساختهٔ اوست در سنه ۸۹۵ هشت صد و نود و پنج
خطبه به نام خود نمود - و بقصد تسخیر قلعهٔ دولت آباد افواج تعین
نموده به تاخت و تاراج اطراف آن ضلع پرداخت - چون دو برادر
ملک وجیه الدین و ملک شرف الدین که از متوسلان و پیش آوردهاے
نظام الملک گفته مي شدند - به فوجداري و قلعه داري دولت آباد در قلعهٔ
انتور که متصل سرحد خاندیس است از ایام سابق مامور بودند - و نظم
و نسق آنها بر السنه اشتهار یافته بود - نمي خواستند در اطاعت احمد شاه
خود را در جرگهٔ نمک حرامان بہمنیه زبان زد مردم سازند - گاه گاه با فوج
احمد شاه محاربات به وقوع مي آمد - چون همشیرهٔ احمد شاه در خانهٔ
ملک شرف الدین برادر کلان بود - و ازو پسرے داشت - خفیه در امداد
احمد شاه مي کوشید - بدین سبب احمد شاه نیز به طریق اخفا امداد
در ارسال نقد و جنس به او مي نمود - برادر خورد وجیه الدین برین معنی
اطلاع یافته حسد را کار فرموده به قابوے وقت برادر کلان را مع پسر او
به قتل رساند - زن بیوهٔ آن مقتول بادل پر خون و چشم گریان نزد احمد شاه
بحري رسیده استغاثه نمود - لهذا احمد شاه براے تسخیر قلعهٔ دولت آباد
و به سزا رساندن وجیه الدین زیاده از سابق ساعي گردید - وجیه الدین
حقیقت به سلطان محمود و محمد قاسم برید نوشته فوج براے امداد

خود طلبید - احمد شاه که همیشه در تلاش خلاصي منسوبان پدر که در قید
محمد قاسم برید بودند قابوے وقت مي جست - دریفولا که پادشاه مدام
مخمور و مجبور محمد قاسم برید مي بود دانست - که شهر و قلعه از بیشتر
لشکر و امرا که به کومک قلعه دولت آباد بر آمده اند خالي است -
و امراے دیگر که در شهر اند نیز از بے خبري و بے اختیار بودن سلطان
محمود و سختي و تسلط محمد قاسم در کمال شکوه و ناخوشي اند - وقت را
غنیمت دانسته به نامه و رسل و رسائل و فرستادن مبلغ خطیر با دروازه بانان
قلعه ساخته خود را با سه چهار هزار سوار جرار به طریق ایلغار مع مصالح
کارزار رسانده - هنوز که تاریکي شب باقي بود - به رعایت دروازه بانان
داخل قلعه شده یک سر [1] بر حویلي که از خود احمد شاه بود و متعلقان
پدر او در آنجا محبوس بودند رسانده نگهبانان را کشته و بسته اکثرے
از عورات و اطفال را در پالکي و دیگران را بر اسپان سوار نموده زن و فرزند
دیگر امرا و رعایا نیز به دست آورده به احتیاط تمام که در ناموس آنها
خلل راه نیابد به دستور متعلقان خود بر دولي و اسپان نشانده - تا خبردار
شدن [2] محمد قاسم برید و فراهم آوردن لشکر از قلعه بر آورده دروازه بانان
را نیز مصلحتاً بسته همراه گرفته به احتیاط تمام روانهٔ احمد نگر گردید *

جمعي از امرا که زن و فرزند آنها را نیز برده بود - با فوج معدود که
توانستند بر آمده تعاقب نمودند - و پاشنه کوب مي آمدند - تا آنکه احمد
نظام شاه به نواح قصبهٔ پرگنهٔ بیر که از تعلقهٔ سرحد او بود رسید - امراے

۱ - ن - بر سر *

۲ - ن - محمد قاسم برید و دیگر امرا تهیه بر آمدن و فراهم آوردن لشکر
موافق مقابله خصم پرداختن از قلعه بر آورده *

که از عقب می آمدند خط به احمد نظام شاه نوشتند بدین مضمون - که اگرچه براے آوردن و بر آوردن متعلقان خود نرده و پا مردی که از تو بظهور آمد جاے صد آفرین دارد - اما عیال و ناموس مایان را همراه آوردن شرط مردی و مروت نه بود - بهترآنست که آنها را خلاص و رخصت نمائی والا توقف نموده به مقابله پردازی - ناموس دیگران را همراه گرفتن و گریختن شرط مردی نیست - بعد رسیدن این خط احمد نظام شاه همهٔ متعلقان امراے دیگر را به اعزاز تمام مرخص ساخت و آنچه تاراجین متصرف شده بودند بعد تحقیق و جست و جوے تهدید امیز پیدا نموده مستور ساخته مرهون و ممنون احسان نمود - بعده که این خبر به سلطان محمود و محمد قاسم برید رسید از آنکه چند نفر زن و مرد تجار و صراف پیشه را نیز احمد شاه برده بود و در خلاصی آنها امرا نه کوشیدند - محمد قاسم برید اعتراض زیاد و لعن و طعن به امرا نوشته درج نمود - که با وجود رسیدن به خصم جان خود را عزیز داشتن و به جنگ نه پرداختن و ناموس خود را خلاص نموده به خلاصی عیال و اطفال تجار و صرافان نه کوشیدن کجا شرط نمک حلالی و پاس آبروے شجاعت پیشگان است - امرا در جواب نوشتند - که میان مایان سردارے که صاحب اختیار باشد و سپاه اطاعت او نماید - نه بود - و عطیة الملک که سردار فوج است در آمدن وقفه نمود - باید که بجاے او دیگرے را سر فوج ساخته لشکر همراه داده به فرستد - که ما هم اطاعت او نمائیم - بعده محمد قاسم جهانگیر خان را سر فوج ساخته لشکر اطراف را طلب داشته همراه جهانگیر خان روانه نمود - جهانگیر خان با فوج و سرداران سابق پیوست - احمد شاه صرفه در جنگ و مقابله نه دیده نزد مونگی پٹن پناه کوهی را ملجاء خود ساخته مورچال بسته

در آنجا قریب یک ماه توقف نموده براے زدن لشکر بهمنیه و بند نمودن رسد فوج تعین نمود - تا آنکه از قلت کاه و ذخیره پریشاني در لشکر جهانگیرخان روداد - معهذا اکثر سرداران از غرور بسیاري لشکر خود اکثر اوقات به پیمودن بادۀ خانه برانداز مشغول مي بودند - احمد نظام شاه در احوال فوج اطلاع یافته با لشکر خود غافل بر سر جهانگیر خان به طریق شب خون تاخت آورده جنگ و محاربۀ عظیم رو داد - و بسیارے سر از خواب برنه داشته به خواب مرگ هم آغوش گشتند - و جمع کثیر فرصت یراق بستن و سوار بر اسپ شدن نیافته علف تیغ گردیدند - و جهانگیر خان با دو سه امیر نامي کشته گردید - و بعضی که دستگیر گردیدند احمد نظام شاه آنها را بر شتر و جاموش سوار نموده در لشکر خود تشهیر داده به انواع ذلت و خواري بیرون نمود - و تمام بهیر لشکر جهانگیر خان به تاراج و غارت درآمد - و جاے که جنگ رو داده بود عمارت و باغی احداث نمود *

در بعضی تاریخ درج است که رساندن احمد نظام شاه خود را براے خلاصي متعلقان پدر و جنگی که رو داده قبل از آن بود - که خود را صاحب خطبه نمود - اما بعد از آن از همه طرف فوج بهمنیه هجوم آوردند - و هر سعي و تردد که احمد نظام شاه در تسخیر دولت آباد مي نمود - باوجود کشته شدن هزارها فائده بروے کار نیامد - و تا پانزده بیست کروه اطراف دولت آباد را تاخته خراب مطلق نموده نشان از آبادي نه‌گذاشت - و غلۀ وافر از زراعت و محصول آن ضلع و هرچه از چاه ها بر مي آمد براي ذخیرۀ احمد نگر روانه مي ساخت - آخرکار عرصه بر احمد نظام شاه تنگ گردید - رسولان سریع السیر با نامه‌هاي محبت آمیز و عهد و پیمان فدویت و قبول احسان نزد علاءالدین عماد الملک برار و عادل خان بن مبارک خان

برهانپور و یوسف عادل خان بیجاپور فرستاده طلب کومک و معاونت نمود - و عادل خان آسیر دو هزار سوار با مصالح قلعه گیري نزد احمد نظام شاه روانه ساخت - و از نزد عماد الملک و یوسف عادل خان فرستاده‌ها با جواب عذر آمیز خالي بر گردیدند - محمد قاسم بر رسیدن کومک حاکم آسیر اطلاع یافته التجا به فرمان‌رواے احمد آباد گجرات برده از زبان سلطان محمود نامهٔ محبت افزا نوشته مع تحف و هدایا روانه ساخته بر حقیقت آگاهي داده طلب امداد و معاونت نمود - ۱ سلطان محمود احمد آباد لشکر فراهم آورده با فوج سنگین به شهرت سیر کنار دریاے بندر کنبایت سوار شده سر از کوهستان سلطانپور ندربار که سابق از پرگنات سیر حاصل احمد آباد گجرات و به سرحد خاندیس متصل بود بر آورده اراده نموده که اول به تادیب عادل خان برهانپور که به امداد احمد نظام شاه مي کوشید باید پرداخت - عادل خان برین معني اطلاع یافته حقیقت رسیدن سلطان محمود با فوج گران به احمد نظام شاه نوشته براے طلب دو هزار سوار خود و فوج دیگر قاصدان باد پیما پیهم دوانید - و به عماد الملک برار نیز به سبب قرب جوار نوشته طلب کومک نمود - علاء الدین عماد الملک بلا تاخیر مع لشکر خود متوجه برهان پور گردید - و احمد نظام شاه نیز با پانزده شانزده هزار سوار که فراهم آورده ارادهٔ محاصرهٔ دولت آباد داشت متوجه خاندیس گشت - بعده که ۲ به تفاوت دو سه منزل از لشکر سلطان محمود رسید - نصیر الملک گجراتي که از امراے بهمنیه گفته

۱ - ن - سلطان محمود بیکره *

۲ - ن - بعده که مسافت بعیده را طی نموده به تفاوت الخ *

[illegible]

[illegible]

مکان از لشکر بر آورده مرحله پیما گردید - هرچند که راه می رفت صدای غلغله و آشوب زیاده به گوش سلطان و دیگر هوش باختگان می رسید - تا آنکه قریب چهار پنج کروه مسافت طی نموده به جاے رسید که آثار دمیدن صبح و شناختن دوست و بیگانه ظاهر گردید - خیمهٔ مختصرے که همراه رسیده بود فرمود در آنجا نصب نمودند - و خود از اسپ فرود نیامده سوارے براے تحقیق تعین نمودند - تا آنکه تمام بهیر و کارخانه جات آنچه بعد تفرقهٔ حادثه تاراج و دست برد غارتیان محفوظ مانده بود آمده به سلطان پیوستند - و احمد نظام شاه شادیانهٔ فتح نواخته در مکانی که لشکر گجرات فرود آمده بود - خیمه زده فرود آمد - و از شهرت این حادثه [1] در هرسه لشکر گجرات و برار و خاندیس افتاد - بعضی جماعه داران عمده از مشاهدهٔ آثار فتح از لشکر خود بر آمده به احمد نظام شاه پیوستند - و به رعایت نقد و فیل که بیشترے از تاراج لشکر سلطان به دست آمده بود جذب قلوب آنها نمود - بعده عادل خان برهان پور مصلحت کار در آن دانست که به اتفاق سرداران هر دو طرف پاے صلح به میان آورده خود میان جی شده احمد شاه را روانهٔ احمد نگر و سلطان محمود را روانهٔ احمد آباد گجرات - و عماد الملک از آمدن خود ندامت کشیده خود را به برار رسانید - و احمد شاه با سرانجام قلعه گیری باز خود را به پاے قلعهٔ دولت آباد رساند - محمد قاسم برید و سلطان محمود صلاح کار در آن دانستند - که باز از سر نو به سلطان محمود گجرات رجوع آورده نوشتند - که اگر بار دیگر قدم رنجه به این طرف نموده دست تعدی این غلام زاده

[1] ن - لفظی از اینجا افتاده است *

را از سرما کوتاه سازند قلعهٔ دولت آباد و توابع آن به شما ارزانی داشته
سکه و خطبه به نام آن پادشاه که درین ملک به رضا و رغبت خود جاری
می سازیم - سلطان محمود که سوختهٔ فریب و بیداد احمد نظام شاه بود .
و قبل از رسیدن نامه و پیغام خار فکر نشیدن انتقام در دل او
می خلید - به تهیهٔ فراهم آوردن لشکر و توپ خانهٔ نوایجاد پرداخته
متوجه دکن و تادیب احمد نظام شاه گردید - همین که خبر عبور سلطان
محمود از آب نربدا به احمد نظام شاه رسید دست از محاصرهٔ قلعهٔ
دولت آباد برداشته خود را به احمد نگر رساند - و ملک وجیه الدین که
نظر بر افعال خود می دانست - که به هیچ وجه آخر کار از طرف احمد
نظام شاه جان بر نه خواهد گردید - و شهرت سپردن قلعه و ملک از طرف
محمد قاسم برید به سلطان محمود نیز به او رسید - خیریت خود و صلاح کار
در آن دانست که خطبه به نام سلطان محمود بیگرهٔ گجرات خوانده شادیانهٔ
فتح و سلطنت به نام او نواخته عرضه داشت مبارک باد و اطاعت
خود روانه نمود - و نائب در قلعه گذاشته مع مبلغ نقد و تحف خود را
به خدمت سلطان محمود رساند - آنچنان به اظهار اطاعت و فدویت
و چاپلوسی در آمد که باز خود از طرف سلطان محمود قلعه دار شده
به دولت آباد مراجعت نمود - و سلطان محمود سه هزار سوار گجرات
همراه ملک وجیه الدین دادند - که در پای قلعهٔ دولت آباد به طریق
کومکی باشند - و یک سال زر محصول پرگنات حوالی دولت آباد را نیز
به وعدهٔ هفت هشت ماه به عهدهٔ خود گرفت - که بسلطان محمود بیگره
واصل سازد - بعده که سلطان محمود از طرف تسخیر قلعهٔ دولت آباد
و ضبط محصول یک سالهٔ آنجا خاطر جمعی حاصل نموده مبلغی از والی

برهان پور نیز گرفته به پاے تخت احمد آباد مراجعت فرمود - احمد نظام شاه که بر خبر مراجعت سلطان محمود به احمد آباد گجرات اطلاع یافت - باز لشکر فراهم آورده با مصالح قلعه گیري متوجه دولت آباد گردید - شرفاے اندرون قلعه و مردم احشام که از سلوک وجیه الدین با برادر و قبول نمودن اطاعت سلطان محمود که بدون غلبه و محاصره رایگان قلعه را به تصرف پادشاه ملک بیگانه مي خواهد در آرد - نفرت تمام داشتند - ازو روگردان شده در فکر مقید ساختن او افتاده براے طلب احمد نظام شاه به تاکید تمام خفیه عرائض ارسال داشتند - ملک وجیه الدین برین معني اطلاع یافته سراسیمه مآل‌کار خود گردیده دانست - که آخر جان به بے آبروئي به باد فنا خواهد رفت - ازین اخبار تزلزل افزاے اندرون و بیرون قلعه و نزدیک رسیدن احمد نظام شاه دل باخته به قول بعضی مورخین خود را مسموم ساخت - و به روایت محمد قاسم فرشته در مکافات آنچه با برادر خود سلوک نموده بود به مراد دل نه رسیده غصه مرگ گردید * بیت *

هرکسے نیک مي کند یا بد * بد و نیکي که مي کند - یابد

وقلعه بلاتردّد سیف و سنان به تصرف احمد نظام شاه در آمد - و عادل خان بیجاپوري و قطب الملک تلنگانه و عماد الملک برار نیز به رفاقت احمد نظام شاه صریح طبل مخالفت نواخته سکه و خطبه به نام خود نمودند - و زمیندار سرکار بگلانه و کالنه و دیگر سرکشان اطراف اکثرے به ارسال تحف و هدایا و نوشتن مبارک باد به اظهار اطاعت رجوع به احمد شاه آوردند - و از جمله چهار صوبهٔ که در قلمرو بهمنیه بود سواے پرگنات ضلع احمد آباد بیدر که الحال به محمد آباد ظفر آباد در دفاتر

تیموریه نوشته مي شود - در تصرف سلاطین بهمني نه ماند - که آن هم فی الحقیقت مدار و اقتدار سلطنت به دست محمد قاسم برید بود - و سلطان محمود را سواے نام که در خطبه خوانده مي شد اختیار در فرمانروائي نه بود *

در سنه ۹۱۳ نه صد و سیزده داؤد خان حاکم آسیر برهان پور ازین سراے ناپایدار به دار القرار رحلت نمود - چون ازو فرزند وارث نه مانده بود ملک حسام الدین که وزیر و از امراے صاحب مدار خود را مي گرفت - عالم خان را که از احفاد حکام آسیر گفته مي شد و از مخالفت وارث ملک و حادثات روزگار پناه به احمد نظام شاه برده اوقات بسر مي برد - طلب داشته به استظهار عماد الملک برار به سلطنت برداشت - و سلطان محمود گجراتي برین خبر اطلاع یافته عادل خان بن حسن خان را که از سلسلهٔ فاروقیان بود - و نواسهٔ سلطان محمود بیکره مي شد - وسیلهٔ سلطنت او گشته خواست بر مسند حکومت برهان پور نشاند - و خود همراه او شده متوجه خاندیس گشت - درین ولا ملک لادن نام که از اعیان صاحب قومن خاندیس بود - به ادعاے سلطنت علم بغي افراشته فوج زیاد فراهم آورده بعد مقابله بر ملک حسام الدین و عالم خان غالب آمد - و عالم خان هزیمت یافته رو به احمد نگر آورده احمد نظام شاه را وسیلهٔ خود ساخت - که دولت از دست رفته را باز بچنگ آورد - احمد نظام شاه در فوج همراه دادن صرفه ندانسته درباب اعانت او به مبالغه در خدمت سلطان محمود نوشت - از آنکه در القاب کوتاهي قلم را کار فرموده بود - و سلطان محمود سوختهٔ آتش عناد و بیداد احمد نظام شاه بود - نامه را تمام نه خوانده دور

انداخت - و بر نامه آور به تندي و پرخاش پيش آمده گفت - غلام زادۀ بے ادب عقل و دين به باد داده را که با صاحب زادۀ خود نمک حرامي نموده چه يارا که خود را در جرگۀ سلاطين شمرده به ما چنين تکليف به ميان آرد - گويند هميکه از زبان نامه بر جواب شنيد از راه جوهر [1] غيرت ترک خور و خواب نمود - و روز به روز مرض او زياده مي گرديد - و هر علاج و دوا که مي نمودند - خود مي گفت فائده نه خواهد بخشيد - و در همان ايام نصير الملک که صاحب اختيار سلطنت و همدم با وقار و بار وفادار گفته مي شد وديعت حيات نمود - و بجاے او مکمل خان را رکن الدوله ساخته وداع خود از همۀ ارکان دولت حاصل کرده شيخ برهان پسر خود را که هفت سال داشت ولي‌عهد و قائم مقام خود نمود - دست او گرفته به رکن الدوله سپرده در باب رعيت پروري و تيمار داري به پسر وصيت فرموده روز ديگر در سنه ۹۱۴ نه صد و چهارده ازين محنت آباد بے بنياد بدان جهان رخت اقامت کشيد * * بيت *

سر انجام گيتي همين است و بس * وفاے نه کرده است با هيچ کس

از آنکه گفته اند - مصرع * دولت نه دهد خداے کس را به غلط * آنچه از جمله صفات محمود و خصال نيک او مورخان صداقت بيان به زبان قلم داده اند - از نگاه زن بيگانه به مرتبۀ احتياط مي نمود - که از ملاحظه آنکه مبادا نظر او بر صورت زن مسلمان شوهر دار افتد - وقت سواري و داخل شدن و بر آمدن از شهر که عورات از بالاى در و ديوار و بام خانه‌ها هجوم مي آرند - يمين و يسار خود نگاه نمي کرد - و در سفاکي و خون ريزي تا مقدور راضي نه گشته به دفعيه مي کوشيد - گويند روزے در

[1] - ن - جوهر غيرت که داشت رنجور گرديده ترک *

تاخت جمعی از کفار زن دارالحربي بانوۀ جمليه نزديک به حد بلوغ رسيده به اسيري آمد - که آفتاب جهان افروز از پرتو حسن رخسار او در تب و تاب بود - و ماه چهارده از مشاهدۀ جمال او مي کاست - ملک نصير الملک فرمود - او را به انواع حلل و زيور آراسته به شبستان حرم سراي احمد شاه فرستادند وقت خلوت او را در خدمت سلطان حاضر آوردند - قبل ازآنکه بدو ميل ملاعبه و ملابسه نمايد - از احوال او استفسار نمود - که از چه قومي و وارث تو کيست - آن زن آب در حلقۀ چشم آورده جواب داد - که مرا با مادر و پدر و شوهر اسير نموده آورده اند - و از قوم زنار دارم - احمد شاه حکم احضار وارثان او نمود - و به تفحص تمام آنها را بهم رسانده حاضر ساختند - و آن زن را مع لباس و زيورے که در بر و بدن او بود - آزاد ساخته حوالۀ شوهر و مادر و پدر او نموده مرخص ساخت - اما در عهد او علم شمشير بازي به مرتبۀ رواج يافته بود - که هرگاه ديوان مي نمود - استادان اين فن از همه قوم حاضر آمده روبروے سلطان شروع به انداختن شمشير برهنه بر يک ديگر ورد نمودند - و تا که چهار پنج نفر زخمي نمي شدند - و فوارۀ خون جاري نمي شد - از ديوان بر نمي خاست - و آخر روز در چوک و مجمع بازارها به همين دستور هنگامۀ شمشير و بانک بازي به مرتبۀ گرم مي گرديد - که اکثر کار بر قتل يک ديگر مي رسيد - و بازپرس خون درميان نه بود - بلکه باعث فخر و شهرت خود مي‌دانستند - در بيجاپور زياده از احمد نگر رواج اين فن يافته بود - تا آنکه وقت چوک دو کس به دعوی پهلواني هار گل در گردن انداخته با دهل و جمعی از نظارگيان که به آنها فراهم مي آمدند - روبروے هم ديگر مي استادند و کارد در دست هر کدام بود - هر يکی از آن هردو خفيف العقل که بيشتر

سر بيني خود را به کارد به قدر پوست پسته بر مي داشت - بر گردن ديگرے سوار مي شد - و خون از سر بيني او جاري بود - و پهلوان مرکوب از زير فرياد مي زد - و به طريق جار ۱ و تشهير دهل زنان به زبان هندي مي گفت " خان بهائي جهڈے هم هارے " *

ذکر سلطنت سلطان برهان شاه نظام الملک بحري واسطه دويم

در اواخر سنه ۹۱۴ نه صد و چهارده ۲ مکمل خان برهان شاه نظام الملک بحري را که زياده از هفت سال از مرحلهٔ عمر او طے نه شده بود بر تخت نشانده خود به نسق مهمات ملکي پرداخت - و پسرش به عزيز الملک ملقب گشته سر نوبت گرديد - و زمام اختيار تمام سلطنت بدست پدر و پسر آمد - و روز بروز در استقلال هردو مي افزود - و از اعتبار ديگران مي کاست - بعد انقضاے سه سال از تسلط عزيز الملک که وجود بر هيچ يکے از اعيان دولت نمي گذاشت - همهٔ نوکران عمده آزرده و افسرده خاطر گرديدند - و هر يکي در تعلقهٔ خود بے اختيار بود - خصوص رومي خان عرب و کرم خان دکني و شير خان افغان که عمدهٔ آن سلطنت بودند حسد برده در فکر استيصال هردو افتادند - اما هرچند که تدبير و منصوبه به کار مي فرمودند پيش نمي توانستند برد - تا آنکه در فکر بر انداختن پادشاه افتاده باهم مصلحت نموده و هم عهد گشته با بي بي عايشه نام که مرضعهٔ زوجهٔ احمد شاه و در حرم بسيار معزز و محترم بود ساخته قرار

۱ - ن - م - خولي *

۲ - برهان نظام شاه في الحقيقة در سنهٔ ۹۲۴ بر تخت نشست *

دادند - که محمد نام برادر خورد برهان شاه را که چهار سال داشت -
و با عایشه الفت تمام گرفته بود - و گاه گاه به خانهٔ خود مي برد - از
محل بر آورده حوالهٔ رومي خان نمایند - و ابتدا غافل بر سر برهان شاه
و مکمل خان و عزیز الملک در مجلس واحد ریخته مقید ساخته محمد را
به سلطنت بردارند - و عایشه به وعده‌هاے عظام بد انجام دنیوي فریفته
گشته روزے برادر خورد برهان شاه را تغییر لباس داده از محل
بر آورده رو به خانهٔ رومي خان که نزدیک محل بود - آورد - قضارا مادر
او همان وقت طفل را یاد نمود - چندانکه نزد دایه و دیگر پرستاران جستند
نیافتند - آخر دانستند که عایشه به خانهٔ خود برده - محصلان براے آوردن
طفل دواندند - وقتی فرستاده هاے مادر او رسیدند که سواري عایشه به در
خانهٔ رومي خان رسیده بود محصلي نموده با عایشه بر گردانده آوردند -
اگرچه آن روز کسے بدان راز پے نبرد - و در اخفاے آن کوشیدند - اما بعد
چند روز کچهٔ او گل نمود - و طشت این راز از بام افتاد - و به گفتگوے
زبانها در آمد - و مکمل خان خبر یافته متوهم گشته در افشاے آن راز
کوشیدن مصلحت کار نه دانست - و از آن روز در خبرداري احتیاط زیاد
به کار مي بردند - و در فکر و اندیشهٔ استیصال رومي خان و همدمان او
افتادند رومي خان حوصله باخته پابند نه توانست گردید - و باتفاق
کرم خان و شیر خان قابو یافته وقت شب فرار نموده خود را نزد عماد الملک
علاء الدین به برار رساند - و بعد چند روز به تمهید تقریب علاء الدین ۱۰
ترغیب تسخیر احمد نگر نموده چنان وا نمودند که بر قلعهٔ احمد نگر
به آساني بسیار دست میتوان یافت - و درین باب به سماجت و ابرام

بعد شده عماد الملک را با لشکر و سرانجام قلعه گیري بر آورده متوجه احمد نگر شدند - مکمل خان اطلاع یافته برهان شاه را همراه گرفته با لشکر آراسته بر آمد - و سه چهار منزل که از احمد نگر بر آمدند - هردو فوج مقابل هم رسیدند - و طبل مقابله و مقاتله از هردو طرف نواخته شد - و محاربهٔ صعب به میان آمد دو سه امیر با جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند - آخر بعد قتال و جدال زیاده هزیمت بر لشکر برار افتاد - و علاء الدین تا ایلچپور پاے تخت خود بند نه گردید - و فیل و خیمه و کارخانجات او بعد آنچه به تاراج رفت - به دست مردم برهان شاه افتاد - و مکمل خان دست از تعاقب بر نه داشته چنان عرصه بر فوج مغلوب تنگ آورده که علاء الدین خود را به پناه حاکم برهان پور رساند - و فرمانرواے اسیر میان هر دو صلح داده مکمل خان را بر گرداند - اما بعد از چند گاه چون قصبهٔ پاتهري تعلقهٔ برار از قدیم وطن جد و آباے نظام شاهیه بود - که از حادثات روزگار جد و آباے ملک حسن به بیجا نگر رفته توطن اختیار نموده بودند - درین اوان که از خویش و تبار نظام شاهیه بر سلطنت برهان نظام الملک اطلاع یافتند - آمده تکلیف این معني به میان آوردند که قصبهٔ پاتهري را بهر وجه از تصرف علاء الدین بر آورده داخل قلمرو خود باید نمود - برهان شاه به تکلیف این معني ایلچي زبان دان نزد علاء الدین فرستاده پیغام نمود - که عوض قصبهٔ پاتهري مع دیهات توابع هر پرگنهٔ دیگر که در محصول و آبادي زیاد ازان باشد گرفته پرگنهٔ پاتهري را به ما وا گذارند - علاء الدین از قبول آن ابا نمود - بر سر این گفتگو صلح از سر نو به عناد و فساد و لشکرکشي مبدل گردید - و کار

به محاربات صعب کشید - و عماد الملک بناے گدهي مستحکم در قصبهٔ پاتهري گذاشت - و مکمل خان در سنهٔ ۱۰۲۴[۱] هزار و بیست و چهار مع برهان شاه و لشکر آراسته غافل خود را بر سر گدهي پاتهري رسانده به محاصره پرداخت - و بعد کوشش بسیار که هر روز جمعی از هر دو طرف کشته و زخمي مي شدند - و مکرر فوج عماد الملک به مدد محصوران رسیده هزیمت یافت - قصبه و گدهي پاتهري به تسخیر نظام شاهیه در آمد - و در همان ایام میان یوسف عادل خان و برهان نظام الملک بر سر شولاپور که در تصرف عادل شاهیه بود - مادهٔ پرخاش و نزاع بهم رسید - که مدت ها کشید *

درین آوان برهان نظام شاه را با یکی از زن‌هاے زانیهٔ کم اصل امینه نام محبت و الفت تمام بهم رسید - و خواست او را به عقد خود در آرد - مکمل خان اطلاع یافته مانع آمده گفت : که هر یکی از انسان را که بهرهٔ عقل داشته باشد باید که روز به روز در مقدمات تناسل و توالد چنان کوشد که در نجابت سلسلهٔ اولاد و احفاد او بیفزاید - و موافق شرع و عقل احتیاط رشتهٔ کفو را از دست نه دهد - خصوص سلاطین را زیاده از همه طرف اصالت طرفین خاندان منظور باید داشت - و به تبعیت نفس پروری و پیروي شیطان چنین زانیهٔ کم اصل را در خانه نگاه داشتن بجز ندامت فائده ندارد - و از رویهٔ عاقبت اندیشي دور است - سلطان از شنیدن این کلمات سواے آنکه به مقتضاے ایام جواني و خار خار وسوسهٔ شیطاني از مکمل خان رنجیده گشت - اصلا متنبه نه گردید - و امینه را به نکاح در آورد - مکمل خان که صد آفرین بر همت و رسوخیت و عقل و گذشت او

---

۱ - همچنین است در هر دو نسخه اما تاریخ واقعیٔ قضیهٔ پاتهري سنهٔ ۹۲۴ بود *

تحریر خواهد در آمد - شاه طاهر میانجی رفع مادهٔ فساد گردیده
برهان شاه را بدانجا برده به حکم آنکه قضیهٔ زمین بر سر زمین اسمعیل شاه
را نیز به اظهار خیر خواهي هردو فرمانروا که درین ضمن خیریت خلق الله
و عالمی بود - طلب داشته بنائے رفع گفتگو و اتحاد برین قرار دادند -
سلطان مریم را که همشیرهٔ اسمعیل عادل شاه بود - به حبالهٔ نکاح برهان شاه
در آرند و شولا پور در جهاز مریم سلطان مقرر نمودند - و در همان ایام از بطن
امینه منکوحهٔ سابق پسرے متولد گردید - مسمی به محمد حسن ساختند -
و محبت و عشق برهان شاه به امینه بیشتر از پیشتر بر زبانها شهرت یافت -
و این معني روز به روز زیاده مادهٔ رنجش و آزردگي مریم سلطان مي گردید -
و اصلا با مریم موافقت نه شد - و اسمعیل عادل شاه ازین نسبت و سپردن
شولا پور نهایت پشیمان شده برائے طلب همشیرهٔ خود کسان روانه نمود -
برهان شاه به رخصت و فرستادن زن راضي نه شد - روزے اسمعیل عادل
شاه وکیل معتبر برهان شاه را درخلوت طلبیده درباب آنکه با دختر سلاطین
در مقابل زن زانیه چنان سلوک مرعي دارند سرزنش و طعن زیاد نمود -
و این معني زیاده مادهٔ نزاع و شورش نسبت به سابق گردید - و کار به
فوج کشي منجر گشت - و به مرتبهٔ شعلهٔ آتش افروخته شد - که هر دو از
پادشاهان اطراف کومک طلبیده بر استیصال هم دیگر کوشیدند - و هر سال
چندین هزار آدم از هر طرف کشته و زخمي مي گردیدند - چنانچه در یکی
ازین جنگ ها که در سلطنت عادل شاهیه به تفصیل نگارش خواهد
یافت - برهان شاه نظام الملک به ذات خود چندان شمشیر زده بود که از
تابش زره و حرارت آفتاب از اسب افتاد - و تا مدت از خود خبر نه داشت -
و غلامان او از معرکه دست به دست برداشته بردند - و درین فرصت

شهرت مخالفت که برهان شاه به مهم بیجاپور در مانده بود علاء الدین
فوج فراهم آورده و مدد از اسمعیل شاه بیجاپور خواسته بر سر گدهي
پاتهري که به تصرف برهان شاه نظام الملک رفته بود باز لشکر کشي نموده
بمحاصرۀ چند روز و کوشش زیاد به تصرف خود در آورد - و در بندوبست
برج و بارۀ آن پرداخته فوج زیاد آنجا گذاشته به مکان خود مراجعت
نمود - بار دیگر برهان شاه قابو یافته فوج امیر برید را با خود برده بر سر پاتهري
رفته به محاصره پرداخته باز از سر نو علم شهرت تسخیر آن بر افراخت -
وآن قصبه را به طریق وطن به خویشان و جد و آبای خود سند نموده
با مصالح محافظت گدهي بخشید - چنانچه تا ایامی که ملک به تصرف
محمد اکبر پادشاه در آمد - پاتهري در تصرف خویشان نظام شاهیه بود -
و برهان شاه تا ماهور تعاقب عماد الملک نمود - و ماهور را نیز در محاصرۀ
چند روز به تسخیر و تصرف در آورد علاء الدین در ایلچپور بل در تمام صوبۀ برار
از صدمات لشکر نظام شاهیه استقامت نه توانست ورزید - و پناه به سلطان
محمد حاکم برهان پور برد - و فاروقي از راه مهمان نوازي با لشکر آراسته
کومک علاء الدین نموده عازم جنگ و مقابلۀ برهان شان که تا ایلچپور حاکم
نشین به تصرف او در آمده بود - گردید - بعد مقابله و مقاتله که مکرر
محاربات صعب به میان آمد - آخر هزیمت بر لشکر برار و فاروقیه افتاد -
و سه صد فیل و خیمه و کارخانه‌جات هر دو پادشاه به تصرف برهان شاه
و بریدي‌ها در آمد - و در اکثر قصبه‌جات تهانه و حکام نظام شاهیه قائم
گردیدند - و فاروقي و عماد الملک به حال پریشان به برهان پور رسیده
حقیقت تعدي برهان شاه به سلطان بهادر گجراتي معروض داشته مع

تحف و هدایای برهان پور روانه نموده طلب امداد و معاونت به میان آوردند - سلطان بهادر با لشکر و خزانه و توپ خانهٔ وافر متوجه دکن گردید *

برهان شاه برین معنی اطلاع یافته ابتدا التجا به پادشاه دهلی که در آن ایام بابر پادشاه فرمانروا بود - برده - حقیقت معروض داشت - بعده دانست - که تا رسیدن کومک دهلی کار او ساخته می شود - ملتجی به اسمعیل عادل شاه بیجاپور و سلطان محمد قلی قطب شاه ۱ تلنگانه گردید - سلطان محمد قلی چون در آن ایام با کفار سرحد خود کارزار داشت - به معذرت جواب نوشت - و اسمعیل عادل شاه شش هزار سوار انتخابی به مدد برهان شاه فرستاد - و سلطان بهادر شاه داخل ملک برار شده نظر بر فساد و هنگامه نزاع ملک پر فساد قابوے وقت طمع درآن ملک نموده بعضی جاها را به تصرف خود در آورده مردم خود را جا بجا تعین و مقرر نمود - عماد الملک بر آن مطلع شده معروض داشت - که این ولایت پیشکش می نمایم - اما التماس دارم که اگر به تادیب برهان شاه پرداخته ملک او را نیز به تسخیر در آرند - و گوشه از ملک مفتوحهٔ او براے ماندن فرزندان من عنایت فرمایند عهد می نمایم که دایم در رکاب مانده جان فشانی نمایم - سلطان بهادر را که طمع زیاد دامن گیر گشته بود متوجه برهان شاه که در دامن و پناه کوهها رفته انتظار کومک و فراهم آوردن جمعیت می کشید - گردید - تا آنکه شش هزار سوار عادل شاه و سه هزار سوار بهمنیه به سرداری امیر برید رسید - و هر سه سردار قریب بیست هزار سوار مقابل لشکر گجرات جلو ریز تاختند - و محاربهٔ صعب رو داد - قریب

---

۱ - یعنی سلطان قلی قطب شاه *

سه هزار سوار سلطان بهادر گجرات به قتل رسیدند - و هفتاد شتر پر از خزانه و دیگر کارخانجات به دست لشکر کومکي عادل شاهیه و بریدي افتاد - و نزدیک بود شکست عظیم بر فوج احمد آباد افتد - درین آوان خداوند خان وزیر سلطان بهادر که عقب مانده بود - و با پانزده شانزده هزار سوار تازه و توپ خانه رسید - و سلطان بهادر تقویت یافته به مقابلهٔ فوج دکن پرداخت - و از حمله هاے پیاپے فوج برهان شاه هزیمت یافت - و درهمین حالت خبر وفات والدهٔ برهان شاه نیز رسید - و به سبب ماتم او چند روز به تدبیر کارزار نه توانست پرداخت - و سلطان بهادر به احمد نگر آمده بے آنکه به محاصرهٔ قلعه پردازد در قصبه بلا تشویش نزول نمود - و نزدیک باغ احمد نگر چون سنگ سیاه بسیار براے احاطهٔ باغ افتاده بود - فرمود - که از آن سنگ چبوترهٔ عالي بسته مسمی به کالي چبوتره ساخت - و نشیمن خاص خود مقرر نمود - وافواج دکن اطراف لشکر قزاقي مي‌نمود - که گهي و رسد به لشکر نه رسد - بدین سبب قحط و گراني در لشکر گجرات به مرتبهٔ اتم رو داد - و چارپاے بسیار تلف گردید - خداوند خان وزیر به خدمت سلطان ظاهر ساخت - که در توقف اینجا برلشکر هرج و تصدیع تمام مي‌گذرد - اگر داعیهٔ ملک گیري است - اول به تسخیر قلعهٔ دولت آباد کمر همت باید بست - بعده که قلعه را به تصرف آورده قلعه دار و تهانه دار در قلعه و حوالي آن گذاشته خاطر جمع نموده - به فکر محاصره و تسخیر قلعهٔ احمد نگر باید پرداخت - سلطان این مصلحت را موافق راے صائب دانسته خیمه طرف دولت آباد زدن فرمود - درین ضمن در عالم خواب مشاهده نمود که جمعی با عمودهاے آتشین و پارچهٔ کوه آهني برو حمله آورده مي گویند ازین جا برخیز و به مکان خود رو - و سلطان از خواب

جسته متوهم گردیده آخر متوجه تسخیر دولت آباد گردید - بعده که نزدیک
دولت آباد رسید - عماد الملک را با لشکر خود براے محاصرۀ دولت آباد
تعین نمود - و خود در سرحد بالا گهات رفته تعاقب ورزید - برهان شاه
براے طلب کومک به اسمعیل عادل شاه نوشت - ازین جا به عذر پیش
آمدن مهم بیجا نگر کومک نه رسید - و برهان نظام شاه سراسیمۀ کار و بار
خود گردید - نمي دانست مآل کار تا به کجا خواهد کشید - درین حالت
جمعی از همدمان مقرب در خلوت گفتند - که اکثر سرداران سپاه و صاحب
مداران ملکي از وزارت شیخ محمد جعفر دکني شاکي و ناراض اند - اگر
او را تغییر نموده به جاے او دیگرے را یا کانوجي برهمن را که از وسعت
خلق و همت و دلیري او کار وزارت رونق خواهد گرفت - مقرر فرمایند -
اغلب که در گردآوري خزانه و رساندن زر به سپاه و جذب قلوب سرداران
دور و نزدیک خواهد کوشید - برهان نظام الملک این راے را پسندیده
دست محمد جعفر دکني را از اختیار امور مالي و ملکي کوتاه نموده
کانوجي را وکیل السلطنت ساخت - و کانوجي به دستور وزراے صاحب
راے و حسن تدبیر به جذب قلوب و فراهم آوردن خزانه و سپاه پرداخته
رسولان چرب زبان به خدمت یوسف عادل خان و زمینداران با نام و نشان
نواح فرستاده در اندک فرصت لشکر عظیم فراهم آورد - و از بیجاپور نیز
هفت هشت هزار سوار جرار با سرداران کارزار دیده رسیدند - و برهان شاه
با شان و دبدبۀ تمام بر سر سلطان بهادر فوج کشي نمود - در همین حالت
میر برید با سرداران بهمنیه و لشکر آراسته نیز رسید - و از عمدۀ همۀ سرداران
عهد و پیمان که تا جان دارند - در اخراج لشکر گجرات کوشند - گرفته

کوس مقابله و مقاتله نواخته بر خصم تاختند - و چنان محاربهٔ صعب رو داد که کار از شمار کشته‌ها در گذشت - و هر طرف از زیر پشته‌ هاے کشتگان ناله هاے خون نمودار گردید - و بعد حمله هاے صف ربا هزیمت در لشکر گجرات افتاد - و سلطان بهادر شاه از مشاهدهٔ دل باختن و فرار اختیار نمودن لشکر خود با سرداران معدود استقامت ورزیده بار دیگر به استمالت سپاه به پیغام هاے وعده و وعید آمیز پرداخته باز مقابل فوج دکن حمله آور گردید - و در یورش اول سه چهار سردار نامي بهمنیه وعادل شاهیه کشته و زخمي گردیدند - تا آنکه لشکر دکن استقامت نه توانست ورزید - و خود را به پناه کوه رسانده به مشورت پرداختند - و هر سه پادشاه با نامه و پیغام باهم عهد اتفاق و عدم نفاق بسته و کلام الهي درمیان داده زباني وکلاے سخن دان به خداوند خان وزیر سلطان بهادر که منصف پیشه و با مروت گفته مي شد پیغام نمودند - که ما سلطان را مربي و ملجاء خود دانسته براے مدد و کومک خود التماس نوشته بودیم - و الحال که بر خرابي ملک و استیصال مایان کمر بسته اند - از طریقهٔ عدالت و مروت بیرون است - خداوند خان در جواب گفت خود کرده را به جز پشیماني چاره نیست - شمایان بر پاے خویش تیشه زده اید - و براے کشته شدن چندین هزار مسلمان کوشیده اید - باید که نفاق را به اتفاق میان هم مبدل سازید - تا به اصلاح ارادهٔ سلطان توان پرداخت - آخر قرار چنان یافت که هر سه پادشاه و سرداران هرکدام به ملک خویش رفته طریقهٔ عناد را کار نه فرمایند - و نظام الملک و عماد الملک سکه و خطبه در ملک خود به نام سلطان بهادر جاري ساخته ۱ خود فرمان فرمائي نمایند -

---

۱ - ن - و به نیابت سلطان بهادر در قلمرو *

و به طریق تحف و هدایا هر سال از جنس فیلان و جواهر و اقمشه در خور
استعداد برای سلطان بهادر روانه می نموده باشند - و برهان شاه قلعهٔ
ماهور را مع فیلان که به غصب گرفته بود - حوالهٔ عماد الملک نماید -
و فیلان سلطان محمد شاه خاندیس را نیز مسترد سازد - و سلطان بهادر
روانهٔ احمد آباد گردید - بعده که سلطان محمد شاه کسان خود را برای
فیلان عماد الملک و خاندیس که به تصرف نظام الملک رفته بود - نزد
برهان شاه روانه ساخت - اگرچه برهان شاه در سپردن قلعهٔ ماهور و فرستادن
فیلان بزار به اغماض گذراند - اما شاه طاهر را با نامه و هدیه و تحف
مناسب از فیلان کوه پیکر و اسپان باد پیما و غلامان گرجی ماه سیما و انواع
اقمشه خفیه نزد سلطان بهادر روانه ساخت - بعد از آنکه به خدمت
سلطان بهادر رسید - در طلبیدن او به حضور چند روز تعلل ورزید - و گلهٔ
این معنی را بر زبان آورد - که برهان سوای یک بار خطبهٔ اسم ما را
به خوانده و فیلان عماد الملک را نه داده - درین ضمن نامهٔ محمد شاه
حاکم برهان پور که مشتمل بر حسن سلوک و اطاعت برهانشاه نسبت
به عماد الملک و خود نظر بر دفع فساد به خدمت سلطان نوشته بود - رسید -
و از استماع حسن تدبیر و کاردانی شاه طاهر را در مجلس خلوت طلب
فرمود - اگرچه در مجلس اول موافق مرتبهٔ سیادت و کمالات شاه طاهر
تعظیم او به میان نیامد - اما شاه طاهر چنانچه باید به آئین شائسته اداب
حجابت را بجا آورد - و کلمات محبت افزا که از آن بوی خشونت
و فساد نیامد - گفته - و سلطان را فریفتهٔ کمالات خود نمود - به خانهٔ خود
مرخص گردید - لیکن نظر بر سلوکی که سلطان نمود - آزرده از مجلس
بر آمد - روز دیگر خداوند خان وزیر در خلوت از خوبی‌های ذاتی

گفت در همه کار توکل به ذات پاک حق نمودن و موافق تقاضاے ایام
نشیب و فراز روزگار را بر خود هموار ساختن نشان عاقبت به خیري است -
بار دیگر برهان شاه به اتفاق همدمان مجلس منعقد ساخته به شاه طاهر
گفت که نزد هم چشم فاجر جهنمي رفته مقابل او دست بسته استادن
بر من دشوار است - شاه طاهر باز به تسلي پرداخته گفت شرط حوصله
و بردباري این است - که اگر به حسب تقاضاے گردش زمانه نزد دشمن
فروتني اختیار نمودن یک دو ساعت ضرور گردد - بر خود گوارا باید نمود -
و از فضل الهي امید تمام دارم که آنچه سلطان وسواس دارد - بدانجا
نه کشد - و قرآن خط حضرت علي مرتضی که با خود دارم و سلطان بهادر
به مجرد شنیدن خواهش دیدن او نموده طلب کرده بود الحال قسمی آن
قرآن را با خود مي برم که از فضل حق تعظیم از سلطان بهادر به گیرم -
بعده برهان شاه سلطان محمد شاه را همراه گرفته به قصد ملازمت سلطان
بهادر روانه شد - و شاه طاهر را با خداوند خان وزیر ملاقات نموده آنچه
بایست درین ماده ظاهر کرده و کلام رباني را معاون برهان شاه ساخته
بر سر خود گرفته به اتفاق همدیگر به مجلس سلطان در آمدند - نظر سلطان
که از دور بر شاه طاهر افتاد - از خداوند خان استفسار نمود - که بر سر
شاه طاهر چیست خداوند خان عرض نمود - که کلام الله خط حضرت علي
کرم الله وجهه که سلطان خواهش دیدن آن نموده بود - ظاهرا براے نذر
آورده - سلطان بهادر ارادهٔ شاه طاهر را دریافته تبسم کنان آفرین بر راے
و رسوخیت شاه طاهر نموده از بالاے تخت برخاسته دو قدم استقبال
نموده قرآن را از سر شاه طاهر گرفته سه بار بوسیده بر چشم مالیده بر سر
خود گذاشته پیش خود بالاے تخت نهاده متوجه برهان شاه گشته

و دیگر قلاع تعلقهٔ بهمنیه لشکرکشي نمود - امیر برید از نظام شاه طلب اعانت کرد - نظام شاه به عبارت و القاب غرور آمیز خطی به اسمعیل عادل شاه مشتمل بر منع آن اراده و نصیحت تند و تلخ نوشت - اسمعیل عادل شاه از مطالعهٔ آن نامه بر آشفته در جواب نوشت - که این همه باد نخوت به دماغ خود راه دادن و ایام گذشته را بر طلب اعانت فراموش نمودن از طریقهٔ نیکان روزگار بعید است - اگر به سبب چتر و سراپرده‌های کهنهٔ سلطان محمود که از سلطان بهادر یافتهٔ خود را باختهٔ این اسباب تجمل قابل این همه سرمایهٔ غرور نیست - و اگر به لفظ شاهی که ترا سلطان بهادر مخاطب بدان ساخته مفتخر گشتهٔ ما هم مدتی است که از طرف شاه ایران که فرزند پیغمبر آخر الزمان است - و سرمایهٔ فخر زمین و زمان و سلطنت ازلي در آن خاندان است - به خطاب شاهي مباهي گشته ایم - و تو از طرف سرخیل گجراتیان که مجهول النسب اند - بدین لفظ مغرور گردیدهٔ - و اگر به شجاعت خود غرهٔ شمشیر ما هم مکرر در عرصهٔ کارزار دیدهٔ و مي داني که چسان از میدان جان بدر بردهٔ باز ما را رسیده دان *

و اسمعیل شاه با لشکر عظیم متوجه احمد نگر گردید - و نظام شاه نیز به قصد استقبال مقابلهٔ او بر آمد - و در امینه پور که آباد کردهٔ امینه معشوقهٔ نظام شاه بود - مقابله و مقاتله اتفاق افتاد - و چنان محاربهٔ صعب رو داد - که تا سه روز قتال و جدال درمیان بود - قریب سه هزار آدم مع سه چهار سردار نامي کشته و جمع کثیر زخمي گردیدند - لیکن از طرف فوج بیجاپور بسیارے به کار آمدند - آخر نسیم فتح و نصرت طرف اسمعیل عادل شاه وزید - و خزانه و خیمه‌هاے حقائي سلطان بهادر مع همهٔ اسباب سلطنت

روائي نموده - و بعضي از سادات خوندبه مي شمارند - و صاحب سجادهٔ
آن خاندان مي گيرند - بهر حال از سادات صحيح النسب صاحب شجره
بود - و از تحصيل علوم عقلي و نقلي و رياضي و سلوک چنان فارغ
التحصيل بود که هيچ يک از علماے روم و ايران و توران به او نمي رسيد -
به سبب حادثات روزگار از بلاد عرب و وطن مالوف خود فرار اختيار نموده
به کاشان آمده در عهد شاه اسمعيل صفوي توطن اختيار کرده به درس گفتن
به مرتبهٔ شهرت يافت - که اکثر فضلاے مشهور ايران و توران به خدمت
او رسيده تحصيل علم مي نمودند - و در نظم و نثر عربي و فارسي و علوم
غريبه گوئي سبقت از همهٔ فضلا مي ربود - تا آنکه اکثر فضلا و مستعدان
ايران برو رشک و حسد برده در فکر خفت و اهانت او افتادند - در همان
ايام شاه اسمعيل حکم اخراج و قتل طائفهٔ اسمعيليه که در احمد آباد نيز از
اله قوم بواهير به همان اسم اسمعيليه ملقب به لقب چراغ کش مشهور
زانکه آنها خود را تشيع مي گيرند - بواهير ديگر آنها را رافضي
نامند - و باهم عداوت شديد دارند - چنانچه در اواخر عهد حضرت
خلد مکان که حقيقت آنها به عرض رسيد - چند نفر پيشواے آنها را
حکم حبس فرموده بودند - در عمل صوبهٔ ابراهيم خان مقتداے آن جماعه
را به محرر اوراق در احمد آباد سروکار خلاصي آنها افتاد - و کتب فقه آنها
را براے تحقيق لفظ اسمعيليه و چراغ کش به دست آورده مطالعه نمود -
همهٔ عقائد تشيع دارند - مگر در مسئلهٔ امامت که اسمعيل را امام سيزدهم
مي دانند - و منکر منعه اند - بنابر آن فضلاے ايران شاه طاهر را نيز
بدان مذهب مطعون و متهم ساخته به عرض شاه اسمعيل رسانده خواستند
به او ضرر رسانند - و به خفت اخراج نمايند - شاه طاهر اطلاع يافته از کاشان

از معتقدان غائبانه و مشتاق ملاقات شاه طاهر گشته مکرر نوشته جات به اظهار کمال خواهش ملاقات مع خرچ و سواري روانه نموده این بیت در آن خط درج نمود * * بیت *

چو باد صبح گذر کن سوے صحیفهٔ انس
چو سرو بار قدم رنجه کن بدین گلزار

و همراه خط ملا پیر محمد شرواني را براے آوردن او روانه ساخته به خواجه جهان دکني نیز درین ماده براے سر انجام شاه طاهر نوشت - بعده که شاه طاهر در سنه ۹۲۸ نه صد و بیست و هشت نزدیک احمد نگر رسید - ارکان دولت را براے استقبال فرستاده به اعزاز تمام به شهر در آورد - و روز به روز در عقیدت سلطان و متوطنان آن دیار مي افزود - در اندک زماني از صاحبان مشیر و استاد مقرب سلطان گردید - و براے او خانقاه و مدرسهٔ عالي ساخته و در هفته دو روز درس مقرر نمود - و روز درس خود سلطان نیز رفته سامع درس دیگران مي گردید - و تا اتمام مجلس به ادب مي نشست - و بعد مراجعت از نزد سلطان بهادر زیاده مرهون احسان و معتقد حسن تدبیر او در امور کارداني و مقدمات ملکي گردیده مکرر تکلیف وزارت درمیان آورد - شاه طاهر از قبول ابا نمود - چون برهان شاه دختر خود را به یکی از فضلاے مهدوي داده بود - چنانچه به ذکر در آمده به راهنمائي شاه طاهر طلاق ازو گرفته او را از شهر اخراج نموده و اکثر رواج مذهب مهدوي را شاه طاهر از قلمرو برهان نظام شاه بر انداخت - مگر علاج عقیدهٔ باطني را نه توانست نمود - اما مقدمهٔ بر گرداندن سلطان از راه حق و راهنمائي نمودن به راه باطل و رواج دادن مذهب تشیع که از شاه طاهر رو داده هرچند که قابل تحریر نیست و عقل از قبول صحت آن

[illegible]

[illegible]

لمحه کسان براے طلب شاه طاهر فرستاد - شاه طاهر متوهم گردیده به خاطر آورد - که مبادا قضیه بر عکس گشته باشد - ترسان و لرزان به خدمت سلطان رسید - برهان شاه بر پاے شاه طاهر افتاده بعد تقدیم شکر به درگاه الهي گفت : الحال هدایت کن که چه باید کرد - بعده که صبح شد اول فرمود - که دروازهٔ قلعه را بسته به تجویز خطبه پردازند - و مردان یراق دار جنگي اندرون قلعه به شمار آرند - جمله سه هزار نفر به شمار آمدند - که از آن میان هزار و پانصد نفر قابل رفاقت و کارزار بودند - و همه آمده به شاه طاهر بیعت نمودند - و قسم عهد و پیمان به میان آوردند - که در خدمت برهان شاه و شاه طاهر تا دم واپسین جان فشاني نمایند - از اتفاق چون روز جمعه بود - خطبه بلا قید اسم خلفاء راشدین به دستور مذهب تشیع خواندند از این شهرت فضلا و علما و بعضی جماعه داران عمده جمع آمده به خانهٔ ملا پیر محمد شرواني آمدند و گفتند - این سید ساحر جادوگر را از کجا آوردي که خلل در دین ما انداخته - و قریب ده دوازده هزار سوار و چند هزار اهل کسب بازار فراهم آمده - ملا پیر محمد را سردار فوج ساختند - و بر سر دروازهٔ قلعه آمدند - شاه طاهر به برهان نظام شاه بجد شده ترغیب سوار شدن و بر آمدن مقابل فوج همراه ملا پیر محمد نمود - و خود هراول شده شمشیر برهنه در دست گرفته فرمود - که دروازه وا نمایند - و جنگ صعب به میان آمد - آخر برهان شاه غالب آمد - و ملا پیر محمد را زنده دستگیر نموده آوردند - و برهان شاه حکم کشتن او فرمود - شاه طاهر شفیع گردیده گفت : بدنامي حرمت استاد را مرعي نه داشتن براے شما و اقدام بر قتل شاگرد نمودن براے من خواهد ماند - و ورد زبان مردم خاص و عام خواهد گردید - بعد از آن حکم حبس او نمود - سه

چهار سال در قید بود - بعده که شاه طاهر التماس نموده از حبس بر آورد -
ملا پیر محمد ترک وطن دکن نموده خود را نزد بیرم خان خانخانان رسانده
ابتدا داروغهٔ کتاب خانهٔ بیرم خان شده بعد از آن به مرور ایام به دستگیری
خانخانان ملازمت محمد اکبر پادشاه حاصل نموده سرفرازي منصب یافته
همدم محرم و استاد محمد اکبر پادشاه گردید - چنانچه آخر آنچه میان
ملا پیر محمد و بیرم خان گذشته در انتخاب ذکر عرش آشیاني درج است -
بعده برهان شاه به دلاسا و جذب قلوب علماء مذهب امام اعظم رحمه الله
و امام شافعي که در آن عهد فضلاے شافعي از حنفي زیاده بودند -
پرداخته منادي فرمود - که جهال از زبان کلمهٔ نا سزا بر نیارند - و لنگر
به نام چهارده معصوم مقرر کرده چند قریه وقف خرچ لنگر نمود - و علماے
مذهب امامیه را به جست و جو فراهم آورده خفیه و ظاهر از دادن نقد
و مقرر نمودن وظیفه خورسند مي ساخت - تا آنکه این خبر در بلاد برار
و بیجاپور و تلنگانه انتشار یافت - و باوجود منع برهان شاه زبان هرزه گویان
بے سر و پا مادهٔ مزید بدنامي گردید - و عادل شاه که از سابق عداوت
ملکي و سببي با برهان شاه داشت - باوجود اینکه فرمان روایان بیجا پور
نیز از مدت پیرو مذهب امامیه بودند - به قطب الملک که از ابتدا جد
و آباے او مذهب تشیع داشتند - باهم رفیق گشتند - که درین ماده با
برهان نظام الملک پرخاش نمایند - و به سلطان بهادر نیز درین باب نوشتند -
و سلطان بهادر از احمد آباد خیمه بیرون زدن فرموده بلا توقف خود را به
سرحد خاندیس رساند - و حاکم برار و آسیر نیز ازین خبر به حرکت آمدند -
برهان شاه مطلع شده حاجبان زبان دان سحر بیان با تحف و هدایاے
بیش قیمت نزد سلطان بهادر فرستاد - و التجاے محبت افزا به حاکم

برار و برهان پور نیز آورده نوشت - که از من تقصیرے که سر زده همین است - که در حرمت اهل بیت و فرزندان خیر البشر کوشیده ام - باقي در همه صورت بنده ام - بعده سلطان بهادر ازین ماجرا دست برداشت - و حاکم برار و برهان پور نیز تبعیت سلطان بهادر نمودند - اما عادل شاه به سبب عداوت قدیم لشکرکشي به برهانشاه نمود - و این گفتگوے عارضي حال را دست آویز برافراختن علم استحکام دین ساخته سعي رستمانه بنمود کار آورد - و دو سه جنگ قوي به میان آمد - و جمع کثیر از هردو طرف به کار آمدند - تا آنکه جنگ کنان نزدیک قلعهٔ شولا پور که اصل مادهٔ نزاع میان هردو سلطان همان قلعه بود رسیدند - شاه طاهر میان جي شده هردو طرف را فهمانده قرار صلح و دفع فساد لشکرکشي و آدمکشي بر آن دادند - که برهان نظام شاه دست از شولا پور بر دارد - و مع پنج پیتهه نامي که محصول هر یکی از چهارده پانزده هون کم نه بود - به عادل شاهیه وا گذارد - و اراذل بازار و شرفا و نجباے هر محله و مجلس را قدغن و به تهدید حکم نماید - که هرکه از زبان ناسزا بر آرد - زبان او را چون کل زبان به قفا از قفا بر آرند *

درین سال واقعهٔ سلطان[۱] محمد قلي قطب الملک رو داد - و بجاے او جمشید پسر ناخلف او که پدر را مسموم ساخت - بر تخت جلوس نمود - برهان نظام شاه شاه طاهر را براے تهنیت و تعزیت نزد جمشید قطب الملک روانه ساخت - جمشید از شنیدن آن باوجود مانع آمدن جمعے از عمده هاي که به سبب اختلاف مذهب از برهان شاه آزرده شده

۱ - ن - اسم این پادشاه سلطان قلي و لقبش قطب الملک بود *

برخاسته آمده به جمشید پیوسته بودند - و راغب در احترام شاه طاهر
نه بودند - از آنکه جمشید باوجود تشیع بودن در همهٔ مذاهب تشیع مشرب
واقع شده بود - به شهرت شکار بر آمده عنان اسپ از شکارگاه طرف
شاه طاهر معطوف داشته به اشتیاق تمام در خورده به اعزاز به شهر برده -
بعد چند روز که در وفور تکلف ضیافت پرداخت - تحف و هدایا مع
محبت نامه و ایلچي از طرف خود همراه شاه طاهر داده روانه ساخت -
درین آوان خبر نزدیک رسیدن آقا سلطان فرستادهٔ شاه طهماسپ فرمان
فرماے ایران براے نظام شاه رسید - صاحب مداران سلطنت را به استقبال
فرستاده به اعزاز تمام به شهر در آوردند - و آقا سلطان نامهٔ شاه طهماسپ
را مع پنج لعل که در وزن و قیمت اعتبار زیاد داشتند - با یک زمرد قیمتي
کهنه که بر آن نام یکی از پادشاهان عباسیه کنده بودند - گذرانده موافق
مضمون نامه زبان به پیغام مبارک باد اجراے مذهب تشیع کشود - و یک
انگشتر عقیق بابت دست شاه که براے شاه طاهر ارسال داشته بودند -
رسانید - اگرچه در ابتدا اعزاز و اکرام ایلچي بسیار نمود - اما آخر به سبب
آنکه آقا سلطان اکثر پاس ادب سلطنت را در همکلامي مرعي نه داشت -
و به دستور سلوک تربیت خان که در عهد حضرت خلد مکان به حجابت
ایران رفته چنان سلوک و اداهاے خارج نمود - که رابطهٔ اتحاد و دوستي
موروثي به مرتبه به عناد مبدل ساخت - که کار به فوج کشي هر دو طرف
کشید - و هردو بادشاه از مکان خود به حرکت آمدند - و شاه عباس
به خراسان نا رسیده فوت گردید - و از آن سال قطع حجابت ایران شد -
سلوک مي نمود - چنانچه آخر میان برهان شاه و آقا سلطان کار به نزاع
کشید - و ایلچي از برهان نظام شاه آزرده و بے دماغ گشته روانهٔ ایران گردید -

و شاه طاهر به خدمت شاه ایران از طرف خود معذرت نامه نوشته با تحف و هدایاے هندوستان روانه نمود - بعد ازان محاربات صعب بر سر تسخیر قلعهٔ گلبرگه میان اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه به میان آمده - تفصیل شرح آن از احاطهٔ بیان بیرون است - و در سه جنگ جهان آشوب که در هر جنگ قریب هزار آدم مع سرداران نامي هر دو طرف به زیر تیغ آمدند - و در مقابلهٔ دفعهٔ سوم هزیمت بر لشکر عادل شاهیه افتاد - و تمام فوج و لشکر مغلوب به غارت رفت - بعده اسمعیل عادل شاه وقت هزیمت با جمعی از خاصان خود را کنار کشیده باز لشکر هزیمت یافتهٔ متفرق گشته را فراهم آورده غافل بر سر برهان نظام شاه تاخت آورد - از آنکه لشکر نظام شاهیه مست بادهٔ غرور فتح گشته بی خبر بودند این دفعه شکست فاحش بر فوج نظام شاهیه افتاد و تا احمد نگر بند نه گردیدند *

و در سنه ۹۵۶ نه صد و پنجاه و شش طائر روح شاه طاهر ازین قفس سه پنج سرای فاني به مکان اصلي خود پرواز نمود - و ازو چهار پسر ماند - از آن میان شاه حیدر که در عراق تولد یافته بود و فرزند ارشد گفته مي شد سجاده نشین گردیده و در اندک مدت او نیز وفات یافت - بجای او پسرش سجاده نشین گردیده به مرتبه به دستور جد شهرت یافت که از اکثر بلاد ایران و حلب و مصر و توران خصوص از بخارا و سمرقند نذر و نیاز برای او مي آمدند - جمله تالیفات شاه طاهر حاشیه که بر تفسیر بیضاوي نوشته و حاشیهٔ شرح اشارات و دیگر کتب معتبر در همه علم یادگار گذاشته و انشای که تالیف نموده بسیار مفید و به فهم مبتدي و منتهي نزدیک و دل چسپ واقع شده - برهان شاه که در سنه ۹۶۱ نه صد و شصت و یک لشکر زیاد فراهم آورده در تلافی

و انتقام با مصالح قلعه گبري خود را به پای قلعهٔ بیجاپور رساند - و در مقابل او عادل شاه بر نیامده محصور گردیده به محافظت برج و باره می کوشید - درین آوان مرض اجل در قلعهٔ بدن برهان شاه تسلط تمام بهم رساند - و باوجود رجوع به حکمای یونان و فرنگ هر روز بر شدت بیماري او مي افزود - تا آنکه از پای قلعه برخاسته خود را به احمد نگر رساند و باوجود بودن فرزند از بطن خواهر اسمعیل شاه حسین نام را که از شکم امیفه داشت ولي‌عهد نموده به مدار علیه سلطنت سپرده وصیت در امداد احوال او نموده ازین جهان بی مدار رخت هستي به دار القرار بر بست - چهل و هفت سال سلطنت نمود * * بیت *

فغان از سپـــهر شرارت اثر * کزو عالمی گشت زیر و زبر

چون درین سال شیر شاه و سلطان بهادر احمدآباد و برهان شاه ازین جهان بدان جهان رخت اقامت کشیدند - "زوال خسروان" تاریخ یافته اند *

ذکر سلطنت حسین شاه نظام الملک
بحري واسطه سوم

بعد واقعهٔ برهان شاه قاسم بیگ حکیم که در آن ایام وکیل السلطنة شده بود و دیگر امرا موافق وصیت برهان شاه حسین نظام الملک را به سلطنت برداشتند - و شاه علي برادر حسین شاه نواسهٔ اسمعیل شاه مي شد - با برادر دیگر خود را در خدمت عادل شاه رساند که آخر شاه علي فقیر شده چندگاه منزوي گردید - و شاه حیدر پسر شاه طاهر که به سلطنت حسین شاه راضي نه بود به پریندِه رفته با بعضی امرای [illegible] اتفاق نموده علم [illegible] به ادارهٔ سلطنت احمد نگر بر افراشت

[illegible]

بود فرار او را یقین دانسته فرمود که خیمه و بازار او را تاراج نمایند -
عین الملک که نزدیک هزیمت بر فوج نظام شاهیه راه یابد برین خبر
اطلاع یافته متردد خاطر گشته باوجود برداشتن دو سه زخم کاری که فوارهٔ
خون از بدن او روان بود به اتفاق صلابت خان خود را کنار کشید - معهذا
که میدانست از هر دو طرف مانده و رانده شده باز به اظهار رسوخیت
خود را در خدمت ابراهیم عادل شاه رساند - اما نزد او هم راه نیافت
لهذا رنجیده خاطر گشته باز پناه به حسین شاه آورده قول امان طلبیده -
حسین شاه به تزویر و پیغام‌های دل پذیر نزد خود طلبید - بعد رسیدن آنها
فرمود که دستگیر نموده بر فیل نشانده به طریق تشهیر در لشکر گردانده -
بعده بالای فیل خفه نموده به زیر انداختند - قبول خان که از امرای شجاع
و با تدبیر گفته مي شد چون با عین الملک رشتهٔ اتحاد خاص داشت
و وقت رسیدن قول حسین شاه عین الملک را مانع رفتن نزد او شده بود
نظر بر شقاوت ذاتي حسین شاه از عین الملک جدا شده خ ... ا
رسانده بهیر و وابسته‌های عین الملک را به شهرت کو ... ر ر
جمعی از عورات را برقع پوش نموده و بسیاری را که مادر مردان و ا
شیر زبان نبرد جو گفته مي شدند یراق و لباس مردان پوشانده مردم بازار
را نیز مدد اسلحه نموده فوج معقول مهیا ساخته از لشکر عادل شاه برآمده
طرف و سمت بیجاپور را گذاشته راه گلکنده اختیار نموده به طریق ایلغار
طي مسافت مي نمود - تا آنکه حسین شاه برین معني اطلاع یافته فوج
برای تاراج بهیر عین الملک تعین نمود - سه منزل گلکنده فوجها بهم رسیدند -
جنگ صعب به میان آمد - قبول خان غالب آمده فوج نظام شاهیه را
به تاراج در آورد - و آنچه غنیمت و غارت فوج نظام شاه به دست آورده

بود مثل فیلان و مراتب تجمل همه به خدمت ابراهیم قطب شاه آورده
مستوجب آفرین گردید - و بر مراتب او افزوده در جرگهٔ امرای عمدهٔ
مقربان خود در آورد - بعد از آن قبول خان دوازده هزار سوار فراهم آورده
قطب شاه را ترغیب مهم بر نظام شاه نمود - و ابراهیم عادل شاه نیز
با لشکر جهان آشوب رفاقت نموده به قصد تادیب حسین شاه بر آمده
قبول خان را هراول خود نمود - حسین شاه در خود طاقت مقابله ندیده
به طریق دفعیه و فرار خود را نزد عین الملک رسانده به او وعدهٔ
و خواستگاری دختر او برای خود در میان آورده به امداد لشکر او به قصد
تسخیر قلعهٔ کالنه که در سرحد خاندیس واقع است و تا آن وقت در
تصرف اني رای زمیندار بود و وجه پیشکشی که به جد و آبای بهمنیه
و نظام شاهیه می داد - به امداد و اعانت حاکم آسیر دست از ادای آن
نیز کشیده بود - روانه گردید - بعد محاصرهٔ چند روز قلعه را تسخیر ساخته
با پرگنه تعلقهٔ آن قلعه به تصرف خود در آورد - و چند قلعهٔ
دیگر آن ضلع نیز به تصرف نظام شاه در آمد - و تا زمان سلطنت
فردوس نشان شاه جهان داخل ملک نظام شاهیه بود - دیگر اتفاق نمودن
علی عادل شاه که بعد ابراهیم عادل شاه حاکم بیجاپور گردید با ابراهیم
قطب الملک و به راجهٔ بیجانگر برای طلب فوج او نوشتند یک لک
سوار و نه لک پیادهٔ بیجانگر به قصد احمد نگر آمدن و به اتفاق بیجاپوری
و حیدرآبادی ملک حسین شاه را تاختن و پایمال ساختن - و بعده
به محاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر پرداختن و محصور و مغلوب گشتن حسین شاه
و عرصه برو تنگ ساختن - بعده اغماض نمودن قطب الملک به سبب هم
چشمیٔ عادل شاه و تن نه دادن برای تسخیر قلعه و خفیه فرستادن ذخیره

به قلعه و بعد افشای راز گاه به میان آمدن از طرف عادل شاه و آزرده شدن و برخاسته رفتن قطب الملک و مدد خواستن نظام الملک از عماد الملک برار و مانع آمدن خواجه جهان برادر امیر برید و ضرر و خرابی بسیار از طرف راجه به ملک نظام الملک رسیدن و مساجد طویلهٔ اسپان کفار گردیدن و چندین هزار مسلمان به زیر تیغ آمدن و بعد این همه نادم گردیدن حسین شاه و به قبول چند شرط خفت آمیز پای صلح به میان آوردن و علي عادل شاه فوج راجه را برداشته روانهٔ پای تخت خود گردیدن در ذکر سلاطین عادل شاهیه مفصل به احاطهٔ بیان خواهد درآمد - چون از جملهٔ شروط مقرر شده بود که حسین شاه نزد راجه آمده پنّی پان امان جان و بحال ماندن ملک به گیرد - بعده که حسین شاه نزد آن کافر بدکیش آمد اصلا برای تعظیم حسین شاه حرکت نه نمود - ازین معني حسین شاه بر آشفته گشته کنج رفته نشست - طشت و آفتابه طلبیده به حضور او دست و رو شست - راجه این معني را فهمیده به تند پیش آمده گفت چه کنم مهمان به خانهٔ ما آمدهٔ و الا چنان به سزا مي رساندم که یادگارت مي ماند - و ازین کلمات مادهٔ فساد در مجلس راجه آماده گردید - و هیچ نه مانده بود که حسین شاه کشته گردد - امرای هر دو طرف به میان آمده به دفع آن فتنه کوشیدند - و سلطان از خیمهٔ راجه بر آمده چون مادهٔ همه فساد و غرور راجه از طرف علي عادل شاه مي دانست - نزد او نه رفته به خیمهٔ خود رفت - و بعد مراجعت هریک به دار الملک خود رفتند - و حسین شاه به احمد نگر رفته حصار احمد نگر که از خشت و گل بود فرمود شکسته در سنه ۹۶۸ نه صد و شصت و هشت وسعت زیاد داده از گچ و سنگ به سازند - و در همان

سال دریا خان عماد الملک برار فوت شد - و پسر او برهان عماد الملک در صغر سن قایم مقام گردید - و [1] عادل خان نام را رکن السلطنت خرد بموجب وصیت پدر ساخت - و عادل خان چنان مستقل در وزارت و نسق سلطنت گشت که به دستور بریدي و بهمنیه بجز نام در سلطنت به برهان عماد الملک نه ماند - چون از قطب شاه در ایام محاصرهٔ احمد نگر عدم اعانت و اغماض به ظهور آمده بود ملا عنایت الله که از مجتهدان و پیشوایان گلکندهٔ بود و با نظام شاه رابطهٔ اتحاد داشت به میان آمده هر دو سلطان را در سرحد کلیاني باهم ملاقات داده از سر نو عهد و پیمان موافقت و رفاقت بلا نفاق بر وقت نموده دختر حسین شاه را به عقد قطب الملک در آوردند - از آنکه حسین شاه وقت برداشتن محاصرهٔ راجه از اطراف احمد نگر کلیاني را تواضع راجه نموده بود - دریندولا که هردو باهم اتفاق نمودند برای تسخیر قلعهٔ کلیاني به محاصره پرداختند - و از راه خام خیالي چنان باهم قرار دادند که اگر باز راجه و عادل شاه برای تسخیر قلعه لشکر کشي نمایند قطب الملک به مقابلهٔ عادل شاه پردازد - و دفع لشکر راجه به عهدهٔ حسین شاه باشد - اگرچه وزرا و ارکان سلطنت شریک این مصلحت دور از عقل نه گردیدند - اما از جباري حسین شاه به منع آن هم نه توانستند پرداخت - و همین که بمحاصرهٔ نابانی پرداختند و ایام محاصره آن قدر به امتداد کشید - که به راجه خبر رسید - و فوجهای راجه و علي عادل شاه چون بلای ناگهاني رسیده به مدد محصوران قلعه پرداخته با هر دو لشکر هنگامهٔ قتال و جدال به میان آوردند - و فوج برار

[1] - مورخین دیگر این وزیر را به تونال خان ملقب مینمایند *

نیز به مدد عادل شاه به دعوای خون خواجه جهان که باشارهٔ راجه به قتل
رسانده بود رسید - دریں ضمن روزی که از هر دو طرف مقابله و مقاتلهٔ
صعب به میان آمد - باران بی هنگام به شدت بر لشکر حسین شاه که زمین
آن سیاه بود بارید - و تیر و کمان و توپ خانه از کار تردد ماند - و عادل شاه
قابو یافته به حملههای پیاپی فوج نظام شاهیه را هزیمت داد -
و تمام توپخانه و کارخانهجات به دست مردم علي عادل شاه افتاد -
و حسین شاه صرفه در جنگ و توقف نه دانسته پیغام صلح فرستاده تا رسیدن
جواب از صدمات لشکر کفار به اضطرار تمام راه فرار اختیار نمود - و همه خیمه
و خرگاه و مال و عیال لشکر به دست مردم فوج راجه و عادل شاهیه آمد -
و حسین شاه از واهمهٔ غلبهٔ افواج خصم مصلحت در داخل شدن
احمد نگر نه دانسته یکی از سرداران خود را به قلعه فرستاده صلاح کار
دران دانست که خود را طرف قلعهٔ جنیر و گلشنآباد رسانده به خیال
آنکه در صورتی که لشکر راجه به محاصرهٔ احمد نگر آمده پردازد حسین شاه
فوج و مصالح جنگ تازه فراهم آورده به مدد محصوران تواند پرداخت -
و لشکر راجه خرابي بسیار از تاخت قصبهجات آباد و اسیر نمودن رعایا
و فرزندان هنود و مسلمین و بیادبي که در مساجد نمودند به مرتبهٔ
رساند که علي عادل شاه از رفاقت راجه نادم گشته ترک رفاقت نمود -
اما افواج راجه بار دیگر آمده احمد نگر را محاصره نمودند - از اتفاقات
در مکانی که لشکر فرود آمده بود باوجود نشان رسیدن سیل نه بود و ملاحظهٔ
نزول باران به شدت در شروع ایام بارش نه داشتند - چنان باران به شدت
سه شبانروز بارید که تمام لشکر راجه از رسیدن سیل های کوه ربای اطراف
دوه غرق بحر فنا گردید - و کمتر کسی جان و مال به سلامت نه توانست

برآزند - و محصوران قلعه قابو یافته چون بلای آسماني از قلعه برآمده هر طرف که مردم لشکر راجه سربر مي‌آوردند زیر تیغ بی‌دریغ مي‌آمدند - و هدف تیر و سنان مي گردیدند - باقي برین قیاس باید نمود - و پسر راجه چار ناچار صلاح کار در کوچ و معاودت به ملک خود نموده دست از محاصره برداشت - و وقت رفتن چند پرگنهٔ سرراه قطب شاهیه و عادل شاهیه و حسین شاهیه را تاخت نمود *

درین همین سوانح دیگر که به میان آمد به تحریر تفصیل آن قلم را رنجه نه داشته به خلاصهٔ مطلب مي پردازد که بعد محاربات بسیار که میان هر سه فرمانروا رو داد - و به خرابي ملک همدیگر کوشیدند - اسد خان لاري عادل شاهي که از امرای هوا خواه هر سه پادشاه گفته مي شد و دیگر امرای خیر اندیش قرار مصلحت و صلاح کار در آن دانستند که باهم عهد اتفاق و پیمان عدم نفاق بسته و لشکر فراهم آورده باتفاق بی نفاق بر راجهٔ بیجا نگر لشکر کشي نمایند - و در تلافي مضرتی که ازو به مسلمانان ولایت هر سه پادشاه رسید - کمر انتقام قائم به بندند - و خود را در خرچ خزانه و کوشش جاني و مالي معاف ندارند - چنانچه برای رفع نفاق سابق چاند بي‌بي دختر حسین شاه را که در عقل و دانائي و حسن تدبیر از خوردسالي مشهور گشته بود - به عقد علي عادل شاه در آوردند - و هر سه پادشاه به امداد تقویت اسلام بر آن کافر بد فرجام فوج کشي نمودند - و بعد محاربات صف ربا که در ذکر سلطنت عادل شاهیه به زبان خامه خواهد داد - نسیم فتح و نصرت بر لشکر اسلام وزید و چندگاه الکهٔ پر وسعت دکن از تاخت و تاراج لشکر کفار محفوظ ماند - و حسین شاه از آن سفر به همدمي و هم رکابی اجل خود را به احمد نگر

رساند - و بعد یازده روز از افراط شرب مدام و مباشرت محبوبان سیم اندام به دام موعود در آمد - سیزده سال علم جهان باني بر افراشت * بیت *

درین دیر فانسي که آرام دید　　که بود آنکه جاوید ازو کام دید

چهار پسر و چهار دختر ازو ماندند - از آن جمله مرتضی شاه و برهان شاه و نظام شاه و چاند بي‌بي از یک مادر اند که از نسل قراقوي ترکان و سلسلهٔ پادشاهان آذربائیجان خود را مي گرفتند *

ذکر سلطنت سلطان مرتضی شاه نظام الملک بحري واسطهٔ چهارم

در سنه ۹۷۳ نه صد و هفتاد و سه مرتضی شاه نظام الملک که پدر ولي عهد ساخته بود بر تخت احمد نگر جلوس نمود - و به دستور جد و پدر خطبه موافق مذهب تشیع خواندن فرمود - و در احترام علما و فضلا و سادات مي کوشید - خود کمتر در امور ملکي دخل مي نمود - به قول محمد قاسم فرشته که ابتدای شباب نوکر مرتضی شاه نظام الملک بود همه بندوبست و نسق ملکي را به خونده [۱] همایون والدهٔ خود و قاسم بیگ حکیم امور ملکي را سر انجام مي داد سپرده بود - تا آنکه به مرور ایام خونده همایون چون همه اقطاع خوب را به عین الملک و تاج خان وغیره برادران و خویشان و اعتبار نام خواجه سرای خود داده در تقویت آنها مي کوشید - آنها دست تطاول به مال و حال رعایا که فی الحقیقت مادهٔ شکست و خرابی ملک است دراز نمودند - و خلل در انتظام سلطنت راه یافت - و عادل شاه و دیگر مدعیان دولت طمع در تسخیر

۱ - ن - خونزه *

[illegible]

نجومی نه گذشته بود که مادر سلطان مرتضی شاه را یاد نموده به تاکید طلبید - از ناکرده کاری چنان به خاطر رسید که از جای افشای راز شده و مادر مرا برای تهدید و مقید ساختن طلب داشته ترسان و لرزان و رنگ رو باخته داخل محل شد - و همین که با مادر چار چشم گردید عجز کنان به فریاد در آمد که مرا درین کار تقصیر نیست فلان فلان درین مصلحت اتفاق دارند - ازین کلمات و فحوای کلام و تغیر رنگ رو - مادر سلطان نظر بر تسلط خود و ناخوشي امرا دانست که در حق او تمهید به کار برده و کچه همه گل کرد - بعده دیوان نموده عقب پرده نشسته حکم احضار امرا کرده اول فرمود - شاه جمال الدین را که باني فساد این کار او را مي دانست مقید ساخته جاگیر او را تغییر نمایند ازین شهرت هر یکی به فکر مآل کار خود افتاده به دفع الوقت پرداخته در دیوان آن روز حاضر نمي شدند - و چندی اتفاق نموده با فوج و علم نقاره کنان از شهر بر آمده مادهٔ فساد عدم اطاعت مادر سلطان گردیدند - خونده همایون متوهم گردیده به فکر اصلاح کار افتاده قاسم بیگ را به اظهار مهرباني و بی تقصیري او به تسلي تمام برای مصلحت کار نزد خود طلبید - و دیگران را نیز پیغام استمالت نمود - و قاسم بیگ حکیم خواست نزد مادر سلطان برود دیگران مانع آمده گفتند که تو مرد حکیم باشي بازي زنی خورده فریفتهٔ کلمات ابله فریب او گردي - فی الحال به تقاضای وقت این زن به استمالت ما مي کوشد - آخر در انتقام کشیدن تقصیر نه خواهد نمود - قاسم بیگ گفتهٔ آنها را قرین مصلحت دانسته به عذر وعده جواب داده فرزندان خود را مع تابعان دیگر از شهر بر آورد - در سه صندوق مالیت را که از جواهر و مرصع آلات با حاصل ایام وزارت در آن

برد وقت شب بخانهٔ رفیع الدین پسر شاه طاهر فرستاد و هفت هشت امرا اتفاق نموده راه احمدآباد گجرات اختیار نمودند - خوندهٔ همایون چند نفر فهمیده کار و خواجه سرایان محرم را برای فهماندن و تسلي آن جماعه با پنجهٔ قول و عهد روانه نمود - اخلاص خان و حبش خان مراجعت نمودند - بعد نزدیک رسیدن به آب نربدا چند نفر دیگر نیز خود را به خدمت خوندهٔ همایون رساندند - الا قاسم بیگ حکیم *

گویند بعد رسیدن احمداباد کسان محرم را برای طلب صندوقها از نزد رفیع الدین فرستاد - بعده که صندوقها رسیدند مهر آن را ملاحظه نموده وا نمودند - همه جنس برآمد الا صندوقچه و خریطهٔ جواهر و مروارید که دران نیافتند و دانستند که به تصرف امانت دار در آمده - اه کشید همان ساعت تپ کرده مریض گردیده در چند روز از آن غم هلاک گردید *

باز که تسلط مادر سلطان و خویشان از حد تجاوز نمود - واحدی را مجال حرف زدن نه ماند - سلطان که از خطای سابق مدام دست تاسف مي مالید اخر کار به وساطت حبشیان مادر خود را مقید نموده بی دخل ساخت *

از نقلهای غریب آنکه کشور خان نام امیر صاحب فوج از مدت طریقهٔ بغي و سرکشي اختیار نموده قلعهٔ دهارور بنا گذاشته نظام شاهیه را ملجا و حاکم نشین خود ساخته پرگنات اطراف را تاخت مي نمود - و سلطان برو مهم نموده بعده که نزدیک قلعه رسید - هرکارههای کشور خان خط آن نمک بحرام آوردند - سلطان وا نموده همین که دو سه سطر ان خواند دانست که عبارت و مضمون نالائق و لغو نوشته باقي نوشته را ناخوانده پاره نمود - قسم شدید بر زبان آورد که تا قلعه را نه گیرم و کار این

نمک حرام را نه سازم از اسپ فرود نیایم و مقابل قلعه رسیده حکم محاصره و بستن مورچال نه فرموده دست به فاتحهٔ یورش برداشت - هرچند که امرا التماس نمودند که این طریقهٔ قلعه گیري نیست بلکه موافق عقل نسبت به سلاطین و همهٔ ذي عقول ناپسندیده و خلاف رای صائب است - در جواب گفت که من از طرف پادشاه بادشاهان ملهم و ماذون به یورش و فتح این قلعه شده‌ام و گوش به حرف هیچ کدام نه نموده حکم یورش نمود - تا آنکه مقربان به التماس تمام زره و جوشن پوشاندند - و فاتحه خوانده جلوریز مقابل دروازهٔ قلعه تاخت آوردند - و از بالای قلعه گوله توپ و تفنگ و سنگ و تیر چون قطرات مطرات و تگرگ و ژاله مي بارید - و اسپ و فیل و آدم ضائع مي گردیدند - و سلطان اصلا اندیشه نا نموده مردانه به اظهار جلادت تمام قدم پیش مي گذاشت - و همت بر تسخیر قلعه گذاشته مردم را در دل دهي ترغیب مي نمود - و گوله و سنگ به جوشن و پیراهن سلطان رسیده کارگر نمي‌گردید - تا آنکه به تفاوت چهل پنجاه قدم از دروازه رسیدند - دربن ضمن یک بارگي صدای توپ و تفنگ و باریدن سنگ و آتش بالکل بر طرف شد - و مردم را گمان شد که محصوران فکر خواستن امان دارند - یا به فکر و تدبیر دیگر افتاده اند - آخر کار دیدند که اصلا صدای و ندای ظاهر نمي شود - و اثر حیات انسان پیدا نیست - دروازه به تدبیر وا نموده به خاطر جمعي به قلعه در آمدند - دیدند که تیری به کشور خان رسیده و مرده افتاده و هیچ احدی دیگر از زنده و مرده دران قلعه پیدا نیست - بر قبول این حکایت عقل را تردد است اگرچه کشته شدن کشور خان از رسیدن تیر اجل و بدر رفتن مردم دیگر تاویل مي توان نمود - اما گفتن سلطان که من

ملهم از جانب الهي شده‌ام و بدان جرأت يورش نمودن غرابت تمام دارد - آری • بیت •

سلاطین که کشور کشائي کنند   به توفیق حق پادشاهي کنند
چو سازند اعلام همت بلند   به بندند خلقی به خم کمند
بهر سو که تازند بهر ستیز   بر آرند از عالمی رستخیز

بعد از فراغ تسخیر قلعه خبر رسید - که عادل شاه از شنیدن متوجه شدن مرتضی شاه به مهم تسخیر قلعه ده دوازده هزار سوار به سرداری عین الملک برای تاخت و تاراج ملک نظام شاهیه تعین نمود - سلطان عجالتاً خواجه میرک خافي را با فرهاد خان و اخلاص خان مع شش هزار سوار به طریق ایلغار برای مقابلهٔ عین الملک روانه ساخت و خود نیز از عقب روانه گردید - بعده که مقابل عین الملک رسیدند کار او را ساختند - و سه امیر همراه او دستگیر گردیدند - و سلطان باز برای تدبیر و تادیب عادل شاه مجلس کنکایش آراست - و هر یکی موافق عقل خود حرفی مي زد - و سلطان قبول نمي نمود - چون در همان ایام قطب الملک خود را به موجب طلب نظام الملک رسانده بود یکی از محرمان سلطان ظاهر ساخت که شاه ابو الحسن از امرای عادل شاهیه بدین درگاه رو آورده التماس دارد که من هم خود را از جملهٔ بندهای هوا خواه این درگاه مي دانم - امیدوارم که از زمرهٔ دائرهٔ محرمان داخل کنکایش باشم - سلطان را التماس او پسند آمد - از روی لطف طلب فرموده حکم آمدن در خلوت و داخل مصلحت نمودند - ابو الحسن بعد دخیل گشتن در مصلحت به تمهید کلام و حسن تقریر و تقریب سر رشتهٔ سخن را به جای رسانده - که عداوت عادل شاه به مراتب به از محبت نفاق آمیز قطب الملک

است و عادل شاه که هرچند که در ظاهر به سبب تقاضای امور ملکي
و راه نمائي بدخواهان هر دو طرف عداوت مي ورزد - اما بر وقت آبروی
خود و سلطان را جدا نمي داند - و خطی که قطب شاه در باب نظام شاه
به عادل شاه نوشته بود - و همراه داشت بر آورده به دست سلطان داد -
و گفت پدر شما تا روزی که با عادل شاه عناد به گفتهٔ صاحب غرضان
ورزید - خمار آن کشید - بعده که رابطهٔ محبت و وداد به میان آورد آنچه
در عالم دوستي و اتفاق در تنبیه راجهٔ بیجا نگر خدمتی که ازو به ظهور
آمده تا قیامت بر صفحهٔ روزگار و در تواریخ یادگار خواهد ماند - و امرای
دیگر ممد قول او گشته رای سلطان را چنان از طرف قطب شاه گردانیدند
که همان روز حکم اخراج و غارت لشکر قطب شاه نمود - قطب الملک
اطلاع یافته پاس آبروی خود در آن دانست - خود را با جان سلامت
به پای تخت خویش رساند - و بلا توقف سوار شده بدون آنکه همدمان
دیگر اطلاع دهد راه گلکنده اختیار نمود فوج نظام شاه تعاقب نموده بهیر
و فیلان و خزانه هرچه به دست مي افتاد به غارت مي بردند - بعده
که تعدي فوج نظام شاه از حد گذشت عبد القادر پسر قطب الملک که
در شجاعت و تهوری شهرت تمام داشت - و بعضي ارکان دولت از طرف
او قطب شاه را بد مظنه ساخته بودند - درین وقت به عرض رساند - که
بی اعتدالي فوج نظام شاهیه از حد گذشته - اگر حکم فرمایند آنها را
گوشمال دهم - قطب الملک در آن وقت شنیده نا شنیده انگاشته جواب
نه داد - اما بعده که به گلکنده رسید - پسر را در یکی از قلعه‌ها محبوس
ساخت - تا آنکه در آنجا در گذشت و به روایتی مسموم گردانید - و در
همین سال خبر فساد و مردم آزاري فرنگیان کفار ساحل ربودنده چیول

به عرض نظام شاه رسید - و به تجویز شاه جمال الدین انجو که در همان ایام خلعت وکالت سلطنت یافته بود شاه احمد و سید مرتضی خان و خواجه میرک وغیره با جمعی از سادات برای تنبیه کفار فرنگ و تسخیر قلعه‌جات آنها که از چهارده پانزده کروهي بندر سورت تا یک صد و ده کروه طول قلعه [۱] بسی و دمن وغیره پانزده شانزده قلعه دار در عرض همه از کنار دریا تا پای کوه بکلانه زیاده از یک کروه تا یک و نیم کروه مسافت ندارد روانه ساختند - بعده که فوج نظام شاهیه به پای قلعهٔ دمن رسید و کار محاصره بعد امتداد ایام بجائی انجامید که فرنگي‌ها متوهم گشته به رساندن زر سید مرتضی خان را از خود ساخته با چند امیر نامي دیگر به دام طمع در آوردند و تمام روز از هردو طرف به زدن گوله توپ و تردد قلعه ستاني مي گذشت و شب از مورچال طرف بعضی امرا ذخیره بالای قلعه مي رسید - قضارا دو نفر نامي به اسم شمشیر خان و رستم خان که با فرنگ ساخت نه داشتند در طلایهٔ قلعه به دست مردم فرنگ افتادند و به اسیري بالای قلعه بردند - آنها فی الجمله زبان فرنگ مي دانستند خود را از هواخواهان وا نموده گاه گاه سنگ و بندوق از طرف مردم قلعه بر لشکر نظام شاهي مي انداختند - و شب همراه مجرائیان در مجلس فرنگي‌ها حاضر مي شدند - شبی [۲] کپتان به پیشکاران خود مي گفت که همه سرداران آن طرف را از خود راضي نمودیم مگر خواجه میرک که از طرف او وسواس باقي است خبردار باید بود - هردو جوان که زبان مي فهمیدند شنیده بر سر کار آگاهي

---

۱ - مراد مصنف از این لفظ واضح نیست ممکن که بمبئي یا بسین باشد •

۲ - ن - کپیتان •

یافتند و حقیقت به پارچهٔ کاغذ نوشته طرف مورچال خواجه میرک رفته
بر تیر بسته انداختند - و قصد فرود آمدن خود به تعین راه دران درج
نموده طلب ریسمان و کمند نمودند - و وقت شب که مدد ریسمان و کمند
ازان طرف هم شد فرود آمده به لشکر اسلام پیوستند - و آنها را برای ظاهر
ساختن احوال مردم اندرون و بیرون قلعه نزد نظام الملک فرستادند - بعده
که سلطان از زبان هر دو نفر بر حقیقت اطلاع یافت چون سلطان قبل
از آن از شاه جمال الدین که اکثر کارها را به خواجه میرک وا گذاشته خود
در عیش مشغول مي بود خار خار سوء مزاج داشت - از آن روز زیاده
دربارهٔ شاه جمال الدین این معني را دریافته استعفای وکالت نموده
بدون اطلاع سلطان روانهٔ احمد نگر گردید - نظام شاه نظر بر نفاق چاکران
حکم ترک محاصرهٔ قلعه نموده روانهٔ احمد نگر گشت - بعد رسیدن آنجا
منصب وکالت به خواجه میرک فرموده شاه جمال الدین را مع مال
و عیال از شهر اخراج کرده روانهٔ برهان پور نمود - و خواجه میرک را
مخاطب به جهانگیر خان مدار علیه سلطنت به استقلال ساخت - و از
حسن تردد آن وزیر بی نظیر نسق تمام در امور ملکي و مزید آبادي
رعایا پدید آمد - و بعد از قرار مصالحه به عادل شاه عهد و پیمان تازه
به میان آمد - چون سیل تسخیر برار در دل نظام الملک جا گرفته بود
و نیز انتشار یافت - که بعد وفات دریا عماد الملک که برهان و ابراهیم نام
ازو دو پسر خورد سال مانده بودند و برهان را ولي‌عهد ساخته حوالهٔ
تفال خان که وکالت سلطنت به او تعلق داشت نمود - و او برهان
عماد الملک را در کنار بغل گرفته نشست و در اجرای ملکي مي پرداخت -
بعده که برهان عماد الملک به حد تمیز رسید باز تفال خان دست او از

اختیار سلطنت کشیده و در همهٔ امور کلي و جزئي سلطان برهان دخل
نمي توانست نمود - لهذا این معني را مرتضی شاه دست آویز ساخته
بعد فوج کشي طرف برار مصحوب ملا حیدر کاشي به تفال خان پیغام
داد که اگر اختیار سلطنت به برهان عماد الملک وا گذاشته دست از
دخل امور ملکي کوتاه نماید بهتر و الا ندامت خواهد کشید - بعده این
پیغام که به تفال خان رسید و شمشیر خان پسر خود که در شجاعت
و تهوري خود را رستم دستان مي دانست مصلحت نمود - او در جواب
پدر گفت اصل مطلب نظام شاه تسخیر ملک است این پیغام را
دست آویز ساخته و ما از طرف لشکر و خزانه و شمشیر چه کمي داریم که
مغلوب او گشته ملک به او بسپاریم - بعده که ملا حیدر با جواب عدم اطاعت
مراجعت نمود از هر دو طرف کار به لشکرکشي منجر گردید - و چنان
محاربات جهان آشوب مکرر به میان آمد چند سردار نامي کشته شدند
و چند هزار نفر از لشکر هردو طرف هدف تیر و سنان و علف تیغ گردیدند
آخر هزیمت بر فوج برار افتاد و دو صد و هفتاد فیل با غنیمت بسیار
دیگر به تصرف نظام الملک در آمد و مرتضی شاه به تعاقب فوج
هزیمت خورده افتاد و به قصد دستگیر ساختن تفال خان پاشنه کوب
مي رفت و بهیر و اسپ و شتر و گاو پر از بار بی شمار به دست مردم
نظام شاهیه مي افتاد تا کار به جای رسید که نزدیک بود همه سرداران
برار به تراکم افجار دستگیر فوج نظام الملک گردند - درین ضمن میر موسی
نام مازندراني که از سادات خاندان مشهور بود پیش سواري نظام شاه
آمده گفت ۱ دراهي دوازده امام است که بدون آنکه دوازده هزار هون

۱ - ترا بدوازده امام قسم است *

براه ائمهٔ طاهرین به من دهي قدم پیش گذاري - سلطان به جهانگیر گفت که دوازده هزار هون حاضر سازند و فیل را استاده نمود - جهانگیر خان به عرض رساند که دوازده هزار هون در رکاب خرچ بهیاه حاضر نیست - هرچند ارکان دولت میر موسی را فهماندند که تا فردا بلکه تا شام زر مطلوبهٔ ترا سر انجام مي دهم یا آنکه جواهر و فیل نزد او میگذاشتند اصلا قبول نمي‌نمود و سلطان ناچار از فیل فرود آمد و شکار مغلوب گشتهٔ او از دست رفت و سید تا که جواهر و فیلان و اسپان به قیمت خاطر خواه نه گرفت دست از مقصدیان بر نداشت - بعده تفال خان خود را به پناه فرمان روای برهان پور رسانید و نظام شاه تعاقب کنان تا سرحد خاندیس خود را رسانده به محمد شاه حاکم آسیر نوشت که او را در ملک خود نزد خود جا نه دهند - بنابر آن تفال خان باز خود را به راه دیگر به برار رساند - قلعهٔ نرناله و کاویل که تا آن روز به تصرف منصوبان او بود ملجا و پناه خود ساخته عرضه داشت به محمد اکبر پادشاه نموده در آن درج نمود که این بد مذهبان باهم اتفاق نموده به استیصال من کمر بسته اند - امیدوارم که لشکر برای خلاصي من از دست اینها تعین شود و مرا به جرگهٔ بندهای آن درگاه و ظل مرحمت خود در آرند تا رسیدن جواب تفال خان و شمشیر خان پسر او در نرناله و کاویل محصور بودند و نظام الملک در پای قلعه فرود آمده همت بر تسخیر هر دو گماشته یورش‌های صعب مي نمود - تا آنکه از نزد محمد اکبر مصحوب ایلچي حکم رسید که تفال خان از بندهای درگاه ماست ملک برار تعلق به بندهای ما دارد متعارض احوال او نه شوند نظام الملک به مصلحت کارپردازان ایلچي را به رعایت مهمان داري و رساندن نقد و جنس معقول راضي ساخته جواب

نظام شاه متوجه برار گشته که فوج عماد الملک جعلي را شکست داده
متوجه برهانپور گردید - محمد شاه اطلاع یافته خود را به قلعهٔ آسیر رساند
و فوج نظام شاهیه در دامن کوه آسیر فرود آمد - هر روز لشکر فاروقي
از قلعهٔ آسیر بر آمده بر سر فوج نظام شاه تاخت و تاراج مي آوردند
و از هر دو طرف جمعی کشته و زخمي مي گردیدند - چنگیز خان نام
که سپه سالار نظام الملک بود در مقابل فوج خاندیس تاخته تردد‌های
رستمانه مي نمود - و از تاخت‌های پیاپی که چندین معمورها را ویران
مطلق نموده عرصه بر محمد شاه تنگ آورد و آخر مردم اعیان را درمیان
انداخته ده لک مظفري که مراد از ده لک تنکه باشد و دوازده آنه
هر تنکه مي شود قبول نموده نظام شاه را از الکهٔ خاندیس بر آورد -
بعد رسیدن برار شاه میرزا اصفهاني از طرف عادل شاه با نامهٔ مبارک باد
تسخیر برار و تولد فرزند رسید - میان او و صاحب خان که جوان امرد
و مقبول و معشوق نظام شاه بود محبت تمام بهم رسید و از آنکه صاحب خان
پسر مرغ فروش گفته مي شد و میان اجلاف نشسته شراب مي خورد
و هرزه گردي مي‌کرد - و چنگیز خان به موجب اشارهٔ سلطان او را گوشمال
زیاد مي داد - ازین ممر صاحب خان از چنگیز خان آزرده مي بود -
در فکر آن افتاد سخنان عداوت آمیز در مادهٔ چنگیز خان به اتفاق شاه میرزا
ایلچي در خدمت سلطان گفته او را از پایهٔ اعتبار اندازد - و شبها باهم
نشسته شاه میرزا را از قواضع جواهر و دیگر تحف با خود رام مي ساخت
و به تقریب مي گفت با این همه عنایات سلطان که در حق چنگیز خان
مبذول مي‌گردد - آثار نمک حرامي ازو به ظهور مي آید و مي خواهد
سلطان را روانهٔ بیدر و احمد نگر ساخته خود در برار مانده ملک را به تصرف

خود در آرد - چنانچه آخر این مضمون به شهادت و اتفاق شاه میرزا گوش زد سلطان مکرر نموده توجهات نظام شاه را به کم توجهی مبدل ساخت - تا آنکه روزی سلطان به طریق تحقیق و دریافت استمزاج و مصلحت به چنگیز خان گفت - که دل ما ازین جا گرفته اگر شما را در برار گذاشته خود به پای تخت خود به رویم یا به قصد تسخیر بیدر پردازیم چه مصلحت می دهید - چنگیز خان در جواب التماس نمود اگرچه برای بندوبست ملک تازه به تسخیر در آمده ماندن سلطان بهتر است اما مرضی پادشاه باشد این غلام را درین جا گذاشته خود بدولت تشریف برند - ازین جواب گفتهٔ شاه میرزا و صاحب خان نزد سلطان[1] سکه زد شد - و روز به روز شعله افروزی صاحب خان زیاد می شد - تا آنکه چنگیز خان از غصه مریض گردید و در ایام مرض سلطان او را از فرستادن و خوراندن پیالهٔ زهر محکوم و مجبور ساخته مسموم نمود - و او بر پارچهٔ کاغذ حقیقت بی تقصیری و حسن عقیدت و فدویت خود و عناد صاحب خان و دم کشی شاه میرزا نوشته حوالهٔ یکی از مصاحبان و محرمان سلطان نمود - و سلطان را بی تقصیری او و عناد ورزیدن صاحب خان و شاه میرزا محقق گردید - و به خطای خود تاسف بسیار نمود - اما چون با صاحب خان محبت بافراط داشت - مادهٔ[1] بیشتر طرف شاه میرزا ریخت و فرمود او را از لشکر اخراج نمایند *

بعده به مرور ایام چنان تغیر در وضع سلطان از اثر جنون بهم رساند - که خود را به احمد نگر رسانده روزی مجمعی ساخته سید قاضی نام را وکیل السلطنة نموده به حضور ارکان دولت بسید قاضی گفت که دل من

---

[1] ن - فقط

از کار و بار دنیا بسیار گرفته و از من رافعي غور و اجرای امور سلطنت
نمي شود - و عدل بجای ظلم و ظلم بجای عدل به ظهور مي آید و من
مي خواهم بار دوش خود بر گردن سید قاضي انداخته خود منزوی بوده
چند روز فارغ از کشالهٔ روزگار زندگاني نمایم - لهذا تمام اختیار و باز پرس
روز جزا به عهدهٔ سید قاضي مي گذارم باید که همه اطاعت نمایند آنچه
بسیار ضرور دانید به تحریر آن مرا آگاهي دهید - و دست سید قاضي
گرفته گفت - ترا و کارهای تر که در حق کافهٔ رعایا از تو بظهور آمد به خدا
که باز گشت همه به اوست سپردم - و امین الملک میرزا محمد تقي
و قاسم بیگ را که از حق پرستان نیک سرشت بوده اند در مصلحت
امور سلطنت ممد و معاون سید قاضي ساخت و خود در قلعه جای خلوت
اختیار نموده منزوي گردید - و چندگاه سوای صاحب خان و هدیه سلطان
منکوحهٔ سلطان دیگران را در خلوت بار و راه نه بود - آخر هدیه سلطان
را هم از آمدن در خلوت ممنوع ساخته از خود جدا گردانید - اما
باوجود گذشت از حکمراني و امور جهان باني و همدم محرم جاني
طاقت مفارقت صاحب خان بدمآل با آن همه که ازو به ظهور آمده بود
نیاورده او را ماذون گردانید که هرگاه خواهد مي آمده باشد چون بغیر
از صاحب خان بد اصل دیگری را بار در خلوت نه مانده بود و ازو بر مردم
جور و تعدي بسیار به ظهور مي‌آمد کار به جای کشید که هر جا پسر
و دختر مقبول مي شنید به ظلم و تعدي کشیده مي طلبید - محمد نصیر
نشاوندي دختر جمیله داشت - و مهدي نام پسر ناخلف او از پدر آزرده
شده آمده نزد صاحب خان نوکر و مصاحب گردید - روزی در خلوت
آن قدر تعریف حسن و جمال خواهر خود مذکور نمود که صاحب خان

قید بر آورده به سلطنت بردارند - از شنیدن این کلمات بر آشفته فرمود که برزنند آنهارا و از ملاحظهٔ جان خود فیل طلبیده از اعتکاف خانه بر آمده چتر بر سر گرفته سوار شده رو به میدان آورد و رستخیز عظیم برپا شد - سید قاضي به اتفاق دیگران به سرداران غریبان پیغام رساند که حقیقت را قسمی به خاطر نشان پادشاه نموده اند که پادشاه خود بر آمده فی الحال تقاضای وقت آن است مقابل پادشاه شمشیر نه کشیده به جای خود روید بعده که حقیقت خاطر نشان پادشاه شود تلافي خواهد شد - ازین پیغام مرتضی خان و دیگر امرا هریکی عنان اسپ گردانده به خانه‌های خود رفتند - و بعضی از اسپان فرودآمده آداب سلام بجاآوردند - اما صبح ناشده بسیاری که سرانجام باربرداري و سواري ناموس همراه گرفتن داشتند از شهر برآمده راه گلکنده و بیجاپور اختیار نمودند - و جمعی که سرانجام استطاعت برآمدن نه داشتند دل به قضا نهاده در گوشه و کنار پنهان مي شدند و صاحب‌خان برای جست و جو و پیدا نمودن و به زیر تیغ آوردن آنها منادي فرموده هر جا مي یافت به مرگ هم آغوش مي‌ساخت و زن و فرزند و مال آن جماعه به تصرف دکنیان و حبشیان مي آمد *

* شعر *

نه درخانه بودی کسی‌را قرار نه در کوچه دیدی طریق فرار
کس از خانه گر پا نهادی بدر نه دستار برجای ماندی نه سر

سید قاضي و سید مرتضی به صلابت خان که بر دولت خانهٔ پادشاه مقرر بود گفتند که اگر حقیقت را به عرض توانی رساند در دفع این فتنه که عرض و مال و ناموس و جان غریبان و مسلمانان در معرض خطر است کوشید اجر عظیم خواهد بود - و از طرف خود هم عریضه نوشته با التماس غریبان

حوالهٔ صلابت خان نمودند - صلابت خان که او هم مامور و ماذون به رفتن اندرون نه بود قابو جسته وقتی که صاحب خان حاضر نه بود همراه طعام خاصه بی اذن خود را اندرون رساند به آواز بلند شروع به دعا و ثنا نمود - سلطان به انداز کلمه و کلام و خلاف دستور آمدن او دانست که حادثه و بلیهٔ عظیم رو داده و به استفسار احوال پرداخت - صلابت خان عرضی و التماس امرا و غریبان گذرانده زبانی هم[*] آنچه دانست گفت سلطان بعد اطلاع یافتن برین مقدمه بر آشفته همان صلابت خان را برای زجر و مانع آمدن آن بدرگ کم ظرف مامور نمود - صلابت خان وقتی رسید که صاحب خان در کوچه و بازار استاده در جست‌وجوی غریبان تاکید تهدید آمیز می نمود - صلابت‌خان رسیده دست صاحب خان را به سختی و درشتی گرفته ابلاغ حکم نموده به زجر بر گرداند - بعد ازان ا عداوت شدید با صلابت خان بهم رسانده در فکر قطع شجر حیات او افتاد - از آنکه رشتهٔ محبت آن بد اصل در دل سلطان به مرتبهٔ قائم گشته بود که به هیچ وجه در طرف و مدعی شدن با او جان و آبروی دیگران بحال نمی‌ماند صلابت خان صرفه مآل کار در ماندن نه دانسته - فرار نموده راه بیجاپور اختیار نمود - سلطان خبر یافته اورا به دلاسا طلب داشته بر پایهٔ مراتب او افزوده سر نوبت ساخت که مراد از بخشی باشد - و جماعهٔ خاص خیل را نیز محکوم او گردانید تا صاحب خان بحال او مضرت نه تواند رساند *

درین اوان بعضی اهل غرض شکوهٔ خیانت سید قاضی و منصوبان او به آب و تاب خاطر نشان پادشاه نمودند - سید قاضی را معزول نموده به جای او اسد خان ترک را به صلاح و تجویز صلابت خان که در آن صلاح

ن - صاحب خان

صاحب خان نه بود مقرر نمود - چون برسید قاضي مردم بسیار استغاثه
نموده مبلغ خطیر دعوی مي نمودند سلطان در منع غور آن پرداخته
سین قاضي را با مال و عیال و آبرو به بندر چیول فرستاده حکم نمودند که
ازانجا نیز برجهاز سوار نموده روانهٔ وطن سازند - صاحب خان همه تغییر
و تبدیل از استقلال و تسلط صلابت خان دانسته با سلطان برهمزده به اظهار
ناخوشي راه بیدر اختیار نمود - سلطان دانست که از گفتهٔ دیگران بر
نه خواهد گشت بلکه کار به جنگ و قتال خواهد انجامید به جاذبهٔ محبت
به حکم آنکه گفته اند :   * شعر *

رشتهٔ در گردنم افگنده دوست   مي برد هرجا که خاطر خواه اوست

خود از عقب او روانه گردید و بعده که صاحب‌خان نزدیک قلعهٔ بیدر
رسید دروازه بروی او بسته به زدن گوله و انداختن سنگ پیش آمدند
و جمعی از مردم صاحب‌خان کشته و زخمي گردیدند - درین ضمن خبر
رسیدن سلطان رسید و بعد پیغام‌های ناز و نیاز و چندین ملک و مال فدای
یک دم وصال دوست مي توان نمود - جواب داد به شرطی اطاعت امر
بادشاه مي نمایم که اولا صلابت‌خان را از خدمت معزول و از شهر اخراج
نماید دوم قلعه را مفتوح ساخته در تلافي خفتي که به من از مردم این
قلعه رسیده بمن عطا فرماید سلطان که هردو شرط قبول نموده به جان منت
داشت گفت :   مصرع

آرے به چشم هرچه تو گوئي همان کنم

بعده صلابت خان را از خدمات معزول ساخته فرمود که برسر اقطاع خود
برود و خود با لشکر صاحب خان به فکر محاصره و تسخیر قلعهٔ بیدر افتاد
و علي برید که کارفرمای قلعه بود فوج عادل شاه را برای مدد خود

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

* [illegible]

[illegible]

به اعدی رجال او پیغام مفاکهت او نمود - پدر او در جواب گفت ای پسر مرغ فروش ناپاک ترا چه یارا که با شرفا مذکور نسبت به میان آري - صاحب خان از شنیدن جواب درشت خواست برو لشکر کشي نماید - و شورش عظیم درمیان جاگیرداران افتاد - درین ضمن از نزد سلطان سید مرتضی نام برای فهماندن و بردن صاحب خان رسید - خدا بنده نام جاگیردار که در قوت و تنومندي از پهلوانان مشهور گفته مي شد - و با سید مرتضی رابطهٔ خاص داشت در خلوت به او گفت که من مي خواهم که کار این معطای بد اصل را به اتمام رسانم - از تو چشم آن دارم که نزد سلطان تو هم موافق قول من شهادت دهي تا داخل ثواب بر انداختن وجود ناپاک او گردي سید مرتضی گفت به جان منت دارم - تا آنکه خدابنده و سید مرتضی که برای فهماندن و راضي ساختن صاحب خان آمده بود - به اتفاق یک دو امیر همدم دیگر بر در خانهٔ صاحب خان رفتند صاحب خان خبر یافته اندورن طلبید بعد از آنکه خدا بنده خان برو سلام نموده دانست که او تعظیم نه خواهد نمود مطلق از جا نه جنبید - خدا بنده خان خنده کنان هر دو دست در بغل صاحب خان انداخته از جا برداشته چنان فشار داد که تمام اعضا و رگ‌های بدن اورا خبردار ساخت اگرچه صاحب خان در ظاهر بروی بزرگي خود نیاورد اما از حلقهٔ چشم او آب روان گردید بعده از زمین برداشته باز چنان بر زمین زد که استخوان‌های او درهم شکست و به جلدي تمام نوک خنجر اول بر بدن خود رسانده به فریاد آمد که مرا زخمي ساخت و خنجر دیگر بر پهلوے او زد که نفس ناکشیده جان به مالکان دوزخ داد - به شهرت آنکه در خنجر زدن او سبقت نمود به جلدي تمام همان خنجر

صاحب خان را بار دیگر بوشکم او رسانده به همراهان خود وا نمود که ابتد او جراءت زخم زدن نموده بود - و موافق همان مضمون همه به اتفاق حقیقت به حضور معروض داشتند - و سید مرتضی خان بعد رسیدن نزد سلطان در سبقت زخم رساندن و خواستگاري بیجا نمودن بر صاحب خان تقصیر ثابت نموده به شرح و بسط عرض نمود - سلطان اگر چه مضمون کلام ملالت انجام را دریافت اما چار ناچار رضا به قضا داده نظر بر مرضي همه ارکان دولت که تشنهٔ خون او بودند در دل ماتم اورا داشته اغماض نمود - بعد آن صلابت خان در اصلاح حال زیردستان و دفع شر زبردستان و پرداخت امور ملکي چنان کوشید که همه ازو راضي و شاکر گردیدند - و سلطان شکر این معني بجا آورد *

و درین ضمن خبر فوت ابراهیم قطب الملک و کشته شدن علی عادل شاه از دست خواجه سرا که در ذکر عادل شاه مفصل به زبان قلم خواهد داد معاً رسید - و به جای قطب شاه محمد قلي پسر او بر تخت گلکنده جلوس نمود - و به جای علي عادل شاه برادر زاده او ابراهیم قائم مقام گردید و نظام شاه به خیال خام فوجها براے تسخیر قلعهٔ شاه درک تعین نمود - چند روز محاصره نموده دید که کار پیش نمي رود بر خاسته به قصد تسخیر بیجاپور تضییع اوقات نمود چون آنجا هم پیش رفت کار نه دید پاي صلح به میان آورد - درین حال برهان شاه برادر سلطان که درین مدت سنگ فلاخن روزگار بود به اتفاق بعضی امرا خود را به لباس فقیر ساخته به علاقهٔ احمد نگر در آمده شورش عظیم برپا نمود - صلابت خان تردد نمایان نموده چنان در دفع آن فتنه کوشید که بعد کوشش و کشش بسیار برهان شاه به همان لباسی که آمده بود جان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مي برمود - و تمام اسباب تجمل که لازم ملزوم محل پادشاهان مي باشد
برای او مقرر نمود و هر هفته و ماه جواهر وافر به انعام او مي داد تا آنکه
دو تسبیح مروارید و لعل و زمرد و یاقوت بی‌بها که قیمت آن از اندازهٔ عقل
جوهریان بیرون بود به خراج ملکي مي‌ارزید و بعد فتح و تسخیر ملک
رام راجه از جواهر خانهٔ خاص او به دست آمده بود - فتح شاهي تعریف
آن شنیده درخواست آن به میان آورد سلطان به حاضر ساختن آن هر دو
تسبیح داروغه جواهرخانه را مامور ساخت - صلابت خان اطلاع یافته
به عملهٔ جوهر خانه اشاره نمود که دفع الوقت نمایند - آخر نظر بر تاکید
سلطان و ابرام فتح شاهي از تسبیح های گران‌بهای دیگر بد نام همان
تسبیح آورده حاضر ساختند و تواضع آن دلبر جفا پیشه نمود - بعد از چند
روز فتح شاهي اطلاع یافت که آن تسبیح‌ها نیستند از راه ناز و زیاده
طلبي که شیوهٔ معشوق پیشگان زرپرست خانه ویران کن است واپس داد -
سلطان بار دیگر تاکید بلیغ در حاضر ساختن آن هر دو تسبیح نمود -
متصدیان جواهرخانه باز موافق مرضي ارکان دولت در آوردن آن هر دو
تسبیح اغماض نمودند تا آنکه سزاولان تعین نمود که تمام جواهرخانه
را حاضر سازند - باز صلابت خان به داروغهٔ جواهر خانه اشاره نمود که آن
هر دو تسبیح را بر آورده باقي جواهرخانه و مرصع آلات نزد سلطان
آوردند - چون آن عقدهای مروارید و جواهر را دران میان نه یافت
جنون سلطان به همدمي عشق و ابرام آن لولي برین داشت که امرای
مجلس را بدر نموده همه جواهر را یک جا جمع ساخته در فرش همان
خانه پیچیده فرمود آتش زدند و خود بیرون آمده به طلب و احضار
صلابت خان مردم تعین نمود صلابت خان اطلاع یافته با جمعی خود را

برای فرو نشاندن شعلهٔ آتش اندرون خلوت خانه رسانده وقتی رسید که شعله‌های آتش همه مروارید را با زمرد بسیار خاکستر ساخته بود - پارهٔ الماس و یاقوت که درآن هم آتش اثر نکرده بود یافتند و به خاموش نمودن آن پرداختند - و ازین افعال سلطان زیاده به جنون زبان زد گردید و مادهٔ شورش عظیم گشت - درین آوان نعم شاهی و همراهان او در خلوت به عرض رساندند که امرا باهم چنان مصلحت نمودند که چون سلطان جنون بهم رسانده شاهزاده حسین را از دولت آباد طلبیده به سلطنت باید برداشت و سلطان را مقید ساخت - از شنیدن این خبر زیاده جنون سلطان طغیان نمود و عزم جزم نموده به فکر ان افتاد که پسر را از دولت آباد طلبیده زیر تیغ باید آورد - امرا که برین مطلع شدند هرچند سلطان مبالغه در طلب پسر می نمود ارکان دولت اغماض به کار بردند - درین حالت پیغام عادل شاه رسید که عروس را با قلعهٔ او سه حوالهٔ نسان ما نمایند یا نزد شوهر او به فرستند و الا لشکر برای تسخیر اوسه رسیده داند - چنانچه از شنیدن جواب ناصواب لشکر بیجاپور به قصد تسخیر او سه رسید - سلطان همه مادهٔ فساد بیجاپور و طلبیدن پسر از طرف صلابت خان دانسته روزی در خلوت طلبیده از روی اعتراض مخاطب به حرام‌خوار ساخت - صلابت خان در جواب گفت که اگر مرا حرام خوار می‌دانی چرا به قتل و حبس من حکم نمی نمائی سلطان گفت چه کنم قادر برین نیستم که مکافات اعمال ترا کنار تو نهم - صلابت خان به اظهار قسم‌های مشدد گفت که هر قلعه که مرکوز خاطر سلطان باشد خود را خود محبوس ساخته آنجا برسانم - سلطان گفت قلعهٔ دنده راجپوری که نصف آن در آب و نصف در خشکی است - صلابت خان همان روز از همه

عمدهای سپاه و ارکان دولت و وابستهها ردام حاصل نموده زنجیر
در پای خون انداخته به قلعهٔ دنده راجپوری روانه شد و رسید - ازانجا
به خدمت سلطان فرستاد گویند وقت زنجیر پوشیدن و به قلعه روانه شدن
هرچند که همدمان و نوکران عمده گفتند که گرفتن و مقید ساختن پادشاه
عقل و هوش باختهٔ جنونی چه قدر کار است ماها در یک لحظه فکر
او می نمائیم - صلابت خان آنها را فهماند که آقا هر چند به سبب تغیر
وضع و ناقدردانی به چنین امر ناصواب راضی شده باشد ما را بر روی
ولی‌نعمت شمشیر کشیدن خلاف طریقهٔ نمک حلالی است و بجز اطاعت
امر چاره نیست بعده وزارت به میرزا محمد تقی و سپه‌سالاری به قاسم بیگ
تفویض نموده مامور ساخت - که از جشن طوی فارغ گشته عروس را
به دولت آباد نزد داماد روانه نمایند و جنگ و لشکرکشی عادل شاه به
صلح مبدل سازند - چند روز که برین گذشت باز از اثر غلبهٔ جنون امرا را
طلبیده گفت مرا اشتیاق دیدار فرزند زیاد شده و مردم کلمات دور از عقل
بر زبان می آرند زود شاهزاده حسین را به طلبند میرزا محمد تقی و دیگر
ارکان سلطنت طوعاً و کرهاً پسر را از دولت آباد طلبیده حوالهٔ سلطان
نمودند یک دو روز از روی شفقت و مهربانی پیش آمده حجرهٔ به طریق
خلوت خانه برای ماندن پسر مقرر کرده عطریات و فواکه برای او فرستاد
و روز سیوم چهارم به حجرهٔ پسر رفته به اتفاق یک دو غلام گرجی شاهزاده
را گرفته به دست خود بر چارپائی خوابانده به ریسمان بسته بالای او
لحاف پنبه دار انداخته آتش زده از حجره بر آمده دروازهٔ حجره بر
روی او بست پسر چون به قوت جوانی دست و پای رهائی از آتش
زد یک دو ریسمان را به زور بازو پاره کرد و یک دو گره از آتش سوخته

محمد قاسم بر گشته آمده بر حقیقت واقعي اطلاع داد - سلطان دست و پا گم ساخته به فکر بندوبست برج و باره پرداخت و اکثر مردم قلعه که از توهم خوردن مزاج سلطان بهانه طلب این فساد بودند - خفیه و علانیه طرف شاهزاده حسین شدند - و تا سلطان خبردار شد - شاهزاده رسیده بدون جنگ تیر و سنان قلعه مفتوح ساخت - بعضی مردم به اتفاق محمد قاسم فرشته که دروازهٔ قلعه به او سپرده بودند به مقابله پرداخت دستگیر گردیدند و حکم قتل آنها نمودند مگر با محمد قاسم فرشته که استاد شاهزاده بود حرمت تمام نموده جان بخشي او فرمود - گویند در آن حالت سلطان صلابت خان را به صلاح محمد قاسم فرشته از دنده راجپوري طلبیده خواست چتر بر سر گرفته با مردم خاص خیل بر آمده خود را نزد صلابت خان رساند - فتح شاهي به گریه و عجز آمده گفت که همین که تو بر آمدي مردم خاص خیل ترا گرفته حوالهٔ پسر تو و میرزا خان خواهند نمود - و به روایت دیگر چون فتح شاهي هم از وضع سلطان متوهم و رنجیده خاطر مي بود - درین حالت ارکان دولت اورا نیز به طمع رساندن زر و جواهر با خود هم مصلحت نموده بودند - القصه پدر را گرفته به دست خود چند چوب و مشت و لکد برو زده و سرکار دز خنجر بر بدن او رساند بعده که نیم جان در بدن او مانده بود حکم نمود که حمام را خوب گرم نمایند و در تلافي آنکه پدر مي خواست پسر را به سوزد پدر را بسته در آن حمام انداخته دروازهٔ حمام را فرمود به خشت و گل به چینند * * فرد *

هر آنکه تخم بدي کشت و چشم نیکي داشت
دماغ بیهودهٔ پخت و خیال باطل بست

بیست و دو سال سلطنت نمود *

ذکر سلطنت حسین شاه بن مرتضی شاه نظام الملک بحري واسطهٔ پنجم

در سنه ۹۹۵ نه صد و نود و پنج حسین شاه نظام الملک در شانزده سالگي به دستیاري میرزا خان صاحب مدار که رکن السلطنت گردیده بود بر تخت جلوس نموده چون اکثر واقع شده هر امیری‌که سلاطین را در جلوس امداد و معاونت نماید به سبب چشم داشت زیاد خلاف ضابطهٔ طرفین میان سلطان وآن امیر موافقت نمي نماید و حسن عقیدت به‌عداوت منجر مي گردد - دیگر آنکه سلطان حسین از ابتدا طبع او به قهاري و سفاکي و اراذل پرستي میل داشت - خصوص که در ایام قید اکثر اتفاق صحبت با پسران دایه و اوباش وضعان ضائع روزگار مي افتاد از تاثیر همدمي آن جماعه افعال ناشایسته ازو سرزدن گرفت شبها مست و لایعقل شده تغییر وضع لباس نموده تیر و کمان در دست گرفته باچند نفر اوباش وضع از خانه برمي آمد - هرکرا در راه مي دید به تیر و سنان زخمي و معیوب مي ساخت - میرزا خان نظر بر حسن خدمت خود و افعال ناشایستهٔ سلطان خواست سلطان حسین را از کاروبار سلطنت بی دخل نموده خود در امور ملکي به دستور وزرای صاحب تسلط مستقل باشد سلطان این معني را دریافته ازو رنجیده خاطر مي بود *

درین ضمن یکی از معاندان میرزا خان به گوش سلطان رساند که میرزا خان یکی از شاهزادها را به خانه آورده پنهان ساخته مي خواهد سلطان را مقید سازد و اورا به سلطنت بردارد - سلطان حسین میرزا خان را به اظهار مصلحت ملکي در خلوت طلبیده مقید ساخت و خانهٔ اورا ضبط نموده در تحقیق و جست و جوی خبر پنهان نمودن شاهزاده

پرداخت - چون اثر از صدق خبر مذکور ظاهر نه گردید باز میرزا خان را طلبیده مستمال نموده به دستور سابق در اجرای امور ملکي مستقل ساخت - و میرزا خان از راه حب ریاست و مزاج گوئي که عالمی برای آن آبرو و جان و ایمان به باد داده از روز جزا اصلا اندیشه به خاطر راه نمي دهند و به گمراهي نفس کافر کیش و اظهار خیر خواهي رهنمائي نموده که وارثان ملک و برادران و بني اعمام را نگاه داشتن خلاف رای صائب است * * شعر *

سر وارث ملک تا بر تن است * تن ملک را فتنه پیراهن است

سلطان را این مصلحت موافق طبع قهاري او مستحسن افتاد و فرمود که شاهزادهٔ قاسم و شاه منصور وغیره که قریب چهارده نفر بودند به قتل رسانند و سوای شاهزاده اسمعیل و ابراهیم پسران برهان شاه احدی را از وارثان ملک نه گذاشتند - بعد اظهار این خیرخواهي که بر اعتبار و تسلط ظاهري میرزا خان افزود و تخم حسد آن در دلها کاشته گردید - و مکرر کوکه‌های سلطان به اتفاق جمعی که در خلوت راه داشتند در عالم نشاء شراب از اراده‌های فاسد و خیانتهای ملکي و مالي میرزا خان آن قدر خاطر نشان کرد که رای و طبع سلطان را از طرف میرزا خان منحرف ساختند - و سلطان اکثر شمشیری که پیش خود داشت به دست گرفته مي گفت که به همین شمشیر سر اورا و هرکه با من مخالفت نماید خواهم برید و در پای فیل خواهم انداخت - تا آنکه نمامان صاحب غرض که حرفهای زبان سلطان را به میرزا خان و کلمات خشونت افزای میرزا خان را به سلطان مي‌رساندند کار به جای رسانیدند که هر دو از هم دیگر رنجیده خاطر گردیده در فکر مقید ساختن هم دیگر

جنگ رو به طرف قلعه آوردند و قریب شش هفت هزار سوار و پیاده از اعیان و مرد بازار و حبشي‌ها و دکني‌ها به اقسام حربهٔ آلات جنگ حاضر آمدند - میرزا خان چون دید که کار از دست رفته قریب دو صد سوار و پانصد پیاده همراه محمد سعید خان خالوی خود و کشور خان نام داده و به همه همراهان رعایت مبلغ نقد نموده و آینده به وعدهای ترقي امیدوار ساخته مقابل جمال خان رخصت نمود - کشور خان که مي دانست زر که گرفته خون بهای اوست از همه وداع حاصل نموده خود را بر آن انبوه زده در چشم بر هم‌زدن با جمعی کشته گردید و محمد سعید با چند نفر دیگر زخمي گشته گریخته به قلعه خود را رساند - بعده میرزا خان صلاح کار در آن دانست که سر حسین شاه را بریده بر نیزه کرده به مردم بیرون نمودند - معهذا جمال خان و دکني‌ها از پرخاش و یورش باز نیامده گفتند این سر پادشاه ما نیست و انکار از شناختن سر پادشاه خود نمودند - درین ضمن صد دو صد گاو پر از کاه و هیمه و کربي که از پیش قلعه مي گذشت بنظر جمال خان آمد فرمود همه را کشیده آوردند و سپرها بر سر و پیش رو گرفته پشتارهای کاه و کربي را بر دروازهٔ قلعه رسانده آتش زدند دروازه سوخته گردید و تا دو پاس شب آتش چنان زبانه مي‌کشید که مردم اندرون و بیرون قلعه را تردد متعذر بود - بعده که آتش پاره فرونشست میرزا خان با جمعی از اعیان و نوکران جانباز بر اسپان نشسته با شمشیرها از غلاف کشیده خود را بر آن انبوه زده برق آسا بدر رفتند - و جمال خان جمعی را به تعاقب آنها مامور نمود و شمشیر کشي و آدم کشي از هر دو طرف به میان آمد و همراهان میرزا خان بیشتر کشته شدند و میرزا خان با معدودی چند خود را به پرگنهٔ جنیر رساند که آخر خون آن شاهزاده‌ها گریبان اورا گرفته حوالهٔ دکنیان که

تعاقب نموده در جست‌وجو بودند نمود و او را گرفته نزد جمال خان آوردند و جمال خان داخل قلعه گشته شروع به زدن و بستن و کشتن غریبان نمود و از قوم عرب و عجم و سید و فاضل هرکه به دم شمشیر آنها می آمد رهنورد بادیهٔ عدم می ساختند - چنانچه از جمله امرای نامی میرزا محمد تقي سپه‌سالار و میرزا محمد صادق و ملا نجم الدین ششتري و اعز الدین استرآبادي و دیگر اعزه که اکثر سید و فاضل بودند و در قرنها مثل آنها بعرصهٔ روزگار نمي آید با سي صد نفر غریب دیگر عاف تیغ دکني‌ها و حبشي‌ها گردیدند و جسد آنها را خاک روبان ریسمانها بر پا بسته از قلعه کشان برآورده در صحرا انداختند نه کفن و دفن نصیب نه گردید بلکه طعمهٔ سگ و شغال گردیدند - و خانه و فرزندان و مال و عیال آنها به تاراج و غارت اوباشان در آمدند و زنان صاحب عصمت را موکشان در کوچه و بازار به خواري و زاري گردانده به دست هرکه آمد متصرف گردید - و عمارات و خانه‌ها را مي سوختند - و میرزا خان را که روز چهارم دستگیر نموده آورده بودند اولا فرمود که بر خر سوار کرده تشهیر داده به حلق کشیدند - و جمشید خان شیرازي را با برادرش سید حسین و سید محمد پسرش و سید مرتضی که به رفاقت و مصاحبت میرزا خان شهرت داشتند نیز بعد فرار به دست آورده به قتل رساندند و جسد آنها را به دم توپ داده پراندند - و قاسم بیگ حکیم و محمد قاسم فرشته و سید شریف گیلاني و اعتماد خان ششتري و خواجه عبد السلام خراساني چهار پنج نفر جای پنهان شدند که اصلا اثری از آنها معلوم نه گردید - و روز به روز هنگامهٔ مغل‌کشي زیاد مي شد تا آنکه فرهاد خان حبشي که نسبت به دیگر هم قوم خود فی الجمله مغل دوست و تربیت کردهٔ غریبان بود از جاگیر خود رسیده در منع آن

ظلم و سیاست غریبان پرداخت - معهذا تا چند نفر دکني را به سیاست نه کشتند دست از آن ظلم و بیداد کوتاه نه شد غوغای این فتنه فرو نه نشست و بعضی غریبان گمنام بے سرو سامان که به گوشهٔ کفار خانهٔ آشنایان پنهان شده بودند جان‌بر و شهر روان گشتند - مدت سلطنت حسین شاه پدرکش دو ماه و سه روز بود *

فلک نیست یکسان در آغوش تو * طرازش دو رنگ است بر دوش تو
چه نیرنگ با بخردان باخته است * چه گردن کشان را بر انداخته است
پدر کش پادشاهي را نه شاید * اگر شاید بجز[1] ده ماه نیاید

ذکر سلطنت سلطان اسمعیل شاه نظام‌الملک بحري واسطهٔ ششم

اسمعیل شاه نظام الملک در سنه ۹۹۶ نه صد و نود و شش به دست یاري جمال خان بر تخت احمد نگر جلوس نمود - جمال خان که مذهب مهدویه داشت و در ظاهر خود را حنفي مي گرفت - در منع رواج تشیع کوشیده خطبه به اسم خلفاء راشدین خواندن فرمود و به مرور اکثر مهدویه مذهبان که ملت خود را پوشیده مي داشتند - به آواز طبل و کرنای تقویت در مذهب خود مي کوشیدند - و گروه گروه و جوق جوق از آن قوم جمال خان را پیشوا و مروج ملت خود دانسته رجوع آورده از آنکه حطام دنیوي علاوهٔ آن گردیده بود از جمله مریدان خود را مي شمردند و صاحب ثروت و مکنت مي گردیدند - و اسمعیل شاه نظام الملک را نیز به تقاضای سن به ملت و آئین خود رهبري نموده به مذهب

1 - ن - وگر شاید بجز دو ماه نپاید *

که اگر ابتدا با لشکر پادشاهي رو به آن طرف آرم مردم دکن که خیره‌سر و معذور العقل‌اند این معني را دست‌آویز فساد تازه ساخته اغلب که کمتر رجوع آرند - اگر دست‌آویز تعلقهٔ نزدیک آن ضلع مرحمت شود و حکم فرمایند با جمعیت خود آن طرف رفته اول به نامه و پیغام بومی داران آن نواح را با خود رام سازم باز هرگاه ضرور شود برای طلب مدد و کومک عرضه‌داشت نمایم - این مصلحت برهان شاه پسند محمد اکبر پادشاه و ارکان سلطنت آمد - و منصب اورا بحال داشته در صوبهٔ مالوا که تازه به تسخیر در آمده بود سرکار هاندیه را در اقطاع او مرحمت نموده برای امداد و کومک بر وقت سفارش به حاکم برهان پور و آسیر نوشتند - و برهان شاه به هاندیه که در آن وقت از توابع مالوا بود رسیده به بندوبست پرداخت - و بعد فراهم آوردن سر انجام و تهیهٔ ملک‌گیري استمالت نامه‌ها به زمینداران برار و نواح احمد نگر که بر وقت مدد نمایند نوشت - همه بدین مضمون جواب نوشتند * * شعر *

مژده دادند که بر ما گذرے خواهي کرد
نیت خیر مگردان که مبارک فالی است

بعده برهان شاه با جمعیت خود که در فرصت ایام معدود فراهم آورده‌بود داخل ملک برار که سر راه و داخل قلمرو نظام شاهیه است گردید - ابتدا جهانگیر خان حبشي که به او نیز بعد رسیدن مالوا استمالت نامه رفته بود و او به اظهار حسن عقیدت جواب نوشته به تاکید طلب داشت - موافق رویهٔ سرکشان دکن که معدن فساد است به عمل آورده به جای معاونت به مخاصمت پیش آمد - و جنگ نموده هزیمت داد - و در آن جنگ چغتای خان که از امرای متعینهٔ پادشاهي و بازوی برهان شاه

بود بکار آمد - و برهان شاه پریشان و بی سر انجام گشته طرف هاندیه معاودت نمود - بعده که رجوع به فرمانروای بیجاپور و برهان پور آوردند جمال خان بعد اطلاع یافتن از فراهم آوردن لشکر برهان شاه و روانه شدن ابراهیم عادل شاه از بیجاپور با ده هزار سوار که یک قلم از قوم مهدوي بودند و از دیگر قوم اصلا در آن دخل نه بود روانهٔ بیجاپور گردید - دلاور خان حبشي که از طرف عادل شاه نائب بود به مقابله بر آمد - و بعده مقاتلهٔ عظیم رو داد - جمال خان غالب آمد و دلاور خان هزیمت یافته تا اندرون قلعهٔ بیجاپور خود را رسانید - هیچ جا بند نه گردید و سیصد فیل با همه اسباب تجمل و کارخانه‌جات به دست جمال خان افتاد بعده متوجه مقابلهٔ برهان شاه گردید - چون نزدیک گهات روهنکهیر رسید خبر شنید که امرا و زمینداران برار و خاندیس با برهان شاه رفیق گشته سر راه کومک‌ها گرفته با فوج عادل شاه و بریدي اتفاق نموده‌اند که اطراف فوج احمد نگر تاخته نه گذارند که رسد غله و گهي به لشکر جمال خان برسد - جمال خان سراسیمهٔ مآل کار گردیده براه دیگر که کتل قلب داشت و در راه قلت آب به مرتبه بود که مسافر جریده العطش گویان جان مي داد روانه شد - و به سبب شدت و حدت هوا و کمي آب آدم و چارپای بی شمار هلاک شدند - و بار بردار و سوار بسیار از بالای کوه در بن غارها افتادند که نشان آنها نیافتند - بعده که به هزار جان کندن پائین کوه آدم‌کش رسیدند شنیدند که فوج برهان‌شاه رسیده جای که امید آب بود فرو گرفته به تصرف خود آورده‌اند - ناچار در صحرا و دامن کوه و دشتی که سوای سراب که از شدت آفتاب در نظرها موج مي‌زد اثر آب نه بود و نشان روز منحشر مي‌داد فرود آمدند و روی باز گشت نه داشتند *   * شعر *

زمینی ز گوگرد بی آب تر * هوائی ز دوزخ جگر تاب تر

نه دانسته اسمعیل شاه را با خود گرفته راه فرار اختیار نمودند - بعده که جمال خان با نیم جان به دست مردم برهان شاه افتاد و صدای شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید سهیل تیره اختر شنیده از بالای فیل جسته بر اسپ سوار شده راه فرار پیش گرفت - درین ضمن که مردم برهان شاه به تعاقب اسمعیل شاه و خواجه سهیل چهارطرف مي‌تاختند به اسمعیل شاه رسیده دستگیر ساخته موافق فرمودهٔ برهان شاه به اعزاز نزد پدر آوردند - و برهان شاه به حکم بلند نمودن صدای شادیانه و تسلي پسر پرداخت - و روز دیگر مقام نموده به غمخواري و تیمارداري زخمیان و وارثان مقتول پرداخته در خدمت فرمان روایان خاندیس و بیجاپور عذر خواسته بر سر لشکران هر کدام خلعت و فیل و اسپ تواضع نموده مرخص ساخته خود متوجه احمد نگر گردید *

ذکر سلطنت سلطان برهان شاه نظام الملک بحري واسطه هفتم

بعده که سلطان برهان نظام الملک به فتح و نصرت داخل قلعهٔ احمدنگر گردیده به نسق و بندوبست سلطنت پرداخت اول بار حکم نمود که هرجا از قوم حبشي و مهدوي و دکني بیابند در انتقام خون غریبان به قتل رسانند و الا اخراج نمایند و مال و عیال آنها را به غارت دهند - و آنچه ظلم و فضیحتی که بر سر غریبان آورده بودند دو چند او بر سر فرزندان و ناموس جمال خان و حامیان و رفقای او آورد - آري این سه پنج سرا مکافات خانهٔ الهي است که کرد که نیافت *

* شعر *

گر کسی نیک میکند یا بد * بد و نیکي که مي کند یابد

منصب و اقطاع لائق به او داد - این معنی بر خاطر ابراهیم عادل شاه گرانی نمو - و به برهان شاه نظام الملک نوشت که در مقابل دوستی و خدمتی که ازین برادر کهتر نسبت به آن برادر عزیز به ظهور آمده مناسب نه بود که غلام و نوکر قدیم حرام‌خوار ما را که به شما رجوع آورد اصلا در ملک خود جا دهید - تا به نوکر نمودن و به تفقد احوال او پرداختن چه رسد - بهتر آن است که الحال هم اورا از ملک خود اخراج نمایند - برهان شاه در جواب او آنچه خلاف داب بزرگان سلف است نوشت - و مقابل حسن خدمت عادل شاه به جای نهال محبت تخم عداوت کاشت - ابراهیم شاه باز نوشت که اگرچه از آن برادر این چشم نه داشتیم که خاطر داشت غلام سیاه رو را بر خاطر ما ترجیح دهند اما در صورتیکه چنین به خاطر رسید سیصد فیل که از بی غیرتی و بی وقوفی دلاور خان جمال خان برده و الحال در فیل خانهٔ شما موجود است حوالهٔ کسان ما نمائید - برهان شاه در جواب کلمات خشونت آمیز فساد انگیز نوشته به راهنمائی دلاور خان حکم پیش خانه بیرون زدن فرموده متوجه بیجا پور گردید - درین ضمن بیشتر از سپاه مهدویهٔ که به تاراج و اخراج در آمده بودند و جمعی از تومن‌داران که از عدم پرداخت و کم نمودن علوفه نسبت به شرح آن وقت دکن آزرده و بهانه طلب گشته بودند - از برهان شاه جدا گشته خود را به خدمت ابراهیم عادل شاه رساندند - برهان شاه بعده که به منگل بیره کنار آب بناتهوره برحقیقت کار و لشکر ابراهیم عادل شاه اطلاع یافت - و در خود طاقت مقابله نه یافت - به فکرهای دور از کار افتاده مقام نموده حکم خندق گرد لشکر کندن و بنای قلعچه کنار آب گذاشتن فرموده حقیقت به حاکم برهان پور نوشته طلب

قوم بر آن مهم تعین نموده بود مراد دل خود مي دانست - اما به حسب ظاهر چون باعث بدنامي غلبه نصاری گردید - متالم گشته از امرای نامدار مثل شجاع خان و فرهاد خان حبشي و دیگر دکنیان تهور پیشه برای تنبیه آن جماعه تعین فرمود - و این دفعه از امرای دکن تردد نمایان به ظهور آمد - و قریب سیصد نصراني با دو سه کپتان آنها زیر تیغ آمدند - و زن و فرزند فرنگي بسیار اسیر گردیدند - و راه رسیدن آذوقه از راه خشکي بر آنها تنگ نمودند - چون این خبر به احمد نگر رسید برهان شاه جشن ملوکانه ترتیب داد و مجلس در کمال اسباب عشرت بیاراست •

درین ضمن خبر رسید که خانخانان پسر بیرم خان با فوج چغتیه تعین کردهٔ محمد اکبر پادشاه به قصد تسخیر دکن به مالوه رسیده از شنیدن آن اگرچه نظر بر الطاف و بنده پروري محمد اکبر در حق خود چندان خود را نه باخت - اما یکی از محرمان سخن‌دان را برای مصلحت سر انجام کار نزد راجي علي خان آسیر که ابتدای صدمه برو مي‌دانست فرستاد - و در همان ایام به گمراهي نفس کافر کیش و راه نمائي همدمان بد اندیش نظر بر بدمآل حال خویش که هرچه کاری همان آید پیش نه نموده بدین فکر افتاد که هرجا زن مقبول مي شنید خواه از امرا خواه از رعایای مسلمان و هنود اول به پیغام و عطای انعام زر وافر و الا به زور و تعدي کشیده مي طلبید - چنانچه از شنیدن تعریف حسن زن شجاع خان حبشي هر چند که اصلی نداشت و بر سر مهم نصاری جان‌فشاني مي نمود - زن اورا به عنق کشیده طلبید - اگرچه بعد آوردن پسند نه نموده بر خانهٔ او واپس فرستاد - اما شجاع خان از شنیدن خبر اول قبل از آنکه مرخص ساختن زن به او

[illegible]

خروج نموده و معاً نوشتهٔ او مصحوب یکی از محرمان هر دو طرف برای برهان شاه رسید که اگر امداد و رفاقت من نمائي بعد رسیدن به سلطنت نه لک هون در وجه مدد خرج سپاه با قلعهٔ شولاپور و دیگر هر قلعهٔ که خواهي تواضع پیشکش خواهم نمود - برهان شاه از راه خام خیالي لشکر آراسته متوجه مدد او گردید - و به پرینده نارسیده خبر رسید که برادر ابراهیم عادل شاه در مقابلهٔ فوج برار کشته گردید - و شهرت بدنامي این زیاده مادهٔ گفتگوی خفت آمیز میان دوست و بیگانه گشت - و به کمال خجالت و ندامت به احمد نگر مراجعت نمود - و ابراهیم عادل شاه که ازین کمال ظهور نفاق برهان شاه اطلاع یافت - رنجیده خاطر گردیده فوجها برای تاخت و تاراج ملک نظام شاه تعین نمود و به همهٔ تهانه‌داران و منصوبان سرحد نظام شاهي نوشت که به تاخت و غارت محصول مال و عیال پرگنات نظام شاه پردازند - ازین ممر از هرطرف فوجها خصوص فوج تعین کردهٔ زمیندارانِ بیجا نگر رو به تاخت و تاراج ملک برهان شاه آوردند - و برهان شاه بعد اطلاع مرتضی خان انجورا با اخلاص خان مولود و دیگر امرا مقابل فوج بیجاپور و بیجانگر تعین نموده مقرر فرمود که بعد صحت خود متوجه مقابله هر دو خصم گردد - اما هرطرف که فوج برهان شاه مي رفت نارسیده خبر شکست مي رسید - و مرض روحاني علاوهٔ مرض جسماني مي گردید * * شعر *

هرآنکه تخم بدي کشت و چشم نیکي داشت
دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست

و در عالم بی دماغي و امتداد مرض اسمعیل پسر خود را از قید بر آورده به سبب مهدویه بودن پیش از رسیدن نزد خود حکم کشتن فرمود .

دکنیان نظر بر حرام‌خواری که ازو به عرصهٔ ظهور آمده بود قول و امان نامه طلبیده آمد و ابراهیم شاه را ملازمت نموده آداب مبارکباد بجا آورد - و سپه دو فرقه شده جمعی به میان منجو پیوستند و بیشتر از دکنیان وحبشیان به اخلاص خان رابطه عهد رفاقت به میان آوردند - و هریکی دم از انانیت خود زده سر به دیگر فرود نمی‌آورد - و بازار لاف و گذاف دکنیها رونق تازه یافت و انتظام سلطنت که از مدت برهم خورده اصلا نه ماند - و هر کدام به ادعای سر لشکری برای مقابلهٔ محمد اکبر پادشاه و مقاتله نمودن با فوج عادل شاه بر خلاف رای هم دیگر گفتگو به کلمات درشت رسانده تن به اطاعت و رفاقت دیگری نمی دادند *

درین ضمن میر صفوی وکیل با وقار ابراهیم عادل شاه که با نامهٔ تعزیت و تهنیت نصائح آمیز رسیده بود با او برخلاف بزرگان به تندی و سختی و حرف‌های بی مزهٔ لا یعنی زدن پیش آمدند - و وکیل آزرده گشته بدون حصول جواب نزد عادل شاه مراجعت نمود - و ابراهیم عادل شاه بر رویهٔ امرای نظام شاهیه اطلاع یافته به قصد تادیب آنها متوجهه شاه درگ گردید - بعد رسیدن خبر به احمد نگر که کنکایش به میان آمد در مصلحتها اختلاف و نزاع افتاد دکنیها و حبشیها اتفاق نمودند که سلطان را مقابل فوج بیجاپور باید برد و میان منجو درین باب خلاف رای صائب دانسته نظر بر عدم انتظام سلطنت و نفاق مصلحت نمی داد - و می‌گفت ابتدا وکیل نزد عادل شاه فرستاده بنای دوستی را که در آن خلل پذیرفته و از چنین رای‌های فساد انگیز رخنه در آن راه یافته مستحکم باید نمود و باهم اتفاق بی نفاق نموده عهد و پیمان به کفالت کلام الهی به میان آورده به فکر مقابلهٔ فوج چنان پادشاه کشورستان باید پرداخت -

در آن رزم عجب اتفاق افتاد که بهادران[1] نظام شاهیه فوج عادل شاهیه را از رو برو برداشته هزیمت داده در سه کروه برده بسیاری را بر خاک هلاک انداختند - و به همین دستور دلاوران یمین عادل شاهیه میسرهٔ نظام شاهیه را هزیمت داده از قلب فوج گذرانیدند و از هر دوطرف نقارهٔ فتح نواختن شروع نمودند - درین که هر دو فوج به غارت و تاراج بهیر هم دیگر از شهرت آوازهٔ فتح لشکر خود پرداخته بودند و نظام شاه با معدود چند در قول مانده بود - سهیل خان با فوج خود رسیده حمله بر نظام شاه آورد و ابراهیم شاه به زخم سنان یکی از سپاه عادل شاهیه از اسپ افتاد و در همان آن راحد جان شیرین بباد داد - سهیل خان مطلع شده شادیانهٔ فتح را از سرنو بلند آوازه ساخته ابراهیم شاه را در پالکي انداخته به احمد نگر روانه ساخت - و تمام فیل‌خانه و اسباب تجمل فوج نظام شاه را به دست آورده به لشکر خود برد - میان منجو از شنیدن این خبر دست و دل باخته خودرا برای کفن و دفن ابراهیم شاه و تدبیر دیگر امور ملکي به احمد نگر رساند •

چون در سلسلهٔ نظام شاهیه سوای بهادر نام پسر ابراهیم شاه طفل شیر خواره که آن هم امید حیات او بسبب برآوردن آبلهٔ نه بود - دیگری نه مانده بود - احمد نام مجهول النسب از اولاد شاه طاهر که پدر او خود را از اولاد نظام شاهیه شهرت داده در قلعه محبوس گشته وفات یافته بود - و پنج برادر او به اسم خدا بنده و شاه علي و محمد باقر و عبدالقادر و شاه حیدر از ملاحظهٔ قهاري حسین شاه و مقتول و محبوس گردیدن از احمد نگر فرار نموده طرف بنگاله و اطراف دیگر جان بدر برده بودند - در اواخر عهد-مرتضی شاه نظام الملک شخصی جمعی از اوباش فتنه جو فراهم

---

[1] ن - بهادران میمنه •

آورده خود را شاه طاهر بن خدا بنده بن برهان شاه که در بنگاله به رحمت ایزدي پیوسته بود شهرت داده زود به دست ارکان دولت گرفتار گردید هرچند که خروج و کلمه و کلام و فعل و قول هرزهٔ او قابل قتل و حبس نه بود اما برای دفع بدنامي شهرت در قلعه محبوس ساخته جیرهٔ برای او مقرر کرده بودند تا آنکه در گذشت - و ازو پسري مانده بود احمد نام میان منجو بنابر ضرور اورا وارث ملک قرار داده چتر بر سر او افراشت اخلاص خان از مصلحت میان منجو و اطاعت احمد شاه رو گردان شد - و میان اخلاص خان و میان منجو کار به قتال و جدال انجامید - چون غلبهٔ دکنیان زیاده بود - میان منجو با احمد شاه در قلعهٔ احمد نگر محصور گردید - و هر روز از هر دو طرف یورش و کشش به میان مي آمد - و آدم بسیار کشته مي گردیدند - و دکنیان علي رغم میان منجو بهادر نام پسر شیرخوارهٔ ابراهیم شاه را که در قلعهٔ دولت آباد بود برای برداشتن به سلطنت طلبیدند - قلعه‌دار بدون حکم میان منجو نمي گذاشت که از قلعه بر آرند دکنیان پسر دیگر مجهول النسب را بهم رسانده خواستند که نام سلطنت برو بگذارند - میان منجو بر آشفته چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر پادشاه به احاطهٔ بیان آمده عریضه به خدمت سلطان محمد مراد پسر محمد اکبر و خانخانان که به مهم دکن مامور گردیده بودند نوشته به تاکید و ترغیب برای تسخیر قلعهٔ احمد نگر طلب نمود دربن ضمن میان دکنیان که هر کدام خود را صاحب مدار مستقل سلطنت مي گرفت بر سر اقطاع گفتگو به میان آمد و به فساد عظیم منجر گردید چنانچه از هر دو طرف هزارها به قتل رسیدند و بسیاري از اخلاص خان رنجیده به نامه و پیام به میان منجو پیوستند و لغایت آن روز که میان منجو في الحقیقت در

قلعه محصور و مجبور بود از قلعه احمد شاه را بر آورده مقابل اخلاص خان
از سر نو صف کارزار آراستند و هر روز صف کشي به میان مي آمد *

درین ضمن خبر رسید که سلطان محمد مراد به رفاقت خان خانان
و راجي علیخان برهان پور با فوج سي هزار سوار و توپخانهٔ جهان آشوب
به سرحد دولت آباد رسید - میان منجو از طلبیدن فوج چغتیه پشیمان
گشته به استظهار رفاقت بعضی دکنیها آذوقه و سر انجام جنگ در قلعه
فراهم آورده محمد خان نام را که از کوکهزادهای مرتضی شاه بود قلعهدار
ساخته مع چاند بي‌بي که ذکر اوصاف آن شیرزن سابق به زبان خامه داده
در همان ایام از نزد عادل شاه برای بندوبست قلعه رسیده بود در قلعه
گذاشته احمد شاه را با خود گرفته برای آوردن فوج کومک نزد عادل شاه
و قطب الملک که هر دو از آوازهٔ فوج محمد اکبر پادشاه خود را باخته برای
مصلحت به اوسه آمده مجلس کنکایش داشتند روانه شد و چاند بي‌بي بعد روانه
شدن میان منجو چون به سلطنت احمد جعلي راضي نه بود و به اطاعت
میان منجو هم سر فرود نمی آورد محمد خان را به قتل رسانده بندوبست
قلعهٔ احمد نگر را به اختیار خود گرفت و به تعمیر برج و باره و فراهم آوردن
مالولات و سر انجام جنگ پرداخت - چون سلطان بهادر را از قلعهٔ دولت آباد
طلبیده بود و قلعهدار نه گذاشت - غائبانه خطبه بنام سلطان بهادر شاه
خوانده چند امیر نامي شجاع رزم دیده را مثل شمشیر خان حبشي
که هفتاد نفر از فرزندان و برادران و خویشان تنومند داشت و هر کدام
خود را رستم و سهراب وقت مي شمردند - دیگر بهادران کار طلب رزم آزما
اندرون قلعه طلبیده رفیق خود ساخت و اوائل ربیع الثاني سنه ۱۰۰۴
هزار و چهار سلطان محمد مراد مع خان خانان و راجي علیخان آمیر

و میرزا شاهرخ و شهباز خان کنبو و محمد صادق خان و سید مرتضی خان سبزواری و راجه جگناتهه و دیگر امرای چغتیه و راجپوتان نهور پیشه و افغانان جهالت کیش بالشکر سی چهل هزار سوار رسیده نزدیک کالی چبوتره ساختهٔ سلطان بهادر خیمه زده به امر محاصره نمودن و مورچال بستن و نقب دواندن افتادند و قلعه را نگین وار درمیان گرفتند و صبح آن در شهر احمد نگر و برهان آباد نو اباد منادی امان و عهد و پیمان عدم مضرت به حال رعایا و اهل حرفه در داده جا به جا قدغنچیان برای نگاهبانی و محافظت سکنه‌های شهر نشاندند - مردم شهر و بازار اعتماد بر منادی امان نموده جا به جا با مال و عیال قرار گرفته به فکر فرار نیفتادند - بعد دو سه روز شهباز خان که در مردم آزاری شهرت تمام داشت و مورچال او به نزدیک شهر واقع شده بود برای ملاحظهٔ قلعه و مقرر نمودن مورچال سوار شده وقت مراجعت و گذشتن از نزدیک آبادی شهر سپاه خود را اشاره به غارت و تاراج نموده بازاری که به اسم محلهٔ لنگر دوازده امام آباد نموده آش پخته و خام به فقرا می رساندند و دکانها از غله و انواع جنس مالا مال بود چنان به تاراج در آوردند که پارچهٔ ستر بر بدن مرد و زن نه گذاشتند خصوص به شهرت بازار روافض زیاده در خرابی بازارها و بر انداختن و سوختن عمارتها کوشیدند و فریاد و واویلای آن به گوش پادشاهزاده محمد مراد و خان خانان رسیده به زبانی سزاوان شدید پیغام زجر آمیز برای منع آن به شهباز خان نمودند و فرمودند که هرجا تاراجیان به نظر آیند به سیاست رسانند و به زنند و به کشند - باوجود زجر و منع دو روز بازار غارت و تاراج گرم بود - و مردم را دیگر اعتماد بر قول و امان چغتیه نه مانده و هر کدام به فکر فرار افتاده جلای وطن گشته رو به اطراف

سپاه دکن بیشتری کشته و زخمي گردیده هزیمت یافتند - و لشکر چغتیه
را که به تعاقب اخلاص خان مي تاخت عبور به مونگي پٹن که لک‌ها
مال تجار از انواع اقمشه موجود مي باشد افتاد و سپاه دست به غارت
و تاراج آن دراز نموده تمام قصبه و بازار چنان دست بدست ربودند
که ظرف گلي و پارچهٔ ستر عورتین بر بدن احدی نه گذاشتند - سپاهي
نه بود که به دست او هزارها مال از جنس زري و سادهٔ نقدمهٔ تجار
نیفتاده باشد - بعد از آن چاند بي‌بي استمالت نامهٔ لطف آمیز مصحوب
یکی از محرمان چرب زبان نزد اتک خان برای طلب فرستاد و او
با شاه علي پادشاه پنج روزهٔ مجبور از بیجاپور روانه شد بعده که به مسافت
دو سه روز راه رسید - از تعیین جاسوسان که طرفی از اطراف قلعه از تردد
و خبرداري مردم چغتیه خالي خبر یافته بود ایلغار شب و روز نموده همین
که نزدیک قلعه رسید قضا را خان خانان آخر شب همان سمت که فوج
شاه علي ایلغار نموده بود برای ملاحظهٔ مورچال سوار شده آن طرف آمد -
درین ضمن از صدای شیههٔ اسپان و آواز سم اسپ ستوزان غلغلهٔ شب‌خون
آوردن دکنیان در لشکر خان خانان افتاد - و مهتاب‌ها روشن شد و مبارزان
جنگ جو اسپان به جولان در آوردند و کار به مقابله و مقاتله انجامید - از
آنکه دکنیان کفن به دوش همه مستعد و آمادهٔ جنگ بودند محاربهٔ عظیم
رو داد - و از بالای قلعه نیز گوله های جان ستان و اقسام آلات آدم کش
باریدن گرفت جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند از دکني‌ها
تردد نمایان به ظهور آمد - و اتک خان از راه غیرت تهوري را کار فرموده
به اتفاق جمعی سپرها را پیش رو گرفته درمیان صف مبارزان چغتیه غوطه
زده حمله کنان از میان بازار و خیمهٔ خان خانان گذشته نزدیک دروازهٔ قلعه
که از بالای قلعه نیز کومک رسید خود را رسانده مامون گردید - و شاه علي

که پادشاه مجبور و مانند مرغ به قفس گرفتار آمده در فکر خلاصي ازین ورطهٔ بلا بود با قریب دو هزار سوار رو به فرار آورد که خود را زنده بازنده رساندن به تکیهٔ خود از فضل پادشاه حقیقي خود مي دانست - فوج چغتیه به تعاقب او تاخته همه جا پاشنه کوب مي رفتند تا آنکه بهم رسیدند و کارزار صعب رو داد اگرچه شاه علي با جمعی جان بدر برد - اما قریب هفت صد سوار و پیاده علف تیغ چغتیه گردید - بعده که خبر استیلای افواج محمد اکبر پادشاه و به تاراج و غارت رفتن ملک نظام شاه و محاصرهٔ نمودن اطراف احمد نگر انتشار یافت - عادل شاه و قطب الملک متزلزل خاطر گردیدند *

درین ضمن نوشته جات تضرع آمیز چاند بي بي مشتمل بر طلب کومک به عادل شاه رسید - ابراهیم عادل شاه خواجه سهیل را با بیست هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده روانهٔ شاه درک ساخت که آنجا رسیده تا رسیدن فوج کومکي قطب الملک در گرد آوريِ سر انجام دیگر کوشد - و از عقب مهدي قلي خان از طرف قطب الملک با شش هزار سوار و اخلاص خان با چهار هزار سوار به او پیوست اگرچه شهرت بفنجاه و شصت هزار سوار و لک پیاده برای مقابلهٔ فوج چغتیه همراه سهیل خان یافته بود اما از سي و پنج هزار سوار و چهل هزار پیاده کم فراهم نیامده بودند - از شهرت آمدن سهیل خان خان خانان و دیگر کارپردازان مورچال سعي موفور در پیش بردن مورچال و پر نمودن نقب به کار برده پنج نقب از باروت پر نموده در سنه ١ غرهٔ رجب قرار آتش دادن یافت - درین ضمن محمد خان نام شیرازي از همراهان خان خانان آزرده گشته به تغییر وضع

١ - تاریخ

و الماس خود را به قلعهٔ احمد نگر نزد چاند بي‌بي رسانده حقیقت پر نمودن نقبها به تعین مکان و تاریخ آتش دادن اطلاع داد - و چاند بي‌بي رعایت زیاد به حال محمد خان نموده بر پیدا نمودن نقبها به اتفاق بیل داران چابک دست، کمر همت بسته به قیاس طرف بیرون موافق اظهار محمد خان چندین جاکنده بعد کنج و کاو زیاد و سعي و تلاش بسیار مکان دو نقب را یافته صبح روز جمع خریطه‌های باروت هردو نقب را دزدیده آب بسیار در آنجا ریخته از آن طرف اثر هم ظاهر گردید و کارپردازان طرف خان خانان باوجود قرار روز شنبه همان آخر روز جمعه هر سه نقب دیگر را آتش زدند - در حالتیکه سه صد چهار صد نفر از مردم چاند بي‌بي با دو صد بیل دار که در کندن سنگ و بیخ برج برای تحقیق نقبهای دیگر تردد مي نمودند برجها به زلزله آمده یک بار به صدای مهیب جهان آشوب که زمین و زمان را به تزلزل در آورد و بیشتر از متلاشیان را به خاک آن گل زمین برابر ساخت و برج مع پنجاه ذرعه دیوار پرید *

* شعر *

شد آن لحظه حول قیامت عیان * به گردون بر آمد نفیر و فغان
زمین گفتي از هم دگر بر درید * سرافیل صور قیامت دمید

اگرچه جمعی که مصالح کلنگ زدن و مشغول جست و جوی باروت نقب بودند نام و نشان آنها معلوم نه گردید - اما از سرداران اتک خان و شمشیر خان وغیره جمعی که از صاحب اهتمام و تردد دور بودند به بعضی زخم سنگ رسید و جان سلامت بدر بردند *

و آن زن شیر صولت از آن صدای جهان آشوب که همه را متوهم ساخته بود اصلا نه اندیشیده خود را نه باخته شمشیر بر کمر همت بسته برقع بر رو انداخته اسپ سواري طلبید - چون سواريِ خاص حاضر نه بود

پیادهٔ شمشیر برهنه در دست گرفته خود را بدان مکان رخنه رساند - و جمعی از هوا خواهان جان نثار که همراه او رسیدند و دیگران که از هیبت آن زلزله دل باخته به گوشه وکنار پناه جسته بودند از مشاهدهٔ جراءت و بحال ماندن حوصلهٔ آن شیرزن سر از قدم ساخته آفرین گویان سایه وار سر به قدم او گذاشتند و همه از راه تسلي و دلبري که شرم همهٔ ما یکی است - فرمود که از تخته و چوب خورد و کلان و سنگ و لاش آدم و چهار پای مرده و کاه و هیمه هرچه بدست هر که آید به جلدي و چابکي تمام که در اهتمام آن پای چاند بي‌بي به زمین نمي رسید آورده سد راه یورش سازند اگر قبل از آنکه حوصله و تدبیر چنین را به چنان جلدي کار فرمایند سپاه یورش مي نمود - و هیچ جا کسی مانع در آمدن فوج نمي شد - اما از آنکه کار فرمایان را در انتظار آتش گرفتن نقبهای دیگر و پراندن باقي دیوار جست و جوی سبب آتش نه گرفتن مکث واقع شد و به سبب پیچیدن دود و افتادن سنگهای سه مني و چهار مني که مرغ روح هر یکی در انداز پرواز بود و بعضی در خاطر جمعي از رخنهٔ دیوار تردد داشتند در یورش تاخیر رو داد - درین فرصت چندین زن و مرد از نه ده ساله گرفته تا هشتاد نود ساله در فراهم آوردن مصالح و بند نمودن رخنه‌های راه یورش کوشیدند - بعده که فوج چغتیه از آتش گرفتن نقبهای دیگر مایوس شده پرداختند راه مسدود یافتند اگرچه آنچه شرط تردد جان بازي بود به کار بردند اما از غلبهٔ محصوران که گوله توپ و سنگ و آتش بازي مانند باران مي بارید فائده به روی کار نیامد تا آنکه سیه چادر شب میان هر دو فرقه حائل گردید و چاند بي‌بي چنان مسلح بر اسپ استاده به اهتمام برداشتن دیوار از فراهم آوردن بیلداران و رساندن مصالح که بجای گل و سنگ از چوب و تخته و توپ شکسته و جسد آدم و لاش

میان منجو و چاند سلطان باز بر تعین سلطنت پرخاش به میان آمد
میان منجو دست از سلطنت احمد شاه بر نمي داشت - و مصلحت
چاند سلطان به اتفاق جمعی در سلطنت بهادر شاه قرار گرفت تا آنکه
مصطفی خان که از امرای عمدۀ قطب الملک بود او نیز به موجب نوشته
و اشارۀ چاند بي‌بي از گلکنده برای فهماندن میان منجو رسید آخر هم
هم مصلحت گشته بر سلطنت بهادر شاه اتفاق نمودند •

ذکر سلطنت سلطان بهادر شاه نظام الملک بحري واسطهٔ نهم

چون چاند سلطان بهادر شاه را به حسن سعي خود به سلطنت نشانده
خطبه بنام او خواند [۱] احمد خان را که دایه زادۀ مرتضی شاه مي شد
و در ایام محاصرۀ قلعه ازو تردد به ظهور آمده بود دست بهادر شاه را گرفته
با همه اعیان بدو سپرده مدار علیه سلطنت ساخت و محمد خان
دراندک زمانی چنانچه رسم و طریقه و خاصیت سر زمین دکن است
به دستور نمک حرامان وابسته های خود را پیش آورده با هواخواهان
قدیمي چاند بي‌بي به پرخاش و بدسلوکي پیش آمد - و اتک خان
و شمشیر خان را به حسن تدبیر گرفته مقید ساخت و امرای دیگر ازین
شهرت ازو نفرت گرفته بهر بهانه از بهادر شاه جدا شدند و چاند سلطان
بار دیگر به عادل شاه نوشت که باوجود غلبهٔ چنان خصم محمد خان
و دیگر امرا باهم مخالفت نموده مي‌خواهند آنچه ملک نظام الملکي
مانده در آن هم خلل اندازند - عادل شاه سهیل خان را که برای مقابلهٔ

---
[۱] ن - محمد خان

فوج چغتیه مستعد ساخته بود عجالتاً برای دفع شر و فهماندن امرای دکن روانه نمود - بعد رسیدن سهیل خان تا سه ماه محمد خان محصور ماند سهیل خان را اندرون قلعه راه نه داد تا به شنیدن حرف و تمعیت او چه رسد بلکه خطی به خان خانان مشتمل بر اشارهٔ طلب نوشته ترغیب تسخیر احمد نگر نمود و خط به دست هرکارهای چاند سلطان آمد - از شهرت این قصد نمک حرامي او خورد و کلان اندرون و بیرون قلعه اتفاق نموده به شورش آمده محمد خان را به دست آورده مقید ساختند - و چاند سلطان به جای محمد خان انگ خان حبشي را مدار علیه اجرای کار ملک گردانید و سهیل خان را مخلع نموده خواست نزد عادل شاه مرخص سازد *

درین ضمن خبر رسید که امرای چغتیه خلاف عهد نموده دست تصرف به پرگنات دیگر سرحدي برار دراز نموده قصبهٔ پاتهري را به دعوای کهنهٔ آنکه یک وقتی به برار تعلق داشت به تصرف در آوردند و در فکر پیش قدمي اند از شنیدن این خبر چاند سلطان سهیل خان را مانع رفتن بیجاپور گشته به عادل شاه درین ماده آنچه بایست نوشت - عادل شاه به فکر تهیهٔ فراهم آوردن سپاه افتاده از گلکنده نیز کومک طلبیده جمله شصت هزار سوار از تعلقهٔ هر سه پادشاه را که سردار فوج قطب الملک مهدي قلي خان مقرر نموده نزد سهیل خان روانه ساختند - و سهیل خان به دبدبه و آراستگي تمام مقابل فوج شاهزاده محمد مراد روانه گردید و کنار آب گنگ رسیده برای تهیه و سرانجام جنگ توقف نموده و خان خانان از رسیدن سهیل خان اطلاع یافته برای استقبال و مقابلهٔ او رخصت از پادشاهزاده محمد مراد حاصل کرده به اتفاق راجي علي‌خان

[illegible]

تیره‌بختان تاخت آورد و از سر نو محاربهٔ صعب رو داد و سهیل خان
زخمي گشته از اسپ افتاد و فوج دکن هزیمت یافت و سهیل خان را
هوا خواهان او دست به دست برداشته بردند و لشکر پادشاهي چند کروه
تعاقب نموده دو چند از آنچه روز گذشته غنیمت به دست مردم دکن
افتاده بود به دست آوردند - و خان خانان به فتح و فیروزي خود را به
خدمت پادشاهزاده محمد مراد رسانده مستوجب آفرین گردید - اما از
آنکه میان صادق محمد خان و خان خانان از سابق بر سر تاراج احمد نگر
سوی مزاج به میان آمده بود و از راه حسد روز به روز بر عداوت مي افزود
باز بر سر محصول بازار شاه پور که نو آباد کردهٔ خان خانان بود و مردم
محمد صادق خان بنجاره و اهل سوق را طرف خود جبراً مي‌کشیدند
گفتگوی شدید به میان آمد و صادق محمد خان مزاج پادشاهزاده را
هم از طرف خان خانان منحرف ساخت - و هر دو نفاق کرده به
محمد اکبر پادشاه شکوهٔ خان خانان به آب و تاب نوشتند و خان خانان را
طلب حضور نموده شیخ ابوالفضل را به رفاقت میر یوسف مشهدي که داماد
میرزا عسکري مي‌شد بر مهم دکن در خدمت شاهزاده مقرر نموده
مرخص فرمودند و از انتشار نزاع سرداران جغتیه و روانه شدن خان خانان
که به بندوبست و دبدبهٔ فوج پادشاهي بحال نه ماند - اتک خان با
چاند سلطان عداوت ورزیده از اطاعت سر پیچیده و به فکر این افتاد که
بهادر شاه را با چاند سلطان مقید سازد - چاند سلطان بر ارادهٔ نمک حرامي
او اطلاع یافته به تدبیر اورا بیرون قلعه فرستاده دروازهٔ قلعه بر روی او بست
و کار به محاربه و محاصره انجامید - بعده که اتک خان دانست از محاصره
قلعه مفتوح نمي گردد به تاخت و تصرف پرگنات پرداخت درین هنگامه

و فساد که شیر خواجه از طرف شهزاده محمد مراد برای تسخیر و تصرف پرگنهٔ بیر و توابع آن رسیده به تصرف خود آورده بود - انک خان بر سر او تاخت آورد و میان هر دو محاربهٔ عظیم رو داد - و شیر خواجه خود را اندرون قلعه بیر رسانده محصور گردید و هرچند به شیخ ابوالفضل برای کومک نوشته اثر معاونت ظاهر نه گردید - لهذا شیر خواجه حقیقت تسلط دکنیان و اغماز ابوالفضل وقت طلبیدن مدد به حضور پادشاه معروض‌داشت *

درین ضمن خبر واقعهٔ شاهزاده محمد مراد که در عین نشو و نمای شباب آن نونهال گلشن مراد محمد اکبر پادشاه را سموم هموم ناگهانیِ اجل از پا در آورد به عرض رسید و جهان جهان غم در دل پادشاه راه یافت - و دانستند که بدون خان خانان بندوبست دکن صورت نه خواهد بست - بار دیگر خان خانان را همراه شاهزاده دانیال پسر خورد داده مرخص فرمودند - و خود نیز از شنیدن اخبار فساد دکن ناهنجاری و غرور سلطان بهادر حاکم آسیر که بر مکان مفصل به زبان قلم خواهد داد - در سنه ۱۰۰۷ یک هزار و هفت رایت توجه به قصد تسخیر قلعهٔ آسیر و تادیب دیگر سرکشان دکن طرف جنوب بر افراشتند و بعد عبور از نربدا به برهان پور شرف نزول فرموده در اندک فرصت شهر برهان پور را به تصرف در آورده به محاصرهٔ قلعهٔ آسیر پرداختند چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر پادشاه مفصل به احاطهٔ بیان در آمده شاهزادهٔ دنیال را با خان خانان و فوج عظیم و توپ‌خانهٔ جهان آشوب برای تسخیر قلعهٔ احمد نگر تعین و مرخص فرمودند - انک خان که چهارده پانزده هزار سوار فراهم آورده دم از انا الملکي مي‌زد از راه خیره سري و کوته اندیشي مقابل فوج پادشاهي شتافت همین که گرد سپاه و آثار جاه و جلال اکبري فوج دریا موج شاهزادهٔ دنیال به نظر

آن تیرﮤ روز جلوه‌گر گردید بی آنکه چاند سلطان را به نامه و پیغام خبر نماید و از امرای همدلش استمزاج حاصل کند خیمه را آتش زده راه فرار اختیار نموده خود را طرف جبال کونکن رساند - و پادشاهزاده و خان خانان با فوج عظیم بلا مخالفت و مزاحمت خصم به پای حصار احمد نگر رسیده به محاصرﮤ قلعه پرداخته به پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه مشغول گردیدند - و چاند بی‌بی تا مقدور به نامه و پیغام التیام آمیز سلوک نموده تردد قلعه داري و شرط سرداري به رهنموني رای صائب بجا آورده به دفع شر محاصره و یورش فوج چغتیه پرداخت - و آخرکار چون دانست کار به نزدیک تسخیر قلعه رسیده و در مقابل اقبال اکبري سعي در نگاه داشتن قلعه پیش نمي رود - سرداران دکن را جمع ساخته کنکایش سپردن قلعه و شکوﮤ نفاق امرای حضور خصوص میرزا منو خان و فرار نمودن آنک خان بدون استمزاج دیگر صاحب مداران به میان آورد - از آن جماعه چیته خان خواجه‌سرا که مرضي چاند سلطان را بر سپردن قلعه و طلبیدن امان اطلاع یافت به فریاد و شورش آمده ندای عام نمود که چاند سلطان با سرداران چغتیه ساخته مي خواهد که قلعه را به منصوبان محمد اکبر به دهد و همه اتفاق نموده غرﮤ محرم سنه ١٠٠٩ هزار و نه با شمشیرهای برهنه به حرم سرای چاند بی‌بي در آمده به زخمهای پیاپی آن مظلومه را شربت شهادت چشاندند - و اینکه شهرت عام دارد و برالسنﮤ مردم دکن جاري است که چاند بی‌بي خود را در باولي انداخته مفقودالاثر گردید خلاف مضمون تاریخ محمد قاسم فرشته و شهرت دادﮤ دکنیها است - ازین قیاس نمایند که سرداران دکن همیشه چه قدر مایﮤ فساد بودند و چه نمک حرامیها که نسبت به ولي‌نعمت خود ازان گروه سرزده *

[illegible]

ذکر سلطنت شاه علي نظام الملک بحري
واسطهٔ دهم

بعده دکنیان شاه علي بن برهان شاه را که سابق ذکر او مجمل مکرر به زبان قلم داده از بیجاپور آورده به سلطنت برداشتند به مرتضی شاه نظام الملک ملقب ساخته قلعهٔ بیدر را چندگاه دار الحکومت خود ساختند و روز به روز هنگامهٔ فساد و عناد آن جماعه میان هم زیاد مي گردید - تا آنکه ملک عنبر نام که اصل غلام بیجاپوري بود با چند حبشي تهور پیشه دیگر خود را در جرگهٔ نظام شاهیه در آورده از جوهر ذاتي و شجاعت بر همه حبشیان و دکنیان غالب آمده پادشاه مجبور را به اختیار خود در آورده به تدبیر ملک داري پرداخته خود را وکیل السلطنته ساخته پادشاه را به قلعهٔ دولت آباد برده دار الامارت گردانید - و از سر نو بندوبست سلطنت پرداخت و در ایام فرصت بر افراشتن علم بغي پادشاهزاده سلیم شاه که بعد جلوس به جهانگیر پادشاه ملقب گردید و باز به میان آمدن آشوب یعني خسرو و مقید گردیدن او به تقاضای وقت عنبر سر به فساد برداشته چنانچه در جهانگیر نامه درج است تا کنار آب نربدا به تاخت و تاراج آورده به مرتبه علم بغي و شهرت سرکشي بر افراشت که شرفا و اعیان برهان پور استغاثهٔ تعدي او به مرتبه به جهانگیر پادشاه نوشتند که اگر فکر تنبیه و تادیب این سیاه غلام بد رگ نه نمودند ماها را ضرور خواهد گردید که به دستور راجپوتان با غیرت عیال و ناموس را زیر تیغ آورده به مقابل او پرداخته خود را به درجهٔ شهادت رسانیم و مکرر تهانهای امرای جهانگیر را از نواح ایلچپور برار و پرگنات صوبهٔ خاندیس برداشته به تصرف خود آورد -

ظهور آمده و محارباتی که با فوج پادشاهي تا زمانی که قلعهٔ دولت آباد در عهد شاه جهان صاحب قران ثاني به تسخير در آمد نموده و بعده نام و نشان نظام الملكي نه گذاشت در ذکر سلطنت فردوس نشان شاه جهان مفصل به احاطهٔ بیان در آمده از شروع ایام خروج و جلوس احمد نظام‌شاه بحري که در سال هشت صد و نود و پنج جلوس نمود لغایت تسخیر احمد نگر و عهد شاه علي نظام الملک که به ده واسطه سلطنت نظام شاهیه منجر گردید قریب یک صد و شانزده سال فرمان روائي نمودند و تا روزی که قلعه دولت آباد به تسخیر صاحب قران ثاني در آمد یک صد و چهل و پنج سال بود - دیگر هم عهد نظام شاهیه که به هم‌چشمي نظام الملک بحري سه امیر نامي بهمنیه علم سلطنت بر افراشته فرمان روائي دکن نمودند ثاني نظام الملک بحري سلسلهٔ عادل شاهیه است که به تذکار آن مي پردازد سوم اولاد محمد قلي ترک همداني است که از نوکران و امرای مستقل سلطان محمد شاه ثاني بهمني بود طرف بقدر داېل به کار آمد و پسر او سلطان قلي مخاطب به قطب الملک گشته حاکم گلکنده و تلنگانه گردید - در عالم سلوک از ابتدای تا آخر همه سلاطین این طبقه طریقهٔ مدار با همهٔ ملوک از دست نمي دادند و هرسال پیشکش معین و مختلف به نظام الملک مي دادند و در سنه ۱۰۹۸ به تسخیر زبدهٔ دودمان امیر تیمور صاحب قران محمد اورنگ زیب در آمد - چهارم بریدي به تفصیلي که گذشت ولایت احمد آباد بیدر را که شرقي آن به سرحد بیجا پور و تلنگانه و شمالي به برار پیوسته است و جنوبي و مغربي به ملک نظام الملک متصل است سلطنت نمودند *

* شعر *

جهان خوابی اسب پیش چشم بیدار * به خوابی دل نه بندد مرد هشیار

[illegible]

آن جناب در آورده بعده که به شهر ساوه رسید یوسف را که هفت ساله بود همراه فرزندان خود به مکتب سپرد و سال دیگر دو نفر از نزد والدهٔ شاهزاده یکی از محرمان حرم دیگری غلام معتمد با مبلغ نقد و جواهر رسیده خبر سلامتی فرزند را مع کتابت به خط او گرفته غلام مراجعت نمود - و آن ضعیفه که به اسم دلشاد آغا و عمهٔ رضاعی یوسف بود نزد شاهزاده ماند و بعد رسیدن خبر سلامتی باز غضنفر آغا کوکه و دایهٔ مرضعهٔ اورا به شهرت زیارت کعبة الله نزد او با سوغات و تحف نقد و جنس روانه ساخت و به همین دستور هرگاه قافلهٔ کعبه روانه می شد همراه زائران به شهرت بیت الله محرمان را هرسال روانه می نمود - و به سبب شهرت یافتن در ساوه بعده که خواجه عماد الدین سفر تجارت رفته بود حاکم آنجا کاوش نموده مبلغ چهار صد تومان که دوازده هزار روپیه باشد جریمه از وابستگان خواجه تاجر گرفت - و سال دیگر در سن شانزده سالگی شاهزاده را با پسر زرگری نزاع به میان آمد و زخمی به او رسید حاکم ساوه که شنید چون چاشنه خور جریمه سابق شده بود و اسم شاهزادگی بر و انتشار یافت پرخاش و طمع زیاد به میان آورد - زن تاجر پادشاهزاده را مردم همراه داده از ساوه بر آورده به شهر قم گریزاند - بعد رسیدن آنجا که چند سال در صفاهان نیز سیر و تنعم نمود خبر فوت حاکم ساوه رسید خواست به ساوه مراجعت نماید شب در عالم رویا مشاهده نمود که شخصی به اظهار اسم خود به خواجه خضر می گوید که فسخ عازم[1] ساوه نموده عازم هندوستان شو که شجر مراد تو از گلشن سلطنت آن دیار بارور خواهد گردید و بعد تعب و مشقت سفر به کام دل خواهی رسید - چنانچه گفته اند *   * مصرع *

سفر مربی مرد است و اوستاد هنر

---

۱ - عزم

استحکام کامراني سي هزارهون به عبد الله هروي که در ايام سفر کشتي رفيق او بود داده به ساوه فرستاده که ازان جمله نصف خرچ بناى مسجد عالي نموده آن مسجد را بمسجد غريبان مسمى ساختند - و باقي را براى وارثان و وابستههاى خواجه عماد الدين ملک خريدند و نهرى که درآن مسجد آورده ميناري که از دور نمايان است متصل مسجد ساختند - ديگر در مکاني که حضرت خضر عليه السلام در خورده بود قصبه آباد نموده خضرآباد موسوم گردانيد که الحال از فساد مقهوران دکن همهٔ آن ضلع خراب مطلق گشته اگرچه يوسف عادل خان را با مخالفان دولت و کافران اطراف و اکناف و نصاراي سمت گوره پيکارهاى شديد رو داده که اگر به ذکر تفصيل آن پردازد جلد عليحده مطلوب گردد - اما از جملهٔ مصافهاى او که قابل يادگار بر صفحهٔ روزگار مانده جنگ تيمراج بيجانگر است که مجملي از آن به تحرير بيان مي آرد *

چون سلطان را چند روز عارضهٔ بدني از تردد سواري باز داشته بود و اين خبر انتشار يافت تيمراج که هميشه با پادشاهان اسلام نزاع ملکي داشت - و ميان هم لشکرکشي و محاربات مي شد با هزار فيل کوه شکوه و لک سوار جرار و پياده برقنداز و تبر دار بى شمار بعزم پيکار در تلافي انتقام به خون ريزي اسلام و انهدام مساجد کمر بسته از سرحد خود گذشته اکثر مکان را غارت و تاراج نموده بقعه و مساجد را خراب و مسمار ساخته مسلمانان بسيار را بقتل آورد - هرچند يوسف عادل خان به سبب قلت و کمي سپاه و ضعف بدن که هنوز طبع بحال نيامده بود در خود استعداد و قوت مقابل شدن به آن کافر خيره سر نمي ديد اما به مدد غيرت اسلام و شجاعت ذاتي به همعناني توکل و هم رکابي فتح و نصرت پا به رکاب آورد بقصد استقبال آن شقي بد خصال بر آمد بعد مقابله و مقاتله کارزار

صعب به میان آمد و از غرش فیلان مست و نعره‌های دلیران فیل افگن زمین به جنبش در آمد و از هر طرف آدم بی شمار به قتل و درجهٔ شهادت رسید و پیکار به طول انجامید • • شعر •

ز بس کشتگان گرد بر گرد راه   چو بازار محشر شده حرب‌گاه
سر افشانی تیغ گردن گذار   بر آورد از جوی خون لاله زار

آخر هزیمت بر لشکر اسلام افتاد و کفار غلبه نموده یوسف عادل خان را شکست عظیم دادند و لشکر بعد غارت دادن مال و اسباب و متفرق شدن هر کدام گوشه و کفار فرار اختیار نمودند سلطان خود نیز با جمعی در بن غاری پناه برده فرود آمد که دمی بیاساید و لشکر تیمراج برای تاراج نمودن لشکر مغلوب فوج فوج هر طرف تعاقب نموده شتافتند در حالتی که با یوسف عادل خان فوج غم و هم لشکر زور آورده بود و به بحر فکر فرو رفته سر حیرت بر کاسهٔ زانو گذاشته بود یکی از ملازمان او رسیده ظاهر ساخت که من به قید کافران افتاده بودم نجات یافته آمدم و خبر داد که کفار از جبر فوج اسلام متفرق شده و خبر کشته شدن سلطان تیمراج را مست بادهٔ غرور ساخته و با جمعی از خاصان خود به جشن فتح و مجلس شراب پرداخته و با همراهان سر مست و بی خود گذشته و جمعی به خواب غفلت فرو رفته اند سلطان از شنیدن این خبر لشکر غم را وداع نموده به گرد آوری فوج پرداخته کمر همت بسته از سواران و همراهان جابجا برای طلب سپاه متفرقه دوانده قریب سه هزار سوار فراهم آورد - دربن ضمن دو سه هزار تفنگچی با چند فیل جنگ جو که بقصد مدد در آن نزدیکی رسیده از شنیدن غلبهٔ کافران به هئیت مجموعی جای پناه جسته نشسته بودند به سلطان پیوستند وقوت دیگر بر دل سلطان و همراهان افزود - بعد انقضای دو پاس شب به راهنمائی همان ملازم خبر رسان سوار شده به هم رکابی توکل و هم عنانی

[illegible]

به یوسف عادل خان درین مادة نوشت و تکلیف استیصال او نمود و عادل شاه متوجه تنبیه او گردید آنچه کارزار و تردد نمایان درآن محاربه ازو به ظهور آمده برای اختصار کلام به تحریر تفصیل آن نمي پردازد - حاصل کلام آنکه در گلبرگه اتفاق مقابله افتاد و جنگ‌های صعب به میان آمد اورا بقتل رساند *

با وجود اینکه سلطنت او به مرور ایام استقلال گرفت و در ابتدا از طرف سلطان محمود به راه نمائي قاسم برید فوجها برو تعین گردید بازهرگاه سلطان محمود به او رجوع مدد زروالشکر مي آورد چنانچه به تحریر بیان آمده خود را معاف نمي داشت و اکثر زر و جواهر برای سلطان محمود خفیه ارسال مي داشت - و سلطان محمود از ملاحظهٔ امیر برید که نزد او نمي گذاشت و سلطان محبوس و محکوم او بوده خفیه پیغام منع ارسال داشتن زر و تحف مي فرستاد و مي گفت که هرگاه به نزد من نه ماند و به کار عدوی من آید فائدهٔ فرستادن آن چیست - و بعد از فراغ تسخیر گلبرگه و دستگیر و قتل ساختن دستور دینار حارس گلبرگه که از سرکشان مشهور بود و اطاعت سلطان محمود نیز نمي نمود چنانچه به تحریر در آمده به بیجاپور مراجعت نمود *

روزی امرای با استقلال خود را جمع ساخته به طریق کنکایش به آنها مصلحت به میان آورد که چون من در صغرسن به مزار شاه صفي رسیدم و مرید آن جناب شدم با خود عهد نمودم که اگر حیات من وفا کند خود را از غلامان شاه ولایت بشمارم - و بعده که مرا حضرت خواجه خضر درباره مبشر به سلطنت ساخت به خاطر خود آورده نذر نمودم که اگر این بشارت پرتو ظهور یابد مذهب تشیع را رواج دهم - و باز در جنگ تیمراج که هزیمت

یافتم در دل خود عهد نمودم که اگر به آبرو به پای تخت خود رسم مروج
طریقهٔ اثنا عشر گردم - الحال که شمایان بازوی سلطنت می اید چه مصلحت
می دهید در همه صورت مرا به جناب اصحاب کبار صورت پرخاش
نخواهد بود و به طریقه و ملت اهل سنت هرکه از شمایان به دستور سابق
پیرو باشد اختیار خواهد داشت . احدی را هم منازعت و تعصب
نه خواهد بود - پس از شنیدن آن کلمات دریا خان و فخر الملک ترک
و مقصود خان و جمشید خان کرد و جوهر خان و شهباز خان و بلال خان
حبشی و شجاعت خان و شرزه خان و کمال خان دکنی که بعضی از آنها
در باطن نیز میل به مذهب تشیع داشتند - و جمعی از راه مزاح گوئی
که خود را از جمله صوفی لا مذهب می گرفتند درین مصلحت رفیق
بل ساعی گشتند - و برخی که در دین و ملت حنفی ثابت قدم
بودند مثل عین الملک و اژدر خان گیلانی و آقا جمشید ترک و محمد
سیستانی و دلاور خان حبشی و چندی از دکنی الاصل به براهین و دلائل
مبرهن بر ابطال مذهب روافض زبان کشادند و گفتند که هنوز سلطنت
قائم نه گردیده و سلطان محمود که وارث ملک و حنفی مذهب است
امیر برید مدعی ملک و ملت خواهند گردید - احمد نظام الملک بحری
و عماد الملک نیز از اهل سنت و جماعت اند همه اتفاق نموده برای
بر انداختن سلطنت تو دست آویز دین و ملت بهم خواهند رسانید -
سلطان این همه گفته‌ها را شنیده نا شنید انگاشت - در همان ایام خبر
از ایران رسید که در بعضی بلاد ایران که به سبب خروج و تصرف امیر تیمور
صاحب قران مذهب اهل سنت رواج یافته بود باز از سر نو خطبهٔ
اثنا عشری خواندند و شاه اسمعیل صفوی درین مادهٔ تقید تمام ورزیده

سلطنت شاه جهان مفصل به احاطهٔ تحریر در آمده - القصه سید احمد
هروي را با عریضه مشتمل بر رواج دادن مذهب اثنا عشر و تحف نزد
شاه اسمعیل صفوي روانهٔ ایران ساخت *

بعده چون غلبه نمودن نصاری دربندر گوره و بر آوردن قلعه از تصرف مسلمانان رسید همان روز سوار شده با لشکر موجودي روانه گشته بی آنکه مخالفان را فرصت دهد خودرا به طریق ایلغار رسانده وقت شب نزدیک قلعه رسیده با جمعی از جوانان جانبازیکه تاز به تغییر وضع لباس مسافرین تاجر پیشه تاراج گشته از لشکر جدا شد صبح نا شده وقت مفتوح شدن دروازه‌ها خودرا غافل رسانده داخل قلعه شده دروازه بانان را به قتل رسانده به صدای نفیری لشکر عقب مانده را اندرون طلبیده نصارای بسیار را به جهنم واصل ساخت و اکثر فرصت یافته به جهاز و کشتي سوار شده خودها را به قلعهٔ اندرون دریا رساندند و سلطان در گوره توقف ورزیده به نسق نواح آن پرداخته قلعه را به مردم معتبر سپرده به بیجا پور مراجعت نمود - از آن سال نصاری و انگریز در همه مکان خودها که در کنار ساحل دریا و جزائر دارند و محرز ازاق آنجا رسیده چنان بندوبست نموده اند که مسافران را از دور مانع آمده نمي گذارند که اصلا یراق و اسلحه در نزدیک دروازهٔ شهر و قلعه تواند رسید *

بعد انقضای بیست سال از سلطنت به مرض سؤ القنیه گرفتار شده علامت سفر آخرت در خود مشاهده نموده وصیت فرمود متصل قبر و مزار شیخ جمال الدین مشهور شیخ جنید که به او ارادت خاص داشت و امامیه مذهب بود مدفون سازند در سال نه صد و سیزده بقول مولف تاریخ طبقات اکبري و بروایت محمد قاسم فرشته در سنه ۹۱۶ نه صد و شانزده جهان را پدرود نمود - نماند شهنشاه عادل تاریخ وفات او یافته اند *

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعضی غریب زادهای ایران و توران و روم که از مذهب روافض کاره بودند به او گرویدند و چون آخر کار مرکوز خاطر او بر حرام نمکي و آقا کشي بود و در جذب قلوب امرای نظام شاهیه و متوسلان عماد الدوله (۱) و بریدیان به غایت مي کوشید - و روز به روز بر تقویت حشمت و دولت و تسلط او مي افزود *

چون یوسف عادل شاه بعد از تسخیر قلعه گووه را به یکی از امرای نا آزموده کار سپرده مراجعت نموده بود و در همان ایام فرنگیان به آن قلعه‌دار حرام خوار ساخته قلعه را به دستور سابق به تصرف خود آورده بودند - کمال خان در ابتدا دبدبه لشکر کشي بر آنها نموده آخر کار بر امید اعانت آئنده پای صلح به میان آورده عهد نامهٔ امان به نصاری نوشته داد - آنها بر استحکام برج و بارهٔ قلعه افزودند چنانچه لغایت حال آن قلعه در تصرف آن جماعه ماند - و هرسال چندین هزار مسلمان سید و برهمن و دیگر قوم از بندر دمن متصل سورت تا گووه که مداخل همه بنا در و مواضع کنار ساحل تعلقهٔ عیسائي مي باشد هرگاه یکی از باشندهای آنجا خواه از قوم هنود وخواه مسلمان مي رود و فرزند صغیر نابالغ ازو مي ماند اورا مع مال متروکه داخل اموال خود نموده نصراني مي نمایند - و استقلال آنها ازآن گذشته که به استیصال آن حکام دکن توانند پرداخت *

القصه بعد انقضای دو سال به اتفاق فخر الملک و دو امیر دکني دیگر مقدمهٔ تمهیدات مافي الضمیر را پیش کرده بهر تقصیر و بهانه مردم غریب و غریب‌زاده‌ها را از نوکري پادشاه برطرف و اخراج نمودن شروع کرده در اندک مدت نام و نشان غریب نه گذاشت و بر مراتب و منصب

(۱) عماد الملک *

دکنی‌ها افزوده و خیل سلطنت می‌گردانید - و چون اسپ بلا دران ایام
میان مردم دکنی کمتر بهم می رسید حکم نمود که مردم دکن هرکه آنچه
از یابو و اسپ خورد و لاغر بیارند صحیح نمایند - و منادی فرمود که
از هفته زیاده هر غریب را که در قلعهٔ بیجاپور یابند خون او هدر و مال
و عیال او حلال دکنی‌ها باشد - و به امیر برید مصحوب محرمان راز دار
پیغام داد که هر دو باهم عهد موافقت و اخوت بسته سلطان محمود
و اسمعیل عادل شاه را معزول و محبوس ساخته شولاپور وغیره بعضی
محالات سرحدی را از تصرف نظام الملک بر آورده همراه باقی ملک
و مال میان هم برادرانه تصرف نمائیم - و با سرانجام تمام از بیجاپور برآمده
اسمعیل شاه را در قلعه به طریق نظر بندان حوالهٔ پسر خود دریا خان نموده
برای تسخیر حسن آباد و شولاپور به حشمت و شوکت تمام رفته بعد
از محاربات صعب که سه ماه مدت محاصره کشید شولاپور را به تصرف
خود در آورد و بر سر باقی محال و قلاع نزاع ملکی با نظام شاه درمیان
ماند - و این ابتدای بنای محاربه و خصومت است که برای شولاپور
میان عادل شاهیه و نظام شاهیه به میان آمد - و این مادهٔ نزاع در اولاد
و سلسلهٔ طرفین و بنای فسادگفتگو و لشکر کشی ماند - چنانچه انشاء الله تعالی
به قید تحریر خواهد در آمد - بعد مراجعت به بیجاپور با همدمان هم راز
و امیران دمساز قرار یافت که اول ربیع الاول سنه ۹۱۹ نه صد و نوزده
اسمعیل شاه را معزول ساخته مقید سازند و کمال خان علم سلطنت برافرازد
و سلطان و والدهٔ او که پونجو خاتون باشد برین راز اطلاع یافته خود را
به حافظ حقیقی سپردند و شب و روز درین فکر بودند که شب حامله فردا
چه زاید و چه نقش بر تختهٔ فلک به روی کار آید - بعده که کمال خان از منجمان
برای ساعت جلوس تخت استفسار نمود - اختر شناسان دقیقه سنج

از روی زائچه طالع آن بر گشته طالع خبر دادند که دو سه هفته اختر طالع آن بد اختر در هبوط است باید که آفت جاني به سبب زخم ناگهاني به آن مدبر پر کین رسد - کمال خان از اطلاع این معني جای محفوظ مامون اندرون قلعه بهم رسانده نشیمن خود ساخته بر سر دروازه مردم هواخواه گذاشته تاکید نمود که باد را هم بی حکم نه گذارند - و چشم بر راه انقضای ایام منحوس و رسیدن تاریخ جلوس بوده نمي دانست که تقدیرات الهي را به هیچ حیله دفع و چاره نتوان نمود و قضای آسماني را تدبیر فائده نمي دهد - اسمعیل شاه که با والدۀ خود از اندیشه ارادۀ فاسد آن بدمآل شب را به هزاران تشویش به روز مي آورد و روز را به کمال اضطرار به شب مي رساند - به هدایت الهام غیبي یوسف نام غلام ترکي را که از عمر باختههای موروثي و پدر تنومند و شجاع تهور پیشه بود و همیشه اظهار فدویت و جان نثاري را ورد زبان داشت و کمال خان اورا خوار و بی اعتبار نگاه مي داشت و گاه گاه رخصت کعبه به میان مي آورد - پونجو خاتون در خلوت طلبیده گفت که بعد حیات هزار سال آخر فنا است و عمر چند روزۀ تو که باقي مانده وفا و امید بقای آن معلوم اگر تواني در عالم نمک حلالي به قصد هلاک چنان دشمن از سر جان و حیات خود گذشته کار نمایان به سازي که در آن سرخ روئي ابد حاصل نمائي و اسم تو در جرگۀ نمک حلالان جان باز تا باقي دوران بر صفحۀ روزگار ثبت گردد در عالم حق نمک بی جا نه خواهد بود - یوسف از شنیدن آن به طوع و رغبت در جواب گفت زهی سرمائه سعادت این بی بضاعت که نقد قلب جان من برای نثار قدم ولي‌نعمت به کار آید - اگر مرا به خلوت آن بدسگال توانید رساند چنان شرط جان نثاري بجا آرم و کار او را به اتمام رسانم که دوست و بیگانه آفرین گویند - و مي دانم که حیات پنج روزۀ باقيِ عمر که

دادهٔ جار زدند *

* شعر *
هر آن کو بود دشمن شهریار   بدین گونه باشد سر انجام کار

سر و لاش دیگر مقتولان آن جماعه را بر سر دروازه‌ها و محله‌ها آویختند - عین الملک پدر زن صفدر خان ورفقای کمال خان در آن هنگامهٔ فرصت یافته آنچه توانستند عیال و ناموس خود را همراه گرفته بعضی سواره و جمعی پیادهٔ وقت شب از بیجا پور بیرون رفتند - و جنازهٔ یوسف ترک را به اعزاز تمام نزد مزار شیخ جفید بردهٔ مدفون ساختند گنبد مزار او در بیجا پور مشهور است *

و روز دیگر اسمعیل عادل شاه دیوان عام نمودهٔ بار عام دادهٔ خاص و عام را به انعام زر و خلعت کامیاب و خشنود گردانید و تصدق سلامتی خود به مستحقان مبلغ خطیر رسانید - و امیر برید که به اشارت کمال خان قلعه حسن‌آباد را محاصرهٔ داشت از شنیدن این خبر بر خاسته به احمدآباد بیدر رفت - اما رای بیجا نگر که از شنیدن آن فتور خود را به قلعه رائچور رساندهٔ محاصرهٔ نمودهٔ بود چون اندرون قلعه از هوا خواهان کمال خان بودند بعد از اشتهار کشته شدن کمال خان قلعه را برای بیجا نگر تیمراج دادند - و اسمعیل عادل شاه بعد از گذراندن این حادثه حکم به اخراج دکنی‌ها و فراهم آوردن مردم روم و عجم فرمود و قلم عفو بر جریدهٔ اعمال والدهٔ کمال خان و دیگر فرزندان اوکشیدهٔ زر خرچ راه دادهٔ از بیجا پور اخراج نمود - و منجمی که حکم بر ایام منحوس آن خسران مآل نمودهٔ بود او را به طلا و نقرهٔ وزن نمودهٔ به انعام او بخشید - و خسرو آقای لاری که برای ترقی خود را در جرگهٔ چیله‌های ترک نویسانیدهٔ بود و در آن روز ازو سعی و تردد تمام به ظهور آمد به خطاب اسد خان و پایهٔ امارت امتیاز یافت - و به همین دستور بر مراتب جمعی که درآن تردد حاضر بودند افزودهٔ شد

و بعضی غریب زاده‌ها که به سبب خویشی که با جماعهٔ دکنی ها
نموده بودند و در آن هنگامه شریک آن طرف گشتند آنها را نیز همراه دکنی ها
و حبشی ها در زمرهٔ مغضوبان در آورده از نوکری بر طرف ساختند - و تا
دوازده سال جماعهٔ غریب زاده‌ها را نوکر نمی نمودند بعده بشفاعت
مغلان در جرگهٔ نوکران پادشاهی در آمدند - اما افغانان و دکنیان را تا سلطنت
ابراهیم عادل شاه نوکر نه نمودند - سرداران آن قوم نزد امیر برید و سلطان
محمود رفته اغوا نموده برین آوردند که بعد از طلبیدن کومک از گلکنده
و احمد نگر لشکر عظیم فراهم آورده سلطان محمود با امیر برید عازم تسخیر
بیجاپور گردید - و هرچند که فوج امیر برید تاراج کنان نزدیک رسید
اسمعیل عادل شاه اصلا ارادهٔ بر آمدن از بیجاپور به خاطر راه نمی داد
تا به سه کروهی بیجاپور در مکان اله پور فوج ها رسیدند و میان مردم لشکر
سلطان محمود شهرت بر مغلوب گردیدن و دل باختن اسمعیل عادل شاه
یافت و صدا و ندای تردد اصلا از قلعه بر نمی خاست تا آنکه لشکر خصم
به فراغ خاطر غافل گردید و اسمعیل عادل شاه با دوازده هزار سوار بر آمده
بغتتاً خود را بر فوج سلطان محمود زده جمع کثیر را زیر تیغ آورد و هزیمت
در لشکر احمدآباد بیدر افتاد و سلطان محمود زخمی گشته با احمد پسر خود
گرفتار گردید - و امیر برید راه فرار اختیار نموده خود را به احمدآباد بیدر
رساند و سرداران احمد نگر و گلکنده نیز خود را به تعلقهٔ ملک خویش
رساندند - اسمعیل عادل شاه سلطان محمود را به خانه آورده چنانچه به ذکر
در آمده به اعزاز و اکرام پیش آمده به معالجهٔ زخم ظاهر و باطن او پرداخته
نقد و جواهر گذرانده بی بی ستی خواهر خود را که نامزد سلطان احمد بود
جشن طوی ملوکانه به عقد او در آورد - و پنج هزار سوار همراه داده روانهٔ

احمدباد بیدر ساخت - امیر برید از شنیدن رسیدن سلطان محمود با فوج استقلال باخته از شهر احمدآباد بر آمده مع خزانه و جواهری که توانست برداشته خود را به قلعه اوسه رساند - سلطان محمود که شهر را از دشمن خالی یافت شکر این عطیهٔ الهي بجا آورد و از راه هوا پرستي بی آنکه به نسق ملک پردازد و جاها را به مردم کار آزموده کار طلب سپارد به دستور سابق به عیش و عشرت می و مطرب و نظارهٔ مه جبینان هوش ربا مشغول گردید *

* شعر *

خوی بد در طبیعتی که نشست
نه رود جز به وقت مرگ از دست

امیر برید که جاسوسان برای خبر تعین نموده بود چون شنید که باز سلطان در صحبت مسخرگان و رامشگران و مطربان و شرب خمر و مصاحبت اوباشان هرزه پیشه از خود بی خبر و از نسق ملک و مال فارغ بال است و فوج بدرقه بیجاپور معاودت نموده خود را به طریق ایلغار صبح نا شده وقت وا شدن دروازهٔ اندرون قلعه رساند - و سلطان که مست و لا یعقل در خمار شب و ازخود بی خبر بود چون به هوش آمد به دستور سابق خویش را گرفتار افعال ناهموار خود دریافت - سوای اطاعت چارهٔ کار نه دانست - ایلچيِ شاه اسمعیل صفوی که نزد پادشاه دهلي آمده مراجعت نموده بر جهاز راکب گشته به سبب تباهي افتادن جهاز و حادثات روزگار وارد احمدآباد بیدر گردیده توقع سرانجام نمودن و روانه ساختن از سلطان محمود. داشت امیر برید اصلا متوجه احوال پر اختلال او نه گردید بلکه برای بر آمدن او از احمدآباد بی حصول مطلب مانع گردید - ایلچي این ماجرا به خدمت اسمعیل عادل شاه نوشت و اسمعیل عادلشاه به امیر برید خطی از روی تهدید نوشته نزد خود طلبیده به اعزاز و اکرام خرچ و بدرقه داده روانهٔ ایران ساخت - و عریضهٔ اخلاص آمیز مع تحف بنادر محصوب

سید احمد یکی از ملازمان سخن‌دان خود همراه ایلچي به خدمت شاه ایران فرستاد - شاه بعد رسیدن آنها بسیار مشغوف گردید و ابراهیم نام ترکمان را بطریق ایلچي گري مع اسپان و شمشیر و کمر مرصع و دیگر تحف روانه ساخت و نامهٔ که نوشت درآن به خط خود به القاب مجدد السلطنة والعظمة والشوکة اسمعیل شاه یاد نمود - بعد رسیدن ایلچي - اسمعیل عادلشاه خود استقبال نموده ایلچي را به اعزاز و اکرام به شهر درآورد چون نامه را مطالعه نمود از لفظ شاه بر خود بالیده و فخر نموده شکر این عطیهٔ الهي بجا آورده جشن ملوکانه عالي نمود و ازآن تاریخ فرمود که همه لشکریان تاج دوازده ترک بر سر زنند و منادي کردند که هرکه خلاف حکم به عمل آرد و بر سر او تاج دوازده ترک نیابند دوازده گوسفند در سرکار جریمه دهد *

دیگر از غرائب ذکر اطوار اسمعیل عادل شاه آنکه در ایامی که بر سر قلعهٔ رائچور میان تیمراج رای بیجا نگر و اسمعیل عادل شاه لشکرکشي به میان آمد و تیمراج با فوج پنجاه هزار سوار و پیادهٔ بی شمار آن طرف آب کشنا آمده استقامت ورزید و اسمعیل عادل شاه با لشکر خود این طرف آب کشنا که در طغیان بود فرود آمد و حکم ساختن چند هزار سبد چرم به قصد عبور لشکر فرمود و خود طرح جشن و عیش انداخته کنار آب شب و روز مشغول تماشای رامشگران و پیمودن پیاله و نظارهٔ محبوبان گردید بعد از چند روز که هنوز سبدها ساخته و تیار نه شده بودند به شهرت سواريِ تفرج کنار آب دریا بر فیل سوار شد و حکم نمود که هر که فیل دارد مع همراهان و مصاحبان خود بر فیل سوار شود و فیلان سرکار را نیز برای سواريِ جوانان خاصه خیل که از آنها مکرر در کارزار جراءت و تهوري مشاهده نموده بود مقرر فرمود جمله صد و هفتاد فیل سوار همراه شدند هر چند مقربان که از امیران گستاخ بودند و دیگر نوکران مقرب سبب ارادهٔ سواري پرسیدند

[illegible]

بر فوج اسمعیل عادل شاه افتاد و همه بقیه السیف رو به دریا آورده اکثر بازخم‌های کاری غرق دریای نیستی گردیدند و همه تاج پوشان تاج و جان به باد در راه ولی نعمت شرط جان نثاری به تقدیم رساندند * * شعر *

سخن گو سخن سخت پاییزه راند که مرگی به انبوه را جشن خواند

سلطان که بادو رفیق بر حوضهٔ فیل با سر و صورت زخمی و معدود که گرد فیل او مانده بودند مثل اسد خان و جهانگیر خان وغیره چهار امیر و شش هفت تاج پوش که جان به سلامت بدر بردند فیل سلطان را به زور و ناخوشی ازآن تهلکه نجات داده به آب زده بر آورده در راه هیچ جا توقف نه ورزیده به بیجا پور رساندند *

اسمعیل عادل شاه ازآن تاریخ قسم یاد نمود که تا تلافی این از تیمراج وا نه کشم گوش و چشم به ترانه و صورت مطربان و ساقیان مه سیما آشنا نه سازم و شب و روز در غم غصهٔ تلخ کامی ثمر تیز جلوی بیجا که بر خلاف فرمودهٔ عقلای کارآزما ازو به ظهور آمد می گداخت بعده که اسد خان را که درآن روز و قبل از آن مکرر ازو طریقهٔ فدویت و جلالت به ظهور آمده بود مرتبهٔ سپه سالاری و رتبهٔ که در دکن ازآن دولت بالا تر نه باشد ارزانی داشته به مصلحت او خواست که برهان نظام الملک نسبت همشیرهٔ خود به میان آورده رابطهٔ محبت را استحکام داده به اتفاق و مدد هم دیگر بر تیمراج بهم نمایند - و سید احمد را که به ایلچی گری ایران رفته بود با نامهٔ محبت افزا و بعضی تحف روانه احمد نگر نمود - و سید احمد آنجا رسیده به استصواب شاه طاهر دکنی که مصاحب و صاحب مدار سلطنت و افضل الفضلای آن عهد و از مجتهدان مذهب امامیه گفته می شد با برهان نظام الملک ملاقات نمود و بعد مدارات

سید احمد و به میان آوردن عهد و پیمان قرار مصلحت بر آن یافت که هر دو سلطان در شولاپور که مکان مایهٔ نزاع ملکي طرفین بود آمده باهم ملاقات نموده بعد تقدیم ضیافت بالمشافه قول و قرار با قسم به میان آید •

در سنه ۹۳۳ نه صد و سي و سه هجري هر دو سلطان به مکان موعود رسیده به مدارات و تقدیم رسمیات هم دیگر پرداختند - برهان نظام الملک از مغنیان دل فریب و رقاصان جامه زیب و رامشگران حور لقا طلبیده خواست بزم جشن آراسته نماید و به صدای رود سرود مجلس را آرائش دهد اسمعیل عادل شاه به عذر قسم راضي نشده ابا نمود و بعد ازان نسبت مریم سلطان همشیرهٔ اسمعیل عادل شاه با برهان نظام الملک به میان آمد بعد ایجاب و قبول شرعي و جشن طوي شاهانه که یک ماه مجلس نموده تواضع جواهر و فیلان و اسپان به میان آوردند قلعهٔ شولا پور و پنج پینه سیر حاصل در جهاز مریم سلطان مقرر گردید - و چون اسمعیل عادل شاه به بیجاپور مراجعت نمود در سپردن قلعهٔ شولا پور مع توابع پشیمان از قرار خود گشت و تمهیدی که برای محبت به کار رفته مادهٔ مزید نزاع سابق گردید آری برای شعله افروزي آتش عداوت میان دوستان جاني هیچ چیز زیاده ازآن نمي باشد که خلاف آنچه از زبان بر آرند به عمل آرند و بر خلاف عهد و پیمان کار بند گردند و این معنی روز به روز زیاده مادهٔ نزاع سابق ولاحق مي گردید تا کار به محاربه و کارزار انجامید و دوا به زهر منجر گردید و برهان نظام الملک با چهل هزار سوار به رفاقت لشکر برار و بیدر به قصد تسخیر شولاپور کمر بست و اسمعیل عادل شاه با ده دوازده هزار سوار خود را نزدیک نلدرک که لشکر احمد نگر رسیده بود رساند توقف نمود وبرهان نظام الملک نیز با وجود مسافت مابین در کروه لنگر اقامت انداخته

فرود آمد و چهل روز هردو لشکر مقابل هم نشستند و لشکر عادل شاه سر راه رسد غله گرفته نمي گذاشتند که به لشکر احمد نگر رسد به رسد تا آنکه خواجه جهان نظام شاهیهٔ تنگ آمده بی حکم برهان شاه با چهار هزار سوار مکمل و مسلح سوار شده یک پاس شب رفته که همه لشکر عادل شاهیه بعضی در فکر پختن و اکثر در تهیهٔ چیز خوردن بودند و جمعی طعام پخته تیار در دیگ داشتند خصوص دیگ‌های طعام پادشاهي پخته و موجود بر بار بود که لشکر خواجه جهان رسیده بی خبر بر سر اُردوی عادل شاه ریخت و شروع به کشتن و بستن نمودند اسمعیل عادل شاه که به تفاوت نیم ساعت نجومي از زبان جاسوسان خبر شنیده سواري تیار نموده بود بعد تحقیق رسیدن لشکر خصم به جلدي تمام برخاسته با خواصان و لشکریان بر اسپ‌های زین شده و تیار و چار جامه و هرچه میسر آمد سوار شده از لشکر خود بر آمده دیگ‌های پر از طعام و طبق‌های پر از نعمت برای مهمان‌های ناخوانده گذاشته خودها را به گوشه و کنار کشیدند و قریب سه صد نفر عادل شاهیه کشته شدند دکني ها که بر سر خیمهٔ سلطان و امیران رسیده همه جا خوان نعمت گسترده و دیگ و قاب‌های الوان اطعمه موجود یافتند به خوردن و بر آوردن و تقسیم نمودن طعام مشغول گشتند - درین فرصت اسمعیل عادل شاه ناگهاني جلو ریز بر سر مهمانان خونریز رسیده چون اجل آسماني تاخته فرصت دست به لقمه بردن نه داده به زدن و کشتن و بستن پرداختند و قضیه واژگون گردید لشکر خواجه جهان که طعام ناخورده دهان آنها را سوخت اکثر بر سفرهٔ اطعمه و بعضی بر دیگ‌های طعام که بر سر تقسیم باهم نزع داشتند کشته گردیدند و جمعی که مال غارت فراهم آورده از سنگیني بار فرار نه توانستند نمود پي مال جان به باد دادند و بقیة السیف رو به فرار آوردند و دوسه زخم

وقت فرار به خواجه جهان نیز رسید و غریبان بیجا پور بر دکنیان احمد نگر غالب آمده تعاقب کنان تا بدولت خانهٔ برهان نظام الملک رساندند و ازین معنی رستخیز عظیم و غوغای سراپا بیم در اردو افتاد و بازار و خیمه بسیار به تاراج حادثهٔ شبخون رفت - و تا طلوع آفتاب گرد خیمهٔ سلطان برهان و اکثر امیران محاصره داشتند و بعد اثر سفیدهٔ صبح که دوست از بیگانه ظاهر گردید خود اسمعیل عادل شاه با کوکبهٔ شاهي سوار شده به مدد فوج خود شتافت و بازار دار و گیر گرم تر از هنگامهٔ شب گردید و امیر برید خود با شش هفت هزار سوار به کومک نظام شاهیه رسید و از هر دو طرف حمله های صف شکن به ظهور آمده و برهان نظام شاه نیز سوار شده مقابل لشکر خصم آمد و کار به جنگ کوته یراق خنجر و کتار رسید و سرهای بسیار به خون آغشته شد و تن‌های‌بی سر زیاد از آنچه به شمار آید از زین به زمین غلطید *

* بیت *

دو لشکر رو برو خنجر کشیدند جناح قلب را صف بر دریدند

و جنگ تا غروب آفتاب به امتداد کشید تا آنکه برهان نظام الملک از حدت هوای گرم که زره نیز در بر داشت ضعف نموده از بالای اسپ افتاد و غلامان او هجوم آورده باز سوار نموده از معرکهٔ جنگ بیرون بردند و هزیمت به لشکر احمد نگر و احمد آباد راه یافت و بنگاه و بازار و توپ خانه و فیلان و خزانه همه به غارت و تاراج رفت و دران جنگ نهنگ از دریای غیرت اسد خان تردد نمایان به ظهور آمد و چهل فیل و علم و نقارهٔ سواري نظام الملک به دست مردم اسد خان افتاد و سرداران بسیار آن طرف با سه چهار هزار سوار و پیاده کشته و زخمي گردیدند و این اول جنگ بود که بر شولا پور میان نظام الملک و عادل شاهیه به وقوع آمد و تا ایامی که

[illegible]

برید رساند و همه را مست و لا یعقل سر از پا نه شناخته یافت و به همراهان اشاره نمود که به چابکي هردو مشعلچي را که نیم بیدار بودند چنان زیر تیغ آوردند که صدای نفس کشیدن آنها بر نیامد و به جلدي شال دوش خود را بالای پلنگ که برید همدم مرگ گشته بود انداخته چهار نفر پلنگ مرصع خود را آهسته به سبکي تمام برداشته از خیمه برآوردند و اصلا دست به اشیای دیگر دراز نه نموده به بازار رسانده صدای کلمهٔ شهادت به گوش مردم آوردی او رساندند بدین تدبیر از میان لشکر او بر آورده همین که نزدیک فوج خود رسید فرمود که صدای شادیانه بلند سازند و جمعی که پلنگ آن پیر عمر و عقل باخته را برداشته بودند بخواندن تشهد آواز بلند ساختند برید از آن صدا و ندا و حرکت پلنگ پاره به هوش آمده گمان برد که جنیان چهار پایهٔ او را مي برند لاحول گویان از خواب بر جست و شروع به خواندن ادعیه نمود - اسد خان این معني را در یافته گفت ای پیر جهان دیدهٔ عمر به فسق و فجور باخته ما جن نیستیم که به لاحول توزم به خوریم من اسد خان ام زهی دانائي تو که به این عمر و چنین وقت که فوجها گرد تو محاصره دارند چنان آلودهٔ فسق و غافل و مست ولا یعقل با توابع خود گردي - بعده که برید بران بلیه اطلاع یافته خود را باخت در عالم بی خودي به عجز و طلب قول امان جان پیش آمد - اسد خان به تسلي او پرداخته گفت تا مقدور در امان و آبروی زندهٔ تو خواهم کوشید بعده که چهار پایهٔ او را نزد سلطان اسمعیل عادلشاه برده بران سر گذشت اطلاع داد - سلطان دو کلمه به او حرف زده فرمود که باز وقت دیوان حاضر سازند بعده که آفتاب جهان افروز سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و اسمعیل عادل شاه دیوان نموده حکم احضار آن پیر مبتلا به بلا فرمود دستهای امیر برید را عقب پشت او بسته آورده استاده نمودند از آنکه از اطوار نا هموار آن آبرو

[illegible]

[illegible]

کفار قرار داده بود الحمد لله که به حسب دل خواه میسر آمد الحال به عهد وفا باید نمود پس مجلس عیش و سرود و رود و رباب و شراب و مطربان حور لقا و ساقیان ماه سیما جمع آمدند - در آن بزم اول اسد خان برای خلاص نمودن کفار که از مدت گرفتار زندان مکافات بودند التماس نمود - سلطان قبول نمود و هزار و پانصد بندي را آزاد نموده همه را خلعت سقرلات سرخ عنایت نمودند اکثر ازانها خط عبودیت نوشته داده و اسلام قبول نموده در جرگهٔ بندها در آمدند و جمعی از آنها به جاذبهٔ حب وطن و زن و فرزند مرخص گشتند - چون بزم پیاله به گردش آمده بود و اسدخان و اسمعیل شاه و عماد الملک حاضر بودند - اسد خان برای برید هم التماس نمود که داخل مجلس گردد سلطان ماذون ساخته حاضر فرموده گفت که آری رابعهم کلبهم به عرصهٔ ظهور آرند - اسد خان و عماد الملک به خنده آمدند - برید اگرچه آن قدر ذکا نه داشت که بفهمد اما از انداز خندهٔ هر دو همدم سلطان و اسد خان خجل گردید اسمعیل شاه برای رفع خجالت او و التماس اسد خان بشاشت تمام به مژدهٔ آنکه درین زودي بر سر ملک او مرحض سازند مبشر ساخت - برید در جواب این خواند * * شعر *

برین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

اسمعیل شاه در برابر او خواند * * مصرع *

مارا به این گیاه ضعیف این گمان نبود

و از خواندن آن شعر حسب حال سلطان را تعجب آمد ازین ظاهر می گردد که زهی سفله نوازي فلک که از خواندن این بیت کمال استعداد او ظاهر شود *

القصه قریب یک ماه در آن سرزمین به عیش و کامرانی بسر برده متوجه بیجاپور گردیدند و به موجب وعده باز احمد آباد بیدر به(١) قاسم برید بخشید و قندهار و کلیانی را به طریق پیشکش در سرکار نگاه داشته خلعت و فیل داده مرخص ساختند - و مقرر نمود که هزار سوار (٢) قاسم برید وقت سفر ۰۲م در رکاب حاضر گردد *

بعد از آن وقائع که میان نظام الملک و اسمعیل شاه رو داد و مکرر پای صلح به میان آمده باز به جنگ مبدل گردید و آخر به وساطت شاه طاهر و فتح الملک دکنی پای صلح دائمی به میان آمد و همت بر تسخیر تلنگانه گماشته با سپاه آراسته متوجه گلکنده گردید چنانچه در ذکر نظام شاهیه نیز مجمل به زبان قلم جاری گشته و بعد رسیدن به قلعه گلکنده که قلعه را مرکز وار به میان گرفتند - سلطان قطب شاه محصور گردیده فوج را برای اطراف فوج عادل شاه به دستور قراق پیشگان دارالملک به تصرف اسمعیل شاه در آمدند اگر به تحریر تفصیل آن پردازد تعین نمود و چند جنگ به میان آمد چنانچه بعضی محال تعلقهٔ قطب از سرشتهٔ سخن باز می ماند *

درین ضمن پیک اجل در رسیده ندای تسخیر ملک دار القرار در داد و انحراف مزاج اسمعیل عادل شاه هر روز زیاد می‌شد و مرض او به امتداد می کشید تا آنکه سفر آخرت ظاهر گردید - اسد خان را در خلوت طلبیده وصیت نمود که اگر چه می دانم ملوخان پسر کلان من که ولی عهد است او باش وشمع عشرت دوست بر آمده و قابل سلطنت نیست و آخر ازو سرانجام امر خطیر سلطنت روش نخواهد یافت اما از راه الفت

(١) امیر

(٢) امیر

پدري که با او دارم او را بتو و ترا بخدا مي سپارم تا توانی او را قائم مقام من نموده در همه باب متکفل احوال او باش - و شانزدهم صفر سنه ۹۴۱ نه صد و چهل و یک جهان را به جهان آفرین سپرد بیست و پنج سال سلطنت نمود *

* شعر *

چرخ را جام نگون دان کزمی عشرت تهي است
باده از جام نگون جستن نشان ابلهي است

از جملهٔ اوصاف اسمعیل شاه آنچه محمد قاسم فرشته به زبان قلم آورده مجمل آن نگاشته مي آید - اسمعیل عادل شاه طبع موزون داشت - و در سخاوت و شجاعت که لازم ملزوم هم اند نظیر نه داشت و در فن موسیقي موشکافي مي نمود به سرود هندي کمتر دل مي داد و ترکي و فارسي به فصاحت تمام گفتی و هرگز زبان خود را بدون امور ضروري به زبان هندي آشنا نمي ساخت و در مصوري و خاتم بندي و زره تراشي بی نظیر بود و غریبان را بسیار دوست مي داشت و دکني‌ها را هرگز بر آنها تسلط نداد و در وسعت خلق علم شهرت بر افراشته بود *

ذکر سلطنت ابراهیم عادل شاه واسطهٔ سیم

بعد از واقعهٔ اسمعیل عادل شاه اسد خان از ملاحظهٔ خیره شدن لشکر تلنگانه که همیشه اطراف فوج بیجاپور داشتند و به طریق قزاقان گوش و بیني مردم مي بریدند واقعهٔ اسمعیل شاه را پنهان داشته به مرتبهٔ اتم در اخفای آن کوشیده جسد میت را در محفه انداخته وقت شب در کمال اخفا روانهٔ بیجا پور ساخت - و از سلطان سه پسر ماندند - ملوخان که ولي عهد بود - و سلطان ابراهیم - والغ خان و هر کدام چندی از امرای نامي را طرف خود کشیده مي خواستند با خود رام سازند - اسد خان به

اظهار موافقت هر دو را امید وار ساخته چوکي بر در خانهٔ هریک نشاند که مردم واقعه طلب فتنه جو را راه نه دهند و از آنجا کوچ نموده به حسن آباد گلبرگه آمده هر چند مي دانست که ملوخان قابل سلطنت نیست اما برای دفع بدنامي موافق وصیت به عمل آورده ابراهیم را غافل گرفته مقید ساخت و ملوخان را به سلطنت بر داشته آداب تهنیت و نثار جشن جلوس بجا آورد - بعد از رسیدن بیجا پور اسد خان که از مشاهدهٔ اوضاع اوباشانه که به سیه چاه زبان‌ها عالمی افتاده بود چندان نصیحت مي نمود فائده مرتب نمي گردید لهذا محمد ابراهیم را حوالهٔ پونجوخاتون جده اش نموده خود رخصت اقطاع خود حاصل نموده مع هذا ملوخان پنبهٔ غفلت از گوش پند نیوش بر نیاورده زیاده از سابق به رهنموني هوا پرستان به شرب خمر و انواع فسق و فجور خویش را مشهور و زبان زد برنا و پیر مي ساخت و اصلا به امور ملکي نمي پر داخت و مدام با اهل نغمه یا خبر دختر صاحب جمال به گوش او مي رسید به خوشي و نا خوشي مي طلبید تا آنکه به پسر یوسف ترک شحنه تعلق بهم رسانده حکم طلب او نمود بعده که یوسف از قبول ابا نمود فرمود کشیده بیارند و این معني در تمام شهر و کوچه و بازار مادهٔ فساد و آشوب عظیم گردید و کار به جای رسید که همه صاحب مداران سلطنت اتفاق نموده ملوخان را گرفته با الغ خان برادر اعیاني او مقید و مکحول ساختند و شاهزاده ابراهیم را به سلطنت برداشته مخاطب به ابراهیم عادل شاه نمودند - اول آغاز سلطنت از کیش جد و پدر اجتناب نموده مذهب امام اعظم رحمه الله را رواج داد - و سپاه که به تقلید قزلباش ایران تاج دوازده ترک بر سر مي گذاشتند ممنوع نموده فرمود که از مردم غریب زیاده ا چهار صد سوار در سرکار نگاه نه دارند و از

نوکران عمدهٔ مراتب چهار امیر که اسد خان لاري و شجاعت خان وغیره باشند مفجمله امرای غریب بحال داشته باقي امرای عرب و عجم را از مراتب امارت معزول ساخت و بیشتر از مردم دکن و حبشي را پیش آورده دخیل سلطنت نمود و از جملهٔ مردم غریب که از نوکري ابراهیم عادل شاه بر طرف گشته رو به آن طرف آوردند و جمع کثیر نزد راجهٔ بیجانگر رفتند باوجود لشکر رای بیجا نگر سوای هنود دکن نه بود جمعی که از بیجا پور رفته بودند همه را نوکر نموده به اعزاز تمام نگاه داشت و فرمود کرسي از نقره ساخته روز دیوان مقابل مسند او نگاه دارند و بالای کرسي کلام الله بگذارند از فرقهٔ مسلمانان نو ملازم بیجا پور هر که برای سلام و مجرا بیاید قرآن را سلام مي نموده باشد و ابراهیم عادل شاه دفتر فارسي که بجای دفتر هندوي جد و پدر او قرار داده بودند بر طرف نموده به دستور سابق هندوي مقرر نمود و مهمات مالي و ملکي را بیشتر به برهمنان وا گذاشت و به اسد خان نیز تاکید فرمود که از مردم غریب خصوص روافض سپاه کمتر نگاه دارند بیشتر از اهل سنت نوکر نمایند - اسد خان از جملهٔ هزار سوار عرب و عجم که نوکر داشت چهار صد سوار انتخابي نگاه داشته باقي مردم غریب را بر طرف نمود اما مذهب تشیع را ترک نه نموده در لشکر خود اذان و نماز به دستور سابق بحال داشت و ابراهیم شاه بجز تغافل چاره نه داشت سال دویم از جلوس طرف بیجا نگر لشکر کشي نمود و در آن مهم به تحریر تفصیل آن نمي پردازد - از امرای غریب خصوصا از اسد خان تردد و جان نشاني های نمایان به ظهور آمد و از آنجا به فتح و نصرت مراجعت نموده بر مراتب اسد خان افزود *

چون راجهٔ بیجانگر به اسم سیورای که هفت صد سال فرمان روائي آن دیار در سلسلهٔ جد و آبای او بود در سنهٔ ماضیه در گذشت برادر کهتر او به جای او مقرر گردید هنوز حکومت او مزاج نه گرفته بود وارث ملک قرار داده تیمراج که مدار علیه موروثي سلطنت آن دیار گفته مي شد مدار ملک رانی به قبضهٔ اقتدار خود بلا شرکت غیر به استقلال تمام گرفته از سنه ۸۹۶ هشت صد و نود و شش تا سال نه صد و پنج حکومت مي نمود - درین مابین هر گاه طفل وارث ملک به حد تمیز مي رسید مسموم ساخته دیگری را به سلطنت برمي داشت - بعده که تیمراج به مکان اصل خود شتافت - و رام راجه نام بجای او علم شهرت برافراشت به یکي از دخترهای اولاد سیورای تعلق بهم رسانده پاس ادب را رعایت نه نموده به عقد خود در آورده سال به سال استقلال زیاد بهم رسانده در هر سال و ماه یکی از امرای هم چشم را روانهٔ بادیهٔ عدم مي ساخت - تا آنکه این معني مادهٔ مزید فتنه و فساد سلطنت گردید و بهوج بیربل نام را که از طرف دختر وارث ملک قرار داده اسم سلطنت از صغر سن برد گذاشته بود بعده که او خود را شناخته بر وضع رامراج مطلع گردید از هر دو طرف لشکرکشي و خون ریزي زیاد به ظهور آمد - در ایامی که رامراج برای استیصال مفسدان سرحد بیجانگر رفته بود بهوج بیربل از عدم اختیار در ملک راني و استقلال زیاد رامراج بجان رنجیده خاطر مي بود چارهٔ کار درین دید که برای ابراهیم شاه خطی نوشته مع شش لک هون و دیگر تحف و هدایا همراه ایلچي زبان دان فهمیده کار خفیه روانه ساخته به مدد خود به قبول مبلغ کلي که در هر منزل پیشکش نماید طلبید - ابراهیم شاه به طمع مبلغ پیشکش و رسیدن زر نقد با لشکر آراسته بر آمد خبر حرکت لشکر بیجاپور که به رامراج رسید دانست که سبب بر آمدن ابراهیم شاه

چیست و کیست استمالت نامهٔ عذر آمیز از روی عجز و نیاز به بهوج بیربل متضمن برین نوشت که اگر مراد از طلب لشکر دشمن موروثي برای استیصال من است از طریقهٔ ناصواب که داشتم نادم گشتم و عهد می نمایم که من بعد سوای اطاعت و فرمانبرداري از من به ظهور نیاید اما طلب لشکر اسلام که به دستور سلاطین بهمنیه تمام بت خانه ها را مسمار و مساجد خواهند نمود و لک‌ها زن و فرزند براهمه و دیگر رعایای مال‌گذار به اسیري خواهند در آمد و ملک ویران و رعیت خوار و زار خواهد شد - و تیر از کمان جسته باز نه خواهد گشت بهتر آن است که ازین فکر باز آئي و بر حال خود و ملک و رعایا رحم نمائي - بهوج بیربل اجل رسیده به تقاضای سن عقل باخته نوشتهٔ او را مقرون به صدق دانسته فریب خورده به ابراهیم عادل شاه معذرت نامه نوشته با چهل و چهار لک هون در پانصد بالکي کهار پر نموده شکرانهٔ قدم رنجه داشتن فرستاده التماس مراجعت نمود - ابراهیم شاه آن زر را غنیمت دانسته از راه برگشته به پای تخت خود رسید - رامراج بعد خاطر جمعي از طرف ابراهیم شاه به فکر تلافي و گوشمال بهوج بیربل افتاده بالشکر خود به طریق ایلغار راه بیجا نگر پیش گرفت و امرائی که رفیق بهوج بیربل بودند آنها را به پیغام و افسون انواع رعایت فریفته با خود رام ساخته نوشت که راجه را گرفته به وارثان دیگر رسانید و افشای راز این معني به میان آمد راجه اطلاع یافته از بازي خوردن خود پشیمان و نادم گشته هرچند به فکر دفع فساد پرداخت فائده نه داد و به مرتبه نسق سلطنت از اختیار او رفت که چارهٔ مآل کار بجز این ندانست که فرمود آنچه جواهر و مروارید موجود باشد از آسیا گذرانده و در آتش انداخته نابود و ضائع سازند و فیلان و اسپان خاصه کور نمایند و سوای آن آنچه از جنس قماش و دیگر تحف

بود همه را آتش زده بعد نزدیک رسیدن رامراج خود را نیز به خنجر آبدار به دارالبوار فرستاده آنچه از تعداد و تعیین و زن جواهر و مروارید مورخان صداقت بیان خصوص محمد قاسم فرشته که در آن عهد بود و خمیر او را از خاک دکن سرشته بودند نوشته هرچند عقل در قبول مبلغ خطیر تردد دارد نظر بر مزید صحت کلام نوشته می شود - یاقوت هفت صد من الماس نه صد من زمرد و زبرجد پانصد من و مروارید هزار و شش صد من که هر من دوازده نیم آثار پخته یعني سوم حصه من شاه جهاني باشد به زبان قلم داده اند *

بعد رسیدن ابراهیم شاه به رایچور سرحد بیجا پور اسد خان را برای تسخیر قلعهٔ ادوني مرخص نمود بعد محاصرهٔ چند روز که عرصه بر محصوران تنگ گردید و قلعه نزدیک به مفتوح گردیدن رسید - خبر رسیدن سنکاري برادر رامراج مع فوج سنگین انتشار یافت - اسد خان دست از محاصره برداشته مقابل فوج کفار شتافت - بعده که جنگ‌های صعب صف ربا و چپقلش‌های بهادرانه به عرصهٔ کارزار در آمد اسد خان غالب آمده فوج بیجانگر را هزیمت داد و اسیر زیاده و غنیمت بسیار با یک فیل سواري برادر رامراج به دست مردم اسد خان افتاد و اسد خان مظفر و منصور خود را مع غنیمت و اسیران به خدمت سلطان رساند و از رایچور به اتفاق کوچ نموده به بیجاپور رسیدند *

سرداران دکني از راه عداوت قدیم که با غریبان داشتند خفیه به عرض سلطان رساندند که اسد خان باوجود دستگیر شدن زن و فرزندان برادر رامراج مبلغ خطیر گرفته دست از آنها برداشت سلطان گوش به قول آن جماعه نه نموده و فیلی که اسد خان آورده با اسیران به خدمت ابراهیم عادل شاه

جرائم کرده و ناکردهٔ عاجز قلم عفو کشند - ابراهیم شاه بعد مطالعهٔ خط
به اعزاز طلبیده در بغل گرفته معذرت خواست - درین آوان قاسم برید
که از راه نمک حرامی باوجود احسان ابراهیم شاه رفاقت نظام شاه
اختیار کرده بود در سنه ۹۴۹ نه صد و چهل و نه به اجل طبعی
در گذشت - ازانکه روز به روز مادهٔ نزاع و فساد میان نظام شاه و ابراهیم
شاه زیاده شعله‌ور می گردید و از هر دو طرف فوج کشی به میان آمد.
شاه طاهر که رفیق و مشیر و همدم نظام شاه به میان آمده بنای مصالحه
به شرط واپس دادن قلعهٔ شولاپور مع پیتهه‌های توابع که نظام شاه به
غصب در تصرف خود داشت گذاشت بعد این صلح و مراجعت
نظام شاه انتشار یافت که رامراج به اتفاق فوج جمشید قطب شاه و بریدیان
که علی برید پسر محمد (۱) قاسم برید بجای پدر فرمان فرمای بیدر
احمد آباد گردید و بر سر ملک بیجاپور تاخت آورده معمورهای مشهور
عادل شاهیه را تاخته و تاراج نموده به خاک برابر ساخته ویران مطلق
می نماید و گلبرگه را قطب شاه به تصرف خود آورده تهانه قائم نموده
و خلل عظیم در ملک افتاده ازآنکه ابراهیم شاه نسبت به جد و پدر فتح
نصیب کمتر بود و مکرر شکست‌های پی درپی به او می رسید سراسیمه
کاروبار خود گردیده نمی دانست مآل آن کار به کجا منجر خواهد شد -
درین ضمن نظام شاه خفیه بلکه علانیه طبل مخالفت نواخته ممد و معاون
مخالفان ابراهیم شاه گردید عماد الملک به میان آمده به اتفاق اسد خان به
تقاضای وقت مصلحت دفع فساد در آن دانستند که باز از سرنو با
نظام شاه صلح نموده قلعهٔ شولاپور و پیتهه‌های که به پنج و نیم پیتهه مشهور

(۱) امیر برید

بودند به نظام شاه تواضع باید نمود و به اتفاق نظام شاه زامراج ر در فرستادن تحف و هدایا با خود رام باید ساخت و بعد دفع اسکرلشي بیجا نگر با جمشید قطب الملک فهمیده تلافي او باید کشید - ابراهیم شاه موافق صلاح همدمان به عمل آورده شر راجه و نظام شاه را از ملک خود برطرف نمود و بعد خاطر جمعي ازآن هر دو عدوی غالب فوج سنگین همراه اسد خان داده برای مقابلهٔ جمشید قطب الملک تعین فرمود و اسد خان بعد تردد نمایان فوجهای قطب الملک که جابجا استقامت ورزیده بودند برداشته فوج مقابل را هزیمت داده به کلبرگه رسانید و دو سه قلعه که قطب شاه در سرحد بیجا پور تازه احداث نموده در پناه آن مستظهر گشته بر ملک عادل شاهیه تاخت مي آورد - همه را مفتوح ساخته مسمار نمود *

درین ضمن باز جمشید قطب شاه با فوج سنگین که به مد زمینداران اطراف فراهم آورده بود مقابل اسد خان رسید - و بعد مصاف صعب که به شمار الوف از هر دو طرف علف تیغ و هدف تیر و تفنگ گردیدند فتح نصیب اسد خان گردید گویند جنگ به مرتبه از هر دو طرف مغلوبه گردیده بود که هر دو سردار را بی آنکه هم دیگر را شناسند سروکار مقابله و مقاتله افتاد - و جمشید قطب شاه از دست مخالفان زخم نمایان بر چهره برداشته جان بدر برد که تا زنده بود وقت طعام خوردن و آب آشامیدن تصدیع مي کشید - گویند وقت ارادهٔ سواري جمشید یکی از رمالان مشهور که درین فن کامل بود و در احکام کمتر خطا مي یافت ازو احوال مآل جنگ استفسار نموده بود او در جواب التماس نمود که مآل جنگ نیک به نظر نمي آید - سلطان بجد شده به سماجت تمام سبب آن پرسید - رمال گفت چنان مشاهده مي گردد که في الحال

بر من بگذرد بعده که جمشید شاه ابرام از حد گذراند ظاهر ساخت که آثار دور فلکي و اختر شناسي چنان معلوم مي شود که مآل این جنگ بعد کشته شدن جمع کثیر به هزیمت منجر شود - و خود سلطان را چنان زخم نمایان بر چهره به رسد که تمام رخساره گرفته تا لب و بیني معیوب گردد - از شنیدن آن سلطان بر آشفته گشته حکم بریدن گوش و بیني رمال فرمود *

بار دیگر نظام شاه به اثر عداوت کهنه و مدد خرچ رامراج به قصد تسخیر گلبرگه و خرابيِ دیگر پرگنات تعلقه عادل شاهیه لشکر کشي نمود - ، ابراهیم شاه نیز از شنیدن حرکت نظام شاه با فوج سنگین از جای خود انه گردید - و کنار اب نبا تهوره هر دو لشکر را باهم مقابله و محاربهٔ عظیم داد - و از اول روز تا سه پهر جنگ قائم بود و سوار و پیاده بی شمار چند سردار نامي از هر دو طرف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردیدند دل شاه سه ترکش به ذات خود در آن جنگ خالي نمود - بعد کوشش س بسیار فتح نصیب عادل شاه گردید و دو صد و سي و پنج فیل ، و پر از مصالح جنگ و یک صد و بیست عرابهٔ توپخانه و دیگر ، تجمل به دست عادل شاه در آمد - و چنین فتح رو داد که در سلطنت ابراهیم شاه چنان فتح نمایان نصیب نه شده بود *

اما از آن سال در طریقهٔ سلوک ابراهیم شاه با خورد و کلان کافهٔ انام ، تمام راه یافت و به مرتبه دل او به افعال شنیع و ظلم و خون ریزي و سیاست مائل گشت که بهر تقصیر و بهانه در قتل و خفت شرفا و نجبا و ضعفا اقدام مي نمود و بازار آدم کشي را به مرتبه رواج داده که جمع کثیر از هنود و مسلمین ترک وطن و خانمان نموده رو به اطراف آوردند روزی یک

صد و ده نفر را که بیشتر آن مسلمانان و از اعیان شهر بودند به گفتهٔ اهل غرض متهم ساخته حکم قتل آنها فرمود و زلزلهٔ عظیم در شهر و لشکر افتاد و امرا و ارکان دولت بجان آمده از ملاحظهٔ مآل کار خواستند که شاهزاده عبد الله را از قید بر آورده به سلطنت بر دارند و در فکر مقید ساختن ابراهیم عادل شاه افتادند و افشای این راز به میان آمد همین که شاهزاده عبد الله را از قید بر آوردند هنوز که در صدق و کذب آن خبر سخن بود نزد ابراهیم شاه به تحقیق منجر گردید و بر اتفاق امیران اطلاع یافت قبل از آنکه به فکر تلافي آن پردازد و شاهزادهٔ عبد الله متوهم گردیده جان سلامت بردن را غنیمت دانسته به اتفاق جمعی از امرا و همدمان به تغییر لباس فرار نموده خود را به بندر گووهٔ فرنگ رسانید - و ابراهیم شاه جمع کثیر که در این مصلحت شریک بودند و جمعی که بدان تقصیر گردیدند همه را زیر تیغ آورد و کوچهٔ بیجاپور از آن خون رنگین گشت و عالمی به فغان آمد - اسد خان آن مقدمه خبر نه داشت اما ازآنکه به گفتهٔ مدعیان داخل مغضوبا گردیده بود از آن مادهٔ فساد خبر یافته راه اطاع خود اختیار نمود و بعضی از وابسته‌های او را حکم حبس فرمودند بعد چند روز که سلط بر بی تقصیري او اطلاع یافت نه فیل و نه اسپ مع دیگر تحف خدمت سلطان فرستاده همراه آن عریضه مشتمل بر نظم و نثر برین مض مرسل داشت - سلیمان سریرا سکندر مسندا فریدون حشمتا * * شعر

چه شد چه شد که بدین سان رمیدهٔ از من
چه کرده‌ام چه شنیدي چه دیدهٔ از من
گر گناهی کرده‌ام اینک سر و تیغ و کفن
ورنه بی موجب نه شاید دوست[1] آزردن

(۱) ن - دوستان آزردني *

هر چند تهمتی که ارباب غرض برای این فدوي آن درگاه بسته اند خبر ندارم یکی به صد اعتراف دارم و در همه حال افسوس بر مآل کار ولي نعمت مي نمایم - و در آخر نامه این دو بیت از زادهٔ طبع خود درج نمود *

* شعر *

به یک ماه با تحفه و پیشکش بیایم بدان بارگه شاد وخوش
بیایم به بذدم به خدمت کمر نهم چون قلم بر خط شاه سر

بعد رسیدن عریضه متعلقان اسد خان را که نظربند بودند نوازش نموده نزد اسد خان روانه نمود *

درین ضمن خبر رسید که لشکر نظام شاه و قطب شاه به اتفاق در بندر گوره جمع شده مي خواهند شاهزاده عبد الله را بسلطنت بردارند برهمن معتبر زبان آور را نزد اسد خان برای تکلیف رفاقت فرستادند در خط مبالغه به کار بردند که این معني باعث نجات عالمی از دست بذان ظالمی خواهد گردید اسد خان در جواب به تندي و سختي پیش ده گفت اگر کشتن میانجي و ایلچي ممنوع نمي بود ترا به سیاست ي رسانده‌م - برو بگو تا جان دارم سر از قدم ابراهیم شاه برنه خواهم داشت ک رفاقت او نه خواهم نمود - بعد مراجعت برهمن نصرانیان ام شاهیه و جمعی از دکني‌ها فراهم آمده شاهزادهٔ عبد الله را بر تخت اندند - از انتشار این خبر جوق جوق مردم اطراف بیجا پور به شاهزادهٔ عبد الله رو آوردند - درین مابین اسد خان که از مدت مریض بود خبر اثر سفر آخرت او انتشار یافت - نظام شاه از شنیدن آن همان برهمن را با هفتاد نفر انتخابي کار زار دیده به شهرت عیادت اسد خان روانه ساخت و خفیه ارشاد نمود که در همه صورت تا تواند مردم قلعه را که اسد خان در

[illegible]

و نظام شاه درهمین آوان برای تسخیر قلعهٔ کلیانی که در تصرف بریدیان
بود و علی برید در اعانت و رفاقت عادل شاه می کوشید خود را رسانده
به محاصره پرداخت - ابراهیم شاه اطلاع یافته خود را به مدد علی برید
رسانیده اطراف را فرو گرفت و از چار طرف راه رسد غله بر لشکر نظام شاهیه
چنان بند نمود که در لشکر گرانی و کم یابی به مرتبهٔ اتم گردید - روز عید
که عادل شاه در حمام بود گمان حرکت و شوخی زیاد لشکر نظام شاه
نه داشت نظام الملک به صلاح شاه جعفر برادر شاه طاهر که فی الحقیقت
وزیر و مشیر نظام شاه بود چنان غافل بر سر لشکر ابراهیم عادل شاه تاخت
آورد که تا خبردار شدن عادل شاه و از حمام بر آمدن نصف لشکر و بیشتر
از کار خانه جات به تاراج رفت و جمع کثیر مع دو سه سردار نامی کشته
گردید - عادل شاه هوش باخته سوای آنکه خود را به بیجاپور رساند
چارهٔ کار نه دانست و قلعهٔ کلیانی به تصرف نظام شاهیه در آمد و وقت
زیمت ابراهیم عادل شاه سی لک هون خزانهٔ نظام شاه مابین راه به او
خورد آن را عوض پای دادن سر انجام سلطنت غنیمت دانسته
تصرف خود آورد - مردم نظام شاه را که همراه خزانه بودند مغلوب ساخته
مغلول نموده به یکی از قلعه‌های بیجاپور روانه ساخت و از آنجا بر سر
پرینده که سر راه بود تاخت آورد از آنکه مردم قلعه بی خبر بودند
و عادل شاه به شهرت فوج هزیمت خوردهٔ نظام شاهیه ناگهان بر دروازهٔ قلعه
رسید بدون اینکه کار به محاصره کشد قلعهٔ پرینده به تصرف عادل شاه
در آمد و یک لک هون با دیگر جنس از جملهٔ سر انجام به ذخیرهٔ قلعه
و هرچه قابل همراه گرفتن و به سپاه قسمت نمودن بود برداشته قلعه
را حوالهٔ یکی از دکنی‌های همراه خود نمود و قریب پنج لک هون دیگر

به میان آورده نزد خود طلبیده عوض اسد خان صاحب اختیار سلطنت و سر فوج خود ساخت و به خطاب معز الدولة القاهرة عمدة الملک نواخت و بیست و پنج هزار هون که یک لک روپیه مي باشد نقد عنایت فرمود - و در همین آوان شاه علي برادر حسین شاه نظام الملک از احمد نگر برخاسته نزد ابراهیم شاه آمد و خان جهان دکني نیز از حسین شاه نظام الملک آزرده شده رفاقت شاه علي نموده خواستند به مدد ابراهیم شاه که جد مادري شاه علي مي شد او را به سلطنت احمد نگر بر دارند بعده به فکر تسخیر شولاپور پردازند - آخر پیش رفت کار نه شد چنانچه در ذکر سلطنت حسین شاه نیز بزبان قلم داده *

حاصل کلام ابراهیم شاه به استعداد تمام با لشکر و فیلان کوه پیکر صف ربا به اتفاق عین الملک به قصد تسخیر شولاپور روانه گردید و از آن طرف حسین شاه با لشکر آراسته به مقابل آمد و از هر دو طرف کوس و کرنای رزم و صفوف جنگ نواخته شد و چون در شروع جنگ غلبهٔ فوج نظام شاه ظاهر گردید عین الملک که از طرف عادل شاه هراول و سر فوج بود به اظهار حسن اخلاص و تهوري بی باکانه طرف فوج خصم تاخته اسپ برداشته از نظر لشکر ابراهیم عادل شاه غائب شد عادل شاه تیز جلوی عین الملک را مشاهده کرده پیغام نمود که از قول بدین تفاوت دور رفتن خلاف مصلحت است اگر خدا نه کرده قسم دیگر رو دهد ازین طرف مدد رسیدن دشوار خواهد گردید عین الملک جواب فرستاد الحال که چنین اتفاق افتاده بر گشتن من مناسب نیست از فضل الهي خصم مغلوب خواهد گردید و از حملهٔ عین الملک توپ خانه نظام شاه به تصرف او در آمد و فرمود که آتش خانه توپ را میخ آهن زدند و از آن طرف نیز فوج

[illegible]

از طرف عطای زر نقد و دیگر سر انجام پرداخت حال من ضرور است -
ابراهیم شاه که هزیمت یافتن خود از شومي و حرف نشنوي عین الملک
مي دانست در جواب بر آشفته گفت که چنان نوکر حرف نشنو مرا
درکار نیست هر جا که خواهد برود - عین الملک ازین جواب به بحر حیرت
فرو رفته باز پیغام نمود که بغیر از سلطان کرا دارم و کجا روم * بیت *

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

ابراهیم شاه زیاده از سابق بی دماغ گشته گذرانندهٔ پیغام را به ضرب طپانچه
و سیلي و دشنام بر گرداند عین الملک نه دانست که چه کار سازد و کجا
رود ازین طرف رانده و ازان طرف مانده شده با همراهان مصلحت نمود
مرتضی خان انجو و میرزا بیگ سیستاني مصلحت دادند که الحال که
ما را بهر دو پادشاه جای رجوع نماند بهتر آنست که طرف نواح مرچ
ه از سرکار سیر حاصل بیجاپور است و فصل خریف رسیده خود را رسانده
ر قوت خود و اسپان نمائیم تا از پردهٔ غیب چه به ظهور آید بعده خود را
ان طرف رسانده به سپاه تاکید نمود که سوای آنکه به گرد آوري
محافظت محصول پردازند مضرت دیگر بحال رعایان نرسانند و در اندک
ت سپاه و چهار پا را آسوده ساخته به سرانجام مایحتاج خود پرداخت
ابراهیم شاه اطلاع یافته پنج هزار سوار به سرداري یکی از دکني‌ها برای
تنبیه و اخراج عین الملک تعین نمود صلابت خان مقابل فوج ابراهیم شاه
خود را رسانده بعد از مقابله غالب آمده فوج پادشاه را چون رمهٔ گوسفند
پیش انداخته هزیمت داد - سلطان بر هزیمت فوج اطلاع یافته خود را
برای گوشمال عین الملک رساند بعد نزدیک رسیدن دلاور خان حبشي

را بادہ هزار سوار برای مقابله عین الملک تعین نمود او نیز زخم کاری برداشته هزیمت خورده آمد - بعد از آن ابراهیم شاه به فکر سوار شدن خود پرداخت - عین الملک تا دو سه صبحی سوار شده از دور سپاهی فوج خود نموده طرح جنگ نه انداخته به طریق طلایه مراجعت می نمود - روز چهارم که لشکر ابراهیم شاه تا سه روز از ملاحظهٔ شهرت آمد آمد عین الملک مستعد مقابله گشته تمام روز بر پشت اسپان انتظار کشیده بر گشته می رفتند آن روز نیز بروزهای دیگر تصور نموده به مرتبه سهل انکاری را کار فرمودند که زین هم به پشت اسپان نه بستند - هرچند خبر می رسد که عین الملک رسید نا شنیده انکاشته می گفتند که تکتک پا می نماید تا آنکه خبر غافل بودن لشکر ابراهیم شاه به عین الملک رسید و خود را به سرعت تمام مقابل فوج خصم رسانده فرصت زین بستن نه داده به مرتبهٔ بی دست و پا ساخت که همه در فکر فرار افتادند و ابراهیم شاه که استعمال گریز پائی به کمال رسانده بود خود را به پشت اسپ رسانده با جمعی که توانست رفاقت نمود تا بیجاپور بند نه گردید و همه اسباب تجمل و سلطنت به دست عین الملک افتاد و فوج عین الملک از عقب تاخت آمد بیجاپور را محاصره نمود و ابراهیم شاه محصور گشته به دفعیه پرداخت عین الملک نواح بیجاپور را تاخته راه رسد شهر چنان بند نمود که در ... گرانی به مرتبهٔ اتم رو داد و بر ابراهیم شاه عرصه چنان تنگ گردید که نا چار هفت لک هون مع نامه و ایلچی نزد رامراجه روانه نموده کومک طلبید و رامراجه برادر خود را با فوج سنگین برای مدد ابراهیم شاه تعین نمود بعد نزدیک رسیدن فوج رامراج عین الملک به تهیهٔ شبخون زدن پرداخته دو هزار سوار انتخابی جانباز و چهار پنج هزار برق انداز جدا نموده آخر

شب خود را به فوج رامراج رساندہ شبخون نمود به مرتبهٔ کافر کشي را کار فرمودہ تزلزل تمام درمیان کفار انداخت اما از آنکه برادر رامراجه از زباني هرکارہها بر شبخون آوردن عین الملک اطلاع یافته روشني مشعل و مهتاب زیاد نمودہ بود و غلغلهٔ رستخیز عظیم رو داد جمع کثیر از سوار و پیادهٔ عین الملک به کار آمدند - و ناچار عین الملک فرار نمودہ چون طرف آردوی خود راہ نیافته طرف دیگر افتاد و راہ گم کردہ سر از راہهای ناهموار و تراکم اشجار خاردار بر آورد - درین ضمن خبر کشته شدن عین الملک زبان زد مردم لشکر گردید هرکدام راہ فرار اختیار نمودند و فوج قلعه بر آمدہ به تاراج بهیر و بنگاہ عین الملک پرداخت و عین الملک ناچار رو به طرف ملک نظام شاهیه گذاشت *

درین آوان ابراهیم عادل شاہ از غصه ناموافقت ایام ناتوان شدہ بود و اثر جنون با دو سه عارضهٔ جسماني که علاوهٔ هم گردید بر سیاست و خون ریزي به مرتبه شقاوت قلب بهم رساند که چندین اطبا را که از علاج عاجز آمدہ بودند به گمان سوی بد به قتل رساند و در پای فیل انداخت - شدت سیاست او به جای رسید که عطارها دکانها بسته جلای وطن اختیار نمودند و دو سال بدین بلا مبتلا بودہ در سنه ٩٦٥ نه صد و شصت و پنج نب مقتولهای مظلوم شتافت ازو دو پسر ماند به اسم سلطان علي و [1] طهماس و دو دختر یکی را به علي برید منسوب نمودہ بود و دوم را به مرتضی شاہ وصلت کردہ بودند بیست و چهار سال سلطنت نمود *

* بیت *

ز حادثات جهانم همي پسند آمد که زشت و خوب جهان [2] درگذر دیدیم

(١) طهماسب (٢) ن جمله

[illegible]

امتداد مرض به ابراهیم شاه مي رسید چون مار بر خود مي پیچید و اراده نموده بود که پسر خورد طهماس نام را ولي‌عهد ساخته پسر کلان را مسموم سازد یا به قتل رساند یاران ستم ظریف رساندند که شاهزاده طهماس زیاده از برادر کلان طرف مذهب روافض میل دارد لهذا او را نیز در بیماري مقید ساخته مهمات سلطنت به خواست الهي وا گذاشت بعده که ایام رحلت ابراهیم شاه نزدیک رسید بعضی هواخواهان شاهزادهٔ طهماس خواستند که او را از قید بر آورده به سلطنت بردارند سکندر خان و کمال خان قلعه‌دار تهانه مرچ که علي عادل شاه به اختیار آنها محبوس بود زبان مبارک باد سلطنت کشوده از قلعه بر آورده بر تخت نشانده آداب تهنیت بجا آوردند و علي عادل شاه شروع به عطای اضافه و تبدیل خطاب نمود - از انتشار این خبر مردم بیجاپور نیز رجوع به آن طرف آوردند و در همان زودي ابراهیم شاه ازین جهان رخت هستي بر بست - و سلطان علي عادل شاه دبدبهٔ سلطنت به اتفاق امرای هواخواه خود را به بیجاپور رسانده از سر جلوس نموده حکم فرمود که به دستور مذهب تشیع خطبه خوانند متصل بیجاپور بنای آبادي گذاشته موسوم به شاه پور ساخت - و روز روز در اجرای مذهب و ملت تشیع سعي مي نمود - مردم اعیان علما و عوام ازین معني آزرده خاطر گشته خواستند ازدهام عام نمایند اما چونکه سلطان رویهٔ عدالت و ترحم به حال رعایا و احسان و تفقد و زرپاشي به مستحقان و درماندگان به خلاف رویهٔ پدر اختیار نموده بود و جمعی از امرا که خفیه در عهد ابراهیم شاه مذهب تشیع داشتند نیز با سلطان هم داستان شدند نائره فتنهٔ اختلاف مذهب بلند گردید - آری برای پادشاهان عدالت و برای دیگر شجاعت همه عیوب ملکي و دیني را مي پوشد خصوص برای سلاطین که عدالت ضمیمه سخاوت و کرم گردد

جای حرف موافق و مخالف نمي ماند . و با زمینداران نواح و سر کشان اطراف رامراج چنان بنای سلوک گذاشته که به استظهار و مدد آنها قلعهٔ شولاپور و رائچور و مدکل و کلیان وغیره که از تصرف عادل شاهیه بدر رفته بود بلا آفت خون ریزي به اندک تردد تدبیر آمیز به تصرف در آمد و قریب سه هزار سوار انتخابي از سادات و موم غریب عرب و عجم نوکر نموده در جلو خاص مقرر نمود و نسبت به سپاه و سادات و فضلا و شعرا و شرفای محتاج دست همت کشوده زری که ابراهیم شاه به گرد آوري آن سعي‌ها نموده یک کرور و پنجاه لک هون فراهم آورده بود مثل ابر ایام بهار بر ارباب حاجت مي پاشید - از آنکه در ایام شاهزادگي از اکثر علوم صرف و نحو و منطق و کلام و حکمت بهرهٔ حاصل کرده بود و قدر علما مي دانست در ایام سلطنت نیز طبع او به تحصیل علم و صحبت فضلا مائل گردید و به مرتبه در راه سلوک قدم گذاشت که از نزد اکثر سلاطین نامدار و راجهای عالي‌تبار ایلچي مع تحف و هدایا و مبارک‌باد رسیدند مگر حسین نظام شاه که به سبب گرفتن شولاپور که همیشه مادهٔ نزاع و فساد مابین سلاطین نظام شاهیه و عادل شاهیه بوده و به تدبیری که ذکر آن به طول کلام منجر مي گردد به تصرف علي عادل شاه در آمد اصلا به نامه و پیام خود آشنا نه ساخت و در فکر مکافات بود *

درین ضمن خبر رسید که پسر کلان رامراج فوت شد علي عادل شاه در عالم زمانه سازي و رهنموني عقل صائب جراتی که نزد بعضی وسواس پیشگان خلاف رای صواب بود نموده با صد سوار که اکثر آن از مصاحبان عشرت پیشه و همدمان محرم تقوی شعار بودند به ماتم پرسيِ پسر رامراج رفته به شهرت بخار بغتتاً در مجلس رامراج خود را رساند و رامراج اطلاع

یافته به خوش وقتی و شعف تمام تا در خانه به استقبال شتافته به اعزاز
تمام به خانه آورده بر مسند خود نشانده و خود به ادب نشسته عذر خواسته
گفت چرا از تشریف آوردن خود اطلاع نه دادند که چند منزل سعادت
استقبال حاصل مي نمود - سلطان گفت اگر در جشن شادي برای
مبارک‌باد مي آمدم خبر نمودن لازم بود چون برای پرسهٔ (۱) ماتم آمده ام
خبر کردن مناسب نه دانستم و بعد ماتم پرسي خلعت گران بها با اسباب
دیگر که روز بر آوردن ماتم در آن دیار معمولي بود برای راجه و متعلقان زن
و مرد و امرا تواضع نموده همه را مخلع ساخت و زن رامراجه را مادر خواند
و او خلعت فرزندي به او تواضع نمود و رو ازو نه پوشید - هرچند رامراجه
تکلیف ماندن زیاد نمود به عذر ماتم قبول نه کرده زیاده از سه روز نه مانده
مرخص گردید اگرچه در همه باب تعظیم و تکریم راجه به ظهور آمد اما وقت
روانه شدن به عذر ماتم مشایعت نه نموده یکی از برادران خود را برین
خدمت مامور نمود - و غبار آن در دل علي عادل شاه جا گرفت بعد
رسیدن به بیجاپور که مکرر نامه و پیغام گله آمیز فساد انگیز از طرف
حسین شاه به میان آمد کار به فوج کشي کشید - علي عادل شاه چتر و علم
د را که از قدیم زرد معمول بود به رنگ سبز که نشان سلطنت نظام شاهیه
مبدل ساخته پیغام نمود که اگر مردي و مي تواني این علامات نشان
خود را از من به ستان و الا آنچه از دستم بر آید مشاهده خواهي نمود -
و در باب امداد به رامراجه خط نوشته کومک طلبید - رامراجه که در آرزوی
تقدیم این خدمت انتظار مي کشید خود را به مدد رساند و به اتفاق لشکر
بر احمدنگر کشیدند - نظام شاه در خود طاقت مقابله نه دیده محصور

(۱) پرسش

گردید و علي عادل شاه صرفه در محاصره نه دانسته تا دولت آباد و جنفیر
و گلشن آباد بلکه تا کنار دریای شور تاخت و تاراج نموده اثری از آبادي
نه گذاشتند و باوجود تاکید علي عادل شاه که بر زن و فرزند مسلمانان
و مساجد ضرر نه رسانند - کافران دست تعدي به مال هندو و مسلمان دراز
نموده ادب مسجد و خانقاه بر طاق بلند گذاشته مساجد را ویران و جای
ستوران ساختند و بی آنکه به لشکر عادل شاه آفت جاني و مالي رسد
حسین نظام شاه تنگ آمد چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه به زبان
قلم داده و شاه جعفر برادر شاه طاهر را با دیگر فضلا به میان آورده قلعهٔ
کلیاني را به علي عادل شاه تواضع نمود *   * بیت *

هرچه دانا کند کند نادان   لیک بعد [1] از خرابي بسیار

بعد صلح و مراجعت لشکر حسین نظام شاه مصلحت در آن دید
که صبیهٔ خود بي بي جمال را به ابراهیم قطب الملک عقد بسته از [2] ـ
نو در فکر تلافي و خلاصي کلیاني پردازد و بار دیگر قطب الملک را به مد
طلبیده علي برید را هم با خود متفق ساخته و فوجها آراسته متوجه مقابلهٔ
خصم گردید بعده که فوجها نزدیک هم رسیدند قطب الملک بی تکلفا
به اظهار محبت باطني برخاسته خود را نزد علي عادل شاه رساند و
نظام شاه پیغام داد که برای پارچه سنگ و حصار خون مسلمانان ریخ
نه سزاست و حسین نظام شاه خجل گشته راه احمد نگر پیش گرفت -
و فوج رامراجه تعاقب کنان تا احمد نگر شتافت و حسین نظام شاه

---

(۱) ن - بعد قبول رسوائي *

(۲) ن - به تهیهٔ تسخیر کلیاني پرداخت و علي عادل شاه نیز رامراج را بمدد
طلبیده علي برید را *

و اسیر نمودن زن و فرزند مسلمانان نموده وقت رفتن بردهٔ بی شمار گرفته
می بردند - دیگر وقت مراجعت بر تعلقهٔ هر پادشاه اسلام که می رسید
بعضی مکانها را تاراج نموده به تصرف خود آورده به منصوبان خود
می سپرد - این همه ناپاکی و بی باکی او بر عادل شاه ظاهر گردید از غصه
چون مار بر خود پیچید - ارکان دولت را برای مصلحت تدبیر کار در
خلوت جمع ساخت بعد به میان آمدن کنکایش کشور خان لاری و شیخ
ابو تراب شیرازی که از مقربان خیرخواه بودند به عرض رساندند که رامراج
صاحب فوج و جاه و جلال است و ملک زر خیز و چهل پنجاه بندر
که بیست کرور هون مداخل دارد و چندین کان طلا و الماس و یاقوت
در تصرف اوست بدون اتفاق بی نفاق هر پنج پادشاه مغلوب ساختن
او متعذر و پنجه به پنجهٔ او زدن پنجهٔ خود را رنجه داشتن است اول
ابراهیم قطب الملک را که به آن عدالت پناه دوستی باطن و رای صائب
و درد دینداری دارد شریک مصلحت و ممد و معاون باید ساخت
علی عادل شاه به رای او آفرین گفته رسل و رسائل و آن کار آزموده نزد
ابراهیم شاه روانه نمود و آن قطب فلک مردمی که زیاده از همه سوختهٔ
بی اعتدالی آن کافر و طالب چنین مصلحت مقرون به صلاح دولت
هر پنج پادشاه بود دست به چشم گذاشته گفت که معقول نمودن حسین
نظام شاه و گرفتن قلعهٔ شولاپور در کمال اتحاد و رفیق کارزار با کفار ساختن
به عهدهٔ من است - پس مصطفی اردستانی را که سید سنجیده گفتار
نیک اطوار بود نزد حسین نظام شاه فرستاده آنچه بایست به او تلقین
و ارشاد نموده فرمود که اول نزد علی عادل شاه رفته ازو عهد و پیمان
با قسمهای مغلظ گرفته از همانجا به احمد نگر رفته با حسین نظام شاه
بنای عهد و دوستی و موافقت استوار سازد مصطفی خان به بیجاپور آمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

* [illegible] * [illegible]

[illegible]

* [illegible] * [illegible]

[illegible]

دارم پس به اتفاق امرای نظام شاهي بنای صلح و قرار استحکام برین یافت که چاند سلطان صبیهٔ حسین نظام شاه به علي عادل شاه منسوب گردد و شولاپور را در جهاز چاند بي بي به سپارند و خواهر علي عادل شاه به اسم بي بي هدیه به طریق هدیه به مناکحت شاهزاده مرتضی پسر بزرگ حسین نظام شاه برادر اعیاني چاند بي بي در آرند بعده به اتفاق بی نفاق بر سر آن کافر فاجر لشکر کشي نموده به انتقام ایام گذشته در انهدام تسلط سلطنت آن بد انجام به کوشند * * مصراع *

آری به اتفاق جهان مي توان گرفت

پس ملا عنایت الله که از فضلای مشهور بود به وکالت و حجابت حسین نظام شاه همراه مصطفی خان به بیجاپور آمده لوازم عهد و پیمان ایمان ایزد منان به میان آورده بنای شادي طرفین گذاشته در زمانی که ماه زاید النور در خانه ناهید جنگي به نظر سعد مشتري پرتو نور افکنده و زهره مسعود در وتد طالع به رامشگري در آمده به هم چشمي برجیس فخر مي نمود و نیر اصغر که در خانهٔ پنجم کسب نور از نیر اعظم نموده به نظر مودت سعدین فلک را به نظر نمي آورد و عطارد رقم سنج به قران هم خانگي سعد اکبر در اقران خود مباهات مي نمود به وکالت حسین نظام شاه مجلس عقد را منعقد ساخته اسباب نشاط را آماده ساخت

* بیت *

همه بوم و کشور ز شادي به جوش
مغني بر آورد هر سو خروش
همه مطربان و نوازنده ساز
ز آواز شان زهره در اهتزاز

آن قدر زیور و گوهر و زر و جواهر به خرج ارباب عشرت و صرف اهل حاجت

در آمد که بحر در جوش و کان در خروش الامان در آمدند * بیت *

زبس گوهر و زر که افشانده شد ز بر چیدنش دستها مانده شد

بعد اتمام مجلس عقد چنان مقرر شد که چاند بي بي سلطان چون قمر شب چهاردهم به بیت الشرف بیجاپور پر تو افروز گردد و بي بي هدیه سلطان به طریق هدیه وار مغان سلاطین در ایوان سلطان نظام شاه رونق زیب و کار آرائش بخشند *

بعد از فراغ کار خیر طرفین علي عادل شاه حاجب مع نامه و پیغام ملالت انجام در باب مسترد ساختن قلعه رائچور و مدگل و ناکري وغیره که به تقاضای مصلحت وقت به تصرف کافران در آمده بود نزد رامراجه فرستادند کافر بد انجام از شنیدن آن پیام از جا در آمده تبسم کنان مضمون این بیت در جواب پیغام عطا نمود * بیت *

مجنبان مرا تا نه جنبد زمین همین گویمت باز گویم همین

و بر پیغام رسان منت امان جان گذاشته اخراج فرمود بعد مراجعت ایلچي (۱) به امرای مقرب دیگر از روی درشتي بدر فرموده بود حسین نظام شاه و علي عادل شاه و ابراهیم قطب شاه و علي برید و شیخ برهان الملک اتفاق نموده با افواج آراسته در سنه ۹۷۲ با فوجهای جهان وب روانه شدند * بیت *

سران سپه رایت افراختند روا رو به عالم در انداختند

چون بعد طی منازل به مقام تالي کوته کنار آب کشنا (۲) تعلقهٔ علي عادل شاه رسیدند ضیافت رنگین به فراواني اقسام ماکولات و حلویات و فواکه

---

(۱) ن - که با وکلاي مقرب *

(۲) تلهکوته کنار رود دهون واقعست *

(1) [illegible] *

(1) [illegible] *

[illegible]

سنگین جنگي طرف معبري که مقابل خصم مرکوز خاطر بود وقت شب تار به فاصلهٔ که صدای شیههٔ اسپان نه رسد رفته منتظر قابو گردیدند لشکر راجه که از شنیدن آوازهٔ رسیدن لشکر طرف گذر متعارف مقابل سپاهي فوج اسلام جمع آمدند و تمام روز هنگامهٔ انداختن بان و توپ و تفنگ گرم داشته مبهم ناشده لشکر مستعد در سیاهيِ شب از گذر که لشکر کفار سهل انگاري نموده غافل گشته بودند اسپان را جلوریز انداخته تا خبردار شدن و جنبیدن لشکر خصم برق کردار از آب گذشتند - هنوز خاور زرین کلاه سر از کنار بحر عمان بر نیاورده بود و پردگیان ستاره و ثابته در گنبد سبز فام روپوش شده بودند همه از آب گذشته همان دیوارها برداشتهٔ کفار را نام آرام گرفتن اسپان نفس چاق نمودن بهادران و رسیدن فیلان و توپ خانه مردم اردو مور چال خود ساختند - لشکر کفار تبه کار که برای نگاهباني معبرها مقرر بودند ناچار خود را نزد راجه رساندند و آن شب تمام شب از ملاحظهٔ شبخون لشکر اسلام در تزلزل گذراندند - و روز دیگر چون خسرو آفاق گیر طارم چارم ترکش لمعان بسته لشکر بی کران اختر را هزیمت داده سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و علي عادل شاه میمنه و علي برید و ابراهیم قطب شاه میسره و برهان عماد الملک هر اول و حسین نظام شاه قول شده توپ‌خانه پیش رو داشته در هر فوجی دوازده علم که بر هر یکی آیهٔ نصر من الله و فتح قریب به اسم دوازده امام به خط جلي نوشته بودند بر افراشته فوجها چون کوه پیکر و صدای دارو گیر مبارزان صف شکن و جولان دادن اسپان بهادران فیل پیکار زمین و زمان به فریاد الامان در آمد - و رامراج که به ترتیب سپاه خود پرداخته عرصهٔ پهن آن دشت را از سیاهيِ لشکر و فیلان کوه پیکر پر ساخته بود هر دو برادر را مقابل فوج هر اول میسره داشته خود به مقابل قول فوج خصم معرکه آراسته به غرور آنکه این جنگ قابل آن

نبست که خودم را بر پشت اسپ سوار باید شد بر سنگهاسن نشسته خریطهای هون و کرههای مرصع به دستور دکن وقت دد به یک بهادران فوج برای دل خوشي هر یک مي رساند و از هر طرف فریقي از ناریان و فریقی از غاریان به کارزار در آمدند . ناگاه فوج مسرکان از غایت جلادت خود را به سرداران اسلام مي رساندند و باز تاب نوز (۱) و بهادران نیاورده نا رسیده مانند گولهٔ توپ که به پارچهٔ کوه خورده بر گردد بر مي گشتند - و گاه یکه تازان میدان شجاعت و شهامت چون سیل اجل بر سر آن مدبران تاخته از کشتهها پشتهها مي ساختند * * بیت *

در آمد دو لشکر به جنبش چو کوه که از جنبش آمد زمین را ستوه

و بندقاندازان بی خطای هر دو طرف که به هوای صدا نیدهٔ مار در شب تار مي دوختند و ذره مقابل شعاع آفتاب را به گوله بندوق مي ربودند صف آرا گشته در آن رستخیز چه سرهای سران را که از زین بر زمین نه رساندند و از جملهٔ بهادران مرد ربا و یکه تازي جوانان نبرد آزما چه سرخ روئيها که بر صفحهٔ کارزار نیامد مکرر نزدیک به آن رسید که چشم زخم عظیم به لشکر اسلام رسد *

درین ضمن حسین نظام شاه در فوج دریای خون خود را زده صف هراول را از پیش رو برداشت و از صدمهٔ آن سالار صف شکن تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و رامراجه که از غرور بر سنگهاسن سوار بود سر حساب شده به تکلیف امرای خود بر اسپ سوار گردیده بالای سر خود شامیانهٔ زربفت طلائي که چهار چوب آن نمایان بود استاده نموده به سپاه زر ریزي و جواهر پاشي مي نمود که ناگاه غلام علي نام فیل مست جنگي حسین

(۱) ن - نبرد *

نظام شاه بر سر او رسیده شامیانهٔ او را درهم پیچیده خودش را به خرطوم گرفته برداشت - و به روایتی همچنان در سنگهاسن سوار بود تا یکی از بهادران جان باز خود را رسانده زخمي ساخته از سنگهاسن کشیده نزد رومي خان داروغهٔ توپ خانهٔ حسین نظام شاه رساند و رومي خان چنان زنده نزد حسین نظام شاه آورد و به فرمودهٔ حسین نظام شاه سر از تن او جدا کرده بر سر نیزه بسته پیش فوج خصم باز داشتند - چون کفار سر سردار خود بر سر دار مکافات سرفراز دیده مایوس گشته هزیمت خوردند و از معرکه رمیدند - و فوج هر پنج پادشاه چون سیل روان برای تاخت و تاراج آن خو گرفتگان هزیمت خورده روان گشتند و از هر طرف که مي تاختند چندین هزار کشته بالای هم قطار بر قطار انداخته علف تیغ مي ساختند تا دوازده کروه از رزم گاه کشته و زنده و نیم جان و زر و جواهر و خیمه و اسپ و فیل و شتر بی حساب افتاده فرش راه گشته بود * * بیت *

ز هندو بسی جوی خون ریختند گرفتند و بستند و آویختند

و تاراجیان آن قدر غنیمت به دست آوردند که دیگر مستغني گشته از برداشتن آن تنگ آمدند به قول محمد قاسم فرشته که تا چند روز بشمار کشتگان محاسبان تیز قلم پرداختند قریب صد هزار نفر کشته و زخمي و اسیران به شمار در آمدند و تاراجیان تا بیجا نگر رسیده تا چند روز بازار و خانه‌ها غارت مي نمودند - القصه هر پنج فرمان فرما از فیلان و اسپان پیاده گشته سر نیاز به درگاه قاضي الحاجات برای ادای شکر بر زمین گذاشته منادي فرمودند که سوای فیل و توپ خانه در سرکار نه گیرند باقي هر که هرچه یابد به او گذارند - گویند تا مدت در لشکر اسلام جواهر اعتبار نه داشت و رشتهٔ فقر بی نوایان تا راجي بسیار به مایهٔ تجارت مبدل گردید و آنچه کفار با مساجد کرده بودند ده برابر آن بر بت خانه‌های آنها

فضیحتی آوردند و مذبله ساختند یک برادر رامراجه به اسم تیمراج که وقت هزیمت فرار نموده زنده جان بدر برده بود با یکی از بني اعمام به علي عادل شاه پیغام جان بخشي و عطای قول نموده آمده رجوع شده به یکی از گوشه‌های ملک قناعت نمود و هر پنج پادشاه به اتفاق به حد رائچور رسیده هر یکی با دبدبه و شان پادشاهي به فرخي و فیروزي به ملک خود رخصت و روانه شدند و از آن ایام که بیجانگر ویران شد باز آباد نه گردید و در آن سر زمین هر پارچهٔ زمین به دست هر زمیندار و نوکران رامراجه که آمد به مرور ایام منتقل گردید و در همان ایام بعد از مراجعت بیجا نگر حسین شاه ودیعت حیات نمود و بجای او مرتضی نظام الملک قائم مقام گردید - و میان مرتضی شاه و علي عادل شاه بر سر طرفداريِ وارثان رامراجه به خصومت و فوج کشي انجامید اگر به شرح تفصیل آن پردازد منافيِ اختصار کلام است - و در آن محاربات اکثر پرگنات از تسلط فرمان فرمای بیجاپور بیرون رفت و بسیاري از توابع بیجا نگر که الحال به ملک کرناتک بیجاپور زبان زد است به تصرف علي عادل شاه در آمد و در سلطنت خود مستقل گردید *

و در سنه ۹۸۱ نه صد و هشتاد و یک مصطفی خان اردستاني را وزیر ساخته ملقب به جملة الملک گردانید و از حسن تردد او اکثر از قلاع که به تصرف نظام الملک رفته بود باز به تصرف علي عادل شاه در آمد و پیشکش زیاده از اندازهٔ قیاس از زمینداران نواح و راني نه کنار ساحل دریا قلعهٔ مستحکم و ملک زرخیز تعلق به او دارد واصل خزانه گردید - و راني خود آمده با هفت لک هون ملازمت نمود و سه لک و پنجاه هزار هون پیشکش هر سال مقرر نمود و وقت رخصت خواستند خلعت

و جواهر به دستور زنان به راني به دهند راني به اظهار شجاعت و غيرت گفت اگرچه به صورت زنم اما باج به مردان نامي اين نواح نمي دهم *

* بيت *

اگرچه زنم زن سير نيستم ز كار جهان بى خبر نيستم

گويند در آن ملک دستور است که زنان وارث ملک و مردان به دستور امرا مطيع مي باشند و از جنس دارچيني و جوزبويه و باز باز و الاچي و قهوه و فلفل سياه آنچه در ملک فرنک بهم مي رسد در آن ملک نيز پيدا مي شود و اصل مکان حاکم نشين به مليوار زبان زد است - بعده مصطفى خان را در بنکاپور صاحب اختيار آن حدود نموده فرمودند که مهر خاص نيز نزد او باشد هر فرمان و کاغذ ملکي و مالي که ضرور گردد نزد او برند اگر موافق صلاح دولت داند به مهر خاص برساند چندگاه برين نمط بود بعده مصطفى خان اين معنى را باعث تصديع خلق دانسته التماس نموده که مهر خاص نزديکى از مقربان حضور به نيابت بنده باشد *

اما در اواخر سلطنت طبع پادشاه به سبب راهنمائي و همدمي مصاحبان بد عاقبت به فسق و امرد پرستي رغبت زياد بهم رساند و در گرد آوردن ساده رويان فکر ملک داري از خاطر او محو شد و تمام اختيار سلطنت به مصطفى خان و ديگر ارکان دولت وا گذاشت و به سبب آنکه فرزند نه داشت - در سال نه صد و هشتاد و هفت شاهزاده محمد ابراهيم بن طهماس برادر زاده خود را ولي عهد و صاحب اختيار ساخته خود مشغول عيش و عشرت مي بود - چون به گوش او رسيد که علي بريد دو خواجه سراى صاحب جمال دارد که يکى ازانها در صباحت و ديگرى در ملاحت طعن بر خور و مه مي زنند - از شنيدن آن خواهش تمام براى بدست آوردن آنها بهم رسانده پيغام طلب آنها فرستاده علي بريد اول به عذر پيش

آمده بعد گذشتن مدت تمام و حصول مطالب خود هردو را مقطع ساخته نزد علي عادل شاه فرستاد هردو خواجه سرا که نزد علي عادل شاه رسیدند دانستند که آنها را برای چه کار به خواهش طلبیده - خواجهٔ فلان که به او رغبت زیاد بود کارد میان نیفهٔ پای جامه پنهان کرده انتظار فرصت مي کشید - تا آنکه وقت شب در خلوت طلبیده خواست با او هم بستر شود خواجه قابو یافته آن کارد را چنان بر تهیگاه او رساند که او را از آلودگي آن لذت عشق فسق آلود فارغ ساخت - و در سنه ۹۸۸ نه صد و هشتاد وهشت ازین جهان بی مدار به دارالقرار شتافت - و هر دو خواجه را به عوض قصاص یکی به قتل رساندند - و مدت سلطنت او [1] سه سال بود *

* بیت *

این جهان در حلي و حلیه نهان
گنده پیری است زشت گنده دهان
سه طلاقش ده ار دلت بهش است
زانکه این گنده پیر شوی کش است

گویند سخاوت او به مرتبه به اسراف منجر گشته بود که روزی که بر تخت جلوس نمود چنانکه گذشته از یک کرور هون زیاده در خزانه موجود داشت - باز مثل ملک کرناتک زرخیز به احاطهٔ تصرف او در آمد در ایامی که بر روز نامهٔ عمر او خط فنا کشیده شده عین الملک نام ایلچي از نزد محمد اکبر پادشاه رسیده بود برای رخصت او آن قدر زر موجود نمي شد که مرخص سازد هنوز ایلچي در بیجاپور بود که این واقعه رو داد و ایلچي بی حصول جواب معاودت نمود *

---

(1) بیست و سه سال *

ذکر سلطنت ابراهیم عادل شاه بن طهماس[1] شاه واسطهٔ پنجم

چون ابراهیم عادل شاه که مرحلهٔ عمر او به ده نه رسیده بوده که بر تخت جلوس نمود - باوجود صغر سن در جذب قلوب امرا و پرداخت حال رعایا چنان سعي جمیله به کار مي برد که همه مدح خوانان و ثناگوی عمر و سلطنت او گردیدند و چون مصطفی خان وکیل السلطنة در حضور نه بود کار و بار سلطنت به کمال خان دکني وزن عموی مهربان چاند بي‌بي سلطان را گذاشته خود باوجود آنکه به شغل تحصیل علم و مشق خط و تصویر که شوق تمام بهم رسانده بود اوقات مخصوصه صرف مي نمود - از کار و بار سلطنت نیز غافل نه بوده ممد و معاون دستور دستوران بود - کمال خان دکني تا دو ماه به صلاح و صواب دید چاند بي‌بي که در کارداني و عقل و عفت یگانهٔ عصر گفته مي شد سرانجام مي داد - بعده به تقاضای آب و هوای دکن که همه دکنیان خانه برانداز و دشمن آقا و غریب کش و سفله پرور واقع شده‌اند با چاند بي‌بي سوی مزاج بهم رسانده به خاطر آورد که بلا سهیم و شریک صاحب مدار سلطنت باشد[2] وعده‌های خارج پیش نموده گوش به حرف و اطاعت چاند بي‌بي نمي نمودند و چاند بي‌بي این معنی را دریافته متحمل آن نه گردیده به کشور خان که از امرای مقرب و هم چشم کمال خان گفته مي شد در خلوت طلبیده گفت که اگر این دکني نمک به حرام را از میان برداري ترا بجای او

---

(۱) طهماسب *

(۲) ن و اداهاي *

صاحب مدار ملک گردانم کشور خان به هوس و آرزوی این مراد چهار صد سوار و پیادهٔ انتخابی کار آزموده را با خود گرفته وقتیکه کمال خان در خلوت خانه بود به قلعه در آمده اول دروازه‌ها را به قید مردم خود آورده قلعه‌دار را در دار و گیر اول مقید ساخته به قصد به دست آوردن کمال خان افتاد و کمال خان از شنیدن آن هنگامه سراسیمه گشته خواست که چاند سلطان پیغام داده یا خود را رسانده از شر او مامون گردد یکی از خواجه سرایان که بوی مادهٔ فتنه به مشام او رسیده بود سر به گوش او نموده گفت که به اشارهٔ چاند بی‌بی جرأت نموده و الا او را چه مجال بود - کمال خان از شنیدن آن خود را باخته چون راه دروازه را بر روی خود بسته یافت بالای دیوار و بام عمارت بر آمده به خاطر آورد که در آب و آتش غریق و حریق گردیدن به ازآن است که به کام خصم ناکام کشته گردد - و خود را به آب خندق انداخت و به مدد شناوری ازآنجا بر آمده دستار و کمربند و رختی که در کمر داشت ریسمان کمند دستور ساخته بر سر دیوار قائم نمود و بالای حصار بر آمده از آنجا خود را پائین انداخته راه خانهٔ خویش که بیرون شهر داشت اختیار نموده از آنجا پارهٔ جواهر و هون برداشته با هفت هشت نفر روانهٔ احمد نگر گردید - کشور خان بعد جست وجوی بسیار که برین دلاوری و فرار او اطلاع یافت هر طرف مردم خود را که مستعد استیصال او بودند تعیین نمود - تا آنکه جمعی از سواران بر سر کمال خان رسیدند و بعد از دست و پا زدن اسیر و قتیل گردید سر او بریده نزد کشور خان آوردند - کشور خان صاحب اختیار سلطنت گردید *

درین ضمن خبر رسید که بهزاد سر فوج مرتضی نظام شاه با ده پانزده هزار سوار به قصد تاخت و خرابی ملک بیجاپور رسیده بعد عرض به

تجویز چاند بي‌بي عین الملک کنعاني را با چند امیر دیگر مقابل فوج نظام شاهي تعیین نمودند بعد مقابله جنگ عظیم رو داد - جمع کثیر از هر دو طرف اسیر و دستگیر پنجهٔ تقدیر گردیدند آخرکار فتح نصیب امرای عادل شاهیه گردید - چاند بي‌بي باوجود هزیمت فوج برادر اعیاني فرمود که سه روز شادیانه زدند و عرابه‌های پُر از شکر محله به محله گردانده صغیر و کبیر را به مژدهٔ فتح ابراهیم عادل شاه شیرین‌کام ساخت و خلعت و اضافه به امرا مرحمت فرمود *

چون بعضی امرا مصلحت در آن دیدند که برای کوتاه نمودن دست تسلط چاند بي‌بي از راه حسد مصطفی خان را از بنکاپور طلبیده به خدمت مامورهٔ وکالت به دستور سابق در حضور مامور سازند - باوجود چاند بي‌بي درین مصلحت خود را شریک نه ساخت و از لا و نعم هیچ برزبان نیاورد - در السنهٔ عام شهرت یافت که برای بی اختیار نمودن کشور خان این مصلحت برانگیختهٔ چاند بي‌بي است و از چاند بي‌بي بد گمان شده در فکر استیصال مصطفی خان افتاد - و فرمان جعلي میرزا نورالدین محمد که از مصاحبان و دست گرفته‌های مصطفی خان گفته مي شد و نواح بنکاپور جاگیر داشت نوشت مشتمل بر این که مصطفی خان را به قتل رساني منصب واقطاع او به تو عنایت خواهم نمود - چون حکم نزد آن حق ناشناس رسید پاس نمک واحسان مصطفی خان منظور نه داشته آن سید عالي نسب را به اتفاق جمعی که در قلعه مصاحب او بودند ووقت نماز صبح مشغول اوراد خواندن بود غافل بر سر او ریخته به قتل رسانده شهید ساختند چون این خبر در بیجاپور انتشار یافت و چاند بي‌بي بر حقیقت مطلع گردید از آنکه نظر بر فدویت و کارداني مصطفی خان

او را برادر خوانده بود از کشور خان به دل رنجیده تشنیع زیاد نموده کلمات درشت خفت آمیز به او گفته در فکر مکافات افتاد - کشور خان به خاطر آورد که قبل از آنکه چاند بي‌بي به فکر استیصال من پردازد مرا به چارهٔ کار او باید پرداخت - با خواجه سرایان که از چاند بي‌بي غبار خاطر داشتند و با سلطان مقرب بودند ساخته چاند بي‌بي را متهم به آن نمودند که به مرتضی نظام شاه برادر خود رسل و رسائل در باب اختلال ملک عادل شاهیه دارد و این معنی را مکرر به گوش پادشاه رساند و از انکه سلطان از صغر سن به اختیار خود نه بود و دوست و دشمن را فرق نمي‌توانست نمود حکم حبس چاند بي‌بي حاصل نموده از حرم سرا به خفت تمام کشیده بر آورده در پالکي نشانده به قلعهٔ ستاره روانه ساخت - و خود در امور سلطنت استقلال تمام بهم رسانده حکم‌های جعلي برای قتل اخلاص خان وغیره سه امیر حبشي فرستاده در استیصال آنها کوشید اما پیش رفت نه گردید و آنها فرار نمودند و این معنی باعث شورش و خلل عظیم در سلطنت گردید و امرای دور و نزدیک به نامه و پیغام باهم اتفاق نموده در فکر دستگیر ساختن او گردیدند و از اثر خون‌های ناحق در نظر خاص و عام به مرتبه خوار و زار گردید که از هر کوچه و بازار نه مي گذشت مردم بازاري و اطفال زبان به دشنام و نفرین او کشاده مي‌گفتند که این همان یزید متغلب است که باعث خون فرزند مصطفی یعنی مصطفی خان و دیگر امرای بی گناه گشته و ملک را به شورش آورده بر چاند بي‌بي والدهٔ پادشاه تهمت بسته مقید ساخته نزدیک بود که بر سر او هجوم عام آورده بی حکم پادشاه به سنگ و کلوخ او را به سزا رساندند - کشور خان متهم گشته خود را باخته نجات خود در گریختن از بیجاپور دانسته پادشاه را به بهانهٔ شکار بیرون برده وقت مراجعت

رخصت سیر باغات شاهپور گرفته با قدری جواهر و هون که از خزانهٔ پادشاه خود بر داشته بود راه احمدنگر گرفتند به طریق ایلغار خود را به سرحد نظام شاه رسانید چون قبل از رسیدن او در شهر افعال او زبان زد اعلی وادنی گردیده بود و مردم آنجا با او عداوت قلبی بهم رسانده بودند همین که بر رسیدن او اطلاع یافتند زیاده از بیجاپور به نضیحتی او پرداختند و نزدیک بود سنگسارش نمایند - از آنجا ناچار به قطب شاهیه شتافت درآنجا نیز نارسیده به شهرت همان بدنامیِ سید کشي بلند آوازه گشته نزد پادشاه بار نیافته به دست یکی از مردم اردستان که از هواخواهان مصطفی خان بود به ضرب خنجر انتقام از پا در آمد - آری که کرد که نه یافت

* بیت *

به کار آنچه داري ز گندم و جو | که امروز کشت است فردا درو

واخلاص خان وجمشید خان ودلاور خان هر سه حبشي از شنیدن فرار او به حضور ملازمت نمودند و اخلاص خان به منصب وکالت سرفرازي یافت وچاند بي‌بي را به عزت و احترام تمام از قلعهٔ ستاره طلبیده به دستور سابق دخیل امور سلطنت ساختند - و چاند بي‌بي بار دیگر در امور ملکي استقلال بهم رسانده افضل خان شیرازي به خدمت دیواني پیشکاريِ خود که در عهد علي عادل شاه نیز داشت مقرر ساخت و آسوپندت را که از متوسلان افضل خان بود مستوفي خان نمود و در پرداخت مغلیه و غریبان عرب وعجم روز به روز زیاد مي کوشید - تا آنکه اخلاص خان از توهم پیش آمدن غریبان به دستور بد اصلان خطا کار بهر بهانه وتمهید افضل خان و آسوپندت را نزد پادشاه مغضوب ساخته چند روز محبوس نموده هر دو را به قتل رساند - و شاه فتح الله شیرازي و شاه ابو القاسم مدني و مرتضی

خان انجو را باجمعی دیگر که از شرفا و فضلای مشهور بودند اخراج نمودن فرمود - و هر سه حبشي مستقل گشته در سرانجام امور ملکي مي پرداختند *

درین آوان عین الملک را که از ببداد کشور خان خود را به جاگیر رسانده بود به حضور طلب داشتند - چون نزدیک رسید هر سه غلام بلشت با جمعیت قلیل در عالم عالي دماغي جریده که باقي فوج را فرمودند که از عقب به تفاوت بیایند به طریق استقبال عین الملک که در دل ارادۀ دیگر داشتند بر آمدند وقت ملاقات عین الملک را چون نظر بر ایشان افتاد وبدان بد اصلان چار چشم گردید در عالم قیافه شناسي و غور دیدۀ دل بر مافی الضمیر آنها اطلاع یافته به حکم آنکه دست پیشین زوال نه داد مردم خود را اشاره نمود که تا خبردار شدن هر سه حبشي را دستگیر ساخته زنجیر نمودند و عذر این معنی را به خدمت پادشاه برای در یافت مرضي به آئین شایسته نوشت - و دو روز در همان مکان توقف فرموده روز دویم کوچ نمود و حبشي‌ها را با زنجیر بر فیل سوار نموده به قصد ملازمت روانۀ قلعه گردید - درین ضمن خبر رسید که بعضی غلامان حبشي و دکني که در قلعه بودند فراهم آمده دستور خان قلعه دار به گمان آنکه به عین الملک هم داستان است گرفته مقید نموده دروازۀ ارک را مسدود ساخته اند عین الملک از شنیدن این هنگامه خود را باخته طرف جاگیر عنان را معطوف داشت و از طرف تقید هر سه حبشي سهل انکاري نموده به یکی از غلامان فرمود که فیل حبشي‌ها را از عقب بیارد جمعی از همدمان و نوکران اخلاص خان و دیگر همراهان او رسیده فیل سواري آنها را گردانده از بالای فیل هر سه حبشي را فرود آورده زنجیر برداشته نزد پادشاه بردند و فتنۀ عظیم

مرا معذور دارند چون چهار ماه در محاصره گذشت و نتوانستند در استقلال قلعه‌دار هر روز مي افزايد قرار مصلحت بران يافت که ديگر در محاصرهٔ شاه درگ آدم به کشتن دادن فعل عبث است بهتر آنست که درين وقت که پاي تخت بيجاپور که پر خلل است رفته به محاصرهٔ آن پردازيم پس ازآن جا برخاسته همه جا تاراج کنان مع چهل هزار سوار به ظاهر قلعهٔ بيجاپور رسيده محاصره نموده شروع مورچال بستن و نقب زدن نمودند و با خود در شهر بيجاپور همراه پادشاه زياده از سه چهار هزار سوار نه مانده بود حبشيان بر استحکام برج و باره پرداخته در انداختن توپ و بان و حقه آتشبازي خود را معاف نمي داشتند و عين الملک و انکس خان با جمعی ديگر از امرا از اقطاع خود رسيده طرف دروازهٔ آله‌پور فرود آمده در ظاهر به دفع افواج و مدد محصوران پرداختند و خفيه راهنمائي خصم مي نمودند و جمع کثير از هردو طرف کشته مي شدند - دريں ضمن از شدت باران قريب بيست ذرعه ديوار قلعه افتاد و هر چند به عين الملک و انکس خان درآن وقت تکليف داخل شدن قلعه و از اندرون به‌معاونت پرداختن نمودند چون از طرف بد عهدي حبشيان مطمئن خاطر نه بودند گفتند ما شرط جان بازي از بيرون مي نمائيم از تکليف آمدن اندرون معذور داريد - و فوج قطب شاهيه و نظام شاهيه خواستند که از طرفی که ديوار افتاده بود يورش نمايند به سبب نفاق که ميان امرای دکن مي باشد آن روز ميسر نيامد و مردم قلعه فرصت غنيمت دانسته در فرصت شب و روز به تخته و سنگ و گل في الجمله سد راه تردد نمودند چون شرفا و امرا به وزارت و اختيار حبشي‌ها راضي نه بودند و از هر طرف لعن و طعن بر حبشي‌ها مي نمودند مي گفتند که همهٔ مادهٔ خلل از همت غلامان سياه زشت روست و فوج امرای بيرون به آمدن اندرون اعتماد نمي نمودند و حبشي‌ها نيز از

طعن چهار طرف به جان رسیده بودند نظر بر قابوی وقت نموده از ملاحظهٔ
آنکه مبادا درین هرج و مرج چشم زخم جانی به آنها برسد و در همه
صورت وبال حال عیال و مال آنها گردد همه جمع آمده به چاند بي‌بي پیغام
دادند که ما غلام بد اصلیم به سبب ما ها خلل در سلطنت و بندوبست
ملک افتاد بهتر آنست که اختیار ملکي و مالي به عهدهٔ مردم اشراف
و نجیب نمایند - چاند بي‌بي که این معنی را از خدا مي خواست به
صلاح دیگر هواخواهان شاه ابوالحسن پسر شاه طاهر را که در همه باب به
کمالات صوري و معنوي آراسته بود دخیل امور سلطنت گردانید و از شنیدن
این خبر صغیر و کبیر اندرون و بیرون حصار رجوع آورده مبارک باد به
همدیگر دادند و به اتفاق به مدافعهٔ خصم پرداختند - چون سید مرتضی
قطب شاهي که از مریدان خاندان شاه طاهر بود شاه ابو الحسن به او
خط نصیحت آمیز بدین مضمون نوشت و پیغام داد که فتح این کهنه
عصار[1] متعذر و افواج عادل شاهیه از اطراف مي رسند خصوصاً که پای
حبشي‌ها از میان بر خاسته جان و مال خود را نثار ولي نعمت خواهند
ساخت و آخر به ندامت بر خاستن ضرور خواهد گردید بهتر آنست که منت
این احسان برما و بر ارواح بزرگان ما داشته قطب الملک و بهزاد الملک را
فهمانده از پای حصار بر خیزاند که روانهٔ اوطان خود شوند - سید مرتضی
در ظاهر جواب عذر آمیز داده خفیه دست از تردد کشیده به عین الملک
و انکس خان که به سبب آزرده خاطر بودن از طرف حبشیان اندرون نمي‌رفتند
چند کلمهٔ نصیحت آمیز پیغام داده‌اندرون قلعه فرستادند امرای اطراف از
خبر بی دخل گشتن حبشي‌ها شروع به آمدن و کومک نمودند و در مدت

---

(۱) ن حصار

[illegible]

خان که ابراهیم شاه در بیجاپور گذاشته رفته بود لشکرکشي نموده سه صد فیل به تصرف آورده داخل فیل خانهٔ نظام شاهیه ساخته بود - بعد فتح برهان شاه طلبید چنانچه در ذکر سلطنت برهان نظام شاه مفصل به گذارش آمده برهان نظام شاه در واپس دادن فیلان عذرهای دور از حساب به میان آورده ابراهیم شاه را از خود آزرده ساخت و در همان ایام حق سبحانه تعالی در خانهٔ ابراهیم شاه از بطن دختر قطب الملک فرزندی کرامت نموده بود که جشن آن به آئین پادشاهان گرفته شد و از همه جا نوشته‌جات مبارک باد مع رسمیات رسید - و برهان نظام شاه اصلا برای او تهنیت نامه و پیام نه فرستاده با زور آن زودي واقعهٔ آن نونهال حدیقهٔ آرزو رو داده و باز تعزیت نامه از طرف نظام شاه نه رسید و ازین مقولهٔ خلاف دستور به ظهور آمدن روز به روز زیاده مادهٔ نزاع مي گردید •

دزین ضمن چون دلاور خان در سن هفتاد سالگي بر دختریکی از امرای محکوم خود عاشق شده به زور به تصرف خود آورد و تسلط و مردم آزاري او بجای رسید که بلبل خان را که فرزند خواندهٔ او گفته مي شد و به مدد دستگیري او بدین مرتبه رسیده بود محض آنکه در معاملات مالي ازو برای مقدمه سهل مالي رنجید بدون تحقیق به حیل و تدبیر دستگیر ساخته به قلعه فرستاد - و اخلاص خان را که بر اخلاص او اعتماد تمام بود به همین معامله مغضوب و معدوم البصر ساخته حبس فرمود - و فریاد این ظلم‌ها که ازو خلاف مرضي سلطان به ظهور مي آمد از حد گذشت - ابراهیم عادل شاه بدین فکر افتاد که بتدبیر و تمهید دلاور خان را به دست آورده به سزا رسانده مقید سازد - در سنه ۹۹۸ به صد و نود و هشت منصوبهٔ که تفصیل آن طول دارد به کار برد - اما دلاور خان به سبب تمامي

[illegible]

نمودن عرائض مع تحف و هدایا به اظهار عجز و اطاعت و قبول دختر به پادشاهزاده دانیال در ایام محاصرهٔ برهانپور چنانچه بر محل به زبان قام داده از خود راضي ساخت - و در عهد جهانگیر پادشاه اگرچه با لشکر کوتن صاحبقران ثاني در ایام پادشاهزادگي که برای بندوبست دکن آمده بود مکرر بعد تعین افواج به مدد نظام الملکي دست بازي رو داد ... آخر به صلح و فرستادن مبالغ نقد و جنس به طریق پیشکش و اظهار اطاعت پیش آمده (۱) نه گذاشت که آفت فوج چغتیه به ملک او رسد و به مرتبه بنای صلح و اطاعت را با پادشاهزاده محمد خرم استحکام داد که جهانگیر پادشاه سلطان محمد عادل شاه را فرزند خوانده به دستخط خاص این بیت زادهٔ طبع خود در فرمان تسلي او درج نمود * بیت *

شدي از التماس شاه خورم — به فرزندي ما مشهور عالم

و چند سال معدود فرمان روائي به نیکنامي نموده جان را به جهان آفرین سپرد * بیت *

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

ذکر سلطنت علي عادل شاه ثاني بن سلطان محمد عادل شاه واسطهٔ هفتم

بعد از آنکه اواخر عهد جهانگیر پادشاه سلطنت بیجاپور به علي عادل شاه ثاني قرار گرفت پادشاهي بود با هوش سپاه دوست و در سخاوت و شجاعت و وسعت خلق مشهور فضلا و صلحا را دوست داشتي

(۱) ن رابطهٔ محبت (را) پادشاه زاده محمد خورم چنان استحکام یافت

و شاعران را حرمت نمودي خصوص در حق شاعران هندي زياده مراعات مي فرمود - در عهد او ترجمهٔ يوسف و زليخا تاليف ملا جامي و ترجمهٔ روضة الشهدا و قصهٔ منوهر و مدمالت كه عاقل خان خوافي به نظم در آورده ملا نصرتي و ديگر شاعران بيجا پور به زبان دكني تاليف نموده از نقد و جنس صلهٔ وافر در خور سلاطين يافتند و از جمله شعراى بيجا پور در آن عهد ميرزا تخلص شاعرى بود كه زبان خود را وقف حمد و نعت سيد المرسلين و منقبت ائمهٔ طاهرين نموده هرگز براى احدى از شاه و گدا شعر نه گفت و مرثيه بے شمار كه در ماتم شهداے كربلا گفته زبان زد خاص و عام مردم دكن و ديگر بلاد گرديده روزى علي عادل شاه ميرزا را به حضور خود طلبيده بعد عنايات بے پايان تكليف نمود كه در مدح پادشاه زبان آشنا سازد در جواب التماس نمود زبانى كه براى حمد و نعت و منقبت وقف گرديده به حكم من نه مانده بعده كه مكرر سلطان تكليف نمود يک دو مرثيه از زبان سلطان به جاى اسم خود تخلص علي عادل شاه قسمى داخل نمود كه ذو معنيين واقع شده اما فوج كشي هاى كه در عهد او مقابل افواج پادشاه دهلي رو داده و در ذكر انتخاب شاهجهان نامه به احاطهٔ تحرير در آمده باعث ويراني ملک و خرابي بيجا پور گشته خصوص در ايام پادشاهزادگي شاه جهان جنگ هاى كه رو داده و بعد جلوس كه صاحبقران ثاني خود براى تنبيه خان جهان لودي و فوج نظام شاهيه متوجه دكن گرديدند و فوجے كه به سرداري آصف خان براى تسخير بيجا پور مامور گرديد و كارى نه ساخت و ديگر فوج كشي‌ها و جنگ‌ها كه ميان آمــده خصوصاً در ايام تسخير قلعـــهٔ دولت آباد كه افواج بيجا پــور براى مدد و كومک پسر ملک عنبــر نظام شاهي وسيله بود و جنگ هاى قيامت انگيز رو داد و در ايامى

ده شجاع برای بندوبست دکن و تسخیر قلعهٔ دهارور تعین گردید و آدم
بسیار و چهار پای بی شمار در ایام محاصره تلف شدند و آخر از ناملهٔ فوج
بیجاپور پادشاهزاده مراجعت نموده طلب حضور گردید و باز به اعلی
حضرت دفعهٔ ثانی برای بندوبست دکن تشریف آوردند باوجود
مکرمت خان حاجب را مع فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر فدار رجا و بیم
نزد مآب عادل شاه فرستادند متنبه نه گردید بعده که فوج های بحر
امواج برای تاخت و تاراج ملک بیجاپور تعین فرمودند و گروها مال
تجار و رعایا مع ناموس و محصول ملک به باد فنا رفت و لک ها از
صغیر و کبیر هنود و مسلمین دستگیر گردیدند و بیشتر از معمور های تعلقهٔ
علی عادل شاه پامال سم ستوران افواج گردید و آبادی نه ماند که به خاک
برابر نه گردید بعد خرابی بصره از خواب غفلت به هوش آمده ایلچی
مع عرضداشت مشتمل بر عجز و ندامت و التماس عفو تقصیرات فرستاده
دفع شر خرابی ملک خود نمود - اعلی حضرت از راه فضل و کرم نظر
بر قبح افعال او نه نموده قلم عفو بر جریده اعمال او کشیده فوجها را طلب
حضور نموده عوض بعضی پرگنات تعلقهٔ بیجاپور که در تصرف بنده های
پادشاهی در آمده بود ملک نو مفتوح گشتهٔ نظام شاهی کونکن طرف
دریای شور را با چند پرگنهٔ دیگر از ملک قدیم خود به علی عادل شاه
عنایت فرمودند و به سبب خرابی و ویرانی ملک او به تخفیف
پیشکش و قول امان نامه بر لوح طلا و مهر خاص و پنجهٔ دست
مبارک نوشته مع فیل سواری خاصه و خلعت روانه فرمودند ازانکه همه
مذکورات بر محل به ذکر در آمده مکرر به تحریر تفصیل آن نمی
پردازد - چون به جز ذات پاک ذوالجلال هیچ ذی حیات را بقای

نیست در سنه ۱۰۶۰ هزار و شصت (۱) ازین جهان فاني به دارالقرار شتافت • بیت •

بسا مرغ کامد درین بوستان که ناگاه بر خاک افتاد و مرد

ذکر سلطنت سکندر عادل شاه واسطه هشتم

اگرچه به قول مشهور از علي عادل شاه اولادی که وارث ملک تواند شد نه مانده بود اما سکندر نام متبنای علي عادل شاه را که به فرزندي برداشته بود در صغرسن خواص خان وزیر و بهلول خان افغان که صاحب فوج و سر لشکر و صاحب مدار ملک گفته مي شدند به سلطنت برداشتند و در اندک فرصت چنانچه طریقهٔ امرا و صاحب مداران دکن است میان خواص خان و بهلول خان بر سر اقطاع و اختیار ملک که هر یکی طرف خود مي کشید نزاع و مخاصمت ملکي به میان آمد و باز بهلول خان عداوت خواص خان را به محبت و اخلاص ظاهري مبدل ساخته به حیله و تزویر خواص خان را به ضیافت طلبیده غافل گرفته مقید ساخته به قطع شجر حیات او پرداخت و ازین شهرت نسبت به ایام سابق زیاده اختلال و فساد در ملک و سلطنت بیجاپور بهم رسید و سکندر خان ناچار مجبور در اطاعت بهلول گردید و بهلول اکثر پرگنات سیر حاصل را در اقطاع و تصرف خویش و همراهان خود در آورد و مسعود خان حبشي که صاحب فوج و صاحب مدار توابع قلعهٔ ادوني بود از شنیدن تسلط و استقلال بهلول خان خود را به اتفاق دیگر هوا خواهان دور و نزدیک به مدد و اعانت پادشاه رسانده بعده که خبر اختلال و نفاق عادل شاهیه بعرض صاحبقران شاه جهان پادشاه رسید

(۱) علي عادل شاه ثاني در سنه ۱۰۸۳ هجري وفات یافت

باوجود در همان عهد و پیمان امان به میان آمده بود به حجت آنکه سکندر وارث ملک نیست حکم تسخیر بیجاپور بنام پادشاهزاده محمد اورنگ زیب که در آن ایام از مهم حیدرآباد فارغ شده به خجسته بنیاد مراجعت نموده بود صادر گردید - و پادشاهزاده با فوج گران و توپ خانهٔ جهان آشوب از خجسته بنیاد بر آمده ابتدا به تسخیر احمد آباد بیدر و نواح آن پرداخته در محاصرهٔ ایام معدود قلعهٔ بیدر را به تصرف در آورده احمد آباد را مسمی به ظفر آباد که آخر به محمد آباد در زبانها انتشار یافت ساخته یکی از همراهان و منسوبان خود در انجا گذاشته متوجه تسخیر بیجاپور گشت. و بعد محاصرهٔ چند ماه که آدم بسیار از هر دو طرف کشته شدند و خرابي زیاد به ملک عادل شاهیه رسید عرصه بر محصوران تنگ گردید - و سرداران بیجاپور از راه عجز پیغام به قبول پیشکش کرور روپیه به میان آوردند پادشاهزاده از قبول ابا می نمود - دریں حالت خبر شدت عارضهٔ بدنیِ حضرت شاه جهان پادشاه و بر هم خوردن نسق ملک و تعیین گشتن فوج دارا شکوه بر شجاع که سکه و خطبه در ملک بنگاله بنام خود نموده بود - و طلب سرداران همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب انتشار یافت و ناچار به قبول پیشکش تن داده و دار و مدار نموده از پای قلعهٔ بیجاپور برخاست چنانچه در انتخاب اواخر ذکر سلطنت شاه جهان به احاطهٔ بیان در آمده و باز که در سنه هشت یا نه عالمگیر پادشاه به حجت آنکه وصول زر پیشکش افواج به سرداري راجه جے سنگه و دلیر خان و سیوای جهنمي نیز در آن ایام حلقهٔ اطاعت به گوش کشیده با فوج خود رفیق راجه گشته بود - و در فن قلعه گیري شهرت تام داشت - برای تسخیر قلعه جات تعلقهٔ بیجاپور و تاخت و تاراج و خرابیِ آن مرز و بوم تعیین گردید - و بعد

خراب نمودن ملک و تاخت چندین پرگنات سیر حاصل و بی چراغ ساختن معمورهای مشهور بسیار که درین مابین مقابله و جنگ های عظیم با فوج های بیجا پور رو مي داد بعد تسخیر و تصرف آوردن چند قلعهٔ نامي و تعین قلعه داران به پای قلعهٔ بیجاپور رسیده به محاصره پرداختند و چنان جنگ های قیامت آشوب به میان آمد که هر روز به شمار الوف سوار و پیاده از هردو طرف عاف تیغ و هدف تیر و سنان مي گردیدند و به موجب درخواست سکندر هفت هشت هزار سوار عبد الله قطب الملک به سرداري نیکنام خان به مدد بیجاپور رسیدند - و سرداران هر دو طرف در آن مابین ایام محاصره به کار آمدند - چون در انتخاب ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل به زبان قلم داد مدرر به تحریر تفصیل آن نمي پردازد - آخر که فوج های هردو طرف عاجز شدند و دم شمشیر ها ریخت و کمانها از چله افتاد و هفتاد و هشتاد کروه اطراف بیجاپور اثر آبادي نه ماند از طرفین به دارو مدار صلح منجر گردید و حکم ترک محاربه رسید *

باز در (۱) عشر ثاني جلوس عالمگیر که افواج بحر امواج به سرداري دلیرخان که میان افغانان با نام و نشان از دلاوران و مبارز پیشگان مشهور هندوستان گفته مي شد و جمعی از امرای صاحب فوج همراه او تعین گشته بودند خصوص اسلام خان رومي پاشاه بصره که در آن ایام با پادشاه روم و هم چشمان برهم زده به شهر بصره آتش داده آمده وارد هندوستان گشته بے آنکه ملازمت نماید به منصب پنج هزاري چهار هزار سوار و عطای نقاره و جاگیر سرفرازي یافته مع افراسیاب خان برادر و علي خان

(۱) ن در سنه وسط عشر ثاني

وغیره پسران که هر یکی در شجاعت و تهوری نهمتن روزگار گفته
می شدند و همه به منصب سرفرازی یافته بودند سر فوج علاحده گشته به
رفاقت دلیرخان مامور به مهم تسخیر و تاخت و تاراج بیجا پور گردیده
بود تعین فرمودند - از شنیدن این خبر سکندر نیز امرای بیجا پور پیشهٔ رزم آزما
مقابل فوج خلد مکان روانه نمود - بعده که فوجها مقابل هم رسیدند
و محاربهٔ عظیم (؛) روداد - دلیرخان غالب گشته فوج دکن را از پیش
رو برداشته پاشنه کوب می رفت - تا آنکه بهلول خان لودی که از
مبارزان نامی صاحب فوج و سرداران صف شکن بیجا پور گفته می شد
با جمعی از امرای با نام و نشان و توپ خانهٔ جهان آشوب که سی هزار
سوار و سه صد فیل کوه شکوه غرق آهن با او بود مقابل دلیرخان رسید
نزدیک ملکهیره هفت منزلی بیجا پور مابین هر دو سردار نامی مقابله
واقع شد و محاربهٔ جهان آشوب عظیم رو داد - در آن جنگ آنچه از
راویان ثقه مسموع گردیده چنان محاربه کمتر در عرصهٔ زمین فراخ دامن
شنیده و دیده شده تا دو سه کروه خرطوم فیل و سر آدم چوگان و گوی
گردیده بود - و اسپان با ساز طلا و نقره مع مرده بی شمار افتاده بودند -
درین هنگامه حشر و نشر در پای فیل سواری اسلام خان رومی در
حالتیکه باروت بخش می کردند آتش در باروت افتاد واز صدمهٔ آن
فیلبان پرید - و به فیل و خود اسلام خان چنان آفت آتش رسید که فیل
سواری او سراسیمه گشته اسلام خان را که علی خان نام پسر او با او ردیف
بود برداشته به لشکر بهلول خان برد - ودکنی ها از چهار طرف فیل در آمده
اسلام خان و پسر او را با نیم جانی نه مانده بود فرود آورده ذبح نمودند و در

مکانات آنچه با مردم بصرهٔ وقت بر آمدن و سوختن محالات و خرابیِ بسیار
به مردم اعیان ازو به ظهور آمده بود به مراد دل نه رسیده سوختهٔ آتش
بیداد خود گردید - بعد از آن چنان فوج دکن بر دلیر خان غالب آمد که
اگرچه دلیر خان از جرأت و تهوری که داشت پشت به لشکر خصم نه
داده ننگ فرار بر خود هموار نه نمود - اما راهی که در یک دو هفته شمشیر
زنان طی نموده سر بسیاری از اسیران را به خاک خون میدان آغشته بود بر
مضاعف و سه چند ایام قدم شمرده عقب می آمد تا فوج دکن از
تعاقب او دست برداشت بعده که در سنه بست و پنج جلوس عالمگیر
پادشاه به قصد تنبیه سنبهای جهنمی و گوشمال دیگر مفسدان و سرکشان
داخل ملک دکن گردید - در سنه بیست و هشت فوج های عالم آشوب
به سرداری اعظم شاه برای تسخیر بیجاپور تعین نمود - و تا یک سال
اعظم شاه با امرای نامی دیگر در تردد و محاصره و ملک گیری بسر برد و
به سبب فوج کشی ها زراعت کمتر به عمل آمد کمی باران و آفت
طاعون و وبا علاوهٔ آن گردید - قحط عظیم در نواح بیجاپور خصوص در
لشکر پادشاهی افتاد و عرصه بر فوج اعظم شاه نهایت تنگ گشت -
و قریب چهل پنجاه هزار سوار امرای بیجاپور و مرهتهه که به مدد
بیجاپور رسیده بودند فوج پادشاهی و اعظم شاه را حلقه وار به میان
گرفتند و راه رسد غله از چهار طرف مسدود ساختند - و از غلبهٔ فوج دکن
کار به جای کشید که جانی بیگم محل اعظم شاه خود را از حوضهٔ فیل
می زد و به تسلی امرا می کوشد و قحط چنان افتاده که نام و نشان
غله نایاب گردید و نانی به جانی بهم نمی رسید - درین ضمن
شهاب الدین خان بهادر با مجاهد خان و حامد خان با برادران خود

به موجب حکم حضرت خلد مکان رسد غله همراه گرونه نزدیک رسید -
فوج دکن و مرهتهٔ نابکار که اعظم شاه را نگینه وار درمیان داشتند چند
سردار را اطراف فوج پادشاهي نگاه داشته باقي افواج دکن مقابل فوج
رسد رسیده چنان اطراف فوج شهاب الدین خان را فرو گرفتند که تا نظر
کار مي کرد چنان نیزه و بهاله برق مي زد و فوج همراه شهاب الدین خان
دهم حصهٔ فوج دکن به نظر نمي آمد چنانچه در ذکر سلطنت حضرت
خلد مکان مفصل به گذارش آمده شهاب الدین خان بهادر از بسیاري
فوج خصم نه اندیشیده خدا را به عظمت یاد نموده به اتفاق برادران تهور
نشان و دیگر سرداران توران فاتحه خوانده به مقابلهٔ فوج دکن پرداخت -
و بهادران یکه تاز توران به حلقه هاي کمان در آمدند و شکست عظیم
بر فوج دکن افتاد - و شهاب الدین خان بهادر رسد به سلامت به لشکر
اعظم شاه رسانده ملازمت اعظم شاه نمود - و اعظم شاه آفرین گویان
شهاب الدین خان را در بغل گرفته نیمهٔ آستین که در بدن داشت بدو
پوشاند - بعده که خبر به حضرت خلد مکان رسید بلا اختیار به زبان آن
بادشاه قدردان جاري گردید که چنانچه شهاب الدین شرم و آبروی
تیموریه را نگاه داشت حق سبحانه تعالی آبروی اولاد اورا تا قیامت
نگاه دارد - و مخاطب به غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ ساخت
آخر کار مهم تسخیر بیجاپور به جای رسید که بعد مکرر تعین نمودن
فوج خود پادشاه عالم ستان حضرت خلد مکان در سنه بست و نه
جلوس متوجه تسخیر بیجاپور گردید - و در ماه ذي قعده اوائل سال
مذکور بیجاپور به تسخیر در آمد - و سکندر استقلال باخته از قلعه بر آمده
ملازمت حضرت خلد مکان نمود مقید ساخته روانه قلعهٔ دولت آباد نمودند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از مي افزود - و در آن ایام که اقطاع اهل حرم بر ملک تازه مفتوح تلنگانه مقرر شده بود هر عامل و حاکم که آنجا از طرف اهل حرم مي رفت دخل نمي یافت و زمینداران مفسد و دزدان متمرد که تا حال در آن سر زمین نسبت به دیگر مکانها زیاده رویهٔ تمرد دارند به شوخي پیش مي آمدند و تن به ادای مال واجبي نمي دادند و مدام فریاد آنها به حضور مي رسید - سلطان محمد شاه خواست فوج معقول با یکی از سرداران صاحب استقلال بر آن ناحیه تعین نماید - سلطان قلي مردم محل را وسیله و واسطه ساخته به عرض رسانید که اگر مرا برای بندوبست مالي و ملکي تلنگانه مقرر نمایند بدون مدد خرج زیاد لشکر به آن حدود رفته از اقبال پادشاهي در دفع فتنهٔ مفسدان آن سر زمین میتوانم کوشید - محمد شاه قبول و منظور نموده بدان خدمت اورا مقرر و مامور ساخته مرخص فرمود - و او خود را با جمعی از ترکان جان باز و همدمان سپاهي منش آنجا رساند و بسیاری از امرای دیگر هم که در آن سمت تنخواه یافته بودند محال خود را به او سپردند و از حسن تردد و کاردانی و شجاعت او که در تنبیه زمینداران زور طلب و زبردستان مفسد و رعایت زیردستان مغلوب مي کوشید - و به شرح تفصیل آن نمي پردازد - روز به روز استقلال مي پذیرفت و مفسدان و متمردان به سزا و جزای اعمال خود مي رسیدند - و بر محصول ارباب تیول مي افزود تا آنکه در عهد سلطان محمود بهمني به مرتبهٔ امارت رسید و به خطاب قطب الملک صاحب السیف و القلم میان هم چشمان ممتاز گردید و سپه سالار و صاحب مدار مالي و ملکي آن حدود گشت - بعده که به سبب شهادت خواجه جهان گاوان فساد سرکشي و خروج احمد نظام الملک بحري در احمد آباد در سنه ۸۹۵ هشت صد و نود و پنج بهم رسید -

[illegible]

و تهنیت نامه نوشته به اظهار کمال اخلاص مصحوب شاه طاهر روانه نموده بود که خبر رسیدن شاه طاهر با چهار پنج کروهي گولکنده رسید - جمشید قطب الملک به شهرت شکار بر آمده با شاه طاهر ملاقات نموده در پالکي خود نشانده به اعزاز تمام در شهر آورد - و شاه طاهر به آئین شایسته آداب رسالت و تعزیت و تهنیت به تقدیم رسانده چند کلمه از راه اظهار محبت باطني از طرف نظام شاه به زبان اخلاص بیان در مقدمات امور ملکي و عهد و پیمان یک جهتي و اتفاق با برهان شاه به میان آورد چند روز مانده به اعزاز تمام نزد برهان شاه مراجعت نمود

چون در همان ایام سلطنت بیجاپور از انتقال اسمعیل عادل شاه به سلطان ابراهیم عادل شاه رسیده بود و میان جمشید قطب الملک و ابراهیم عادل شاه به سبب مقدمات ملکي نزاع به میان آمد و نظام الملک را نیز با ابراهیم عادلشاه مخالفت رو داد - درین ضمن عداوت فوج کشي ابراهیم عادلشاه به اتفاق فوج زامراج علاوهٔ آشوب برهم زدگي ملک گردید - جمشید قطب الملک به اشارهٔ نظام شاه فرصت وقت را غنیمت دانسته به گرد آوري فوج پرداخته خود را به یکی از پرگنات سرحد عادل شاه رساند اول در آنجا قلعه احداث کرده به خرج مبلغ خطیر و مدد معماران جلد دست و گرد آوري مصالح در سه چهار ماه به اتمام رساند - و ابراهیم عادل شاه به سبب آنکه به مخالفان دولت به دفع آن نه توانست پرداخت تا آنکه جمشید شاه بعد اتمام قلعه و نشاندن تهانه مع جمعیت معقول به قصد تسخیر قلعه و پرگنات سیر حاصل بیجاپور قدم پیش گذاشته و در همان ایام که نظام شاه نیز به اشارهٔ جمشید قطب الملک و امداد و معاونت

تصرف زمیندار عمده بود مدد خواسته به تصرف خود آورد - بعده به مرور ایام در مکافات اعمال خود که نسبت به پدر ازو به ظهور آمده بود به انواع مرض گرفتار گردید و آخر منجر به دق گشت بهر چند حکما به علاج مي کوشیدند فائده نمي بخشید - و روز به روز بر مرض او مي افزود و به سبب آزار دق مي کاهید - درین مابین نسبت به سابق زیاده بد خلق گردیده با خلق الله جباري را کار فرموده به اندک تقصیر مي کشت تا جمعی را با دو معالج خود به قتل رساند * * بیت *

نه کند از درندگي توبه * گرگ تا نشکنند دندانش
کے کند مار ترک زخم زدن * تا نه کوبند سر به سندانش

و در فکر آن شد که هردو برادر خود را مقتول یا مکحول سازد و پسر شیر خوارهٔ خود را ولی عهد و قائم مقام خود گرداند - حیدر قلي و ابراهیم هردو برادر برین اراده مطلع گشته قابو یافته گریخته خود را به احمد آباد بیدر رساندند - و در آنجا حیدر قلي به اجل طبیعي درگذشت - و ابراهیم خود را نزد رامراجه رسانید - و جمشید به همان آزار دق در سنه ۹۵۷ نه صد و پنجاه و هفت ازین سراے پر بلا به دار الجزا شتافت - مدت هفت سال و کسرے سلطنت نمود * * بیت *

به بال و پر مرو از رهٔ که تیر پر تابي
هوا گرفت زمانے ولی به خاک نشست

ذکر سلطنت ابراهیم قطب الملک
برادر جمشید قطب الملک

بعد و فات جمشید شاه ارکان دولت اتفاق نموده پسر دو سالهٔ جمشید را به پادشاهي بر داشتند - اما میان امراے غریب و دکنیان

که بعضی به سلطنت پسر جمشید شاه راضی نه بودند - و مصطفی خان اردستانی و صلابت خان مازندرانی به اتفاق جمعی بدین فکر افتادند که شاهزادهٔ ابراهیم را از نزد راجه بیجانگر طلبیده به سلطنت بر دارند و سرداران دکنی الاصل بدین مصلحت راضی نه گشته خواستند مادهٔ فساد گردند *

شمه از حقیقت سلطان ابراهیم می نگارد که بعده که خود را نزد راجهٔ بیجانگر رساند رامراجه طریقهٔ مهربانی و مهمان نوازی را کار فرموده عجالتاً وظیفه برای خرچ و مکان با فضا به جهت بودن سلطان ابراهیم مقرر کرد و بعد چند روز اقطاع عنبر خان نام حبشی را که دران ایام مغضوب راجه بود به نام شاهزاده ابراهیم حکم نمود - عنبر خان شنیده به پرخاش و سرکشی پیش آمد و با شاهزاده ابراهیم کار به نزاع و گفتگو انجامید سابق در دکن دستور بود که یک محال را به دو کس سه کس تنخواه می نمودند و بعد گفتگوی فساد آمیز هر که غالب می آمد جاگیر را متصرف می شد عنبر خان مستعد جنگ گردیده قابو می جست - روزی که شاهزاده ابراهیم نزد رامراجه می رفت عنبر خان سر راه برو گرفته گفت ما و تو جنگ یک یکی می نمائیم هر که غالب آید جاگیر ازو باشد - سلطان ابراهیم گفت درین باب اختیار رامراجه است بهر که خواهد بدهد اختیار ملک خود دارند از هر که خواهند بگیرند و بهر که دانند به بخشند من مهمانم آخر میان هر دو کار به جنگ یک یکی یعنی در دکن دو کس تنها باهم جنگ نمودن را کمال فخر می دانستند رواج داشت کشید - و عنبر خان از دست ابراهیم کشته گردید بعده برادر عنبر خان به دعوی خون برادر مقابل سلطان ابراهیم آمد و او نیز به برادر

ابراهیم قطب الملک اگرچه پادشاه بود عادل و باذل و شجاع و ضابط و مدبر لیکن استقامت مزاج نه داشت و طبع او به ظلم و قهاری غالب بود - و به اندک تقصیری در قطع شجر حیات مردم می کوشید - و در مقابل تقصیر بسیار و کم می فرمود که هر چهار دست و پای مظلومان بسته آن قدر چوب می زدند که تمام ناخنها از سر انگشتان جدا نموده نزد او می آوردند و در وفور و تکلف طعام می کوشید - و به مطالعه و شنیدن تاریخ شوق زیاد داشت - و از قطع شجر حیات دزدان و مفسدان چنان نسق نمود که مسافرین و متردّدین بدون بدرقه و قافله به خاطر جمعی تردد می نمودند - و بعد مزاج گرفتن سلطنت به صلاح و صوابدید مصطفی خان با حسین نظام شاه که هم عهد او بود به ارسال تحف و هدایا رشتهٔ دوستی را مستحکم ساخته به نامه و پیغام چنان مقرر نمود که به اتفاق در تسخیر قلاع و محال سیر حاصل بیجا پور کمر همت بسته به تصرف خود در آورده میان هم قسمت نمایند و در سنه ۹۶۵ نه صد و شصت و پنج هر دو از تعلقه خود به حرکت آمده خود را برای محاصرهٔ قلعهٔ گلبرگه رساندند و چند روز باهم در خلا و ملا می جوشیدند آخر از نخوت و بعضی اطوار دیگر حسین شاه رنجیده بدون آنکه از مقربان خود و دیگری مصلحت پرسد یا از ارادهٔ خود اطلاع دهد نیم شب کوچ کرده راه گلکنده اختیار نمود - بعده حسین شاه هم در خود طاقت استقامت نه دیده بر خاسته به احمد نگر رفت و میان هر دو موافقت به مخالفت مبدل گردید - بعد از چند گاه که عادل شاه و رامراجه و امیر برید اتفاق نموده بر حسین شاه نظام الملک مهم می نمودند به ابراهیم قطب شاه پیغام و تکلیف رفاقت به میان آورد - ابراهیم شاه طرف غالب اختیار نموده خود را

رسانده در محاصرهٔ احمد نگر موافقت نمود بعده که عرصه بر حسین شاه
تنگ گردید و کار به مفتوح گشتن قلعه به صبح و شام رسید ابراهیم شاه
به دستور سابق دست از همه کارخانه جات خود برداشته نصف شب
جریده کوچ کرده به طریق ایلغار خود را به گلبرگه رسانید بعد از آنکه عادل
شاه و پسر رامراجه چنانچه بر محل به احاطهٔ بیان در آمده از پای قلعه
احمد نگر برخاستند - ابراهیم به وسیلهٔ رسل و رسائل و اقسام حیل از
سر نو با حسین شاه طرح دوستي به میان آورده دختر او را مسماة بي بي
جمال خاتون برای خود خواستگاري نمود - حسین شاه به این شرط تن
به قبول نسبت داد که با حسین شاه رفاقت نموده قلعهٔ کلیاني را از
تصرف عادل شاه بر آورنده و در سنه ۹۷۱ نه صد و هفتاد و یک هر دو
اتفاق نموده به پای قلعهٔ کلیاني رسیده اول به جشن طوي که مقرر شده
بود پرداختند - چون این خبر به عادل شاه و رامراجه رسید به اتفاق فوج
کشي بر حسین شاه نموده امیر برید و تفال خان برار را با خود رفیق
ساختند و باز ابراهیم شاه و حسین شاه از شهرت آمد آمد افواج مذکوره
از پای قلعه برخاسته به تعلقهٔ خود شتافتند - و فوج عادل شاه و رامراجه
چنانچه بر محل مفصل به ذکر در آمده دست از تعاقب بر نه داشته
پاشنه کوب خود را به نواح احمد نگر رسانده تا توانستند در خرابي پرگنات
حوالي احمد نگر کوشیدند و کفار مساجد را طویلهٔ اسپان ساختند
و عمارت های عالي را سوخته خاکستر آن را به باد فنا دادند باز که از آنجا
کوچ نمودند عادل شاه در تعلقه تلنگانه آمده دائره نموده شش ماه
به تاخت و تاراج پرداخته اسیری بے شمار به دست آورد - آخر
قطب الملک به انواع تدبیر و تملق با عادل شاه صلح کرده به دفع شر
بلای ملک خود پرداخت و هر یکی به مکان خود رفتند - بعد

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

* [illegible] *

بر طالبان اخبار امصار و بلاد هر دیار مخفي نه ماند در [۱] عهد سنه عشر محمد قلي قطب الملک مکان بودند[۲] حکام و فرمان روایان صوبهٔ تلنگانه اندرون حصار قلعه گلکنده بود از وسعت آن بدین مرتبه نقل مي نمایند که تا چهل هزار سوار اندرون حصار مي گنجید و عمارت های عالي دلنشین با فضا داشت در عهد قطب شاهیه تا زمان محمد قلي بر تعمیر اندرون و بیرون آن دو بار افزوده اند *

بعده در عهد محمد قلي قطب الملک از بسیاري آبادي و کثرت ازدهام ادم و چهار پا به مرتبه تغییر در هوا راه یافت که از اثر تعفن مردم به انواع مرض مبتلا مي گردیدند - محمد قلي خواست به تفاوت سه چهار کروه از قلعه کنار رود خانه که مسمی به موسی است شهری به نام خود آباد نماید درین ضمن بهاگ رتي [۳] نام از قوم طوائف که معشوقهٔ قطب الملک بود و محمد قلي به او تعلق سرشار بهم رسانده هزار سوار همراه او مقرر کرده بود که هرگاه به دربار مي آمد با او مي آمدند تکلیف این معني به میان آورد که آن شهر به نام او موسوم گردد - بعده به تجویز اختر شناسان هند و فرس در شروع عشر ثاني جلوس خود فرمود که بنای شهری بنام بهاگ نگر که هر دو طرف شمالي و غروب آن آب روان دارد و رسته‌های وسیع با فضا و عمارات با رفعت ساخته شده گذاشتند و در وسط شهر فرمود عمارتی مسمی به چار مینار که منار های آن به آسمان دعوای هم سري دارند ساختند - و بعد از چند بهاگ رتي فوت شد و قبح اسم بهاگ نگر خاطر نشین محمد قلي قطب الملک گردید - اسم شهر را مبدل به حیدر آباد ساخت لیکن

(۱) ن عشر ثاني عهد * (۲) این لفظ زاید است * (۳) ن بهاگ متي *

تا حال مردم عام دور دست بهاگ نگر مي نامند - اما تا زمان محمد شاه پادشاه تيموريه شهر مذكور حصار پخته نه داشت بدين سبب در ايام شورش غنيم و محاصرة كفار هرج تمام بر خلق و ساكنان شهر مي گذشت بعده مبارز خان كه قريب يازده سال صوبه داري حيدر آباد نمود - در اواخر صوبه داري به فكر ساختن حصار پرداخته ثلث اطراف شهر كه پنج كروه دورة آنست ساخته بود - درين ضمن در جنگ نظام الملك بهادر آصف جاه كشته گرديد - بعده كه آصف جاه صاحب مدار به استقلال شش صوبة دكن گشت فرمود كه باقي حصار شهر پناه را كه زياده از دو حصه مانده بود از سنگ و خشت و چونه در كمال استحكام به اتمام رسانند *

ديگر از جملة مهمي كه محمد قلي قطب شاه را ضرورةً اتفاق افتاد اين است كه حسب التكليف و رضا جوئي مرتضى نظام شاه كه سيد مرتضى سبزواري را براى تسخير قلعة شاه درگ و ديگر تعلقة عادل شاه روانه نمود به محمد قلي قطب الملك براى امداد و معاونت آن مهم نوشت و محمد قلي با لشكر خود و سر انجام قلعه گيري عازم رفاقت سيد مرتضى گرديد - بعده كه به پاى قلعه شاه درگ رسيده به محاصره پرداختند - محمد آقاي تركمان كه قلعه دار شاه درگ بود محصور گرديده چنان داد مردانگي داد و شرط قلعه داري به تقديم رساند كه جاى صد آفرين داشت - سواى آنكه جمع كثير را به ضرب گوله و انداختن سنگ و اقسام آتش بازي ضائع مي ساخت و گاه گاه از قلعه بر آمده خود را به فوج خصم مي زد - و مردم بى شمار نظام شاه و قطب الملك را علف تيغ و هدف تير و سنان مي گردانيد و هر چند تدبير پيش بردن مورچال و يورش مي نمودند

فائده نمي بخشید - آخر از زدن گهي و گراني غله چنان عرصه بر هر دو فوج تنگ گردید که باهم کنگایش نمودند که به پای این قلعه مردم را ضائع ساختن خلاف رای صائب است بهتر آنست که به پای قلعهٔ بیجا پور شتافته سعي تسخیر اصل مکان عادل شاه نمائیم بدانجا رسیده انچه شرط تردد و محاصره نمودن و دواندن مورچال و ساختن دمدمهٔ آسمان رفعت و کندن نقب بود نمودند - سوای آنکه جمع کثیر به دم گوله و توپ مي دادند و از شبخون نمودن مردم بی شمار تلف مي گردیدند فائده مرتب نمي شد آخر همراهان فرصت وقت یافته به محمد قلي رساندند که قاعدهٔ سلاطین دکن آن است که هرگاه یکی از فرمان روایان طرفی به ذات خود مهم فرماید و دیگری را تکلیف رفاقت نماید باید که از راه مروت در امداد آن خود را معاف نه دارند - اما خلاف شان سلاطین است که به رفاقت یکی از امرای دیگر خود را در چنین تهلکه اندازند - قطب الملک را این سخن مؤثر افتاد و خواست از پای قلعهٔ بیجا پور برخاسته به گلکنده مراجعت نماید - سید مرتضی برین خبر اطلاع یافته او نیز ترک محاصره نمود و به اتفاق هرکدام برخاسته به تعلقهٔ خود شتافتند - و بعد آن میان قطب الملک و عادل شاه مکرر کار به فوج کشي کشید و آخر کار به جای رسید که در نواح گلبرگه جنگ عظیم واقع شد و چنان شکست بر فوج قطب شاه افتاد که یک صد و بیست فیل باتمام اسباب دیگر به تصرف عادل شاه در آمد و به غارت رفت از آن تاریخ باز گفتگوی منازعت را از میان برداشتند و به نامه و پیغام پای صلح به میان آورده چنان رابطهٔ محبت را استحکام دادند که خواجه علي سبزواري مخاطب به ملک التجار با جمعی از اعیان بیجا پور برای

خواستگاري خواهر اميني محمد قلي قطب الملک به گلکنده آمده براي ابراهيم عادل شاه عقد بسته بردند باز تا آخر عهد سلطنت طرفين ابواب خصومت بسته گرديد ديگر حادثهٔ غريب کشي که مکرر در سلطنت نظام شاهيه و عادل شاهيه رو داد و در تعلقهٔ قطب الملک به ظهور نيامده بود - و در عهد محمد قلي قطب الملک بلا اختيار گفتگوی بدنامي غريب کشي زبان زد خاص و عام گرديد مجملی از آن مي نگارد *

که قطب الملک باغی نزديک شهر برای سير و تفرج خود احداث نموده گاه گاه با معشوقهٔ دلخواه و اسباب عيش آنجا مي رفت و الا دروازه مقفل مي بود قضارا شبی از شب های مهتاب جمعی از غريبان تجار و غريب زاده های مادر آزار پدر بيزار و جوانان جهالت کيش با ساز رباب و چنگ و مردنگ و ديگر لوازم بزم بر سر دروازهٔ باغ رسيده هر چند به تملق پيش آمدند و به الحاح و دادن زر کوشيدند دروازه بانان در بی روئی بر آنها بسته راضي به وا نمودن دروازه نه گشتند - غريبان بی آزرم قفل دروازه را با سر و پای دروازه بانان شکسته اندرون باغ در آمدند باز دروازه بانان به منت و الحاح پيش آمده گفتند که از باغ بر آيند گوش به حرف آنها نه دادند - داروغهٔ باغ با دروازه بانان به در دولت خانه آمده شوخي غريبان را ظاهر ساخت يکی از امرای دکن که با مردم غريب عداوت جاني موروثي دارند - حقيقت تعدي مغلان از زباني دربانان در حالتيکه مزاج سلطان بحال نه بود به آب و تاب تمام بعرض رسانيد از زبان سلطان بر آمد که به زنيد و به کشيد و از شهر بر آريد اين حکم که به کوتوال و محل دران که در آنجا بيشتر از قوم غريب سکني داشتند رسيد - ناگاه صدای بکش بکش از چار طرف بلند گرديد و شروع به کشتن سادات و شرفا

[illegible] *

(1) [illegible] (1)

[illegible]

* [illegible] *

* (1) [illegible]

ذکر سلطنت محمد[1] ولد محمد قلي قطب الملک

بعد واقعه محمد قلي قطب الملک از یک پسر ماند به اسم سلطان محمد و دو فرزند خورد سال خدا بنده که برادر زاده های محمد قلي مي شدند و آنها را سلطان محمد زیاده از فرزندان خود دوست مي داشت مانده بودند اگرچه بر حقیقت سوانح ایام سلطنت سلطان محمد اطلاع واقعي حاصل نه شده و ازینجا سر رشتهٔ انتخاب تاریخ فرشته به اتمام رسید اما آنچه از زبان مردم ثقه مسموع شده و از حوادث کون و فساد به دیدهٔ عبرت بین مشاهده کرده به زبان قلم مي دهد اگر کم و زیاد آن از روی تاریخ دیگر یا زبانی راوي صحیح القول ظاهر گردد برین هیچ مدان خورده نه گیرند بعده که سلطان محمد قائم مقام پدر گردید - نسبت به جد و آبا در اکثر امور ملکي و مالي رویهٔ محمود اختیار نمود و با سلاطین دیگر دکن نا ممکن به رفق و مدارا سلوک مي نمود و مردم غریب و فضلا و صلحا را دوست مي داشت - و با جهانگیر پادشاه رو به اطاعت آورده به قبول پیشکش و فرستادن فیلان و جواهر اختیار نموده دفع فساد مهم سلسلهٔ تیموریه مي نمود - و عمارت داد محل را اگرچه سلطان محمد شروع به ساختن نموده بود اما اجل امان نه داد و عبد الله شاه به اتمام رساند - و سلطان محمد قریب هفده هجده سال سلطنت نمود - بعده که ایام اجل موعود او رسید از آنکه روزی خدای تعالی قبل از ایام جلوس او در شروع نشو و نمای جواني فرزندی کرامت نموده بود نام او عبد الله گذاشته بودند بعده که منجمان احکام طالع او نوشته آوردند در آن درج نموده بودند

(۱) محمد شاه فی الواقع برادر زاده و داماد محمد قلي شاه بود و از محمد قلي پسری نماند *

که هرگاه عمر او به دوازده رسد بر پدر سنگین و ناسازگار گردد همین که یازده سال از مرحلهٔ عمر شاهزاده عبد الله گذشت سلطان محمد قطب الملک به مرض چنگ اجل گرفتار گردید و آزار و چنان به امتداد کشید که حکما دست ازو کشیدند لهذا چون اثر صدق گفتهٔ منجمان در حق پسر مشاهده نمود - در بارهٔ او بسیار نا مهربان و کم توجه گردید و از رو برو آمدن ممنوع فرمود مگر بعده که ایام سفر آخرت او نزدیک رسید - حیات ما مادر عبد الله به الحاح و زاری تمام سلطان محمد را راضي ساخت که برای سلام پسر را رو برو بیارند بعده که بد حضور او آوردند طرف او لمحه نگاه غضب آلود نموده باز اشک ریزان مرخص ساخت - و برای سلطنت پسر کلان خدا بنده را ولي عهد نموده ازین جهان فاني به دار القرار انتقال نمود - ایام سلطنت او به اختلاف قول به نوزده سال نمي رسید[1] * * مصرع *

هرکه آمد به جهان نقش خرابي دارد

ذکر سلطنت سلطان عبد الله قطب الملک بن سلطان محمد

بعده که از کفن و دفن سلطان محمد فارغ گردیدند امرای دکن بدین فکر افتادند که پسر کلان خدا بنده را که سلطان ولي عهد نموده بود به سلطنت بر دارند و مادر شاهزاده عبد الله جمعی از امرای غریب و غلامان ترکي را که چندی از حبشیان صاحب تومن نیز طرف سلطان عبد الله اتفاق نمودند و برای سلطنت عبد الله شاه ممد و معاون خود ساخته قبل از آنکه

(۱) محمد قطبشاه بتاریخ ۱۳ ماه جمادي الاولی سنه ۱۰۳۵ هزار و سي و پنج انتقال نمود *

دکني ها به لوازم سلطنت پسر خدا بنده پردازند سلطان عبد الله را از خانهٔ
نا امیدي بر آورده به جلوس سلطنت بشارت داده چنان به جلدي به لوازم
سلطنت او پرداختند که تا پسر خدا بنده را مقطع و مخلع ساخته از خانه
بر آرند عبد الله شاه را در قلعه برده به سلطنت برداشتند و همهٔ ارکان سلطنت
آداب تهنیت بجا آوردند و فرمود که مجری توپ های قلعه طرف سواري
پسر خدا بنده بستند بعده که همراهان پسر خدا بنده دیدند که کار از دست
رفته ناچار به والدهٔ عبد الله قطب الملک رجوع آورده جمعی از اعیان
مملکت را شفیع خود ساختند - و والدهٔ عبد الله شاه که در کل امور ملکي
و مالي دخیل مستقل گردیده بود فرمود که در قلعه جای تنگ تاریک
پسران خدا بنده را مقید سازند و چندان جیرهٔ خورا کی برای آنها مقرر
نمود که خوردن آن بر آنها دشوار مي گردید قضا را روزی عبور سواري
عبد الله شاه نزدیک مکانیکه پسران خدا بنده در قید بودند اتفاق افتاد
پسران خدا بنده به فریاد و فغان آمده ظاهر ساختند که یا برای خدا رحمی
بر حال ما نمائید یا حکم قتل ما فرمائید اگر در سایهٔ لطف خود ما را بجای
غلامان پرورش دهند یک روز جان برای نثار قدم سلطان به کار خواهد آمد -
چنانچه آخر به عمل آمد که در ایامی که محمد اورنگ زیب آمده قلعهٔ
گلکنده را محاصره نمود و متعاقب بر محل به ذکر خواهد در آمد هر دو
برادر شرط جان فشاني به ظهور آوردند - بعده عبد الله شاه که بر فیل سوار
بود فرمود فیل را استاده نمایند و پسران خدا بنده را به حضور خود طلبیده
به اظهار کمال تپاک و شفقت احوال پرسي نموده خواجه سرای که عقب
فیل نشسته بود و به حکم مادر عبد الله شاه اتالیقي مي نمود به تندي
نصیحت آمیز مانع متوجه شدن عبد الله شاه گردید - عبد الله در جواب
خواجه تند گشته پسران خدا بنده را حوالهٔ یکی از هم رکابان نمود

نه تا مراجعت سلطان مکان مرغوب وسیع خوش عمارت که در آن نسب
سوار و سیر توان نمود برای ماندن آنها مقرر نمایند - و از طعام های لذیذ
با لوازم برای هر دو برادر مقرر ساخت - و نسبت به جد و آبای خود
در کمال استقلال و رفاه حال بلا درد سر سلطنت می نمود تا آنکه در عهد
شاه جهان صاحب قران از زبان اخبار نویسان دکن بعرض رسید که فرمان
فرمایان حیدرآباد به دستور ایران خطبه می خوانند و اسم خلفای راشدین
را در خطبه داخل نمی سازند و نام شاه ایران را مقدم بر اسم خود داخل
خطبه مي نمایند بعده که شاه جهان در سنه ۱۰۴۴ هزار و چهل و چهار
دفعه ثاني متوجه دکن گردیده به برهان پور رسید - میر عبد اللطیف نام را
با فرمان تهدید نصیحت آمیز مشتمل بر وعده و وعید آنکه خطبه را به دستور
اهل سنت و جماعت ناجي بخوانند و اسم شاه ایران را از خطبه بر آورده
نام نامي ما را داخل خطبه نمایند و سکه به اسم ما زده با باقي پیشکش
و حال مع فیلان و جواهر روانهٔ حضور سازند و الا افواج جهان آشوب برای
خرابي ملک رسیده دانند - و در همان ایام فرمان شاه جهان پادشاه به نام
عادل شاه بیجا پور متضمن بر تاکید اطاعت و ادای پیشکش مصحوب
مکرمت خان رسید - عادل شاه بیجا پور در ظاهر با حاجب به دار و مدار
پیش آمده در باطن به فکر شکستن تالاب و خرابي نواح بیجا پور که کاه و غله
برای لشکر پادشاهي بهم نه رسد کوشید لهذا آنچه برو از خرابي ملک
به سبب تعین فوجها گذشت در انتخاب شاه جهان نامه به شرح و بسط
به زبان خامه داده و بعد خرابي ملک بیجا پور که لک ها آدم به اسیري
در آمده به فروخت رسیدند و کرورها مال تجار و رعایای مال گذار به غارت
رفت عادل شاه به اطاعت امر کوشید - اما بر خلاف آن عبد الله قطب شاه
که بعد رسیدن میر عبد اللطیف به تفاوت یک دو روز که روز جمعه رسید

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بخاری عرف میر میران که از نوکران مقرب پادشاهزاده بود خالي از وسواس
برآمده بجای ضرور رفته بود - درین ضمن گولهٔ زنبورک ناگهاني به او رسید
در آن واحد کار او ساخته شد و علاوهٔ آن جمع کثیر که از اطراف برای مدد
قطب الملک فراهم آمده بودند بافواج عادل شاه که برای آوردن کومک
کوتوال گلکنده به بیجاپور رفته بود و وقت مراجعت از صلح خبر نه داشتند
بر سر گهي پادشاهزاده رسیده دست به غارت و قتل مردم گهي دراز نمودند
و نائرهٔ قتال و جدال بلند گردید و کار بجای رسید که لشکر شایسته خان و دیگر
امرا بی آنکه به پادشاهزاده عرض نمایند قریب شش هفت هزار سوار و پیادهٔ
بی شمار به قصد پیکار و مردم گهي رسیدند و به همین دستور دکني‌های جهالت
کیش بدون آنکه به قطب الملک اطلاع دهند خود را به کومک فوج عادل شاه
رساندند و هر ساعت شعلهٔ دار و گیر اشتعال مي گرفت - هرچند سرداران
هر دو طرف در منع و دفع آن فساد کوشیدند فائده نه بخشید تا آخر
روز جنگ قائم بود و از هر دو طرف جمع کثیر کشته و زخمي گردیدند و تمام
شب بر فیلان و اسپان مستعد کار زار بوده از دور تفنگ بر همدیگر مي زدند
و صبح نا شده باز کار پیکار گرم گردید و پیهم مردم قطب الملک و از طرف
شاهزاده شتر سوار و اسپ سوار برای دفع فتنه مي رسید اما ممنوع
نمي گردیدند و هر بار دکني‌های جاهل مغلوب گردیده رو به فرار آورده
باز فراهم آمده مستعد کار زار مي گشتند به همین دستور تا دو روز شب
و روز هنگامهٔ جنگ شعله ور بود مردم بسیار از طرف پادشاهزاده به کار آمدند
و جمع کثیر از طرف دکني‌ها کشته و زخمي گردیدند و روز سیوم جا بجا
متفرق شدند - درین حالت خبر رسیدن میر جمله که میر عبد اللطیف
برای طلب او رفته بود انتشار یافت - و قاضي عارف به موجب حکم
پادشاهزاده فرمان و خلعت که از حضور برای میر جمله آمده بود به طریق

دیگر از جمله تقصیرات خلاف عهد امان نامه که مابین شاه جهان پادشاه و عبد الله شاه در سنه ۱۰۴۴ هزار و چهل و چهار به میان آمده و به قید قسم بر لوح طلا نوشته داده بودند و عهد شکنی به اعتقاد تیموریه به ابتدا از قطب شاه به ظهور آمد به تحریر می آرد که قطع نظر از مقدمهٔ میر جمله در ایامی که دلیر خان و راجه جی سنگه به موجب حکم حضرت خلد مکان در سنه اواخر عشر اولی جلوس به محاصرهٔ بیجا پور پرداختند و جنگ های عظیم چنانچه بر محل به احاطهٔ بیان در آمده رو داد و نزدیک بود که بیجا پور مفتوح گردد در ان حالت نیک نام خان که واقعی از امرای نیک نام و صاحب کمالان ایران و در فیض و کرم و در صلاح و تقوی از مشهوران روزگار بود با هفت هشت هزار سوار کومکی قطب الملک رسید و باعث تقویت بیجا پور گردید چراکه در عهد نامه از جملهٔ شروط عمده همین بود که هیچ کدام از حکام دکن کومک مخالفان تیموریه نه نمایند *

تقصیر دیگر که بر عبد الله شاه می گیرند این است که در سنه ۱۱ یازده سیوای جهنمی از حضور حضرت خلد مکان قابو یافته به عیاری و تغییر لباس گریخت و جا بجا در شش صوبهٔ دکن حکم رفت که از هر جا سر برآرد اسیر نمایند یا به قتل رسانند - و حال آنکه سیوا بعد از غسل بنارس به لباس فقیران سیاحی نموده خود را نزد قطب شاه رسانده طلب مدد برای قلعه گیری تعلقه بیجا پوری و نظام الملکی نمود - اگر قطب شاه را گرفتن و قید نمودن مهمان و به دشمن سپردن خلاف مروت بود اما اگر او را نزد خود و در ملک خود راه نمی داد و مدد زر و لشکر برای گرفتن قلعه جات نمی نمود شرعاً و عقلاً و عرفاً مطعون نمی گردید - باوجود آنکه عبد الله شاه با کمال زیرکی و دانائی عقل معاش سلوک را به مرتبهٔ اتم داشت

چگونه راضي شد که به آن همه عهد و قرار مبلغ کلي از نقد و جنس خفیه و علانیه به آن کافر مردود رسانده شب ها باهم نشسته گرم جوشي نموده او را براى تسخیر قلعه جات روانه ساخت - و آن بدبخت مکار پرکار عبد الله شاه را باغ سبز نموده عهد و پیمان به میان آورد که از جملۀ قلعه جات عادل شاهیه و آنچه به تصرف بنده هاى عالمگیر در آمده در اندک فرصت به تسخیر آورده حوالۀ نوکران سرکار خواهم نمود بعده آن عیار بد عیار فوج و اسباب تجمل قطب الملک را که پیشتر خفیه در فرستادن آن مي کوشید همراه گرفته رفته از آنکه در تسخیر قلعه جات ید بیضا داشت هر قلعه که مي گرفت قلعه داري آن در ظاهر بنام یکى از نوکران قطب الملک مقرر نمود آنچه از آن قلعه به دست مي آمد سواى مصالح قلعه و نقد به آن نوکر قطب الملک بخشیده زیر بار منت و احسان آورده یکى از همراهان جان نثار خود را نائب او قرار داده در قلعه مي گذاشت و آن قلعه دار بى اختیار را همراه خود مي گرفت چون مذکور قلعه گیري سیواى رجیم به بیان آمده دو سه کلمه از یک دو قلعه گرفتن او نزد آن شقي تسخیر قلعه نمودن بسى آسان به زبان قلم مي دهد بعده که به پاى قلعۀ ستاره رسیده محاصره نمود در زیر پارچه کوهي که یک گنج قلعه به او چسپیده بود و پراندن او به باروت هیچ فائده و ضرر بحال مردم قلعه نه داشت نقب کندن و فرش باروت نمودن فرمود بعد از آنکه کار نقب به اتمام رسید با یکى از قوم دهیرها که در قلعه خدمت مي نمایند برساند مبلغى چنان قرار داد که بالاى همان پارچه سنگ که زیر او باروت فرش نموده بود آمده فریاد زند که غنیم کمند بسته بالا مي آید و خود زیر آن پارچه کوه شروع به تردد و فریاد یورش و هنگامۀ بالا بر آمدن نمود و قلعه دار از شنیدن آن خبر سراسیمه گشته با بیشترى از رفقا و سپاه خود را

مراري آمده بود عقد بسته فوج خود همراه داده عروس را با مراري پندت روانه نمود - آن کافر بدکیش مابین راه از راه شرارت به تعین و سختي با همراهان عروس سلوک مي نمود و با خود عروس نیز اکثر در راه رفتن خلاف دابی که با شاهزاده ها سلوک مي نمایند ازو به ظهور مي آمد اگر به منع او مي پرداختند کلمات درشت و هرزه در حق خاندان قطب الملک برزبان مي آورد و ممنوع نمي گردید و هرگاه از طرف عروس میوه و پان عنایت مي شد آدابی که میان مردم هندوستان و دکن رسم است ازو اصلاً به ظهور نمی آمد تا آنکه سواري عروس نزدیک به بیجا پور رسید و خویش و تبار قوم مادري و پدري عادل شاه که به استقبال عروس برآمدند هرچند با عروس اظهار خوش وقتي و گرم جوشي نمودند از طرف عروس اصلاً اثر خوش دلي ظاهر نه گردید بلکه بعد از داخل شدن در قلعهٔ بیجا پور ترک مالیدن خوشبوی و خوراکی و تغییر لباس فاخره نموده همیشه با چشم گریه آلود و دل خسته مغموم مي بود تا آنکه از زبان همراهان دمساز و همراز عروس ظاهر شد که از سبب مکروهاتی که از طرف مراري پندت دیده و کشیده به صورت نقش دیوار گشته هرگز لب و زبان به تبسم و حرف زدن نمي کشاید و ظاهر ساخت که یا مرا به گلکنده نزد برادرم مرخص سازید و یا آن کافر فاجر بی ادب را به سزا رسانید و إلا خود را مسموم وضائع خواهم ساخت - بعده که حقیقت مراري مفصل به علي عادل شاه ظاهر گردید به تسلي و دل جوئي عروس کوشیده آن کافر بد فرجام را بی منصب ساخته خانهٔ او را ضبط نموده فرمود به همراهان عروس تواضع نمایند - و نیز حکم نمود که سبد و جاروب به دستور خاک روبان در دست مراري پندت داده و محصل برو

گماشته مقرر نمایند که تا سه روز گرد دولت خانه و کوچه ها جاروب کشي نمایند *

گویند عبد الله شاه محصول نمک را به اجارة داده بود لهذا نمک در قلمرو قطب الملک اعتبار و قیمت زیاد بهم رسانده فریاد بدنامي آن تا بیجا پور در زبانها انتشار یافت - و کار بجای کشید که در بعضی ایام نمک هم وزن نقره به فروخت رسید - همشیرة عبد الله شاه که به علي عادل شاه منسوب بود بر قلت و کم یابي نمک اطلاع یافته به برادر پیغام نمود که مگر گرد آوري خزانه و فراهم آوردن اسباب سلطنت بر اجارة دادن نمک موقوف بود که بی بضاعتان محتاج از خوردن نمک محروم ساخته اند از باز پرس روز جزا اندیشه باید نمود - قطب الملک ازین پیغام ملالت اثر متنبه گردیده فرمود که اجارة نمک را برطرف نموده محصول آن را در قلمرو او یک قلم معاف شناسند - از آن تاریخ تا زمان بقای حیات عبد الله شاه محصول نمک معاف بود - چون سوانح قریب مدت پنجاه سال سلطنت عبد الله شاه قطب الملک و جنگ های که باهم چشمان نموده احدی از مورخان قلم بند نه نموده که به نظر محرر اوراق آمده باشد و آنچه از زبان مردم ثقه شنیده اگر ملاحظة صدق و کذب آن به خاطر راه نه داده به تحریر آن پردازد به اطناب کلام ملالت انجام مي کشد لهذا کوتاهي قلم را کار فرموده به اختتام ما حصل سوانح سلطنت عبد الله شاه مي پردازد - که *

چون حق سبحانه تعالی به عبد الله شاه سوای سه دختر پسر ارزاني نه فرموده بود و دختر کلان خود را که به بري صاحبني زبان زد بود به میرزا احمد که از سادات صحیح النسب عربستان گفته مي شد منسوب

ساخته اختیار کار و بار سلطنت به قبضهٔ اقتدار او در آورده بود - بعد از چندگاه سید سلطان نام که او نیز از اکابران و اعیان عربستان بود به حیدرآباد رسیده به اعزاز تمام در مجلس قطب الملک راه آمد و شد بهم رساند بعده قطب الملک به او پیغام نسبت داده لوازم شربت خوري به میان آورد - روزی قطب الملک از سید سلطان در خلوت استفسار نمود که شما میرزا احمد را در وطن مي شناختید و از خاندان ایشان اطلاع دارید - او در جواب گفت ایشان فضیلت موروثي دارند و استاد زادهٔ ما مي شوند - یاران نمام پیشه که سخن چیني و غمازي را شعار خود ساخته بودند مضمون این سوال و جواب را به میرزا احمد به آب و تاب رساندند - و بر طبع میرزا احمد بسیار گراني نمود و گفت مگر پدر من برای درس دادن سید سلطان نوکر بود - بعد از آن مادهٔ رنجش روز به روز زیاد مي گردید و تخم عداوت در مزرعهٔ دل‌های طرفین کاشته مي گردید - به آبیاري شیطان مفتنان غماز پیشه نشو و نمای یافت - تا آنکه تاریخ کدخدائي و شروع جشن مقرر گردید - میرزا احمد که به این نسبت راضي نه بود چون مار بر خود مي پیچید - و مکرر به عبد الله قطب الملک پیغام نمود که اگر به این سید نسبت مي نمایند مرا آزاد و رخصت فرمایند که خود را به خدمت حضرت عالم گیر پادشاه رسانده فکر نوکري نمایم - و هرچند سروما و دیگر خدمهٔ محل در اصلاح آن مي کوشیدند فائده نمي بخشید - تا آنکه شب عقد و زفاف رسید میرزا احمد فیلان و شتران بار نموده و سواري خدمهٔ محل را تیار کرده مستعد روانه شدن نزد حضرت خلد مکان گردید و کار بجای رسید که از عورات محل و خواجه سرا هر که از طرف عبد الله شاه برای فهماندن و نصیحت مي آمد خفیف شده بر مي گشت بعده همهٔ خدمهٔ اندرون محل و مقربان بیرون

قطب الملک را فهماندند که برای عرب تازه آمدهٔ داماد کلان مزاج گرفته
را که تمام زمام اختیار سلطنت به دست او داده اند از خود بدین مرتبه
شاکي ساختن خلاف رای صائب است اگر برخاسته خود را نزد عالمگیر
پادشاه برساند قطع نظر از آنکه بدنامي آن در سیه جاه زبان ها افتد احتمال
مادهٔ فساد دیگر که اولاد تیموریه برسر بهانه و پرخاش اند داده بعده
قطب الملک در عالم کنکایش به همدمان و مقربان گفت که بدنامي
برهم خوردن نسبت را چه کنم که هرگاه کار بدین جا رسیده باشد بلای
خانه را برسر که بندم - آخر مصلحت و رای ها قرار برین یافت که
ابو الحسن نام را که از طرف ما در سلسلهٔ او به قطب شاهیه مي رسید
و از بعضی اطوار او رنجیده خاطر گشته او را از نظر انداخته بود و او
دست ارادت به سید راجو که اولاد حضرت سید محمد گیسو دراز بنده نواز
علیه الرحمه و از سادات مشهور حیدر آباد گفته مي شد داده در خانقاه
او به لباس قلندران زندگاني مي نمود و از طرف عبد الله شاه وظیفهٔ وجه
معاش که داشت به فقرا مي خوراند - طلبیده به حمام فرستاده مقطع
و مخلع به لباس دامادي نموده آن حجله نشین سراچهٔ عصمت را به
حبالهٔ عقد او در آورد - سید سلطان که برین قضیهٔ جانکاه اطلاع یافت
اسپان خود را مذبوح ساخته بسیاري اثاث البیت خانه آتش زده
به لباس فقیران بر آمده خود را نزد محمد امین خان رسانده به دستگیري
او در جرگهٔ نوکران حضرت خلد مکان در آمد - و آخر دختر محمد امین
خان به اشرف خان که پسر سید سلطان مي شد منسوب گردید - از آنکه
میرزا احمد تند مزاج واقع شده بود و با اکثر امرا از روی تبختر سلوک
مي نمود و ابو الحسن چون شکنجهٔ روزگار کشیده پانزده شانزده سال
در لباس فقیري بسر برده سخت و سست جهان را تماشا نموده بود با اکثر

امرای قطب الملک بزبان خوش و سلوک برادرانه زیست می نمود و بیشتری از امرا به او گرویده بودند - خصوص سید مظفر که از امرای مقرب صاحب فوج بود و خود را از سلسلهٔ خلیفهٔ سلطان پادشاهزادهٔ مازندران می گرفت و موسی خان محل دار که از خواصان خاص قدیم قطب شاهیه گفته می شد و از راه سلوک بندوبست او اندرون و بیرون محل خوب بود به ابو الحسن گرویدگی خاص داشتند - تا آنکه ایام سفر آخرت عبد الله قطب الملک رسید و مرض به امتداد و کار به وصیت و ولی عهد نمودن کشید - جمعی به ولی عهد نمودن میرزا احمد به براهین راهنمونی نمودند - و برخی مثل سید مظفر که از جملهٔ مقربان و از امرای عمدهٔ عبد الله شاه و هوا خواهان ابو الحسن بود و موسی خان محل دار و دیگر چندی به اظهار اخلاق حمیدهٔ ابو الحسن در عالم سلوک با کافهٔ انام ترغیب قائم مقام نمودن ابو الحسن به میان می آوردند - تا روزی از شدت مرض عبد الله قطب الملک را غش رو داد و در تمام شهر خبر واقعهٔ ناگزیر عبد الله شاه زبان زد مردم گردید از شنیدن آن ابو الحسن بر اسپ سوار شده خود را تا مکانیکه عبد الله شاه بود رساند - بعضی مقربان عبد الله قطب الملک و هوا داران میرزا احمد مانع آمده به اظهار آنکه هنوز پادشاه زنده است به این همه گستاخی و شوخی آمدن مناسب نیست - کار بجای رساندند که به ضرب چوب و اهتمام اسپ سواری او را برگردانیدند - و بر کفل اسپ از ضرب دست میر عبد الله نام چنان شمشیری رسید که ابو الحسن به تصدیع تمام خود را نزد سید مظفر رسانده گریه کنان بیهوش گشته افتاد سید مظفر از راه غمخواری و نصیحت به تندی پیش آمده گفت که این همه گریه از چه راهست شما را تخت یا تختهٔ تابوت گفته اند - درین ضمن چون

بار دیگر قطب الملک را بیهوشي رو داد و سید مظفر ابو الحسن را همراه گرفته همه جا بند و بست نموده به اتفاق موسی خان محلدار در نسق استقلال ابو الحسن کوشید، و در همان حالت عبد الله شاه جهان را به جهان آفرین سپرد قریب پنجاه سال به نیک نامي سلطنت نمود(۱) *

* بیت *

نه ماند کسی در جهان بر قرار　　به جز ذات پاک خداوندگار

ذکر سلطنت ابو الحسن قطب الملک

بعده که ابو الحسن قطب الملک در اوائل عشر ثاني عهد حضرت خلد مکان عالمگیر پادشاه غازي قائم مقام عبد الله شاه گردید - در زبان عوام به تاني شاه انتشار یافت - سید مظفر را وزیر مستقل و صاحب مدار سلطنت ساخت - و در عیش و کامراني از هم بزمي رقاصان دلکش و پری رخساران خوروش بروی مراد خود که از مدت آرزوی این دولت خدا داد داشت کشود . اما از آنکه از امیران صاحب حشم و صاحب مداران محتشم هرکه در خدمتگاري و جان فشاني و اعانت جلوس پادشاهان مي کوشد اغلب که منت زیاد بر پادشاهان مي گذارد - و طبع سلاطین را طاقت برداشت ناز و منت نوکران نمي باشد البته مخالفت به میان مي آید و کار به فساد و بدنامي طرفین مي کشد - و ابو الحسن که خزانهٔ وافر فراهم آوردهٔ عهد عبد الله شاه به دست او آمده بود لک‌ها در انعام بی جا و عشرت و سیر چراغان و آتش بازي صرف

(۱) سلطان عبد الله قطب شاه بتاریخ ۳ محرم سنه ۱۰۸۳ هزار و هشتاد و سه هجري وفات یافت *

مي نمود - سيد مظفر مانع مي آمد و مي گفت كه بند و بست سلطنت به وجود تقويت لشكر وابسته است و فراهم آمدن سپاه بدون خزانه متعذر *

* بيت *

ابلهي كو روز روشن شمع كافوري نهد
زود بيني كش به شب روغن نه باشد در چراغ

تا آنكه ميان پادشاه و سيد مظفر موافقت به مخالفت مبدل گرديد و روز به روز هنگامهٔ نزاع زياد مي شد و ابو الحسن نظر بر استقلال سيد مظفر كه از سابق امير عمدهٔ عبد الله شاه و صاحب فوج بود در ظاهر با او برهم زدن نمي توانست هرچند تدبير و منصوبه مي نمود فكر او بجائي نمي رسيد - تا آنكه مادنا و اكنا كه هر دو برادر از پيشكاران قديم و تربيت كردهٔ سيد مظفر بودند خفيه با ابو الحسن ساخته التماس نمودند كه اگر ما را خلعت وزارت سرفرازي بخشند - سيد مظفر را به تدبير شايسته چنان بي پر و بال سازيم كه كار به فوج كشي نه كشد - بعده كه ميان ابو الحسن و مادنا عهد و قرار به ميان آمد جماعه داران عمدهٔ نامي را و نوكران بيش قرار صاحب تومن را جا بجا به پرگنات و خدمات بيرون‌هاي دور دست روانه ساخته به ابو الحسن اشاره نمود كه الحال قلمدان وزارت از سيد مظفر طلبيده به گيرند - چنانچه ابو الحسن قطب الملك به همان منصوبه دست سيد مظفر را از اختيار امور ملكي كوتاه نمود پيغام نمود كه چون شما را در كار و بار ملكي پرداختن خالي از تصديع نيست جاگير و اقطاع شما را بحال داشتيم و براي تخفيف درد سر لا حاصل شما كار و بار ديواني را به ديگري مقرر فرموديم - سيد مظفر چار ناچار تن به رضاي قضا در داد - و ابو الحسن چند روز براي دفع بدنامي مادنا وزارت به اسم امنا سور راو مقرر كرده باز او را به تقصيري متهم ساخته خلعت وزارت به مادنا داده

صاحب مدار سلطنت نمود - و آن کافر بد فرجام به مرور ایام به رهنمائي نفس نا فرجام و غرور مستي بادهٔ ریاست و حکم راني چنان خود را باخت که به قول مشهور سیدی را مغضوب و متهم به تقصیر تغلب مال پادشاه ساخته حکم دست بریدن او فرمود ازین مقول نقول تعدي و ظلم هر دو برادر مادنا و اکنا که نقل نقل هر مجلس برنا و پیر گردیده بود بسیار مسموع گردیده که در کذب و صدق آن سخن مي رود *

از جملهٔ افعال شنیع او که به اعتقاد باطل ملت خود عبادت مي دانست نقل نمایند که چون در کتب فقه براهمه که افضل الفضلای دهر پرست بودند نوشته که اگر شخصی از اهل دول باشد و هر روز بعد غسل نمودن و قبل از چیز خوردن دخترهٔ جمیلهٔ باکرهٔ بالغه که کدخدایش نه کرده باشند او را عریان مادر زاد نموده رو برو استاده نماید و با دل پاک و صاف از غبار آلایش نظر اثر شهوة چشم محبت فرزندي بر اندام نهاني او انداخته خرج کدخدائي او را که میان پنج شش قوم انجب کفره و دختری که به حد بلوغ رسیده باشد و کدخدا نه نموده باشند در زمان سابق به طریق ندرت بهم مي رسید - از طرف خود سر انجام نموده کدخدا نماید عبادت زیاده از آن نزد گمراهان روز ازل نمي باشد - هر روز برای مادنا دختری بدان صفت آورده عریان نموده رو بروی آن صورت پرست دی سیرت حاضر مي ساختند و سر انجام کدخدائي او نموده با یکی از کافران هم قوم پیوند وصلت مي داد - و از رواج وفور مسکرات و خرابات خانه‌هاى خانه بر انداز و هجوم فواحش چه نویسم که بر عالمی ظاهر است *

بعده پادشاه عالم ستان حضرت خلد مکان به دکن تشریف آورده به احمد نگر شرف نزول فرمودند - میر محمد هاشم ولد سید مظفر که سوختهٔ

سرگذشت اطلاع واقعي دارد آنچه بلا واسطه از زبان هردو برادر مسموع گشته بلا کم و زیاد به زبان قلم مي دهد *

بعده که میرزا محمد نزد ابو الحسن رسیده از طرف تحقیقات و طلب التماس سوال وجواب نمود هرمذکوری که به میان مي آمد از روی گستاخي بی مهابا پیش آمده اصلاً پاس ادب منظور نمي داشت تا آنکه روزی به تقریب مذکورات کلمهٔ شکوه آمیز روزگار از زبان ابو الحسن برآمد که اخر ما هم پادشاه این ضلع گفته مي شویم - میرزا محمد گفت چنین کلمات نه بعرض پادشاه عالم پناه خلاف مرضي به ظهور مي آید - شما را نمي رسد که مقابل پادشاه عالم گیر خود را پادشاه بنامید - ابو الحسن در جواب گفت میرزا محمد چنین مگوئید تا که ما پادشاه گفته نه شویم عالم گیر پادشاه را پادشاه پادشاهان نه خواهند گفت - مکرر از زبان میرزا محمد مسموع گردیده که مي گفت به موجب ارشاد و حکم پادشاه در هم کلامي ابو الحسن اصلاً پاس ادب منظور نه داشته به تندي پیش مي آمدم الا جواب این فقره نه توانستم داد *

القصه قبل از رخصت پادشاهزاده محمد معظم خان جهان بهادر کوکلتاش را مع همت خان پسر خان جهان بهادر که در تهوري و سپه سالاري زیاده از پدر علم شهرت بر افراشته بود با جمعی از امرای کار زار دیده مرخص فرمودند بعده که پادشاهزاده محمد معظم را با صفدر خان و اعتقاد خان پسر جملة الملک اسد خان و سید عبد الله خان بارهه و ملتفت خان خوافي و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابو المکارم با دیگر جمعی از امرای مبارز پیشهٔ کار زار دیده که مجموع سي و پنج هزار سوار طومار فوج بندي شد برای تاخت و تاراج ملک تلنگانه مرخص فرمودند پادشاهزاده

همین که از آب گنگا عبور نمود - خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم و رستم راو پسر عموی مادنا و شیخ منهاج وغیره سرداران دکنی با فوج چهل هزار سوار منصوب کردهٔ ابو الحسن قطب الملک مقابل پادشاهزاده نمودار شدند - اگرچه جنگ‌های صف ربا و کارزارهای جهان آشوب که در آن مهم از پادشاهزاده به ظهور آمده در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل به زبان قلم داده اما باز مجملی به احاطهٔ بیان مي آرد که مقابل شدن فوج‌ها که از سرداران ابو الحسن ترددهای مرد ربا به ظهور آمد آخر هزیمت به فوج دکن افتاد پادشاهزاده شادیانهٔ فتح نواخته و تعاقب فوج دکن نه نموده در همان مکان حرب گاه فرود آمد - چون این خبر به حضرت خلد مکان رسید از آنکه در آن ایام پادشاه را از طرف پادشاهزاده قدری ملال خاطر بود - و خان جهان بهادر را نیز از مدت مغضوب ساخته برو کم توجه بودند - بعد عرض رسیدن بر پادشاهزاده و خان جهان اعتراض فرمودند که چرا بعد هزیمت فوج دکن تعاقب نه نمودند - و به خان جهان بهادر نوشتند *

* مصرع *

ای باد صبـــا این همـــه آوردهٔ تست

بعده پادشاهزاده از رسیدن فرمان اعتراض آمیز مغموم گشته روز دیگر دیوان نموده امرای رکاب را جمع ساخته برای مصلحت کنکایش به میان آوردند چون سرداران دکن از راه حیله سازي پیغام‌های صلح آمیز به میان داشتند و پادشاهزاده نمي خواست تا مقدور مسلمانان کشته شوند و خان جهان بهادر نیز به مرتبه افسرده خاطر بود که اصلاً تن به جنگ نمي داد سه چهار روز در کنکایش گذشت روزی عبد الله خان بارهه در خدمت بادشاه زاده از غضب پادشاه حرف به میان آورده ترغیب تنبیه فوج دکن نموده گفت اگر خان جهان بهادر هراولی قبول مي نماید مرا چنداول مقرر فرمایند

[illegible]

ابو المکارم را در قول با خود همراه گرفته معرکهٔ کار زار آراست - سرداران ابو الحسن توپ‌های کلان را در مغاک انداخته و چند توپ را زیر خاک نموده بهیر را به دستور فوج دکن روانه ساخته سه فوج نموده یک فوج سنگین همراه رستم راو مقابل هراول نمودار کردند و یک فوج برای دست اندازی بر چنداول که در جنگ دکن بیشتر غلو بر چنداول می باشد مقرر ساختند - و یک فوج همراه خلیل الله خان قرار داده یکبارگی جوشان و خروشان مقابل افواج پادشاهزاده معرکه آرا گشتند - و از هر دو طرف بهادران رزم جو چپقلش‌های رستمانه و کوشش و کشش‌های بهادرانه بروی کار آوردند و صدای زهره شکاف در آن مصاف به چرخ برین رسید * بیت *

ز آمد شد تیغ و تیر و سنان روان شد پیاپی ز تن‌ها روان

سرداران دکن مقابل سر فوجان تهمتن قدم جرأت پیش گذاشته هردم و هر قدم کوشش‌های رستمانه مي نمودند - تا دو پهر بازار زد و خورد گرم بود بعده شکست بر فوج دکن افتاد و پادشاهزاده که برای تعاقب نه نمودن دفعهٔ جنگ اول سوخته اعتراض پادشاه گردیده بود تعاقب کنان تا بنگاه خصم رسیده فوج بنگاه را محاصره نمود و مردم بنگاه بی دست و پا شده به فریاد و فغان در آمدند - شیخ منهاج دو سوار زبان دان نزد پادشاهزاده و هراول فوج روانه ساخته پیغام نمود که پادشاهان سلف اسلام وقت جنگ ناموس و عیال مسلمانان را از آسیب تاخت و تاراج محفوظ مي داشتند و مزاحمت به حال زن و فرزند مردم نمي رساندند اگر ما را چهار پنج گهري فرصت دهند که از طرف بهیر و قبائل پارهٔ خاطر جمع نموده شود از طریقهٔ مروت دور نه خواهد بود شاهزاده معز الدین درین ماده از پدر رخصت حاصل کرده عنان کشیده سزاولان تیزگام برای منع دست اندازي بر مال و عیال لشکر مغلوب تعین فرمود سرداران ابو الحسن قبائل را برقع پوشانده بر فیلان و اسپان نشانده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

* [illegible] *

* [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مي دانيد - و براى سپاه هندوستان كمال ننگ و عار است پس بهتر آن
است كه سرداران شما هم بر پاى فيل و اسپ خود زنجير اندازند
و سرلشكران ما هم زنجير بر پاى فيل و اسپ خود انداخته مقابل
هم استقامت ورزيده امتحان شجاعت و تهوري را به عرصهٔ ظهور آرند - آنها
از شنيدن آن كلمات گفتند ما جنگ زنجير به پا نمي نمائيم پادشاهزاده
گفت ما هم جنگ بگريز نمي نمائيم - روز ديگر آن به سبب نفاق ميان
لشكر كه مردم غريب را با مردم دكن مي باشد فوج ابو الحسن فرار اختيار
نمود - پادشاهزاده شاديانهٔ فتح نواخته به تعاقب پرداخت بعده كه كوچ
به كوچ نزديك حيدرآباد رسيدند از آنكه مادنا و بعضى سرداران دكني
الاصل با خليل الله خان عداوت موروثي داشتند او را متهم ساختند به اينكه
هزيمت فوج از كوتاهي طرف خليل الله خان رو داده و قصد پيوستن
به پادشاهزاده وارد و گفتگوى اين مقال بجاى رساندند كه نزديك ابو الحسن
مقرون به صدق گرديد و در فكر دستگير ساختن او افتاد - اين خبر
كه به خليل الله خان رسيد به خدمت پادشاهزاده آمده ملازمت نمود -
بعده كه خبر پيوستن خليل الله خان با پادشاهزاده انتشار يافت ابو الحسن
خود را باخته استقامت نه توانست ورزيد - و از چار محل كه بنا كردهٔ خود
او بود و در همان تازگي معماران چابك دست عمارت عالي دل نشين
آن به اتمام رسانده بودند بر آمده اول پهر شب چندى از خدمهٔ محل
و صندوق هاى جواهر و خزانهٔ اشرفي و هون آنچه توانست بر فيلان و شتران
بار كرده همراه گرفته روانهٔ قلعهٔ گلكنده گرديد - از شهرت اين خبر همه
كارخانه جات ابو الحسن و امرا و مال تجار كه خروار خروار زياده از سه
چهار كرور روپيه بود مع ناموس سپاه و رعايا به حادثهٔ تاراج در آمد و عجب
هنگامهٔ رستخيز و نمونهٔ حشر و نشر و هول قيامت برپا گرديد و هزاران

از شرفای هر قوم که فرصت بهم رساندن بار بردار و سواری برای مال و عیال
نیافتند سراسیمه گشته دست زن و فرزند گرفته افتان و خیزان راه قلعهٔ گلکنده
اختیار نمودند و بسیاری مابین راه به حادثهٔ تاراج رفتند و امرا و تجار و غربای
بی بضاعت در گریختن و پناه به قلعه بردن برهم دیگر سبقت می ورزیدند
آن قدر زن و فرزند مسلمانان و هنود به اسیری در آمدند که از احاطهٔ بیان
بیرون است بعد از آنکه فرستادهای ابو الحسن رسیده به هزاران عجز و نیاز
پیغام عفو جرائم رساندند پادشاهزاده رحم دلی کار فرموده سزاولان شدید
همراه کوتوال تعین نموده مقرر نمودند که در کوه آوری و ضبط مال
بقیة التاراج سرکار ابو الحسن پرداخته در تادیب و زجر تاراجیان و منع
آتش زدن پردازند اما باوجود تاکید تهدید آمیز تاراجیان ممنوع نمی گردیدند
آخر بعد آمد و شد پیغام که التجای ابو الحسن و ارکان دولت او از حد
گذشت و هر تکلیفی که نمودند به قبول منت تام دست به چشم گذاشتند
پادشاهزاده را بر حال آن اختر سوختهٔ برگشته طالع رحم آمد التماس او
به شرط قبول پیشکش یک کرور و بیست لک روپیه سوای وجه مقرری
هر سال و بی دخل ساختن مادنا و اکنا که هر دو برادر مادهٔ فساد و برهم
خوردن سلطنت قطب شاهیه گردیده بودند و دست برداشتن از گدهی
سیرم و پرگنهٔ کوهیر و دیگر محالات مفتوحه که به تصرف بندهای
پادشاهی در آمده بود قبول نمودند که به خدمت پادشاه معروض داشته
شفیع جرائم ابو الحسن گردند - درین گفتگوی مصالحه بودند که سروما
وجانی صاحب سر مادنا و اکنا را که به اشارهٔ خادمان محل غلامان حبشی
و ترکی هر دو برادر را به قتل رساندند - چنانچه در ذکر حضرت خلد مکان
مفصل به گذارش آمده نزد پادشاهزاده فرستادند *

حاصل کلام بعده که عرضه داشت پادشاهزاده مع سر هر دو کافر بعرض پادشاه رسید اگرچه به تقاضای وقت و مصلحت منظور فرموده فرمان تسلي آمیز متضمن بر مضمون بیم و رجا در مادهٔ ابو الحسن صادر فرمودند و سعادت خان که دیوان خان جهان بهادر و از خانه زادان موروثي و تربیت یافتههای حضور بود به حجابت ابو الحسن مقرر و مامور فرمودند و برای وصول زر پیشکش سابق و حال به تاکید بلیغ پیهم حسب الحکم صادر مي نمودند - بعده تا سنهٔ بیست و نه جلوس که حضرت خلد مکان از فتح بیجا پور فارغ شدند ابو الحسن را مابین خوف و رجا امیدوار عفو جرائم داشته خفیه احکام به نام سعادت خان حاجب مشتمل برین مضمون که آخر برای تسخیر حیدرآباد متوجه خواهیم شد باید که زر پیشکش تا دام آخر به وصول رساند و الا جواب آن به عهدهٔ خود شناسد - و سعادت خان باوجود کمال اخلاص که با ابو الحسن داشت چنانچه بسبب رابطهٔ دوستي قطب الملک که بعد فتح حیدرآباد مغضوب گردید به احاطهٔ تحریر در آمده از ملاحظهٔ غضب سلطاني برای وصول باقي با ابو الحسن بسیار به سختي پیش آمده سه روز و سه شب از در خانهٔ ابو الحسن بر نه خاست لهذا قطب الملک به عوض زر نقد نه خوانچه جواهر مرصع آلات سر به مهر حوالهٔ سعادت خان نمود که روز دیگر مقیم پادشاهي و ابو الحسن به اتفاق قیمت نمایند و یا زر نقد آنچه میسر آید به حضور ارسال دارند چنانچه اختتام این کلام بر محل به شرح و بسط به گذارش در آمده القصه بعده که حضرت خلد مکان از فتح بیجا پور فراغ حاصل کرده کوچ فرموده به گلبرگه شرف نزول فرمودند بعد تقدیم زیارت مزار حضرت سید محمد گیسو دراز بنده نواز ایت ظفر آیت به قصد تسخیر حیدرآباد و قلعهٔ گلکنده بر افراشتند - و برای ابو الحسن سوخته اختر خبر رسید - نا امید مطلق گشته خود را به قلعه

رسانده محصور گردید - و قبل از رسیدن فوج پادشاهي از دست اندازي او
با شاں شهر بیشتری از شهر به حادثهٔ تاراج در آمد و فوجها رسیده اطراف
قلعهٔ گولکنده رانگین‌وار محاصره نموده به دواندن مورچال و کندن نقب
و بستن دمدمهٔ آسمان رفعت پرداختند - و ایام محاصره به امتداد کشید
چنانچه درین مدت محاصره که به هشت ماه و ده روز کشید ترددات
و جنگ‌های جهان آشوب و جان فشاني که از بهادران قلعه کشا و سرداران
ابو الحسن به ظهور آمده و آخر قلعه مفتوح و ابو الحسن دستگیر گردید -
در ذکر سنه سي جلوس حضرت خلد مکان مفصل به شرح و بسط به احاطهٔ
بیان در آمده لهذا مکرر به تحریر تفصیل آن قلم را رنجه داشتن خالي
از طول کلام دانسته به اختتام حاصل اتمام سلسلهٔ قطب شاهیه مي پردازد
که در سنهٔ سي و یک جلوس عالمگیر مطابق سنه ۱۰۹۷ یک هزار
و نود و هفت سلسلهٔ قطب شاهیه به آخر رسید - و صوبهٔ تلنگانه به تصرف
تیموریه در آمد *   * بیت *
دنیا به مثال کوزهٔ زرین است   گه آب درو تلخ و گهی شیرین است

ذکر سلطنت ملک راجي که از سلسلهٔ فاروقیان فرمان روای خاندیس گردیده بود و دویست سال در خاندان ایشان سلطنت ماند

صوبهٔ خاندیس الکهٔ ایست مختصر که در زمان قدیم و عهد فاروقي‌ها
منحصر به یک سرکار مشتمل برسي و یک پرگنه که الحال به سرکار اسیر
در دفاتر ثبت است بود - و اصل مکان حاکم نشین آن سي و یک پرگنه
تهالیز است که از برهان پور مسافت پنجاه و هفت کروه عرفي دارد بعده

که در عهد فاروقیان یک پرگنهٔ دیگر به اسم جامود از پرگنه‌های صوبهٔ برار
که پادشاه آنجا نسبت صبیّهٔ خود با فاروقي‌ها نموده درجهیز دختر
خود داد - سرکار مذکور به سي و دو پرگنه موسوم گردید بعد از آن سرکار
سلطان پور نندربار که تعلقهٔ صوبهٔ احمد آباد گجرات مشتمل بر شش پرگنه
بود از آن جمله دو پرگنه از انقلاب روزگار در ایام قحط سالي ویران و گم نام
مطلق شده دیهات آن در تصرف مفسدان کوه نشین رفت - باقي چهار پرگنه
که سلطان پور و نندربار و نیر و بهانبیر باشد بعد مرور ایام که صوبهٔ مالوه
و گجرات و خاندیس به تسخیر محمد اکبر پادشاه در آمد سرکار مذکور را
داخل صوبهٔ خاندیس نمودند همچنان سرکار بگلانه که ملهیر و سالیر وغیره
نه قلعه و سي و دو پرگنه سیر حاصل داشت و از پنجاه و دو واسطه در تصرف
زمیندار با نام و نشان از توابع صوبهٔ گجرات بود و سکه در آنجا مي زد
و سرکار کالنه که دو سه قلعه و هفت پرگنه دارد و فرمانروایان بهمنیه و نظام
شاهیه از زمیندار آنجا به تصرف خود آورده بودند - صاحب قران ثاني
شاه جهان پادشاه به تسخیر در آورده داخل صوبهٔ خاندیس فرمود - بعده
سرکار بیجاگد عرف کهرکون که به بیناز نیز اشتهار دارد مشتمل بر سي و دو پرگنه
سیر حاصل تعلق به پرگنه‌های مالوه داشت و نوزده پرگنه تعلق سرکار هاندیه
که آن سرکار نیز پای نام صوبهٔ اجین بود چون هر دو سرکار این طرف آب نربدا
واقع شده بودند به حکم صاحب قران شاه جهان پادشاه داخل نسخهٔ خاندیس
گردیدند که الحال جمله شش سرکار مشتمل بر صد و بیست و شش پرگنه
سوای دو پرگنهٔ گم نام سرکار نندربار در دفاتر صوبهٔ خاندیس نوشته مي شود
و حد شرقي صوبهٔ مذکور از برهان پور تا پرگنهٔ جل گانون و جامود مائل
طرف صوبهٔ برار هجده کروه عرفي که ده کروه جریبي تقریبي باشد
واقع شده و غربي یک صد و ده کروه عرفي که از آنجا بندر سورت دو منزل

سبب مي ماند مي شمارند و شمالي تا كنار آب نربدا كه قريب چهل كروه محسوب مي نمايند به روايت غفران پناه محمد قاسم فرشته جرجاني اول كسيكه از دودمان خاندان فاروقيه به حكومت ولايت خانديس رسيد ملك راجي بن خان جهان فاروقي بود كه به بيست و دو واسطه به حضرت امير المومنين عمر خطاب رضي الله عنه مي رسد و مدت دو صد سال خاندان ايشان سلطنت خانديس نمودند و خاتمهٔ سلطنت به بهادر شاه بن راجي علي خان منجر گرديد بعده به تصرف محمد اكبر پادشاه در آمد - چنانچه از تفصيل آن به احاطهٔ بيان مي آرد گويند كه خان جهان جد و آباي او از امراي صاحب اعتبار سلسلهٔ سلطان علاء الدين خلجي و سلطان محمد تغلق فرمان فرمايان دهلي بودند حق سبحانه تعالى او را پسري كرامت فرمود كه مسمى به ملك راجي گرديد - و از انقلاب حوادث ليل و نهار و صدمات گردش روزگار دولت از خاندان او رو تافت و كار او بدانجا كشيد كه پايهٔ امارت موروثي او به افلاس منجر گرديد - و ناچار بر يک اسپ ميان ملازمان كم قرار غير روشناس نوكري فيروز شاه اختيار نمود و اوقات به عسرت تمام مي گذراند و بدين حال ميل و رغبت به شكار زياد داشت و هميشه يک دو سگ شكاري همراه نگاه مي داشت روزي فيروز شاه در شكار گاه از خيل و حشم دور افتاده چهارده پانزده كروهي دنبال صيد تاخته مانده و گرسنه شده با چند سواري كه همراه او رسيده بودند زير درختي استاده در آن حالت نظر بر سواري افتاد ديد كه با دو سگ تازي در صحرا مي گردد و يک دو جانور مذبوح در شكار بند اسپ آويخته دارد او را نزد خود طلبيده از اسم و حقيقت و نوكري او استفسار نمود و از غلبهٔ ضعف گرسنگي پرسيد كه هيچ چيز خوردني همراه داري - گفت آري دارم - پس پارچهٔ نان درويشانه

که با خود داشت پیش آورده به پای ادب به استاد و از گوشت شکار نیز
انچه با او بود به جلدي تمام به آتش پخته حاضر ساخت - سلطان تناول
فرمود - چون حسن گفتار و آداب داني او با آثار نجابت بر چهرهٔ حال او
پیدا بود پسند فیروز شاه آمد - و باز به استفسار حسب و نسب او پرداخت -
او عرض نمود که پسر خان جهان فاروقي ام که به چند واسطه از جمله
بنده های موروثي و پرورش یافته های دودمان این درگاه بودند سلطان چون
پدر و جد او را به واقعي مي شناخت و خدمت او در چنان وقت
مقبول افتاده بود او را حوالهٔ یکی از همراهان نموده فرمود که بعد رسیدن
به دولت خانه سر دیوان حاضر سازند - بعده که به دهلي رسید روز دیگر
که دیوان نمود طلب احضار ملک راجي فرمود و به محرر دفتر حکم نمود
که مراتب جد و پدر او را به عرض رسانند و رو به مقربان پای تخت نموده
گفت که این شخص اول حق قدم خدمت موروثي دارد - دوم در شکار
بر وقت خدمت ما بجا آورده بعده به منصب دو هزاري مع لازمهٔ آن
که درآن وقت بوده باو ارزاني داشته به عطای اقطاع و حکومت سرکار تهالیر
که حاکم نشین سي و یک پرگنه باو تعلق داشت و به ضلع خاندیس نامیده
مي شد سر افرازي بخشید - و ملک راجي تهیه و سرانجام خدمت
مامورهٔ پرداخته خود را به تهالیر رسانده به بندوبست آن ضلع پرداخت
و زمینداران سرکش مفسد پیشه اطراف و رعایای زور طلب آن نواح را
مطیع خود ساخت - و قریب هفت هشت هزار سوار نگاه داشته به قصد
تسخیر قلعهٔ ملهیر سرکار بگلانه که با سي و دو پرگنه و هشت نه قلعه متصل
دریای شور در تصرف بهار سنگه زمیندار نامي تعلق به سرحد ولایت
گجرات بود و اطاعت پادشاه دهلي و حاکم گجرات نمي نمود متوجه
گردیده اول به تاخت و تاراج پرگنات و بند و اسیر نمودن کفار پرداخت

بعده به مرور ایام چنان عرصه بر زمیندار تنگ آورد که مبلغ کلي به طریق پیشکش برای خود گرفته در طلب سپاه داد - و ده زنجیر فیل با مبلغ دیگر تحف و اقمشه بیش بهای گجرات برای سلطان فیروز شاه گرفته فیل‌ها را به زنجیر طلا و جل های زربفت و دیگر آرایش آراسته به خدمت سلطان روانهٔ دهلي نمود - چون پیشکش زمیندار بکلانه با عرضه داشت ملک راجي متضمن بر مضمون حسن تردد از نظر سلطان فیروز شاه گذشت خوش وقت گشته رو به مقربان بارگاه خود نموده گفت که خدمتی که به حکام گجرات تعلق داشت و درین مدت به وقوع نیامده بود از ملک راجي به ظهور آمد پس فرمان آفرین و عطای اضافه هزاري و سپه سالاري خاندیس بنام ملک راجي صادر گردید - روز به روز بر استقلال و تجمل او مي افزود چون مداخل سي و یک پرگنه برای مخارج سپاه و لوازم دیگر وفا نمي نمود - سه چهار هزار سوار دیگر نگاه داشته با دوازده سیزده هزار سوار بر راجه‌های گوندوانه وغیره ضلع برار تاخته و جنگ های رستمانه نموده مبلغ خطیر پیشکش مي گرفت - و کارش به جای رسید که راجهٔ بیجا نگر باوجود بُعد مسافت اعتبار ازو برداشته از فرستادن تحف و هدایا به او رابطهٔ اتحاد را استحکام داد - در آن ایام خبر واقعهٔ فیروز شاه و استقلال پذیرفتن دلاور خان غوري که امارت مالوه به او منسوب بود انتشار یافت و ملک راجي با دلاور خان به سبب قرب مسافت مالوه رابطهٔ اتحاد را به ارسال رسل و رسائل و تحف چنان استحکام داد که هر دو بر وقت کار امداد و معاونت برادرانه میان هم دیگر مرعي مي داشتند تا آنکه نسبت دختر ملک راجي در سلک ازدواج سلطان هوشنگ پسر دلاور خان در آمد و دختر دلاور خان را به ملک نصیر خان پسر ملک راجي منعقد ساختند و در همان ایام

که سلطان مظفر به سلطنت گجرات رسید و خلل در بندوبست او راه یافت
ملک راجي قابوی وقت دانسته به امداد و معاونت دلاور خان برای
تسخیر و تصرف پرگنهٔ سلطان پور نندربار که از جمله محال گجرات بودند
متوجه گردیده منصوبان سلطان مظفر را اخراج نمود - سلطان مظفر
که به مهم زمینداران مفسد نواح گجرات پرداخته بود خبر یافته دست
از آن مهم برداشته با فوج گران متوجه مقابلهٔ ملک راجي گردید - ملک راجي
در خود طاقت محاربهٔ گجراتیان نه دیده خود را به قلعه تهالیر رسانید -
و سلطان مظفر به قصد محاصرهٔ تهالیر دست از تعاقب بر نه داشته پاشنه
کوب تا حوالي تهالیر رسیده به محاصره پرداخت - ملک راجي جمعی
از اعیان و علمای آن عهد را میان‌جي ساخته‌های صلح به میان آورد سلطان
مظفر نیز مصلحت کار در صلح دانسته بعد گرفتن عهد و پیمان به گجرات
مراجعت نمود - بعده ملک راجي ترک ارادهٔ تاخت اطراف نموده
در پرداخت و آبادي ملک و تکثیر زراعت کوشیده تا آخر عمر هیچ طرف
سواري نه فرمود - چون ایام اجل موعود رسید - و آثار سفر آخرت از شدت
مرض موت در خود مشاهده نمود پسر بزرگ خود ملک نصیر را ولي عهد
ساخته از آنکه خرقهٔ ارادت از پیر خود حضرت شیخ برهان الدین و زین الدین
که هر دو برادر از بزرگان دین در قید حیات بودند یافته بود و از خود جدا
نمي نمود به اولاد خود داده سرکار تهالیر را که سي و یک پرگنه بود موافق
محصول آن بالمناصفه نموده شانزده پرگنه به ملک نصیر پسر کلان مع قلعه
فتح آباد عرف للنگ که حاکم نشین آن پرگنات پرگنه ارندول قرار یافته بود
مقرر نمود و قلعهٔ تهالیر را مع پانزده پرگنه به ملک افتخار پسر کوچک خود
مفوض ساخت - و روز جمعه بیست و دوم شعبان لبیک حق را اجابت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طعام وافر به مسلمین مي خوراند - و غلهٔ خام به هندوها مي رساند -
، حصار گلي قدیم شکسته بنای چار دیوار پخته گذاشته عمارت های متعدد
بالای کوه ساخت - تا آنکه آن کوه مشهور و زبان زد به قلعهٔ آسا اهیر گردید -
و از همه گروه جوق جوق مردم پناه به او آورده کامیاب زر و مدد مطالب دیگر
گردیدند - چون این خبر به پادشاه دهلي رسید به حاکم خاندیس که در آن
ایام حکومت سي و یک پرگنه بهر دو برادر یعني پسران ملک راجي
تعلق گرفته بود - مشتمل به سرزنش زیاد نوشت که چرا چنان غافل
گشته آید که یکی از قوم اراذل بالای چنان کوه سر به فلک کشیده بنای
حصار گذاشته برای خود قلعه بسازد و همهٔ مردم به او رجوع آرند و بجای
حکام ملجاء عاملی گردد * * بیت *

درختیکه اکنون گرفتست پای ‌ ‌ ‌ به نیروی شخصی برآید زجای
وگر همچنان روزگاری هلي ‌ ‌ ‌ به گردونش از بیخ بر نگسلي

بعد رسیدن فرمان و حکم اگرچه ملک افتخار به سبب مرهون احسان آسا بودن
باو قسم دیگر سلوک نمودن از طریقهٔ مروت دور مي دانست اما نصیر خان
که طرف ضلع فتح آباد و پرگنه ارندول تا کنار سرحد ملهیر و چندی از
دیهات نواح آسیر در قرعهٔ اسم او داخل بود اکثر با راجه و زمیندار بکلانه
و انتور و کالنه از راه جوهر شجاعت و ملک گیري پرخاش و لشکر کشي
به میان آورد و با برادر هم نزاع باطني که لازمهٔ ریاست است داشت -
از رسیدن حکم پادشاه دهلي متنبه گشت و رگ غیرت او به حرکت آمد
ابتدا خفیه به آسا ارسال تحف و هدایا و نامه و پیغام محبت آمیز رابطهٔ
اتحاد را استحکام داد بعده پیغام نمود که مرا با زمیندار بکلانه و انتور اکثر
سروکار پیکار رو مي دهد و از طرف برادر هم مطمئن خاطر نیستم و تا از

طرف ناموس و عیال خود که جای محفوظ نگاه ندارم خاطرجمعي حاصل نه نمایم به دفع اعدا نمي توانم پرداخت اگر اهل و عیال مرا در پناه حصار خود جا دهي ممنون احسان تو گشته به فراغ خاطر با زمینداران اطراف و مخالفان ملک و ملت پیکار مي توانم نمود - آسا این مصلحت را به جان منت داشته قبول نموده مکان وسیع با صفا برای فرود آوردن عورات و کارخانه جات محل مقرر کرد - بعده نصیر خان روز اول قریب پنجاه شصت دولي از عورات پیر زال شاگرد پیشه و کنیزان محل که بر بعضی دولي‌ها به شهرت سواري والده و عمه زینت قرار داده بود اندرون قلعه فرستاده به سر گروه عورات گفت که اگر زن‌های آسا به دیدن شما بیایند در عزت و احترام هم دیگر میان خود و دلبري و جذب قلوب آنها خواهید کوشید - و روز دوم زیاده از صد دولي به شهرت محل خاص ترتیب داده در آن جوانان امرد به لباس عورات مع یراق نشانده مردم جنگي تهور پیشه در جلو آنها قرار داده به ترتیب و آرائش تمام روانهٔ قلعه ساخت - آسا از شنیدن رسیدن سواري حرم‌های خاص با پسرها به طریق استقبال مع نذر و نثار بر سر دروازه رسیده شکر مقدم گویان دروازه بانان را فرمود که در به روی مهمان‌ها وا نمایند همین که دولي‌ها اندرون دروازه در آمدند جوانان شجاعت نشان تهور پیشه از دولي‌ها بر آمده به اتفاق مردم جلو و کهاران غافل بر سر آسا تاخته به حربه‌های پیاپی میزبان را مع پسرها و دیگر همراهان از پا در آوردند و رو به خانهٔ آسا آورده هرکه مقابل آمد کار او ساخته جا بجا مردم خود مقرر کرده به نصیر خان پیغام فتح قلعه نمودند و نصیر خان از قلعهٔ للنگ به طریق ایلغار خود را رسانده طبل شادي زنان داخل قلعه شده به تسلي و دلبري وابسته‌های آسا و بندوبست و تعمیر شکست و ریخت آن پرداخت - بعد ازین واقعه که صد و سي سال بر آن گذشته بود در عهد

همایون پادشاه که با شیر شاه افغان نزاع فوج کشي به میان آمد شیر شاه
به همین حیل و تدبیر قلعهٔ رهتاس را که مقابل او در تمام هندوستان قلعهٔ
دیگر نیست از تصرف راجهٔ آنجا بر آورد - چنانچه در ذکر سلطانت شیر شاه
مفصل به احاطهٔ تحریر در آمده - در تاریخ فرشته درج است که سوای
مواشي و غله که به سپاه و جمعی که بدان تدبیر داخل قلعه شدند
تقسیم و تسلیم نمود و دیگر دام و درمی از نقد و جنس اموال آسا اهیر
به خرچ و تصرف نیاورده تا آخر سلسلهٔ فاروقیه چنان امانت بود تا آنکه
بعد فتح محمد اکبر پادشاه با دیگر خزائن فاروقیه به تصرف چغتیه در آمد
بعده نصیر خان همان کوه را مکان ماندن و پای تخت خود ساخته مسمی
به قلعهٔ آسیر گردانید - چون این خبر به حضرت مخدوم شیخ زین الدین
قدس سره پیر نصیر خان که نزدیک قلعهٔ دولت آباد سکنا داشتند و الحال
نیز با برادر خود حضرت شیخ برهان الدین در آنجا آسوده اند رسید برای
مبارک باد قدم رنجه نموده کنار آب تپتي که الحال کنار هر دو طرف آب
برهان پور و قصبهٔ زین آباد آباد شده آمده شرف نزول فرمودند - و نصیر خان
خبر یافته از قلعه بر آمده به خدمت شیخ رسیده تکلیف بالای قلعه بردن
نمود - از قبول ابا نمودند - نصیر خان چند روز در خدمت آن بزرگ
خیمه زده مانده پنج وقت حاضر شده نماز با جماعت مي نمود تا آنکه وقت
رخصت التماس قبول یکی از پرگنه‌های تعلقهٔ خود به میان آورد که جهت
خرچ درویشان نذر مي نمایم امید وارم که از قبول منت احسان برجان
من نهند - آن واصل بالله در جواب فرمودند که از جمله شانزده پرگنه
یک پرگنه قبول نمودن برای ما درویشان از طریقهٔ انصاف دور است اگر
رضا جوئي ما مي خواهید عوض تواضع پرگنه هر دو طرف کنار آب در همین
مکان که ما و شما فرود آمده ایم یک شهر به اسم برهان الدین برادر ما

و یک قصبه به اسم خود ما به قصد ثواب آباد نمائید و شیخ برخاسته فاتحه برای آباد نمودن شهر برهان پور و قصبهٔ زین آباد خوانده چوب‌های چند در مکانی که الحال چوک برهان پور است موافق احاطهٔ آنجا نصب و نشان نموده و فاتحهٔ دیگر برای اتمام آن خوانده از یک دیگر مرخص گردیدند - چنانچه از برکت فاتحه و نفس آن پیرو حق شهر برهان پور و قصبهٔ زین آباد مقابل هم هر دو طرف آب تپتي به کمال انواع خوبي آباد شده اند - بر طالبان اخبار مخفي نه ماند که اگرچه تاریخ آبادي برهان پور جای به نظر مسود اوراق نیامده اما این قدر تحقیق گشته که شهر احمد آباد گجرات در عهد سلطان احمد گجراتي و قلعهٔ بیدر احمد آباد که بعد تسخیر چغتیه به ظفر آباد موسوم گشته در سلطنت سلطان احمد بهمني و شهر برهان پور قریب العهد در اواخر سنه ۸۰۰ هشت صد و ابتدای عشر سنه ۹۰۰ هجري به تفاوت پانزده بیست سال آباد شده اند و آبادیِ احمدآباد گجرات مقدم بر بنای برهان پور است و تاریخ آن لفظ خیر یافته اند و در بنای آبادیِ چوک برهان پور عجب سعي و حسن تدبیر از برکت نفس آن برگزیدهٔ حق به کار رفته اولا محرر سوانح که سیر چوک یازده صوبهٔ دکن و طرف شاه جهان آباد تا لاهور نموده به وسعت چوک برهان پور هیچ چوک بنظر نیامده دوم آنکه برخلاف چوک همهٔ بلاد بنای آبادیِ چوک برهان پور چنان گذاشته شده که آنچه دران شهر و لازمهٔ بازار همه شهرها از موالید سه‌گانه از جواهر و صراف خانه و انواع اقمشه و اقسام ظروف حتی نخاس چهار پا و مندوی مختصر حبوب غله وغیره از کل ماکولات و ملبوسات و مشروبات و دیگر ما یحتاج انسان آنچه خواهند در احاطهٔ آن چوک موجود مي یابند و به خوبي مسجد برهان پور هم

سوای مسجد شاه جهان آباد کمتر مسجد به نظر آمده - اگرچه به مرور ایام
از بی خبري و بی نسقي حکام در تمام احاطهٔ چوک اکثر اهل حرفه دکان‌ها
و خانه‌ها ساخته وسعت چوک را چندان به تنگي مبدل ساخته بودند که تردد مردم
به تصدیع میسر مي آمد اما باز در سنه ۱۰۳۷ هزار و سي و هفت ناصرالدوله
عبد الرحیم خان بهادر ناظم برهان پور برادر غازي الدین خان بهادر که عموی
نظام الملک بهادر آصف جاه مي شود در رونق شهر و وسعت و صفای
چوک و بنای مسجد عالي دیگر مقابل مسجد فاروقیه که منارهای آن
با برجهای فلک برین دعوای هم سري دارند کوشیده القصه بعد از آنکه
نصیر خان از آبادي شهر برهان پور و قصبهٔ زین آباد که بین هر دو دریای
تپتي واقع شده فارغ گردید و در پناه قلعهٔ آسیر مستقل گشته طمع در تعلقه
پرگنه تهالنیر و توابع آن که در تصرف برادر خورد او بود نمود - چون
مي دانست بدون مدد و معاونت فرمان فرمایان اطراف جرأت د اقدام
یک سو نمودن با برادر نمي تواند نمود سلطان هوشنگ حاکم صوبهٔ مالوا را
که برادر زن نصیر خان مي شد بر ارادهٔ خود اطلاع داده - ازو مدد طلبیده
در سال هشت صد و بیست لشکر فراهم آورده بر قلعهٔ قصبهٔ تهالنیر تاخت
آورده به محاصره پرداخت - ملک افتخار به خامه و پیغام رجوع به احمد شاه
گجراتي آورده طلب معاونت نمود - سلطان احمد شاه به قصد امداد
ملک افتخار مستعد روانه شدن گردید - درین ضمن خبر شنید که غزني خان
ولد سلطان هوشنگ با ده دوازده هزار سوار خود را به مدد نصیر خان رسانده
به اتفاق قلعهٔ تهالنیر را به تسخیر در آورده ملک افتخار را مقید ساخته
به قلعهٔ آسیر فرستادند و غزني خان از غایت غرور به اتفاق نصیر خان قصد
آن نمود که پرگنات سلطان پور و نندربار را که داخل قلمرو سلطان احمد و از

محال سیر حاصل احمد آباد بود به تصرف خود آورده داخل ملک مالوا گرداند - بعده که به سلطان پور رسیده به محاصره پرداخت سلطان احمد که با فوج عظیم مستعد روانه شدن بود کوچ به کوچ متوجه مقابلهٔ غزنی خان گشته ملک محمد را که از سپه سالاران نامی گجرات گفته می شد پیشتر به طریق هراول روانه نمود - نصیر خان و غزنی خان از شهرت رسیدن فوج سلطان احمد تاب مقاومت نیاورده دست از محاصرهٔ سلطان پور برداشته خود را به قلعهٔ تهالنیر رسانیدند ملک محمد تا قلعهٔ تهالنیر عنان نه کشیده به محاصره پرداخت - و سلطان احمد به سلطان پور آمده استقامت ورزیده پیاپی فوج‌ها برای مدد ملک محمد روانه ساخت - نصیر خان مغلوب هراس گشته مردم اعیان هر دو طرف را برای صلح به میان آورده به قبول مبلغ نقد و تحف که هر سال ارسال دارد احمد شاه را چنان راضی ساخت که سراپردهٔ سرخ و خطاب نصیر خان که تا آن روز ملک نصیر در القاب نامه و دفاتر نوشته می شد او را بلند آوازه ساخت - بعده احمد شاه بهمنی بانی احمد آباد بیدر برای خواستگاری دختر نصیر خان ایلچی زبان دان با تحف و هدایا فرستاده صبیهٔ او را مسماة به زینب برای علاء الدین نام پسر ولی عهد به عقد در آورد *

در سنه ۸۳۳ کانیا نام راجه ولایت جلواره که از زمینداران نامی گفته می شد و سلطان احمد گجراتی برو مهم فرموده بود از صدمهٔ لشکر احمدآباد به نصیر خان پناه آورده التماس معاونت نمود - نصیر خان او را چند روز مهمان گذاشته مایوس مطلق ساختن از طریقهٔ مروت دور دانسته در خلوت به او گفت که مرا طاقت آن نیست که به قصد معاونت تو با پادشاه احمدآباد طرف توانم شد بهتر آن است که مرا درین باب معاف داشته

[illegible]

علاء الدین بود راه فرار طرف خاندیس اختیار نمود ملک التجار دست از تعاقب بر نه داشته پاشنه کوب می رفت - نصیر خان که به سلطان احمد شاه گجرات نوشته جات عجز آمیز فرستاده کومک طلبیده بود و اثر جواب آن ظاهر نه شد چنان مغلوب هراس گردید که داخل قلعه آسیر هم نه توانست گشت و اتفاق چنان افتاد که خود را به قلعهٔ للنگ عرف فتح آباد رساند ملک التجار برهان پور را تاخته و عمارت حاکم نشین آنجا را سوخته به ایلغار طرف للنگ روانه شد از آنکه به سبب طي مسافت زیاد همراه فوج دکن زیاده از سه هزار سوار نه رسیده بودند با نصیر خان دوازده هزار سوار فراهم آمده بود و شهرت رسیدن فوج کومکي نیز ضمیمهٔ تقویت نصیر خان گردید لهذا نظر بر قلت فوج خصم و بسیاري جمعیت خود انتظار کومک نه کشیده همین که ملک التجار به حوالي للنگ رسید از قلعه بر آمده با فیلان مست جنگي استقبال فوج دکن نمود - بعد مقابله و مقاتله که زد و خورد غریب به میان آمد نصیر خان هزیمت یافته در کمال اضطرار خود را باز به قلعه رساند و زیاده از بیست فیل با غنیمت بسیار به دست مردم ملک التجار افتاد و فوج دکن به محاصرهٔ قلعهٔ للنگ پرداخت و در همان ایام محاصره نصیر خان از غم و غصه مریض گشته در ماه ربیع الاولی سال هشت صد و چهل هجري ودیعت حیات نمود - مدت سلطنت او چهل سال و شش ماه بود - در تهالنیر مدفون گردید * * بیت *

هرکه آمد در جهـــان پرز شور عاقبت مي بایدش رفتن به گور

ذکر سلطنت میران عادل خان فاروقي

میران عادل خان پسر بزرگ نصیر خان که خواهر زادهٔ سلطان هوشنگ فرمان روای مالوا گفته مي شد بجای پدر قائم مقام پدر گردید

[illegible]

* [illegible] * [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

* [illegible] *

* [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملک خاندیس گردید و اختیار بندوبست وزارت و سرلشکري به دو مغل
به اسم حسام علي و یار علي که هردو برادر بودند وا گذاشته خود اکثر
در قلعهٔ آسیر و کنار تپتي به عیش و عشرت بسر مي برد بعده حسام علي را
مخاطب به ملک حسام الدین معتمد الدوله ساخته خواست بعضی
پرگنات سرحدي نواح قلعهٔ کالنه تعلقهٔ نظام شاه بحري را به تصرف خود
آورد و فوج برای تسخیر قلعهٔ کالنه و تاخت و تاراج آن حدود و تعین نمود -
احمد نظام شاه اطلاع یافته با فوج سنگین متوجه خاندیس گشته فوج
داؤد خان را از پای قلعه کالنه برداشته خود را تا نواح برهان پور و آسیر
رساند - داؤد خان به سلطان ناصر الدین خلجي حاکم مالوا رجوع آورده
طلب کومک نمود - سلطان ناصر الدین اقبال خان نام را با فوج سنگین
به مدد داؤد خان روانه ساخت - همین که خبر عبور فوج مالوا از آب نربدا
رسید احمد نظام شاه به نواح برهان پور نا رسیده طرف احمد نگر مراجعت
نمود - و اقبال خان به برهان پور رسیده چند روز به طریق مهمان و کومکي
لنگر اقامت انداخته بعده مردم اعیان را میان جي ساخته به خوشي
و نا خوشي تکلیف داخل نمودن اسم سلطان ناصر الدین در خطبه به میان
آورد - داؤد خان به تقاضای وقت و مصلحت قبول نموده اسم سلطان
ناصر الدین را با اسم خود در خطبه ضم ساخت - و اقبال خان را از خود
راضي ساخته با تحف و پیشکش بسیار و دو فیل مع ساز برای سلطان
ناصر الدین روانه نمود - بعده که هشت سال و یک و نیم ماه فرمان روائي
نمود در سنه ۹۱۶ نه صد و شانزده روز سه شنبه غرهٔ جمادی الاولی ودیعت
حیات نموده جهان را پدرود نمود * * بیت *

هیچ کس را نیست زین منزل گزیر — از گدا و شاه و از برنا و پیـــر

ذکر سلطنت عادل خان بن حسین خان فاروقي

ملک حسام الدین به اتفاق امرای دیگر غزني خان پسر داؤد خان را به سلطنت برداشته روز سیوم بذابر مصلحت ملکي یا به سبب دیگر که بر احدی ظاهر نه گشت او را مسموم ساخت - چون داؤد خان را دیگر پسر نه بود عالم خان نام را که از احفاد فاروقیه گفته مي شد و از حوادث لیل و نهار به احمد نظام شاه پناه برده روز به شب مي آورد چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه مجملی به زبان قلم جاري گشته برای سلطنت طلب داشته به مدد مشورت احمد نظام شاه و عماد الملک برار بر تخت نشاند و اکثر امرا و سرداران به اطاعت و حکم رانيِ او سر فرود آوردند الا ملک لادن که از عمدۀ امرای فاروقیه بود به سلطنت عالم خان راضي نه گشته با ملک حسام الدین در آن مصلحت تن نه داده کار به جایی رسید که قلعۀ آسیر را به تصرف خود آورد - درین ضمن عالم خان بن حسین خان که دختر زادۀ سلطان محمود بیگره مي شد و در تهالنیر چند ده وظیفه را خور حال خود داشت و سلسلۀ او از طرف پدر به فاروقیه مي رسید از شنیدن خبر مسموم گردیدن غزني خان قبل از رسیدن عالم خان به برهان پور به اتفاق والدۀ خود عریضه به سلطان محمود نوشته بدین مضمون فرستاد که چون داؤد خان فوت شده و ملک بی وارث مانده اختلال تمام میان امرا و ملک خاندیس بهم رسیده اگر از معاونت و فرزند نوازي ملک جد و آبای فقیر را بدین عاجز بی مقدار مرحمت فرمایند زهی ذره پروري است - سلطان محمود التماس او را مقرون به صدق نموده دانست که بدون توجه خود، دستگیريِ عادل خان صورت نه خواهد گرفت با فوج عظیم خود متوجه خاندیس گردید - ملک حسام الدین از حرکت سلطان محمود اطلاع یافته نزد

[illegible]

سلطان مظفر گجراتي را كه برادر اعياني سلطان بهادر مي شود به عقد
او در آورده برمسند فرمان فرمای خانديس متمكن ساخت و ملك لادن را
به خطاب خان جهان نواخته نوكر خود نموده موضع بيس تعلقه سلطان پور
را كه مكان مولد او بود در انعام و چند ده ديگر در اقطاع او مقرر فرمود
و ملك حسام الدين را مخاطب به شهريار ساخته موضع دهنورا را كه از
مواضع آباد پرگنه نندربار بود در انعام او مقرر كرده به عطای فيل سربلندي داد -
و ملك عالم شاه تهانه دار تهالنير را به خطاب قطب خان معزز ساخت -
به همين دستور همه امرای خانديس را به عطای خطاب و اقطاع مناسب
مفتخر ساخته همراه اعظم همايون مقرر كرده خود را به احمد آباد مراجعت
نمود - بعده كه خان اعظم همايون به امداد جد مادري خود را به برهان پور
رسانده ملك خانديس را به ضبط در آورده به بندوبست ملك پرداخت -
حسام الدين شهريار به سبب بغار خاطري كه با ملك لادن و امرای ديگر
منسوبان او داشت از برهان پور برخاسته به تهالنير رفته از راه سلوك و تدبير
زمينداران اطراف با خود رفيق ساخته به گردآوري لشكر پرداخته برای
آوردن و امداد عالم خان به نظام شاه خطوط روانه نمود و چهار هزار سوار
با خود فراهم آورده متوجه برهان پور گرديد - خان اعظم همايون اطلاع يافته
با دو صد سه صد سوار گجراتي به اظهار محبت استقبال نموده او را
به منزل خود برد و خلعت داد و دلبري زياد نموده به خانهٔ او رخصت
نمود - روز ديگر با همدمان و محرمان خود چنان بنای مصلحت قرار داد
كه هرگاه ملك حسام الدين به ديدن سلطان بيايد دست او گرفته به اظهار
اخلاص و مصلحت نمودن به خلوت برده لمحهٔ با او حرف زده بان داده
رخصت نمايد هوا خواهان سلطان درين مابين به قابوی وقت برو حربه

انداخته کار او بسازند - بدین قرار داد کس به طلب او فرستاد ملک حسام الدین به غرور شجاعت و جمعیت نزد سلطان حاضر آمد - و سلطان تبسم کنان به اظهار تفقد و مشورت دست او گرفته به خلوت خانه خود بر دو ساعتی ذکر مصلحت ملکی به میان آورده مرخص ساخت وقت راه افتادن یکی از ملازمان سلطان که شمشیر خاصه برمی داشت از عقب خود را رسانده چنان شمشیر آبدار بر سر او رساند که به یک ضرب کار او ساخت - اگر چه همراهان او دست و پای لا حاصل زدند اما از چهار طرف شمشیر از غلاف بر آمد - دو سه از سرداران ملک حسام الدین زخم بر داشته رو بگریز نهادند و غلامان حبشي و هندي بر سر او هجوم آورده از پا در آوردند و بعد کشته شدن او نصف ولایت خاندیس که در تصرف ملک حسام الدین بود آن نیز بتصرف سلطان در آمد و بعد خاطر جمعي از بندوبست ضروری که بدون رسیدن فوج مدد احمد آباد ملک را از خس و خاشاک مدعیان درلت پاک ساخت برای دیدن قلعهٔ آسیر سواری فرمود بعده که اندرون قلعه رفت از بعضی انداز و سلوک شیر خان و سیف خان که قلعه در تصرف آنها بود متوهم گشته بلا توقف مراجعت نموده شکوهٔ آنها را به سلطان نوشته در آن درج نمود که از طرف قلعه خاطرجمعی من حاصل نه شده نظام شاه و عالم خان به موجب نوشتهٔ مخالفان دولت نزدیک سرحد رسیده اند اگر به فکر خاطرجمعي تسخیر قلعه مي پردازم مخالفان به خرابي شهر برهان پور مي پردازند و اگر به استقبال مدعیان از شهر برمي آیم امرای اندرون قلعه بر آمده برشهر تاخت مي آرند - و از طرف عدم خزانه نیز معروض داشت سلطان محمود بمجرد اطلاع بر مضمون خط دوازده لک محمودی که شش لک روپیه رائج آن وقت بود مع اسباب تجمل ضروري

دیگر از ظروف طلا و نقره و اقمشهٔ احمد آباد و فوج سنگین همراه دلاور خان
و صفدر خان و دیگر امرای کارزار دیده به ایلغار روانهٔ خاندیس نمود
و مبلغ هشت لک تنکه بر محصول پرگنهٔ سلطان پور تنخواه فرمود که آن
نیز چهار لک روپیه می شود و در جواب نوشت که خاطر آن فرزند جمع
باشد هرگاه غلبهٔ مخالفان زیاد گردد مرا به ایلغار رسیده داند - نظام الملک
بحری را چه یارای آن است که به ملک آن فرزند مضرت تواند رساند -
و به وکیل نظام شاه که در احمد آباد بود نیز به تهدید تمام برای مراجعت
نظام شاه به تعلقهٔ خود پیش آمده از رویه نظام شاه نویسانید و نظام شاه
برگشته به احمد نگر مراجعت نمود و شیر خان و سیف خان نیز بعد
رسیدن لشکر کومکی احمد آباد امان خواسته از قلعه بر آمده روانه گاویل
شدند و خان اعظم با لشکر گجرات طرف قلعهٔ کالنه سواری فرموده پرگنات
نواح اطراف را تاخت و تاراج فرمود - راجهٔ آنجا به عجز و اطاعت در
آمده مبلغ به طریق پیشکش فرستاده دفع شر لشکر گجرات و خاندیس نمود
و خان اعظم فوج گجرات را مرخص ساخته خود را به قلعه آسیر رسانده
به نسق اندرون قلعه پرداخت بعد انقضای ایام سلطنت سلطان محمود
که سنه ۹۲۳ نه صد و بیست و سه نوبت فرمان فرمائی احمد آباد به
سلطان مظفر که خالوی خان اعظم شد رسید - خان اعظم را به مدد مهم
تسخیر قلعهٔ ماند و طلبید - چنانچه در ذکر سلاطین احمد آباد به زبان خواهد
داد - و از خان اعظم در آن مهم تردد های نمایان به ظهور آمد و در سال
نه صد و بیست و شش مریض گشته دهم ماه رمضان روز جمعه لبیک حق را
اجابت نمود - سلطنت او دوازده سال بود *   * بیت *

دنیا مثال کوزهٔ زرین است   گه آب درو تلخ و گهی شیرین است

ذکر سلطنت میران محمد شاه فاروقي

میران محمد شاه که از بطن خواهر سلطان بهادر بود بجای پدر سریر آرای ملک خاندیس گردید که آخر خطبهٔ سلطنت احمد آباد نیز بنام او خوانده شد و لفظ شاه که در سلسلهٔ حاکمان خاندیس در دفتر فرمان فرمایان احمد آباد داخل نه گردیده بود بنام او خواندند - چون در آن ایام میان برهان نظام شاه و عماد الملک برار بر سر قلعه ماهور و بعضی پرگنات کار به نزاع و فوج کشي کشید عماد الملک میران محمد شاه را ملجاء خود ساخته التجا به سلطان بهادر گجراتی آورد - و سلطان بهادر عین الملک را به دکن فرستاد تا بر حقیقت مادهٔ فساد سلاطین و احوال ملک اطلاع یافته اگر مقدور باشد میان برهان شاه عماد الملک صلح دهد بعد رسیدن عین الملک برهان شاه مافی الضمیر سلطان بهادر در یافته به تقاضای وقت با عماد الملک پای صلح به میان آورد - عین الملک به احمد آباد مراجعت نمود - نظام شاه بار دیگر قابوی وقت را از دست نه داده به قصد ملک گیری از احمد نگر بر آمده غافل خود را رسانده قلعهٔ ماهور را با بعضی پرگنات برار و قصبجات نواح را به تصرف خود در آورد و عماد الملک مغلوب هراس گشته میران محمد شاه را به کومک طلبید میران محمد شاه خود را به مدد عماد الملک رساند و به اتفاق بمقابله برهان شاه بر آمدند - و ازآن طرف برهان شاه نیز به حرکت آمد و در سنه ۹۳۴ نه صد و سي و چهار کنار آب گنگ محاربهٔ عظیم رو داد و آخر هزیمت بر لشکر نظام شاه افتاد و فوج برار و خاندیس بسیاری به تاراج پرداختند و بعضی تعاقب فوج هزیمت خورده نمودند برهان شاه که با بعضی از هوا خواهان جان باز وجمعی از فوج خود را کنار کشیده در پناه انبوهی اشجار استاده چشم بر

به نیابت خود ملک او را بحال دارد - و برهان شاه بر آمدن سلطان بهادر
بدان استقلال به برهان پور اطلاع یافته ابتدا شاه طاهر را با نامهٔ مبارک باد
اظهار عقیدت و رسوخیت خود با تحف و هدایا روانه نمود بعد سلطان بهادر
و میران محمد شاه شاه طاهر را به اعزاز رخصت نموده از طرف خود هم
به اظهار دوستي نامه مشتمل بر اشارهٔ طلب برهان شاه نوشته روانه ساخت -
و برهان شاه چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه مفصل به زبان قلم داده
خود را از ملاحظه استاده شدن به اکراه تمام به خدمت سلطان بهادر رساند
و از راه حسن تدبیر و رشادت شاه طاهر بر خلاف دیگر سلاطین سلطان بهادر
به او لطف زیاد به کار برده بعد احوال پرسي و مشاهدهٔ کمال شاه طاهر و
خوش کلامي برهان شاه حکم نشستن فرموده چتر و خیمه و سرا پرده های
مکلف پادشاه مالوا که به دست آورده بود مع فیل و اسپان تواضع نموده
مخاطب به لفظ شاه که تا آن روز خطاب شاه از زبان سلاطین گجرات بر نام
او جاري نه گشته بود ساخته به اعزاز تمام مرخص نمود - بعد از آنکه
سلطان بهادر بر رانای قلعهٔ چیتور سواري نمود میران محمد شاه با لشکر
آراسته خود را رسانده شرط تردد و رفاقت بجا آورده تا ایامی که سلطان بهادر
را با همایون پادشاه محاربه رو داد چنانچه در ذکر همایون پادشاه مفصل به
احاطه بیان در آمده سلطان بهادر هزیمت یافته تمام اسباب و کار خانه جات
را گذاشته به جانب ماندو و احمد آباد فرار نمود - از سلطان بهادر جدا نه
گردید بعده که سلطان بهادر از صدمهٔ تعاقب همایون شاه راه فرنگستان دمن
اختیار نمود میران محمد شاه را به برهان پور مرخص ساخت - همایون شاه
بعد تسخیر چانپانیر چوراسی که در آن ایام مکان و ملجاء قلب سلاطین
گجرات بود به قصد تسخیر برهان پور و دکن متوجه گردیده آصف خان
گجراتي را برای استمالت و طلب پیشکش نزد برهان شاه

روانه نمود - میران محمد شاه خود را باخته و مضطر گشته ایلچی نزد
برهان شاه فرستاده خطی مشتمل بر طلب مصلحت و تدبیر کار در آن
درج نمود که آمدن پادشاه دهلی برای همه ما فرمان فرمایان حکم سیلاب
و نزول بلای آسمانی دارد - برهان نظام شاه به تقضای مصلحت عریضه
به انشا شاه طاهر به خدمت همایون پادشاه که به حوالی خاندیس رسیده
بود فرستاده مشتمل بر اظهار عجز و انکسار و فروتنی از طرف خود میران
محمد شاه و دیگر سلاطین به التماس آنکه ماها نائب و بندهٔ آزاد کردهٔ آن
درگاه فلک بارگاهیم امیدواریم به دستور سلاطین سلف وجد و آبای آن پادشاه
آفاق گیر گیتی ستان که نظر ترحم به حال حکام سابق در باب بحال داشتن
ملک مبذول داشته آوازهٔ ملک بخشی را که بر کشور ستانی مقدم داشته اند
ماها را از بنده های حلقه به گوش شمارند و همراه عریضه فیلان و اسپان
مع ساز طلا و نقره و جواهر آلات روانه ساخت - بعد گذشتن عرضه داشت
از نظر همایون پادشاه که درین ضمن فساد میرزایان بنی اعمام و خروج و
شوخی شیر شاه متواتر به عرض رسید - فسخ ارادهٔ تسخیر خاندیس نموده
متوجه مالوا و آگره گردید - درین آوان خبر شهادت سلطان بهادر از دست
کفار فرنگ چنانچه در ذکر سلاطین گجرات به گذارش آمده رسید - چون
سلطان بهادر را فرزند قابل سلطنت نه بود والدهٔ سلطان بهادر و امرای
احمد آباد خطبهٔ سلطنت گجرات به اسم میران محمد شاه خوانده چتر
و تاج مرصع بابت سلطان بهادر جهت او که در آن ایام از طرف سلطان بهادر
برای استخلاص ماندو طرف مالوا رفته بود فرستاده التماس توجه طرف
احمد آباد نمودند - و میران محمد شاه به تهیهٔ رفتن گجرات پرداخت -
درین ضمن گشته در سنه ۹۴۲ نه صد و چهل و دو ازین جهان فانی به

دار القرار انتقال نمود - شانزده سال در حکم رانی بسر برد و نعش او را به برهان پور آورده مدفون نمودند * * بیت *

این جا شجری نه شد برومند
کش باد صبا ز پا نه افگند

ذکر سلطنت میران مبارک شاه برادر عیانی میران محمد شاه فاروقی

میران مبارک شاه که برادر اعیانی میران محمد شاه بود بجای برادر در برهان پور قائم مقام گردید و بر سائر مردم از امرا تا رعایا طریقهٔ سلوک و جود و احسان گرفته شهرت نیک نامی حاصل می نمود - امرای گجرات چون دیدند که سوای سلطان محمود نام برادر زادهٔ سلطان بهادر که او را نزد میران محمد شاه فرستاده مقید ساخته بود و او همراه میران مبارک شاه برادر خورد خود به قلعهٔ آسیر در یک خانه هر دو را محبوس نگاه می داشت دیگر وارث ملک نه مانده اختیار خان را برای آوردن او از نزد میران مبارک شاه روانه نمودند میران مبارک شاه ابتدا در سپردن و فرستادن او به تقاضای مصلحت ملکی به عذر و دفعیه پیش آمد - بعده که امرای گجرات به شورش پیش آمدند سلطان محمود را به اعزاز روانه نمود - درین ضمن عماد الملک که اصل از غلامان سلاطین گجرات می شد و به مرور ایام به پایهٔ امارت رسیده بود بغی نموده لشکر فراهم آورده خود را به برهان پور نزد میران مبارک شاه رسانده ترغیب فوج کشی بر احمد آباد نمود - و میران مبارک شاه به امید آنکه شاید درین

به حادثهٔ تاراج و اسیری لشکر چغتیه در آمدند بعده که برای میران مبارک شاه لشکر برار به سرداری تفال خان و فوج گجرات به کومک رسید و میران مبارک شاه و باز بهادر از قلعهٔ آسیر بر آمده به اتفاق هم دیگر چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر بادشاه مفصل به احاطهٔ تحریر در آمده در دفع شر پیر محمد خان پرداختند و هزیمت به فوج چغتیه افتاد و راه فرار سمت مالوا اختیار نمود و فوج هر سه پادشاه چنان تعاقب نمودند که تمام لشکر همراه پیر محمد خان آنچه مال و اسباب و ناموس مردم خاندیس را که به تاراج و اسیر در آورده بودند با اثاث البیت سابق خود گذاشته و انداخته از آب نربدا عبور نمودند و در آن هنگامه که آدم و اسپ بالای هم در آب می افتادند پیر محمد خان غرق بحر فنا گردید و میران مبارک شاه تا شادی آباد ماند و رفاقت باز بهادر نموده باز اورا بر تخت نشانده مراجعت نمود - و میران مبارک شاه سی و دو سال کام رانی الکهٔ خاندیس نموده در سال نه صد و هفتاد و چهار به رحمت حق پیوست *

* بیت *

نزد اهل معنی این کاخ سه پنج ، هست چون ویرانهٔ خالی ز گنج

ذکر سلطنت میران محمد شاه بن میران مبارک شاه فاروقی

بعده که میران مبارک شاه ازین سه پنج سرا درگذشت پسر او میران محمد شاه بجای او فرمان فرما گردیده خلاف پدر با امرا و رعایا سلوک در پیش گرفت و چون در همان ایام از انتقال سلطان محمود سلطنت احمد آباد به سلطان مظفر مقرر گشته بود - و از طرف میران محمد شاه

[illegible]

سلطنت احمد آباد ترغیب نموده طلبیدند و میران محمد شاه با لشکر آراسته متوجه احمد آباد گردید همین که به سرحد بیست کروهی احمد آباد رسید چنگیز خان به اتفاق میرزا یان بنی اعمام محمد اکبر پادشاه لشکر کشي نمود - و قبل از آنکه کار به مقابله افتد به نامه و پیغام خلل نفاق میان سرداران لشکر خاندیس انداخته چنان تدبیر به کار بردند که در مقابلهٔ اول لشکر میران محمد شاه هزیمت یافت - و محمد شاه تمام سرانجام سلطنت و خزانه گذاشته راه خاندیس اختیار نمود و همهٔ سرانجام سلطنت به دست چنگیز خان و مرزایان باغي پیشه آمد بعده بر سر تقسیم اسباب تاراج و بدسلوکي هاي دیگر طرفین میان چنگیز خان و میرزا یان کار به نزاع انجامید و میرزا یان با چنگیز خان برهم زده با فوج خود راه خاندیس اختیار نموده به تاخت و تاراج ملک پرداختند تا آنکه محمد شاه بگرد آوري فوج متفرقه پرداخته به مقابله و دفع شر میرزا یان پردازد به طریق قزاقان کار خود ساخته طرف مالوا شتافتند - بعده که در سنه ۹۹۲ نه صد و نود و دو مرتضی نظام شاه والي احمد نگر ولایت برار را از تصرف تفال خان چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه به گذارش آمده بر آورد و تفال خان پناه به محمد شاه آورد و او به امداد تفال خان پرداخت - مرتضی نظام شاه خود را به خاندیس رسانده شروع به تاخت و تاراج پرگنات سیر حاصل نمود - محمد شاه تاب مقاومت نیاورده با تجار و شرفاي برهان پور پناه به قلعهٔ آسیر برد - مرتضی نظام شاه در خرابي و تاخت ملک کوشیده چنان عرصه بر محمد شاه تنگ آورد که محمد شاه التجا و رجوع به سلطان مظفر و چنگیز خان آورده نه لک مظفري که قریب پنج لک روپیهٔ رائج آن وقت باشد به سلطان مظفر فرستاده طلب

اسمعیل شاه که به تحریک و ترغیب جمال خان چنانچه در ذکر سلطنت
نظام شاهیه به گذارش آمده اسمعیل شاه را به جنگ و مقابله پدر استقبال
نمود و محاربهٔ عظیم رو داد و بعد قتل جمع کثیر جمال خان کشته شد
و اسمعیل شاه به دست پدر اسیر گردید - و راجي علي خان از برهان شاه
رخصت حاصل کرده به برهان پور مراجعت نمود بعده که برهان شاه در سال
هزار و چهار فوت شد و شاهزاده سلطان محمد مراد ولد محمد اکبر پادشاه
به اتفاق خان خانان ولد بیرم خان به قصد تسخیر احمد نگر با لشکر و
توپ خانه داخل ملک دکن گردید و راجي علي خان به موجب حکم
محمد اکبر پادشاه داخل کومکی ها رفاقت فوج چغتیه نمود و بعد رسیدن
حوالي احمد نگر که چاند بي بي محصور گردیده به بند وبست برج و باره
پرداخت و افواج پادشاهي مدت در محاصره صرف اوقات نمودند باوجود
یک طرف برج و دیوار قلعه را از باروت نقب پراندند آخر کاری نه ساختند
و از رسیدن ایام برسات که هر دو طرف عاجز آمدند به تقاضای مصلحت
چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر پادشاه مفصل به احاطهٔ بیان در
آمده بدین شرط صلح کردند که سلطان محمد مراد ملک برار را به تصرف
خود آورده ایام برشکال را برای آرام سپاه بسر برده مهم تسخیر احمد نگر
به سال دیگر و حکم مجدد محمد اکبر پادشاه موقوف دارد و اصل مطلب
چاند بي بي آن بود که خبر رسیدن سهیل خان حبشي از بیجا پور
با سي چهل هزار سوار برای معاونت چاند بي بي شهرت داشت - بعد
از آنکه سلطان محمد مراد و خان خانان به برار آمده پرگنات آنجا را
در اقطاع جاگیر داران تقسیم نموده قصبهٔ شاه پور را آباد کردند - راجي علي
خان به مکان خود شتافت - بعد انقضای ایام برشکال سهیل خان

با فوج جهان آشوب بیجا پور و نظام شاهیه برای مقابلهٔ افواج محمد مراد روانه شدند - و خان خانان از طرف سلطان محمد مراد به مقابله شتافت - راجي علي خان با فوج خاندیس خود را رسانده شرط رفاقت خان خانان بجا آورده هراول گشته بعد تردد نمایان کشته گردید - مدت سلطنت او بیست و یک سال بود *   * بیت *

نه عمر خضـــر به ماند نه ملـــک اسکندر
نزاع بر سر دنیـــای دون مکن درویش

ذکر سلطنت بهادر خان خاتمه فاروقیه

در سنه ۱۰۰۵ هزار و پنج بهادر خان پسر راجي علي خان به تجویز خان خانان و رسیدن فرمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمان روای الکهٔ خاندیس گردید - اما بر خلاف رویهٔ جد و آبا به عیش و عشرت مشغول گردیده از پرداخت ملک و حال رعایا و سلوک با سر فوجان محمد اکبر پادشاه غافل گشته چنان مستغرق صحبت وهم و همدمي زنان حور لقا و شهوت پرستي گردید که چون در همان ایام واقعهٔ سلطان محمد مراد رو داد و بجای او شاهزاده دانیال به مهم دکن مامور گردیده رسید - بعد عبور از نربدا به ملازمت پادشاهزاده نه رسید و رسمیات از ارسال هدیه و تحف آنچه باید نیز به عمل نیامد و در همان ایام محمد اکبر پادشاه به موجب نوشته و اشارهٔ بعضی صاحب مداران نظام شاهیه متوجه تسخیر دکن و احمد نگر گردیده به ماندو رسید بهادر خان زمام عقل از دست داده تمام رعایای مال گذار نواح و سکنهٔ برهان پور را همراه گرفته خود را به قلعهٔ آسیر رسانده از راه خام خیالي و غرور بسیاري ذخیره که در قلعه از همه

جنس ماکولات و حبوبات وغیره خوراکي انسان و چهار پا چند ساله موجود
نموده هجده هزار نفر از رعایا سوای مردم جنگي و مصالحه قلعه و چهار
پای بی شمار حتی گاو و گاو میش مزارعان اندرون قلعه گرفته بود از
بد مددي ایام و نقصان عقل استقبال پادشاه نه نمود از استماع و مشاهدهٔ آن
شعلهٔ غضب محمد اکبر پادشاه زبانه کشید و بعد نزدیک رسیدن به قلعهٔ
آسیر حکم محاصره و مورچال بستن فرمود - اگرچه در السنهٔ کهن سالان
خاندیس شهرت داده که ابتدا و انتهای ایام محاصره به دو سه سال کشید -
اما آنچه از تاریخ محمد قاسم فرشته و دیگر مؤرخان ظاهر گشته اتمام
ایام محاصره به یک سال کشید و در انقضای مدت هشت ماه از کثرت آدم
و چار پا به مرتبه تعفن در تمام حبوبات و ماکولات و مشروبات قلعه بهم رسید که
آبها بی مزه و متعفن گردید و کرم بسیار در انبار ذخیرهٔ غله افتاده نابود
ساخت و اثر وبا و طاعون علاوهٔ آن گردید و کار بجای کشید که محمد
اکبر پادشاه را به سبب آنکه جمع کثیر از گسائین وغیره نقیران هنود
وظیفه خور همراه داشت به سحر و افسون زبان زد ساختند معهذا هرچند
بعضی همدمان مصلحت بیرون کردن آدم و جانور زیاد مي دادند
قبول نمي نمود - و بر همهٔ ذي حیات زندگي تنگ گردید - و کل ذخیرهٔ
ما یحتاج انسان نابود محض گشت - و امرای محمد اکبر پادشاه از
شنیدن آن جراءت محاصره زیاده بهم رسانده کار بر محصوران به مرتبه
تنگ آوردند که بعضی اعیان و همدمان بهادر خان مصلحت مقید
ساختن بهادر خان و به محمد اکبر پادشاه سپردن به میان آوردند - درین
ضمن پارچهٔ کوهی که به قلعهٔ آسیر پیوسته است به تصرف بهادران چغتیه
در آمد - نقل نمایند که در ایامی که نصیر خان فاروقي کنار آب تپتي

شهر برهان پور را به فرمودهٔ پدر خود اباد مي نمود از شيخ زين الدين پرسيد كه حكم راني اين ملك و شهر به چند واسطه بر اولاد ما به استقلال خواهد ماند شيخ در جواب اشاره به پارچهٔ سنگی كه ميان دريای تپتي كنار شهر كه متصل آن عمارت بادشاهي ساخته شده نموده فرمودند تا كه اين سنگ به صورت فيل نه شود حكومت اين ولايت از سلسلهٔ شما نه خواهد رفت - بعده اين ذكر به گوش محمد اكبر پادشاه رسيد همان روز سنگ تراشان جلد دست را فرمود كه آن سنگ را تراشيده به صورت فيل ساختند و آن فيل تا زمان حضرت خلد مكان عالم گير پادشاه بود و هنوز زيارت آن فيل مي نمودند - در آخر سفر مهم دكن كه خلد مكان به برهان پور رسيدند فرمودند كه صورت فيل را از سنگ و چونه پوشيده بالای آن چبوتره به سازند - القصه بعده كه خبر مبدل گشتن سنگ به صورت فيل به بهادر خان رسيد - فرمودهٔ پيرجد و آبای او يادش آمد و علاوهٔ استقلال باختن او گرديد و رجوع به والدهٔ خان اعظم كوكه آورده قول امان جان و مال و عيال طلبيد - پادشاه امان جان و ناموس را قول داده دست از تصرف مال بر نه داشت و در سال يک هزار و هشت قلعه به تصرف چغتيه در آمد - بهادر پوره كه دو كروهي برهان پور واقع شده آباد كردهٔ بهادر خان است آنچه محمد قاسم فرشته از افزوني اقسام ذخيره و جنس اقمشه و بسياري خزانه طلا و نقرهٔ غير مسكوک كه در ايام اسا اهير به تصرف فاروقيه در آمده و باز فاروقيان در مدت حكم راني دو صد سال فراهم آورده بودند به زبان قلم داده به تحرير تفصيل آن پرداختن به اغراق كلام منجر مي گردد - حاصل اتمام سخن آنكه پائنده و باقيست خدا خواهد بود *

ذکر حکمرانی عماد الملک در الکهٔ برار

بر عقلای دانش پژوه و جویای اخبار کهن سلاطین دکن مخفی نه ماند که اگرچه محمد قاسم فرشته حقیقت سلسلهٔ بریدی ها و عماد الملک برار چنانچه باید به گذارش نیاورده و محرر اوراق بیشتری از ذکر سوانح سلطنت آنها به تقریب ذکر سلاطین دیگر به صفحهٔ بیان در آورده اما ذکر بعضی سوانح از روی تاریخ فرشته برای انتظام رشته کلام هر شش صوبهٔ دکن به زبان خامه می دهد *

از خلاصهٔ کلام محمد قاسم فرشته چنین به وضوح انجامیده که فتح الله عماد الملک از اولاد کفار بیجانگر است در ایام صغر سن اسیر فوج بهمنیه گردید و در سلک غلامان خان جهان که سپه سالار بهمنیه و حاکم ضلع برار بود در آمد و اورا مسمی به فتح الله ساخت از آنکه در آغاز بهار شباب آثار رشد و شجاعت از و مشاهده می نمود در صدد تربیت او گردید و چون روز جوهر استعداد و قابلیت او ظاهر می گردید بر مراتب و اعتبار او می افزود تا انکه منجملهٔ ملازمان خان جهان از کار طلبان و معتمدان مشهور گردید - و نزد سلاطین بهمنیه همیشه مذکور رشادت و قابلیت او به میان می آمد بعده که در آغاز عهد سلطان محمود بهمنی خان جهان ازین جهان بی اعتبار رخت هستی بربست - و فتح الله خود را به خدمت خواجه جهان گاوان رسانده به دستگیری او در جرگهٔ چیله های روشناس بهمنیه داخل گردید و خطاب عماد الملک یافته به حکومت الکهٔ برار سرفرازی یافت - و به مرور ایام که مادهٔ فساد ملوک الطوائف در دکن برپا گردید چنانچه به احاطهٔ بیان در آمده او نیز

در برار خطبه و سکه نمود اگرچه ذکر ایام کامرانی او تقریباً اکثر در ذکر سلاطین دیگر دکن به زبان قلم جاری گشته اما مفصل بر احوال او اطلاع نیافته بعده که عماد الملک ازین جهان رحلت نمود پسر او خود را ملقب به علاء الدین عماد الملک گردانده قائم مقام پدر گردیده قلعهٔ کاویل را مکان حاکم نشین خود گردانید و در سال نه صد و بست و سه بر قلعهٔ ماهور لشکرکشی نموده خداوند خان حبشی را که از طرف بهمنی قلعه دار بود کشته قلعه به تصرف خود آورد و برای دفع لشکرکشی بهمنیه در فکر فراهم آوردن فوج افتاد - امیر برید به تقاضای وقت مصلحت علاء الدین شاه را فهمانده قلعهٔ ماهور را با قلعهٔ رامگیر به پسران خداوند خان بحال نمود علاء الدین بن عماد الملک باز قابو یافته قلعهٔ ماهور و رامگیر را از تصرف پسران خداوند خان بر آورده به مردم معتمد خود سپرد آنها نزد برهان نظام الملک به استغاثه رفتند - درین ضمن میان علاء الدین و برهان شاه مقدمهٔ دعوای قصبهٔ پاتهری به میان آمد و جنگ های عظیم چنانچه بر محل به زبان قلم جاری گشته رو داد - و علاء الدین مکرر هزیمت یافته خود را به کاویل رساند و نظام شاه قلعهٔ ماهور و رامگیر را به تصرف خود آورد - بعده علاء الدین رجوع به محمد شاه حاکم برهان پور و اسیر آورده معاونت ازو خواسته درپی انتقام و تدارک افتاد و هر دو به اتفاق مقابل نظام شاه آمدند بار دیگر بعد مقابله و مقاتلهٔ شکست عظیم بر فوج برار و آسیر افتاد و تمام فیلان و کارخانه جات به تصرف نظام الملک در آمد - و علاء الدین و حاکم خاندیس بحال تباه رو به گریز آوردند بعده هر دو پناه به سلطان بهادر گجراتی آورده التماس معاونت نمودند و سلطان بهادر از احمد آباد با لشکر خود به قصد تادیب نظام شاه

روانه گردید و بعد رسیدن به تعلقهٔ دکن و رو دادن محاربات با نظام شاه که مکرر از هر دو طرف غالب و مغلوب می گردیدند - آخر سلطان بهادر به مرتبهٔ غالب گردید که خواست از برار تا سرحد نظام شاهیه به ضبط خود در آرد - علاء الدین که از طلبیدن سلطان بهادر پشیمان گشته بود به عجز در آمده ناچار قبول نمود که خطبهٔ برار بنام سلطان بهادر به خواند ؛ والي برهان پور به میان آمده مقرر نمود که سلطان بهادر به خواندن خطبه و قبول پیشکش علاء الدین را به نیابت خود در صوبهٔ برار بحال دارد - بعد از آن علاء الدین بدار و مدار با نظام شاه می خواست تا که ودیعت حیات نمود بعده پسر او خود را ملقب به دریا عماد شاه نموده بجای جد و پدر فرمان فرمای الکهٔ برار گردید - و تا زمان حیات با همهٔ سلاطین دکن به رفق و مدارا سلوک نموده کام راني مي نمود - و دختر خود را به اسم دولت شاه به عقد حسین نظام شاه در آورد - هم چنان بلا خشونت به حکم راني و امور سلطنت مي پرداخت تا ازین جهان به دار القرار انتقال نمود - بعد از آن برهان عماد شاه را در صغر سن که به حد تمیز نه رسیده بود تفال خان که از غلامان دولت خان دکني صاحب مدار سلطنت عماد الملک گشته وزارت مي نمود به سلطنت برداشته به استقلال تمام که امرا ازو راضي نه بودند به خوشي و نا خوشي به آنها ساخته طفل را نزد خود بر تخت گرفته فرمان فرمائي مي نمود - آخر برهان عماد شاه با دو نوکر معتبر در قلعهٔ نرناله محبوس نموده بجای اسم سلطان بهادر خطبهٔ برار را بنام خود خواند و روز به روز بر استقلال او چنان مي افزود که سرکله منازعت و هم چشمي با نظام شاهیه و عادل شاهیه مي زد آخر الامر هر دو به اتفاق بر تفال خان فوج کشي

نمودند بعده که عرصه بر تفال خان تنگ آوردند تفال خان به عادل شاه
رجوع آورده مبلغ نقد و جنس رسانده معاون خود ساخته هر دو فوج را
از ملک برار بر آورد - باز مرتضی نظام شاه به رهنمونی خونزه خاتون
مادر خود به فکر تسخیر برار افتاد به شهرت بر آوردن برهان عماد شاه از
قید بر تفال خان فوج کشی نمود - عماد شاه به قطب الملک تلنگانه
رجوع آورده ازو لشکر برای معاونت خود خواسته با چنگیز خان سر فوج
نظام شاه مقابله نموده هزیمت یافته اسباب تجمل به باد داده چندگاه در
جنگل ها بسر برد - و آخر کار تفال خان در قلعهٔ نرناله و شمشیر الملک
پسرش در گاویل خود را رسانده محصور گردیدند - نظام شاه و چنگیز خان
خود را رسانیده هر دو قلعه را محاصره نمودند و بعد امتداد ایام محاصره
به انواع تدبیر و ساخت نمودن مردم اندرون و بیرون قلعه را چنان با
خود رام ساختند که بیشتری تفال خان را در آن قلعه گذاشته خود را
به چنگیز خان و نظام شاه رساندند - آخر الامر تفال خان و شمشیر خان
پسر او هر دو دستگیر گردیدند و خزانه و فیلان و کارخانه جات به دست
نظام شاه آمد و تفال خان را با شمشیر خان و دیگر قبائل او که جمله چهل
نفر بودند مقید نموده به یکی از قلعهٔ های تعلقهٔ خویش فرستاد و آنها
در آن حبس خانه در یک شب به روایت مختلف همه جان شیرین
به باد فنا دادند - به روایت بعضی خانه بر سر آن فرود آوردند - و به قول
محمد قاسم محصلان به حکم نظام شاه همه را خفه نمودند - و به روایت
دیگر محبوسان خود را مسموم ساختند از آن تاریخ الکهٔ برار بلا شراکت
غیر به تصرف نظام شاه در آمد *   * بیت *

همین بود تا بود گردون سپهر   گهی کینه در باز گاهی به مهر

ذکر سلسله بریدیان که به پنج واسطه فرمان روائي نمودند

محمد قاسم برید اصل از غلامان ترک گرجي نژاد است که خواجه شهاب الدین علي یزدي از ولایت خود به دکن آورده به سلطان محمد شاه بهمني فروخت - و از صغرسن در خدمت و منتسب پسر محمد شاه تربیت مي یافت چنانچه در اندک مدت از بعضی علوم بهرهٔ تمام حاصل نمود خصوص در علم موسیقي موشگافي مي نمود و همهٔ سازها را خوب مي نواخت و مشق یک دو خط را به کمال رسانده بود - در عهد سلاطین بهمنیه به پایهٔ امارت رسیده کوتوال شهر و رکاب حضور گردیده یک دو دفعه برای تنبیه کفار اطراف نام زد گردید و در آنجا ازو کار دست بسته و تردد نمایان به ظهور آمد و در آن مهم مبلغ کلي به دست آورد - و ساباجي نام مفسد مشهور را به قتل رسانده دختر او را برای پسر خود امیر برید به عقد در آورد - و خویشان و همراهان ساباجي که چهار صد نفر جرار صاحب شمشیر بودند اکثر به مرور مسلمان شده به او گرویدند - و محال سیر حاصل تعلقه ساباجي برای امیر برید تنخواه گردید و مدخل کلي از آنجا بهم رسانده فوج زیاد نگاه داشته از متعلقان قدیم و جدید بندوبست اطراف محالات خود نمود - و روز به روز بر مراتب او مي افزود و در حیات پدر به عیش و عشرت زندگاني مي نمود تا آنکه چنانچه به احاطهٔ بیان در آمده در عهد سلطان محمود بهمني به سبب شورش کشته شدن خواجه جهان محمد قاسم برید در انتقام و تلافيِ آن به اتفاق یوسف عادل خان و دیگر امرای غریب کوشیده به پایهٔ وزارت رسید و از

محمد قاسم و امیر برید بعد وفات پدر آنچه سلوک با سلاطین بهمینه به ظهور آمده در ذکر سلطنت او اخر بهمینه به گذارش در آمده بعده که سلطنت بهمینه به سلطان کلیم الله قسمی که به ذکر در آورده منتهي گردید - امیر برید خطبهٔ سلطنت الکه احمد آباد بیدر به نام خود خواند - و حادثه ها که برو از برداشته بردن او با چهار پایه درخت خواب گذشته بر محل به زبان قلم داده - آخر چهل و پنج سال به حکم رانی بسر برده در نواح دولت آباد ودیعت حیات نمود و در پهلوی قاسم برید مدفون نمودند - علي برید پسر امیر برید بعد واقعهٔ پدر فرمان فرمای احمد آباد بیدر گردید و خود را به لفظ شاه ملقب ساخت - و بادیگر سلاطین دکن دعوای هم چشمي نمود - آخر نظام برهان شاه به سبب آزرده ساختن پسر شاه طاهر ازو رنجیده خاطر گشته برو لشکرکشي نمود علي برید حوصله باخته به عادل شاه رجوع آورده قلعهٔ کلیاني را به او تواضع نموده برای کومک و مدد درخواست نمود اما باوجود رسیدن کومک فائده بر آن مرتب نه شد ، نظام شاه برو مهم نموده قلعهٔ اوسه و اود گیر و قندهارک ازو گرفته به تصرف خود آورد آخر از تعلقهٔ احمد آباد بیدر محصول زیاده از چهار لک هون در تصرف او نه ماند باز مرتضی شاه نظام الملک در آن ملک نیز طمع نموده برو سواري فرمود علي برید بار دیگر برای کومک رجوع به علي عادل شاه آورد قضارا علي برید دو خواجه سرا داشت که علي عادل شاه تعریف حسن آنها شنیده طالب دیدار آنها گردیده بود به علي برید بیغام داد که اگر آن هر دو خواجه را به من مي دهي برای امداد تو لشکر تعین مي نمایم چنانچه بعد گرفتن هر دو خواجه آنچه از اثر اعمال قبیح او برسر او گذشت بر محل به قید

قلم آمده و آخر چهل سال فرمان فرمائي نموده رخت هستي ازين
جهان فاني بربست و بعد او قاسم بريد شاه علم سلطنت بر افراخته
سه سال پادشاهي نمود - بعد از آن امير بريد چهار سال كامراني نموده
وديعت حيات نمود بعده امير بريد نام شخصي از قبيلهٔ بريديان در
سنه ۱۰۱۰ هزار و ده خروج كرده بر اولاد بريديان غالب گشته علم سلطنت
بر افراخت و نه سال فرمان روائي نمود *

تمـــام شد

فهرست الرّجال والنّساء

ا

فهرست الرجال والنساء

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ش

فهرست الرجال والنساء

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

ه

ی

فهرست الاماکن والقبائل

ا

ب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ش

ص

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

گاویل ۷۱، ۱۳۰، ۲۰۹، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۶۲، ۴۶۴،
گجرات ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۶۰، ۷۵، ۷۷، ۹۷، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۸، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۵،
گداوري، رود ۱۲۴، ۲۵۸، ۴۱۴، ۴۳۶،
گرجستان ۲۷۰،
گلبرگه عرف احسنا باد و حسنا باد ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۹، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۷۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۴۰، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۶،
گلکنده ۳۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۶۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱،
گوالیار ۵۶،
گولکنده رجوع کن به گلکنده
گوندوانه ۷۵، ۹۸، ۴۲۵، ۴۳۸،
گووه ۲۷۲، ۲۸۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۴۸۸،
گیلان ۱۱۲، ۲۷۰،

ل

لاهور ۳، ۴۳۲،
للنگ ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۶،
لودي، قوم ۲۱،

م

مازندران ۴۰۸،
مالوا ۱۲، و رجوع کن به مالوه
مالوه ۲۰، ۲۱، ۶۰، ۷۱، ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۷، ۱۷۰، ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵،
ماندو ۵۳، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۸،
ماهور ۵۹، ۷۲، ۱۶۴، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۳۳، ۴۲۲، ۴۴۶، ۴۶۲،
مچھلی بندر ۳، ۱۰۸، ۳۰۳،
محمد آباد رجوع کن به بیدر
مدگل ۲۸، ۳۷، ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۷۳، ۸۶، ۳۰۱، ۳۲۷، ۳۳۴

مدینهٔ منوّرہ ۴، ۲۷،
مرچ ۳۲۵،
مرهٹه، قوم ۷۷،
مصر ۷۵، ۱۸۶،
مغل، قوم ۷۷، ۲۸۶،
مکّہ معظّمہ ۴
ملتان ۱۸،

مُلکهیر ۳۶۵
ملهیر ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۹،
ملیوار ۳۴۰،
منگل بیرہ ۲۳۸
مونگی پٹن ۱۴۷، ۲۱۵، ۲۵۱، ۳۸۹،
مهدویہ، فرقه ۱۶۲، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۲،

ن

ناکری ۳۳۴،
ناندیر ۲۶۵، ۴۱۲،
نایته، قوم، رجوع کن به نوائط
نربدا ۲، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۹۴، ۱۵۳، ۱۹۹، ۲۶۴، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۲، ۴۵۸،
نرناله ۷۱، ۷۵، ۳۰۶، ۳۳۵، ۳۶۳، ۴۵۸،
نصاری ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۸۰، ۲۸۲،

نلدرگ ۲۹۴، ۳۳۰،
نندربار ۱۰، ۱۱، ۲۱، ۱۴۹، ۲۱۹، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۴۳، ۴۵۱،
نوائط، قوم ۴، ۲۷۷،
نوساری ۲۲،
نیر ۴۲۲،

و

ورنگل ۱۱۶،

... ...

ه

هاندیه ۲۳۳، ۲۳۴، ۴۲۲،
همدان ۳۶۸
هند ۱۸۰، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۸۴، ۳۸۹،

هندوستان ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۷، ۲۹، ۵۱، ۱۸۶، ۲۶۹، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۱۸، ۴۳۱،

ی

[illegible] ۱۸۵۰–۱۸۷

غلط نامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
٤١	١	پدر	بیدر
٦٢	١٢	جر	جای
٢٢٨	٦	جمان	جمال
٢٣٩	٣	راجي علي خان	راجه علي خان
٢٤٠	١٣	راجي علي خان	راجه علي خان
٢٤٥	١٤	ذا لحجه	ذی الحجه
٢٥٧	٢٢	راجي علي خان	راجه علي خان
٢٥٨	١٢	راجي علي خان	راجه علي خان
٢٦٦	٢٢	هشیا	هشیار
٢٧٢	٩	دادة	خط را باید حک کرد
٣١٤	١٨	نبا تهورة	بنا تهورا
٤١١	١٨	دی	دیو
٤٢١	١٥	ملک راجي	ملک راجه
٤٢١	٢١	تهالیر	تهالنیر
٤٢٣	٤، ٧،	ملک راجي	ملک راجه
٤٢٥	٥، ٨، ١٠، ٢٠	ملک راجي	ملک راجه
٤٢٦	٢، ٦، ٩، ١٢	ملک راجي	ملک راجه
٤٢٦	٧، ٨، ١٨، ٢١	تهالیر	تهالنیر
٤٢٧	١،	تهالیر	تهالنیر
٤٢٧	١٢،	ملک راجي	ملک راجه
٤٢٩	٦	ملک راجي	ملک راجه
٤٤٦	٤	خواندة	خط را باید حک کرد
٤٥٣	٧	تهالیر	تهالنیر
٤٥٥	٩	راجي علي حان	راجه علي خان

صفحه	سطر	خطا	صواب
٤٥٦	٨، ١١،	راجي علي خان	راجة علي خان
٤٥٧	٤، ٢١،	راجي علي خان	راجة علي خان
٤٥٨	٣	راجي علي خان	راجة علي خان
٤٦٦	١٠	نظام برهان شان	برهان نظام شاه

تمام شد